معارف الهی

شرح دعای سحر

تألیف

احمد بهشتیان

انتشارات نوید شیراز

مُعارف الهی

شرح دُعای سحر

تألیف :

احمد زمُرّدیان

انتشارات نوید شیراز

۱۳۷۷



شاید مطالعه همین یک کتاب
برای خداشناسی
کافی باشد

چاپهای قبلی توسط مؤلف
آخرین چاپ ۱۳۵۳

معارف الهی (شرح دعای سحر)
نگارش: احمد زمردیان
□ چاپ و گرافیک: □ تیراژ ۳۰۰۰ جلد
چاپ اول: ۱۳۷۷
انتشارات نوید شیراز
حق چاپ محفوظ
دفتر شیراز ـ تلفن: ۲۶۶۶۲ ـ ۰۷۱ □ صندوق پستی ۶۶۶/۷۱۳۶۵
دفتر تهران ـ ۸۹۰۵۹۴۵ □ فاکس: ۲۶۶۶۲ (۰۷۱)
شابک ۶-۲۰-۵۹۵۷-۹۶۴ ISBN 964-5957-20-6

سخنی کوتاه درباره چاپ دوم این کتاب از مؤلف

مطالبی بسیار دربارهٔ تجدید چاپ این کتاب است که در این مختصر نمی‌توان اظهار داشت ولی قبل از هر چیز از اساتید محترم و دانشمندان گرامی که بوسیله نامه تقریظهای جالب و مفصلی بر این کتاب نوشته ومندرجات آنرا درمرتبه بالائی ستوده‌اند کمال تشکر را داشته و از اینکه این ناچیز را مورد لطف و مرحمت قرار داده‌اند بسیار سپاسگزارم، و چون در اثر تراکم نامه‌های رسیده مقدور نگردید که تقاریظ آقایان عزیز را چاپ و به کتاب پیوست نمائیم معذرت خواسته توفیق و سعادت همگی را از خداوند خواهانم.

امّا چیزیکه بسیار مورد خوشوقتی وامیدواری گردید استقبال بی‌نظیری بود که از این کتاب بعمل آمد و در اندک مدتی چاپ اول نایاب گردید، و این خود دلیل روشن بر توجه مردم در امر دین و خداشناسی است که با وجود آنکه در دنیای امروز پایه اصول معنوی و اخلاقی متزلزل شده و مردم جهان بسوی بی‌دینی و بی‌بند و باری گرایش پیدا کرده‌اند، با این حال این کتاب شریف مورد توجه عموم قرار گرفته بلکه توجه نسل جوان را بخود معطوف داشته است و این امر مایه بسی خوشحالی و امیدواریست.

اکنون که این کتاب به همت ناشر تجدید چاپ و با امتیازی از چاپ اول که آیات قرآنی آن معرب شده است چاپ افست گردیده امید است این اقدام ثمربخش مورد نظر امام ولی‌عصر عجّل اللّه تعالی فرجه قرار گرفته و خوانندگان عزیز تا ظهور حضرتش شارح و ناشر را فراموش نفرمایند.

سلام برآنها که برای درک معارف الهی کوشا هستند

از آثار مؤلف که هرکدام تاکنون چند مرتبه تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد

عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی

بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح

معارف الهی — شرح دعای سحر

پیام حق — دانستنیهائی از قرآن

علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل

مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره

حقیقت روح — در علم الارواح

مُدبه و نشاط — شرحی بر دعای مُدبه

شیطان کیست؟ — و آیات شیطانی چیست؟

آنچه در دست تحریر و تألیف است

«وصال العارفین»

شرحی بر دعای روز عرفه امام حسین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

آیا این جهان آفریننده‌ای دارد ؟!!

موضوع مهمی که در هر دوران افکار دانشمندان جهانرا بجنبش و کاوش در آورده سه مسئله است :

اول آنکه آیا این دستگاه عظیم آفرینش گرداننده‌ای دارد یاخود بخود در گردش است؟، دوم آنکه :آیا سر آغاز وپایان این عالم ازکی و تاکی است؟ سوم آنکه: آیا مرز و انتهای این جهان بچه‌وبکجا منتهی میشود؟

از این سه مسئله یکی بخوبی حل‌شده و دودیگر لاینحل مانده است.

اما مسئلهٔ حل شده **وجود گرداننده‌ای بر نظام عالم هستی است** که هر فردی از افراد عالم که پابعرصه وجودمیگذارد میخواهد این موضوع را بداند و اصلا بنای خلقت برشناسائی او وحل این معمّا گذاشته‌شده‌است، همچنانکه تمام اشیاء وموجودات غیرذی‌روح هم بخوبی آنرا دانسته وهمه فریاد میزنند گرداننده‌ای براین عالم هست واو را بازبان حال تسبیح میگویند!! آری خدائی هست !!

اکنون برای اثبات این موضوع بقدری دلائل موجوداست که هیچ شك وتردیدی،

باقی نمیماند، هزاران هزار کتاب بزبانهای مختلف دراین باره که «**جهانرا آفریدگاری هست!!**» نوشته شده و هرکس بقدر معرفت خود دلائل و براهینی اقامه کرده است.

ولی نکته قابل توجه آنستکه: آنچه تاکنون از طرف بزرگان و دانشمندان ادیان نوشته شده بخصوص دانشمندان اسلامی پایه و اساس آن از روی کتب آسمانی وسخنان پیشوایان دین بوده و اگر کسی هم بخواهد بعداً در این باره چیزی بنویسد **باز تکرار آن مطالب بروجوه گوناگون است**، منتها سیر تکامل در تمام جهات این موضوع را که اصل بنای آفرینش بر آنست درهر دوران بمرحله تازه‌ای کشانیده و شاید در اثر پدیده‌هائی که در هرزمان نمودار میشود مرتبه پیشبرد دانش را بسوی معارف الهی بالابرده و دانشمندان خداشناس باتوجه بهمان مکرّرات مطالب تازه‌ای عرضه میدارند.

واینکه دیده میشود بعضی از بزرگان معاصر در امر خداشناسی بگفتار دانشمندان خداشناس خارجی استناد میکنند؛ این رویه از نظر اعتقاد نسل جوان و آنها که دیر باورند بسیار مطلوب و پسندیده است، ولی از جهتی شاید توهینی بمقام دانش اسلامی باشد از آنجهت که علوم معارف الهی در مبانی اسلامی بقدری غنی وگسترده است که هیچگونه شك وابهامی در آن راه نداشته واز آنطرف وقتی که مادانستیم بزرگی در عالم همانند رسول اکرم وائمه هدی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین نیست، دیگر دلیلی ندارد که در این راه استنادی بگفتار دیگران نمائیم که در مراتب پائین‌تری قرارداشته باشند، مگر آنکه گفتار آنها را تطبیق باصل بیانات ایشان نمائیم.

بنابراین، نگارنده، در پیش گفتار این کتاب در اول خواننده را متوجه اصل بیانات پیشوایان بزرگ اسلامی کرده که مأخذ استناد بیشتر ازکتب خداشناسی بر آن کلمات گذاشته شده، **و در ثانی استناد بکتاب آسمانی رادر این راه بمتن خود کتاب وامیگذارد**، چون ارتباط کلّی مطالب مورد شرح تماماً بآیات قرآنی بوده و گمان نمیرود چیزی فروگذار شده باشد.

راه خداشناسی بسیار است !!

در دنیای امروز که سطح افکار آدمی تاحدّی بالاگرفته است، دانشمندان جهان باروشها و نتایج علومی که از یافتن اسرار در مورد اکتشافات فضائی و پدیده‌هائیکه رازآفرینش را یکی‌پس‌از دیگری فاش‌میدارد، میخواهندآفریدگار جهانرا بشناسند (و این موفقیت هم حاصل شده است) همچنانکه بخوبی مشهود است هم اکنون کتب بیشماری درباره خداشناسی از نظر علوم بزبانهای مختلف نوشته شده‌وعلل‌و عواملی که دانشمندان را بسوی ایمان واداشته است توضیح داده‌اند.

واین خود راهی بزرك از راههای خداشناسی‌است که اغلب نسل‌جوان‌هم‌برای درك معارف الهی از این راه پیروی میکنند ، ولی باید دانست که راه خدا شناسی بسیار و هر کس ازراهی داخل شده تامقصود خود را دریابد.

بعضی از راه دینداری و توجه بدعوت پیمبران که گفتار و اعجاز آنها از محکمترین دلیل توحید و خداشناسی است خدا رامی‌شناسند.

بعضی از طریق سیرآفاق وانفس خداجوئی میکنند .

بعضی‌ازراه فطرت‌بمقصودخود میرسند.

بعضی از راه حس‌سودجوئی ورهائی‌اززیان دراین‌طریق‌گام برمیدارند.

بعضی از نظرایصال بمرتبه کمال‌در صدد خداجوئی هستند.

بعضی از نظر سپاس وشکرگزاری جویای منعم حقیقی هستند .

بعضی هم از راه صفات میخواهند او را درك نمایند ،وگذشته‌از اینها میتوان گفت: بمصداق‌حدیث‌مشهور راه‌خداشناسی به‌عددانفاس خلائق‌است. (**اَلطُرُقُ اِلَی‌اللهِ بعَدَدِ اَنْفاسِ الخلائق**) درهرحال برای اینکه خدایتعالی‌حجّت راباهل عالم‌تمام کرده باشد هر کس رابطریقی بسوی شناسائی خود خوانده است.

خداشناسی از ندای فطرت !!

از مواردیگری که انسانرا در امر خداشناسی راهنمائی میکند«ندای‌فطرت» است که در قرآن‌مجید هم‌درآیات بسیاری اشاره‌بآن‌شده ومفسّرین تفاسیری‌بتفصیل آورده‌اند.که‌حاصل‌معنابراین‌اشاره است: **که‌خدایتعالی‌در اول‌بندگانرا یگانه‌پرست آفریده؛** هرکس در هرمرتبه‌ای‌که باشد در حالیکه تحت تأثیرهیچ عاملی‌ازعوامل خارجی قرار نگیرد یعنی روش عقلی صحیحی را پیروی کند خواه و ناخواه در نهاد خود احساس میکندکه خدائی هست واین همان ندای فطرت است‌که اغلب‌آدمی را در معرض الهاماتی‌قرار میدهد که‌اورا بسوی‌خداشناسی رهبری مینماید، بلکه‌گاهی که انسان مواجه بامشکلاتی شده‌وگرفتاریهای شدیدی پیدا میکندودست‌او ازتمام وسائل مادی کوتاه میشود ندای فطرت او را به ملجائی نامرئی متوسّل میسازد و از او استمداد مطلبد (همچنان داستان غریقی را که شنیده‌اید) .

بنابراین حس مقدّس خداجوئی و خداشناسی در هرفردی‌از افراد عالم‌وجود داردکه آن یکی ازمهمترین راه معرفت بخدا است ودر واقع ازاین راه حجّت‌براهل عالم تمام شده است .

درباره خداشناسی از راه فطرت مقالات وکتب بسیاری نوشته شده‌است وحتی بعضی از بزرگان (۱)قائلندکه اصل بحث ازآفریدگار جهان فطری است، زیرابشر، جهان رادر حال اجتماع، بدیده‌یك واحدمشاهده‌مینماید ومیخواهدبفهمدکه آیاعلتی که باغریزه فطری خود در مورد هرپدیده‌ای از پدیدهای جهانی‌اثبات‌میکنددرمورد مجموعه‌های‌جهان نیز ثابت میباشد.

واین معناروشن است‌که به‌یك فرد انسان که از روی غریزهٔ فطری خودازهر علّتی بحث میکند نمیتوان‌گفت استثنائاً در یك مورد غریزه فطری‌خود رارهاکن.

---

(۱) از اصول فلسفه طباطبائی

واگر گاهی دراثراشتباهکاری، ذهن وی‌از این بحث منصرف شده‌به پرستش مادّه بپردازد، غریزه‌فطری وی‌درپس پرده بفعالیت خود ادامه داده و در موقع‌فرصت فرآورده خود را بیرون خواهد ریخت.

پس‌بااین بیان باین نتیجه میرسیم که (بحث وگفتگو در خدای جهان فطری انسان است). ـ و یابمفهوم دیگری خدای جهان بندگانرا خداپرست‌آفریده‌است.

خداشناسی ازراه (برهان نظم)

اهل تحقیق برای اثبات خدای جهان براهین بسیاری استدلال کرده‌اند.

در اول بایدگفت : اتفاق دانشمندان جهان براینستکهٔ خدا را باید از طریق عقل شناخت ، همچنانکه کلمات پیشوایان دین هم‌براین معنامصداق‌کامل دارد، لذا برهرفردی لازم است که از راه براهین عقلی ووجدانی درمقام خداشناسی برآمده و از روش صحیح اصول فطری خود پیروی نماید .

بعضی ازدانشمندان مهمترین راه‌خداشناسی راتوجه به«برهان‌نظم»دانسته‌اند، همچنانکه درهر کجا ازصحنهٔ پهناور جهان آفرینش آثار نظم وقانون‌کاملی‌مشاهده میشود؛ نظم‌در عالم کهکشانها، نظم درگردش‌کرات‌آسمانی ومنظومه‌ها، نظم‌دراوضاع جوّی و فصول مختلف، نظم در ساختمان وجود انسانی ، نظم در ساختمان موجودات کوچکی که باچشم‌دیده نمیشوند ونظم درهمه‌چیز ....

بیشتر از خداشناسانی‌که این برهان را اقامه کرده‌اند مأخذ آن را از بیانات امام ششم حضرت‌صادق علیه‌السلام اقتباس کرده وهر کس باتطبیق بتحولات دوران‌و پیشرفت دانشها برآن کلمات شرح جالبی آورده است . همچنانکه اصل کلام آن بزرگوارکه در «توحید مفضّل» آمده‌چنین است که‌قریب باین مضامین‌میفرماید:

نخستین دلیل بروجود خداوند نظم و ترتیب جهان است‌که هر چیزی بدون هیچگونه نقص به بهترین وجهی درجای خود قرارگرفته وهمچون سرائی منظم‌همه

چیز درآن آماده میباشد ، زمین مانند فرش برای مخلوقات گسترده شده و برفراز آن ستارگان چون چراغهای پرنوری میدرخشند ، در دل کوهها و تپه‌ها جواهرات گرانبها اندوخته و در هرچیز مصلحتی نهان ساخته است ، خدایتعالی اینها و مانند اینها را در اختیار بشرگذاشته و انواع گیاهها و حیوانات را برای او آفریده است تابتواند آسوده زندگی‌کند.

این نظم‌و ترتیب جهان‌که هرچیز بدون ذرّه‌ای نقص در محل مخصوص خود قرارگرفته بزرگترین دلیل است براینکه این عالم از روی حکمت خلق شده و نیز بستگی‌کاملی‌که میان مخلوقات این عالم وجود دارد که بعضی ببعضی مربوط‌ومحتاج میباشند دلیل است برآنکه خالق همه یکی است‌که میان آنها الفت‌برقرار کرده و آنها رابیکدیگر نیازمند ساخته است.

این تعلیمات توحیدی که درچند مجلس از طرف امام علیه‌السلام به «مفضّل» داده شده بسیار مفصّل است‌که خودکتاب جداگانه‌ای را دربرگرفته وهم‌اکنون‌کتابی بنام «توحیدمفضّل» به چاپهای متعدد انتشار یافته است.

خلاصه درآن کتاب شریف تمام‌نکاتی‌که دلیل برنظم وترتیب جهان‌آفرینش است آن‌بزرگوار تشریح فرموده: از عجائب خلقت انسان، از چگونگی‌نظم‌دریکایك اعضاءِ بدن، نظم دستگاههای مختلف از قلب و ریه و معده، نظم‌و ترتیبی‌که در هضم غذا بکار رفته، ونیز اشاراتی درباره فهم وادراك وعقل و شعور ، اشاراتی، از وظائف چشم‌وگوش ودل،درباره چگونگی‌موو‌ناخن‌و دندانها، درحالات نفسانی وحالات‌طبیعی آدمی، در احساسات ودانستنیها وآنچه‌که آدمی نباید بداند ، در حکمت و مصالحی که‌مربوط به‌عمر است در فوائد آنچه از درد ورنج و مشقت برای آدمی مقرّر شده ، در عجایب خلقت تمام حیوانات از بزرك تاکوچك زمینی ودریائی و خلاصه ازآنچه در این عالم بچشم میخورد ویابچشم دیده نمیشود وجهانی را تشکیل داده‌اند، همه را آن بزرگوار در اثبات وجود آفریدگار جهان آورده و از زمان حضرتش تاکنون

کتابهای بسیاری برشرح این کلمات گهربار نوشته شده که همه براین معنا صادق است:

(نظام دقیق و حیرت‌انگیزی برجهان حکمفرماست)

خداشناسی از طریق صفات

راه دیگر خداشناسی که اصل موضوع مطالب این کتاب را در برگرفته توجه بمراتب صفات او سبحانه و تعالی است یعنی بعد از آنکه کسی بحکم غریزه فطری دانست که خدائی وجود دارد خواه وناخواه حسّ کنجکاوی او برای تثبیت اعتقاد بچگونگی آن خدای نادیده اورا برآن میداردکه بخصوصیات وصفاتش توجه نماید، لذاباجزئی تأمل در خواهد یافت که آنخدا : عالم وقادر وحی ومرید و مدرك وو .... میباشد چون می‌بیند که خود عالم و توانا وزنده وصاحب اراده است پس احساس میکند که افاضه این مواهب از اوست :

امّا موضوع قابل توجه آنستکه صفات خدایتعالی همانند صفات بندگان نیست، **یعنی صفات اوذاتی ونامحدود است وصفات بندگان عرضی ومحدود است،** همچنانکه علم و قدرت بندگان محدود و از طرف او افاضه شده ، و علم و قدرت او نامحدود وذاتی است، که بهیچوجه این دوباهم قابل مقایسه نیست .

از اینجهت پی بردن بصفات خدایتعالی امری بسیار مشکل و دقیق است وخداشناسانی که ازراه مطالعه اسرار جهان آفرینش، یابرهان نظم، یاراه فطرت وغیره وجود او را ثابت کرده‌اند هیچگاه امکان لغزش برای آنها حاصل نبوده، ولی در راه شناسائی او ازطریق صفات امری مشکل ومورد تأمل است چون کسی نمیتواند بکنه ذات و صفات اوپی برد، وتازه آنها هم که در این راه گام برمیدارند هریك بقدر فهم و درك و عقل خود خصوصیات و صفاتی برای او قائل میشوند که آن ساخته و پرداخته ذهنیات آنهاست والّاکسی نمیتواند حقیقت معنا را از صفات او درك کند و آنرا بر

پایه افکار محدود و نارسا گذارد.

اکنون آنچه مسلّم است در شناسائی صفات خـدایتعالی دو موضوع اهمیت بسزائی دارد، یکی **نفی صفات مخلوقت ازذات مقدس او و دیگر تشبیه نکردن او بهیچیك از موجودات** (همچنانکه در سخنان علی علیه‌السلام این معنا بخوبی آمده و ما در همین مقدمه کتاب متذکّر میشویم).

البته تنها راه صحیح برای شناسائی او از این راه، راهنمائی کتاب اوسبحانه و بیانات انبیاء وائمه‌هدی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین است که اساتیدخداشناس درهردوران بمقتضای پیشرفت دانش شرحی برآن کلمات نگاشته‌اندو شاید تاقیامت هم اگرکسی چیزی در این باره بنگارد از این اصل خارج نباشد.

همچنانکه این کتاب شریف که پس ازقرنهاراز بزرگی رادر خداشناسی از طریق صفات آشکارکرده است اصل آن ازبیانات امام باقرعلیه‌السلام بوده که بطورکلی ارتباط مستقیم بآیات قرآنی دارد.

و این خود یکی از برنامه‌های الهی است که‌از نظر مرتبه تکامل خداشناسی درهر دوران که آمادگی بشر برای درك معارف اوبیشترمیشود وسائلی برانگیزاند که همه خدا پرست شده، و نتیجه‌کاملی از معنای کریمه (**وَمَاخَلَقتُ الجِنَّ وَالاِنسَ اِلّالِیَعبُدُونِ**) حاصل شود.

شناسائی صفات‌خدایتعالی از نظر علی علیه‌السلام!!!

قبلا اشاره‌ای شدکه‌شناسائی حقتعالی ازراه صفات‌کاربسیار مشکل‌وپیچیده‌ای است وغیر ازتوجه بآیات قرآنی وبیانات پیشوایان بزرگ اسلامی راه‌دیگری‌برای درك کامل آن نمیتوان یافت، همچنانکه‌کتابهائی کـه تاکنون در این مورد نوشته شده پایه‌و اساس مطالب آنها برهمین بیانات بوده است.

اکنون برای آنکه خواننده بتمام مطالبی‌که در این‌باره نوشته‌شده‌آشنا شود، در اینجا اصل ترجمه از سخنان گهربار علی علیه‌السلام رااز نهج‌البلاغة(۱)یادآور میشویم تادانسته‌شودکه دیگر هیچ لزومی برای استدلال بگفته‌های دیگران در این مورد نیست .

در قسمتی از خطبهٔ اول عطف‌بحمد وسپاس پروردگاری عرض‌میکند: حمداز برای خدائیست‌که حقیقت اورا صاحبان همّت بلنددرك نمیکنند ونه‌خود،اورا صفتی است موجود و ثابت.

و در آن خطبه اضافه میکند : اساس دین شناختن او است ، و شناختن کامل تصدیق و گرویدن باو است ، و تصدیق تمام، توحید و یگانه دانستن او است و کمال توحید، خالص نمودن عملست برای او، وکمال اخلاص آنستکه:

صفات زائد بر ذات برای او تصوّرنکنند، زیرا هر صفتی گواهی میدهد که‌آن غیر از موصوف است، وهرموصوفی گواهی میدهدکه آن غیر از صفت‌است، (بنابراین)کسی‌که وصف‌کند خداوندراقرینی برای‌او دانسته و او راهمسرقرارداده، وکسی‌که برای او همسر قرار داد، پس دوتا دانسته او را،وکسیکه دوتا دانستش پس او را تجزیه و تقسیم کرده، وهرکه او را تقسیم کند باونادان است....

او همیشه بوده وهست نه‌آنکه حادث ونوپیدا شده باشد، موجود وهستی است که مسبوق بعدم ونیستی نیست؛ باهرچیزی است‌نه بطوریکه همسرآن‌باشد، وغیر از هرچیزی است نه بطوریکه از آن کناره گیرد، فاعل است وفعل از او صادرمیشود نه‌بمعنی حرکات و انتقالات از حالی بحالی ونه بمعنی‌آلت.

مخلوقاترا بیافرید بدون فکر واندیشه، اشیاء رااز عدم ونیستی در وقت‌خود بوجود وهستی انتقال داد، شکافت جوّهای لایتناهی را واطراف وگوشه‌های آنرا باز نموده بالای فضاءِ هوا وجای خالی را بیافرید.....

(۱) نهج‌البلاغة: شرح جناب فیض‌الاسلام .

و در این خطبه آن بزرگـوار از عظمت جهان آفرینش بسیار سخن رانده است.

در قسمتی از خطبهٔ ۶۴ آورده: حمدوسپاس خداوندیرا سزاست که هیچ‌صفتی «از صفاتش» برصفت دیگر او پیشی‌نگرفته است، پس پیش از آنکه آخر است‌اول میباشد وپیش از آنکه پنهان باشد هویدا است.

(زیرا برای او صفات زائده برذات نیست تابعضی بر بعضی دیگر تقدّم وپیشی گیرد و صفات او عین ذات اوهستند وگرنه زیاده و نقصان پذیرد).

در قسمتی از خطبهٔ ۸۴ میفرماید: گواهی میدهم معبود بسزائی نیست‌جزخدا، یگانه‌ایست که شریك ندارد، اول است کـه پیش از او چیزی نبوده و آخر است‌که برای او حدو انتهائی نیست، **وهمها بهیچیك‌ازصفات‌او نمیرسد،ودلها (عقلها)او را بکیفیت وچگونگی تصدیق نمینماید**؛ و تجزیه و تبعیض برای او روانیست و چشمها و دلها باواحاطه ندارد. (زیرا محدود بحدی نیست تاچشم او را ببیند وعقل حقیقتش رادرك‌نماید).

در قسمتی از خطبهٔ۹۰ میفرماید: ای سئوال‌کننده (اگر خواستی خداراوصف نمائی از روی اندیشه) بنگر هرصفتی از صفات او را که قرآن بتو راهنمائی کرده پیروی‌نما (حقتعالی را بهمان صفات وصف‌کن) (۱) وبنور هدایت قرآن روشنائی را بدست‌آور و آن صفاتی راکه شیطان بآموختن‌آن تورا واداشته ودرکتاب دانستن‌آن برتو واجب نمیباشد و در طریقه پیغمبر اکرم وائمه هدی اثری از آن نیست علم و دانستن آنرا بخداوند سبحان واگزار، زیرا منتهیٰ حق خدایتعالی برتوهمین‌است؛

(که او را بخوانی و وصف‌کنی بنامها و اوصافی که در قرآن کریم و اخبار و احادیث‌که از پیغمبراکرم وائمه‌هدی بیان شده‌است).

در قسمتی از خطبهٔ ۱۵۲ میفرماید: او یکی است نه‌آن‌یك‌که در عدد بحساب

(۱) این معنا بعداً در متن کتاب روشن خواهد شد.

میآید، آفریننده است نه‌باحرکت و رنج‌بردن، شنوا و بینا است نه باآلت گوش وبر گرداندن حدقه چشم، حاضراست نه‌بملاقات، وجدااست نه بدوری‌راه، وآشکاراست نه بادیدن، وپنهان است نه‌بلطافت، جدااست‌از اشیاءِ بغلبه‌و استیلاءِ وقدرت وتوانائی برآنها، و اشیاء از او جدا هستند بفروتنی برای او وبازگشت بسویش، کسیکه اورا (بصفات زائد برذات) وصف نماید او را محدود دانسته (ومکانی برایش تعیین‌نموده) و کسیکه او را محدود دانست پس او را بشمار آورد (در عداد معدودات در آورده) و کسیکه او را بشمار آورد ازلی بودن اوراابطال‌نموده است‌و کسیکه بگویدچگونه است خواسته او را (بصفات زائد برذات) وصف کند و کسیکه بگوید کجاست، مکان برای او قرار داده است...

در قسمتی از خطبهٔ ۱۵۴ در مقام سپاس عرض میکند: سپاس خداوندیرا سزا است **که‌وصفهاازحقیقت شناسائی‌اوماندهاندوعظمت‌و بزرگی‌اوخردها راباز داشته است**؛ پس بکنه سلطنت وپادشاهی اوراهی نیافتند، اوست‌خداوند وپادشاه‌بحق و راستی که هستی او در نظر هوشمندان هویدا است ثابت ترو آشکارتر از آنچه چشمها او را ببینند ، عقلها برای اثبات حد ونهایت بکنه ذات اوپی نبرده‌اند تاشبیه گردیده شده باشد ووهمها برای تصویر نمودنش براو راه نیافتند تامثل و مانند اودر وهم درآمده‌باشد .....

در پایان خطبه ۱۸۱ پس از ذکر پاره‌ای از او صاف خدایتعالی میفرماید : بلکه اگر راست‌گوئی‌ای‌کسیکه برای توصیف پروردگارت بخود رنج میدهی، وصف کن جبرئیل ومیکائیل وسپاه فرشتگان مقرّب درگاه خداوند راکه درغرفه‌های پاك وپاکیزه ساکنند(وازعظمت‌وبزرگی‌پروردگار) سرها بزیرافکنده وعقلهاشان‌حیران‌و ناتوان‌است ازاینکه‌بهترین‌آفرینندگانرا وصف‌نمایند (پس چون‌آنها نمیتوانندبکنه ذات او پی‌برند، توبنده ضعیف بطریق اولیٰ‌از درك حقیقت او عاجز و ناتوانی) چون بصفات‌کسانی درك میشوند که دارای شکلها و ابزارها هستند .....

در قسمتی از خطبهٔ ۱۷۸ در جواب سئوال آنکس که از آن بزرگوار پرسید: آیا پروردگار خود را دیده‌ای؟ میفرماید: چشمها اورادرك نمیکند، **لکن دلها بوسیله حقایق ایمان اورادرك** مینماید بهرچیز نزدیك است ولی چسبیده نیست وازهرچیز دور است ولی جدانیست، گویااست بـدون تفکر و اندیشه ، اراده کننده است بدون تصمیم و آماده شدن، ایجادکننده است بدون کمك عضوی، لطیف است که پنهانی وصف نمیشود، بیناست که بداشتن حسّی ازحواس وصف نمیگردد، مهربان است نه به دلسوزی، خلایق دربرابر عظمت او خوار وفروتنند ودلها(در برابر هیبت و عظمتش) از ترس (عذاب) او مضطرب و نگرانند.

در قسمتی از خطبهٔ ۲۰۴ ، در مقام ستایش عرض میکند : سپاس خداوندیرا سزا است که از مانند بودن بآفریدگان برتر، وبرگفتار وصف کنندگان غالب وعاجز کننده است (هیچکس توانائی ندارد حقیقت او را وصف نماید) .

بشگفتیهای آفرینش خود برای بینایان آشکار و از اندیشه صاحبان وهم و گمان به بزرگی و ارجمندیش پنهان است .

داناست بدون آموختن از دیگری وبدون احتیاج بافزودن و بدون استفاده، بی تأمل واندیشه‌ای آفریننده همه آفریده‌ها است، خداوندی است که تاریکی‌ها اورا احاطه نمیکند و از روشنیها روشنی نمیطلبد ، شب اورا در نمییابد و روز او را فرا نمیگیرد .

دریافتن او بوسیله دیده‌ها نیست (زیرا ذات او عین دیده ودیده اوعین ذات او است) وعلم او بسبب آگاه شدن از غیر نمیباشد.

و در قسمتی از خطبهٔ ۲۲۸ میفرماید : یکتا نمیداند او را کسیکه کیفیت و چگونگی (صفات زائده برذات، برای او تعیین نماید، و بحقیقت او نرسیده کسیکه برای او مثل ومانند قرار دهد، وقصد اونکرده کسی که او را بچیزی تشبیه کند، و او را نطلبیده کسیکه باو اشاره کرده و اورا دروهم در آورد، آنچه بذات خودشناخته گردد

مصنوع وآفریده شده است (و خداوند مصنوع نیست زیرا مصنوع محتاج بصانع است و نیازمندی ازلوازم امکان است نه واجب پس از اینرو حقتعالی بذاتهشناخته نمیشود بلکه بآیاتو آثار میشناسندش) .

و این خطبه بسیار مفصّل است که امام علیه السلام در اصول و قواعدعلم(خداشناسی) آوردهکه در این مختصر مجالی برای ذکر همهٔآن نیست .

وخطبه مفصّل دیگری آن بزرگوار دارد که در اصول کافی هم (در باب کلّیات توحید) ذکر شده که (عالم ربّانی کلینی) مؤلف کتاب کافی، در ذیل آن خطبه شرح مبسوطی داده و یاد آور شده است که برای هرکس که بخواهد جویای علم توحید باشدتوجه بهمین یك خطبه کافی است بشرط آنکه در آن بیندیشدو آنچه در آنست بفهمد، و اضافه میکندکه اگر جن وانس (منهای پیغمبر) همزبان گردند نتوانند توحید را چنانچه آنحضرت بیان کرده بیان کنند ، و اگر بیانات آن بزرگوار نبود مردم نمیدانستند چگونه بایدراه وروش یگانهپرستی را بپیمایند ودر پایان بیك جمله از آن خطبه اشارهکرده میگوید: نمیبینی که چه میفرماید : **نهخودازچیزی بودهو نه آنچهباشدازچیزی آفریده .**

حاصل آنکه بیانات علی علیه السلام در باب معارف الهی بسیار و در سایر سخنان او از ادعیه و غیره کاملا مشهود است و از همین جهت است که آن بزرگوار را قطب العارفین خواندهاند .

خداشناسیاز نظر پیشوایان دیگر اسلام!!

روایاتیکه درباره شناسائی خدایتعالیاز نظر ائمههدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین رسیدهبسیار است کهخود کتابهائی دربرمیگیرد وقبلا هم‌بهپارهای ازسخنانعلی علیه السلام دراین‌باره اشارهشد، اکنون در اینجا چند روایتاز اصول کافیمتذکرشده تاخواننده

بمطالب دیگر از گفتار آن بزرگواران آشنا شود.

امام باقر (ع) فرمود دربارهٔ آفرینش خدا سخن گوئید و دربارهٔ ذات او سخن نکنید، زیرا گفتگو درباره خدا جزسر گـردانی چیزی نیفزاید (درباره هر چیزی سخن گوئید ودرباره ذات خدا سخن نگوئید).

امام صادق (ع) فرمود: براستی خدای عزّوجل میفرماید: **وأنّ إلیٰ ربّك المنتهیٰ** وبراستی بدرگاه پروردگارت کار تمام است، هرگاه سخن به خدا رسیدم ببندید.

امام صادق (ع) فرمود: مردم همیشه پریشان و نفهمیده سخن گـویند تا رشته سخن را بخدا کشانند، چون شما آنرا شنیدید بگوئید: نیست شایسته پرستش جز خدای یگانه‌ای که بمانندش چیزی نیست.

امام صادق (ع) گوید: هر کـه در خـدا بیندیشد کـه چگونه است هلاك گـردد.

امام باقر (ع) فرمود: مبادا در خـدا اندیشه کنید ولی هرگاه بخـواهید در بزرگی او اندیشه کنید وبعظمت جهان آفرینش نظر افکنید.

امام صادق (ع) فرمود: ای فرزند آدم اگر پرنـده‌ای دل تو را بخورد سیر نگردد و اگر سرسوزنی بردیده‌ات نهند آنرا بپوشاند و کورکند، وتو میخواهی بااین دو؛ ملکوت وباطن آسمانها وزمین رابدانی، اگر راست میگوئی همین خورشید یك آفریده خداست، اگر میتوانی که چشم خود را بدان بدوزی و خوب آنرا نگاه کنی چنانست که تومیگوئی.

ابی‌هاشم جعفری گوید از امام رضا(ع) پرسیدم که خدارا توان وصف کرد فرمود: قرآن نمیخوانی؟ عرض کـردم: چرا؛ فرمود قـول خدایتعالی را نخواندی «**لا تُدرکه الأبصار**» گفتم چرا، فرمود ابصار را میفهمی؟ گفتم آری، فرمود چیست؟ گفتم دید چشمها فرمود: اوهام دلها مهم‌تراست از دیدچشمها، اوهام اورا ادراك نکند و او اوهام را درك کند.

ابی حمزه گوید : علی بن الحسین(ع) بمن فرمود: ای ابوحمزه، خدا بوصفی که موجب محدودیّت او باشد موصوف نشود، پروردگارما از صفت داشتن برتراست چگونه بوضع محدودی توصیف شود آنکه حدی ندارد ودیده‌ها درکش نکنند و او دیده‌ها را درك کند و هم اولطیف وخبیر است .

علی بن الحسین(ع) فرمود : اگر اهل آسمان و زمین گردهم آیندکه خدارا بعظمتی که دارد بستایند، توانائی ندارند .

محمد بن حکیم گوید: ابوالحسن موسی بن جعفر(ع) به‌پدرم نوشت : براستی خدا بالاتر وبزرگتر است ازآنکه‌حقیقت وصفش فهم شود، او رابهمان‌وصف کنیدکه خودش خود را وصف‌کرده و از هرچه جزآن باز ایستید .

فضل بن یسار گوید: از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود : براستی خدا وصف نشود باآنکه در کتاب خود فرموده: خدارا باندازه شأن‌او برآورد نکردند ونتوانند کرد، **بهیچ اندازه خداوصف نشود جزآنکه‌ازآن‌بزرگتراست !!**

ابو بصیر گوید : از امام صادق (ع) شنیدم میفرمود: همیشه خدای‌عزّوجل پروردگاه مابوده است وعلم ذات او بوده‌گاهی که اصلا معلومی نبوده ، شنوائی ذاتش بوده، آنگاه که مسموعی وجود نداشته، دیدن ذاتش بوده‌آنگاه‌که‌دیده شده‌ای‌نبوده، قدرت ذاتش بوده ومقدوری نبوده، وچون اشیاءِ را پدید آورد و معلومی تحقق یافت علم او تعلّق بمعلوم یافت وشنوائی او تعلّق بمسموع یافت و دید او تعلّق بدیده شده یافت و قدرتش برمقدور .

عاصم بن حمید گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم؛گفتم: خداهمیشه اراده‌دارد؛ فرمود: داشتن اراده باوجود مرادیست ، خـدا همیشه دانا و توانا بوده، و سپس اراده کرده است «برای ایجاد موجودات عالم امکان»

امام‌صادق(ع) فرمود: خدا خود مشیّت رابیواسطه آفرید، وهمه چیز را به مشیّت آفرید و همچنین فرمود : مشیّت پدیدشده است.

از امام صادق (ع) سئوال شد از قول خدای عزّوجل **«الرَّحمٰنُ عَلَی العَرشِ اسْتَویٰ»** خدا برعرش استوار است، فرمود خدا برهرچیزی استوار و مسلط است، وچیزی از چیز دیگر باو نزدیکتر نیست .

امام‌صادق(ع)فرمود: هر که گمان کند که‌خدااز چیزیست، یادر چیزیست یابرچیزیست محققاً کافر است ابوبصیر گویدعرضکردم: آنرابرای‌من توضیح بدهید، فرمود: مقصودم اینست که چیزی او را در درون خود داشته باشد، یااورا نگهدارد ، یاآنکه از چیزی پیش از خود بوجودآمده باشد، ودر روایت‌دیگر است که‌هر کس گمان برد که خدا از چیزی بوده است او را پدید شده قرار داده، وهر که گمان‌برد که در چیزیست او را محصور نموده، وهر که‌گمان برد برچیزیست اورا قابل محل شناخته .

حاصل آنکه در بیشتر از روایات سه‌موضوع قابل دقت است‌که آنهم‌ازآیات قرآنی‌گرفته شده : یکی آنکه **خدادرعلم‌بشر گنجانیده‌نشود،دیگرآنکه دیده‌ها او را درك نکنند، ودیگر نیست‌همانند او چیزی** ، بلکه میتوان گفت روایاتی که از ائمه اطهار رسیده همه بآیات قرآنی پیونددداشته وقابل تطبیق است و ازهمین جهت است‌که آنچه درباره خداشناسی تمام دانشمندان جهان گفته‌اند، بیانات اصیل ایشان تمام منطبق بآیات قرآنی است ، و حقا در این مورد هم کسی چیز دیگری نمیتواند بگوید.

شناسائی خدا ازنظر حکماء اسلامی و عرفا !!

درجلد پنجم از کتاب اصول فلسفه«روش رئالیسم»نگارش علاّمه طباطبائی که جناب مرتضی مطهری مقدمه‌وشرح مبسوطی در پاورقی آن نوشته‌است، نظرفلاسفه را درباره خداشناسی بخوبی آشکار کرده که در اینجا برای روشن شدن موضوع اشاره مختصری ببعضی ازمطالب آن کتاب میشود.

بنظر حکماء الهی مهمترین راه‌صحیح برای خداشناسی ارائه استدلال عقلی برمسائل ماوراءالطبیعةاست که این‌علم باارزشترین‌علمها درباره‌باارزشترین‌معلومها است، چون‌معلوم‌این علم کاملترین وجودهستی ذات‌مقدس احدیّت است **که‌منبع‌همه هستیهاو سرچشمه همه‌کمالها واصل واساس همه جمالهاوجلالها و بهائها و عظمتها است، بلکه هستی حقیقی منحصراً هستی او است.**

این نکته قابل توجه است که بحث‌حکماء اسلامی بیشتر دررّد مادیون است که میگویند درهیچ گوشه‌ای از میدان آزمایشهای علمی که عرصه‌هستی‌وزندگی انسان میباشداثرو نشانی‌از ماوراء طبیعت‌نیست‌و گفته‌های‌دیگرایشان درباره انکار آفریننده جهان هستی است که‌در کتاب نامبرده‌کاملا ردّ گفتار ایشان بادلائلی‌محکم آمده است، واصلا ثابت شده است که این گروه «مادیین» نسبت بخارج ازخودمطلقاً شکّاك هستند.

البته‌بحث در این مورد بطورتفصیل‌از وظیفه این کتاب خارج است ولی آنچه که‌در این مقدمه لازم‌است آنستکه دانسته شود چه تفاوتی میان خداشناسی‌فلاسفه وعرفا وجود دارد همچنانکه در مقدمه آن کتاب هم متذکر شده است.

اختلاف اصلی که‌میان‌عرفاوفلاسفه موجوداست آنستکه **عرفا راه‌خداشناسی را از راه دل پیروی‌کرده و این رویه رادر مرتبه‌ای لذت بخش میدانند**، وچنان معتقدند که دل‌واحساسات فطری قلب راباید تقویت کرد وپرورش‌دادوموانع

آنرا از میان برد تامعرفت شهودی حاصل شود.

امّافلاسفه‌ومتکلمین‌میخواهند ازطریق عقل‌واستدلال به‌خداراه‌یابند بدیهی است کـه این‌دوراه مانعةالجمع نیستند ، بعضی‌اکابر هم‌سلوك عقلی کرده‌اند وهم‌سلوك قلبی، **بعقیده صدرالمتألهین** لزوماً بایدسلوك‌عقلی‌وسلوك‌قلبی‌بایکدیگر توأم گردند .

بهرحال ازجنبه فردی وشخصی قطعاً راه‌اهل دل‌کاملتر است ولی‌شخصی است، یعنی نمیتوان آنرا بصورت یك‌علم قابل تعلیم برای‌عموم درآورد هر کس که ازآن راه میرود خود باخبر میشود و امّا نمیتواند دیگرانرا آنطور که خود خبردار شده باخبر کند برخلاف‌علم‌وفلسفه که‌ازطریق‌تعلیم‌و تعلّم تمام‌دریافتهای افرادبیکدیگر منتقل میگردد.

وبعبارت دیگر، نظر عرفا مبنی برانکار ارزش راه عقل و برهان و استدلال نیست، بلکه برترجیح راه دل وسیروسلوك وتصفیه وتزکیه براین راه است .

امّامعرفت استدلالی که حکیم‌درجستجوی‌آن است ازحدود تصوّرات ومفاهیم ذهنی واقناع قوهٔ عاقله تجاوزنمیکند، والبته این خود ارزشی بسزا دارد، ولی‌معرفت افاضی که عارف درجستجوی آن است چیزی ازنوع رسیدن وچشیدن است.

درمعرفت استدلالی عقل در درون ارضا میشود وقانع میگردد امّا در معرفت افاضی سراسر وجود انسان به‌هیجان وشور وحرکت در میآید وطی طریق میکندو بخدا نزدیك میگردد، این نوع معرفت وجود آدمی راروشن‌میکند، نیرو وجرئت‌و محبت میدهد، خشوع ورقت ولطافت می‌بخشد و تمام هستی اورا دگرگون‌میسازد.

بنظر ماسخن از ترجیح‌آن راه براین راه بیهوده است ، هریك از این‌دو راه مکمّل دیگری است، وبهرحال عارف منکر ارزش راه استدلال نیست.

شناسائی امام پنجم

که اصل موضوع این کتاب منسوب بآن بزرگوار است

چون اساس مطالب این کتاب شریف برشرح سخنان گهربار امام باقر علیه‌السلام پایه گذاری شده که بابهترین وجهی آنحضرت مردم را بحقایقی از معارف‌الهی آشنا ساخته است ، لذا لازم دانسته شد که مختصری دربارهٔ شخصیت آن بزرگوار اشاره شود تامقام شامخ حضرتش برای خواننده کتاب روشن وآشکار گردد .

باآنکه‌باین‌مختصر نمیتوان‌مقام ارجمندش‌راتوصیف‌وتعریف کرده‌حق معنا را بجا آوردچون‌تا کنون کتب‌بسیاری در این مورد نوشته‌شده ولی‌در اینجا تیمناً بذکر همین مختصر اکتفا میگردد.

امام‌پنجم‌حضرت‌ابوجعفرمحمدبن‌علی‌بن‌الحسین باقرعلوم‌الاولین‌والاخرین(۱)

اسم شریف آنحضرت«محمد»و کنیتش«ابوجعفر» والقاب شریفش: باقروشاکر وهادی است که مشهورترین آنها باقراست، واین‌لقبی‌است که رسول‌اکرم‌آنجنابرا بآن ملقّب فرمود ، همچنانکه، از جابر بن‌عبدالله منقول است که رسول اکرم بمن فرمود: ای جابر امید است که تودر دنیا بمانی تاملاقات کنی فرزندی از من که از اولاد حسین علیه‌السلام خواهد بود که او را محمد باقر نامند و او میشکافد علم دین را شکافتنی، پس‌هر گاه اوراملاقات کردی سلام مرا باو برسان (وچنین شد جابرزمان آنحضرت را درك کرد !!)

آنچه ارباب تواریخ نقل کرده‌اند: ولادت آنحضرت در مدینه طیبه‌درسوم‌ماه صفَر در سال پنجاه وهفتم از هجرت چهار سال قبل از شهادت جدّ بزرگوارش امام

(۱)ـ مأخذ مطالب‌دربارهٔ شخصیت امام پنجم(ع) ازکتب: ارشاد مفید ، مناقب‌ابن شهر آشوب، کشف‌الغمّه ، منتهی‌الامال قمی‌و بعضی کتب دیگر میباشد .

حسین(ع) و وفاتش در سال صدو هفتم هجری و بروایات دیگر صدوچهاردهم یاصدو هفدهم بوده است، مدفن آن بزرگوار در مدینه در بقیع زیارتگاه شیعیان جهان است.

«درجنّات الخلود» در ذکر اخلاق حمیده آنحضرت آورده: که اکثر اوقات از خوف الهی گریستی وصدا بگریه بلند کردی، ومتواضع ترین خلایق بودی، ومزارع واملاك ومواشی ومراعی وغلامان بسیار داشتی، وخود برسر املاك خود رفته کار کردی، وروزهای گرم غلامانش زیر بغلش را گرفته بردندی، وآنچه بهم رساندی صرف راه خدا نمودی، وسخی ترین مردم بودی وهر کس نزدوی آمدی علمش در نزد علم او چون قطره بودی در پیش دریا وهمچنان جدّ خود امیرالمؤمنین (ع) چشمه‌های حکمت از اطرافش جوشیدی ودر نزد جلالت وی هر جلیلی صغیر بودی.

کرامات آنحضرت زیاده از آنست که در این مختصر گنجانیده شود ودر کتب مربوطه بسیار آورده‌اند ازجمله کتاب «منتهی الآمال قمی».

مکارم اخلاق ومناقب وفضایل آنجناب بسیار وآنچه از اخبار وآثار در علوم دین و تفسیر قرآن وفنون آداب واحکام از آنحضرت روایت شده زیاده از آنست که در حوصله عقل گنجانیده شود.

«شیخ مفید» ازعبدالله بن عطاء مکی روایت کرده، که میگفت: هرگز ندیدم علماء را نزد احدی احقر و اصغر چنانکه میدیدم آنهارا نزد امام محمدباقر علیه‌السلام!!

وهمچنین در فضایل آن بزرگوار چنین گفته‌اند: از علم وعمل و بزرگی وسیادت وریاست وسماحت وشرف ومنصب وعلو نسب وفخر همانند نداشت، دردوران زندگانی خود آنی از تبلیغ وترویج دین مبین اسلام باز نمی‌نشست، آن پیشوای عالیقدر طی مدت هیجده سال درشرائط نامساعدی به نشرواشاعه حقایق ومعارف الهی پرداخت و مشکلات علمی راتشریح نمود **وجنبش علمی دامنه‌داری بوجود آورد که مقدمات تأسیس یك دانشگاه بزرگ اسلامی را که در دوران امامت فرزند گرامیش امام صادق (ع) به اوج عظمت رسید پی‌ریزی کرد.**

امام پنجم در علم وزهد و فضیلت سرآمد همه بزرگان بنی‌هاشم بود، و مقام شامخ علمی و اخلاقی اومورد اتفاق دوست ودشمن بود، بقدری روایات و احادیث و مواعظ و کلمات حکمت آمیز درزمینه بیان مسائل واحکام اسلامی، تفسیر وتاریخ اسلام و انواع علوم از آنحضرت بیادگار مانده که تاآنروز از هیچیك از فرزندان امام حسن وامام حسین بجانمانده بود.

رجال وشخصیتهای بزرك علمی آنروز ونیز عده‌ای از یاران پیامبر که هنوز در حال حیات بودند از آنحضرت استفاده میکردند، و آن بزرگوار بدنبال دگرگونیهاپس از سالها از رحلت پیامبر سد بزرگی را شکسته و علم حدیث را احیا کرده.

کتب ومؤلفات دانشمندان اهل‌تسنن، مانند: طبری، بلاذری، خطیب‌بغدادی، ابونعیم اصفهانی و کتبی مانند، موطأ، سنن‌ابی داود، مسند ابوحنیفه، مسند مروزی، تفسیرزمخشری، ودهها کتاب نظیر اینها که از مهمترین کتب عالم‌تسنن است، پراز سخنان پرمغز پیشوای‌پنجم میباشدوهمه‌جا جمله: «قالمحمدبن‌علی» ویا«قال‌الباقر» بچشم میخورد.

آوازه علوم و دانشهای امام باقر (ع) چنان اقطار کشور اسلامی را پر کرده بود که لقب «باقرالعلم» (گشاینده دریچه‌های دانش وشکافنده مشکلات‌علوم) بخود گرفته بود.

ابن‌حجرعسقلانی؛ مینویسد: محمد باقر باندازه‌ی رموز واسرارعلم ودانشها راآشکار ساخته وحقایق احکام حکمتها ولطایف دانشها را بیان نموده که‌جز کور دلان وتاریك باطنان کسی نمیتواند آنرا انکار کند و از اینرو شکافنده مشکلات علم وبرافرازنده پرچم‌دانش لقب یافته است.

نگارنده گوید: اگر تمام آثارعلمی و کلمات حکمت آمیز آن بزرگوار که‌تا کنون کتابها برآن نوشته شده نادیده بگیریم، کافیست که توجه خود را باین

کتاب شریف معطوف داشته تادانسته شود که‌چگونه آنحضرت حقایق معارف الهی را در کلماتی بنام دعای سحر یا «دعاء بهاء» تعلیم فرموده که عقلها واندیشه‌هاازدرك معانی آن ناتوانند.

وحقاً هر کس که‌این کلمات گهربار را مطالعه نماید بابی‌از علوم‌معارف‌الهی براو گشوده شده ونیزعظمت مقام‌آن بزرگوار را در خواهد یافت.

سوء استفاده ازنام شریف دعاء بهاء !!!

چون اصل موضوع این کتاب شریف شرح دعاء بهاء ازسخنان‌امام‌باقر علیه‌السلام است، ناگزیریم در مقدمه از سوء استفاده‌ای که رندان ودین سازان ازنام این دعاو از اهمیّت مضامین عالی‌آن کرده‌اند مختصراً اشاره‌ای کرده‌تاازآنچه تا کنون‌مکتوم بوده پرده برداشته شود.

دستگاه‌تبلیغاتی‌بیگانگان ودین سازان‌همیشه برای مقاصد شوم‌خودهدفهای مهمی را تعقیب میکنند که بتوانند ازآن استفاده‌کامل نمایند.

پیروان مهدی دروغی که باندك مدتی دریافتند، نام کیش‌آنها بنام(باب‌وبابی) مطلوب‌نیست وهمچنین از نظر تحوّل دیگری که جانشین‌پیشوای دروغی میخواست باوضاع دهد؛ فوراً ماسك راعوض کرده کلمه‌ای انتخاب کردند تابتوانند همه گونه آنرا بسط داده و هر نوع تفسیر و تأویلی در فلسفه‌های گفتار پیشوای دروغی خود بنمایند.

کلمهٔ انتخاباتی‌آنها کلمه (بهاء) است که میرزا حسینعلی نوری مازندرانی که خود را جانشین میرزا علیمحمد باب (مهدی‌دروغی) معرفی کرد، بایك‌تیزبینی وزیرکی بکمك جمعی‌از طرفداران ودین سازان وکارگردانان سیاسی‌وبیگانگان، اولین قدمی که در راه باطل خود برداشت بخود لقب بهاءاللّهی داده پیروان خودرا بهائی نامگذاشت.

اکنون در اینجا نیازی به‌اثبات بطلان این کیش و مذهب ساختگی نیست، چون‌نگارنده‌در کتاب«بیان‌حقیقت»ازنظر اثبات‌وجودمقدس‌ولی‌عصر(عج)دررّدعقاید این‌حزب بادلائلی‌محکم مطالبی‌آورده که‌مورد گواهی‌عموم بلکه‌بعضی‌از پیروان‌آن کیش‌قرار گرفته، وگذشته ازاین کتابهای بسیاری‌در این‌مورد نوشته‌شده که دیگر احتیاجی‌برای‌تکرارمطالب‌آنها نیست‌ولی‌موضوعیکه‌تذکّرآن‌درمقدمه این کتاب‌لازم است، آنستکه‌چگونه‌این‌مدّعیان‌دروغی‌بازیر کی‌وچالاکی‌یکی‌از بهترین‌وپسندیده‌ترین‌سخنان‌پیشوای‌عالیقدرماراامام‌باقر علیه‌السلام انتخاب‌کرده‌وپایه‌واساس‌تمام کیش‌خود را روی آن گذاشته‌اند ودر واقع گذشته‌از بر بافته‌های دروغ خود یك سرقت ادبی کرده و روی این مدرك نام بهاء وبهائی وهمه‌چیز خودرا به‌آن‌چسبانیده‌اند.

وچنین ادعا دارند که (دعای سحر) که از سخنان امام باقر علیه‌السلام است(وسند آنرابعداً ذکرخواهیم کرد)درشأن‌ایشان واردشده است، چون‌دراولین فقره آن دعاء آمده است: **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ بَهائِكَ بِاَبْهاهُ وَ كُلُّ بَهائِكَ بَهِیٌّ** مثل‌اینکه‌دیگری هم اسم خودرا جلال بگذارد وبگوید این دعا درشأن من‌است چون گفته شده:اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ جَلالِكَ بِاَجَلِّهِ وَ كُلُّ جَلالِكَ جَلیلٌ.

ودرباره این‌دعای شریف تفسیرو تأویلات‌باطل بسیار کرده‌اند ازجمله‌فقرات این دعا رابه‌تقویم‌سال‌خود وماههای ساختگی نوزده گانه قسمت کرده‌اند : همچنان شهرالبهاء؛ شهرالجلال، شهرالجمال، شهرالعظمة، شهرالنّور، تاماه‌نوزده، شهرالعلاء، نامگذاری کرده‌اند .

وعجیبتر آنکه ایّام هفته‌را (شنبه یکشنبه دوشنبه)وهر روز ازماه‌رابهمین‌اسماء نامگذاری کرده‌ومیگویندیوم‌الجلال،یوم‌الجمال،یوم‌الکمال، ببینید چگونه‌این‌دعای شریف‌ومضامین‌عالی‌آن که ازاسماءصفات باریتعالی است بخودچسبانیده‌ودرچه مورد دست آویز قرار داده‌اند ، نگارنده: اغلب که بابعضی از پیروان این کیش در تماس است وقتی‌میگوید وجه تسمیه‌روز وماه‌شماچیست؟ میگویند ازدعای سحر است‌وقتی

به‌آنها گفته شود دعای سحر چه‌ارتباطی باشما دارد، میگویند: دعای‌سحر ازماست، خیلی‌عجیب است!!!

اصلا خود این معنا معلوم میدارد کـه کیش باطل همه چیزش باطـل است ، چون این گروه ادعادارند که قرآن‌راقبول‌دارندا گر حقیقتاً راست‌میگویند وقرآن را قبول‌دارند که‌قرآن میفرماید: **اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَاللهِ اِثْنَاعَشَرَ شَهْراً فِی کِتٰابِ اللهِ** شماره ماهها نزد خدا دوازده ماه است از روزیکه آفرید آسمانها وزمین‌را، و اصلا اوضاع طبیعی وروش انتظامی منظومه شمسی‌هم برهمین‌پایه است، پس‌چطورشد که گذشته از اینکه تمام احکام الهی را وارو کردند، این یکی راهم سال را به نوزده قسمت کرده وماه را به‌نوزده روز تعیین کرده وباآنکه سعی کرده‌اند ازطرح نوزده خارج نشوندچند روزهم زیادآورده‌اند، واز همین جاباید فهمید که پایه‌و اساس‌کار آنها بربطلان است و این نامگذاری روز و ماه باسماء مقدسه الهی برای گمراهی پیروان ناآگاه، واصلاجسارتی بزرگ بمقام پروردگاری است .

حقاًاگر کسی این کتاب شریف را مطالعه نمایدو بمعانی عالیه اسماء صفات الهی پی‌بَردخواهد دریافت که عجیب کلمات گهربار ودُرَرباری است که معارف‌الهی را بابهترین وجهی‌بیان داشته، این‌چه‌ربطی به کیش‌وآئین این‌حزب ساختگی‌دارد، خیلی‌عجیب!! معلوم میشود که میخواهند از این راه پیشوای خود را در مرتبه مقام ربوبیّت بدانند چون تمام فقرات دعا مربوط بصفات الهی است.

وشاید اگر افراد برجسته‌ای‌ازآن حزب که ازجزئی دانشی بهره‌داشته‌باشند این کتاب شریف را بخوانند ومعانی آنرا درك نمایند، ازخجالت وشرمندگی‌دیگر نتوانند نام بهاء را برزبان جاری کرده واین کلمات رامنسوب بخود دانند .

واکنون باعنایت حق، نگارنده این‌راز را که چندین سال است مکتوم‌مانده آشکار کرده تاآنکه درسال‌های بعدوقرنهای متمادی مردم جهان خیال نکنند که پیروان‌این کیش برحقیقتی‌استوار هستندبلکه‌بدانند که‌این کیش ساختگی‌هیچگاه

حتی جزء فرقی هم از فرق اسلامی نبوده و نیست. گرچه بعضی را عقیده بر آنستکه ذکر باطل رانکردن بهتر است چون باطل خود ازبین میرود:

(اَلْبَاطِلُ بِتَرْكِ ذِكْرِهِ يَمُوت) آنچه را کـه خلاف حـق است نباید بآن اعتنا داشت و روی همین اصل است که تا کنون از طرف بزرگان اسلام ردّ ادّعای پوچ این‌حزب نشده واهمیتی برای آن‌قائل نیستند، ولی نگارنده در این موقعیّت‌برخود لازم دانست که تاهمین اندازه مختصر اشاره به ادعای باطل این گروه کرده، و این درّ گرانمایه‌ای که وسیله مقاصد شوم و سوء استفاده این گروه قرار گرفته از چنگ ربایندگان برهاند.

امیداست که بامطالعه همین کتاب پیروان مهدی دروغی بخود آیندو بدانند که‌عقایدشان‌کاملا باطل است .



سند دعای شریف که اصل موضوع این کتاب است

سیدبن‌طاؤس: در کتاب اقبال وعلاّمه مجلسی درزادالمعاد درذکرسند این دعا آورده‌اند که‌حضرت امام رضاعلیه‌السلام فرمود که این دعائی است که‌حضرت امام‌محمد باقرعلیه‌السلام درسحرها میخواندندو میفرمودند که‌اگر مردم بدانند عظمت این دعا را نزد خداوسرعت اجابت‌آنرا هرآینه شمشیر برای طلب آن دعا کشیده بایکدیگر قتال کنند واگر سوگند یادکنم که اسم‌اعظم خدادر این‌دعا است‌راست گفته‌ام پس چون این‌دعا رابخوانید باهتمام وتضرّع بخوانید وازغیر اهلش پنهان دارید.

وامّابطوریکه‌درروایاتی بسیار معتبر آمده‌است این‌دعا باجزئی اضافاتی دعای روز مباهله‌است همچنانکه در کتاب‌مصباح‌شیخ‌طوسی‌ودر اقبال‌وهمچنین‌درزادالمعاد آورده‌اند: بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده‌اند که آنحضرت از پدر بزرگوار خود روایت کرده که وقتیکه آیه مباهله نازل شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل برسیّدرسل نازل شد واین‌دعارا آوردو گفت برای مباهله بیرون‌رو و اهل خودرا باخود بیرواین‌دعارا بخوان وباترسایان مباهله کن.

پس‌حضرت صادق فرمود: که هرگاه ایندعارا میخوانید جهد وسعی کنید در دعا و تضرّع و این دعا را شفیع خود گردانید در حاجتها ، **واز نااهلان‌وسفیهان‌و منافقان پنهان دارید**، وبایشان تعلیم منمائید که ازعلمهای‌مخزون است‌وهر کسی قابل این گوهر گرانمایه نیست.

بنابراین روایات‌اصل‌سند از امام‌باقرعلیه‌السلام‌است وعظمت این دعادرشأن نزول آن درروز مباهله‌است که آن بزرگوار تعلیم فرموده آنرا در سحرهای ماه مبارك رمضان بخوانند.

ولی نکته‌بسیارمهم‌وقابل توجه درذکر سنداین‌دعا آنستکه گفته‌شده این‌دعا حاوی اسم اعظم وبایدآنرا از نااهلان و سفیهان و منافقان پنهان داشت، ببینید چه

کلام اعجاز آمیزی ازطرف آن بزرگواران امام باقر(ع) وامام صادق(ع) وامام رضا علیهم السّلام صادرشده که گویا با آن تصرّفی که درعالم ولایت داشتند دانسته اند که زمانی گروهی نااهل وسفیه ومنافق، این دعارا دست آویز قرارداده ونسبت بخود میدهند ودخالتهای ناروادر آن کرده وپایه و اساس کیش وآئین دروغی خودرابروی آن میگذارند.

(حقاً همین یك دلیل برای بطلان ادعای پیروان مهدی دروغی کافیست)

مأخذ بعضی ازمطالب این کتاب

قبلا باید گفت که اصل موضوع این کتاب شریف شرح دعای سحر «دعاء بهاء» است که بنابر ذکر اسناد معتبری که گذشت از تعلیمات عالیه امام باقر علیه السلام است.

قابل توجه آنکه دقتی که در تنظیم این کتاب بکار رفته همانا عطف بیانات امام علیه السلام بآیات الهی بوده وشرح فقرات دعا توأم بتفاسیر قرآن است.

و نیز مأخذ تفاسیر: از تفسیر مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، منهج الصادقین، المیزان وتفاسیر معتبر دیگر است وهمچنین مطالبی از نهج البلاغة وصحیفه سجّادیه واصول کافی و کتب معتبر دیگر از دانشمندان معاصر که نام آنها درمتن ذکر شده اقتباس گردیده است.

وتمام اشعار این کتاب از نگارنده است که در پایان شرح هریك از فقرات بمناسبت معناو باتوجه بمطالب تفسیری سروده شده وخود باب منظومی را از معارف الهی گشوده است همچنانکه اگر آنها راگرد هم آورند مجموعه‌ای منظوم اشاره بشرح دعای سحر است.

ولی آنچه دراینجا قابل تذکر است آنستکه، آنچه تاکنون نگارنده تحقیق کرده شرحی براین دعای شریف بفارسی نوشته نشده، البته شاید در کتابخانه‌های اسلامی موجود باشد ولی نگارنده ندیده است، فقط دوشرح مختصر بعربی یکی در یك قسمت از کتابی بقطع جیبی که حاوی سه کتاب است ونوشته یکی از مشایخ بنام

(الحاج محمد کریمخان) میباشد. ودیگری کلاً مشتمل بر بیست ورق در تلو کتابی که آنهم ضمیمه کتاب دیگر از مکاتبه ابوسعید وابوعلی سینا است میباشد و آن نوشته (الحاج سید ابوالحسن القزوینی النجفی) است، وبطوریکه درمقدمه آن ذکر فرموده این شرح مختصر را بعربی درسه روز درایام مسافرت خود نوشته است.

البته این دو کتاب هر یك بروش خاصی نوشته شده یکی عارفانه و دیگری حکیمانه، ولی کتاب حاضر برروبه‌ای تنظیم شده که مخصوص روش نگارنده است، همچنان کتابهای «عشق ورستگاری» درشرح دعای ابوحمزه ثمالی و کتاب «بیان حقیقت» درشرح دعای افتتاح، که اصل بیانات امام علیه السلام باارتباط مستقیمی که بآیات قرآنی دارد تشریح شده و ارتباط روایاتی راهم از دست نداده است و گاهی هم مطالبی از فلاسفه اسلامی وعرفا که بااصل موضوع تطبیق داشته متذکر شده است **وازاینجهت اگرشرح دیگری هم بفارسی براین دعانوشته شده باشد بهیچوجه قابل مقایسه باچنین شرحی نیست .**

لذا میتوان گفت که این اولین شرحی ازدعای (سحر) است که بفارسی براین سبك مخصوص نوشته شده وتا کنون نظیر آن دیده نشده است.

امید است که صاحبان فضل ودانش آنرا بزبانهای مختلف ترجمه کرده و از این راه معارف الهی را بجهانیان عرضه بدارند .



این چه طرز تبلیغ و ترویج است!!

در هردوران گروهی برای باز داشتن مردم از راه واقعی دین و خداپرستی دانسته یاندانسته دست بنغمه‌های شوم وناساز کاری زده وبرای منحرف ساختن عوام بوسیله انتشار کتابها ویاایراد سخنرانیها مطالب ضدونقیضی اظهار میدارندوهردسته دسته دیگر را بباد انتقاد گرفته ویکدیگررا کوبیده، ترویج نفاق میکنند.

یکی بمقام شامخ روحانیت حمله کرده وبعلماء گذشته ومعاصر ناروامیگوید، دیگری از عرفاوصوفیه تکذیب کرده وآنها را زندیق معرفی میکند، یکی فلاسفه و شعرا را بباد انتقاد گرفته آنها را مشرك میخواند ، یکی آداب دینی را خرافات دانسته واز فلسفه عبادت پیروی میکند، یکی میگوید دین رابایدباوضع روز تطبیق داد، یکی پابندباصول فلسفه‌اهل تسنن شده‌ورویه شیعه رانامطلوب‌عنوان‌میکند، یکی باروشنفکرانی که‌علاقه دارند خرافاتی که بدین بسته شده ریشه کن‌سازند حمله‌ور شده وآنهارابی دین‌معرّفی میکند، هردسته‌بنحوی تیشه برداشته وبریشه‌دین‌میزنند.

آخر این چه‌بساطی است ؟این‌چه‌بدبختی عظیم‌است؟ این‌چه‌طرز تبلیغ و ترویج است !! اگر کسی اطلاعاتش قاصر است که نباید در چنین امر خطیری دخالت کرده ویااظهار نظر کند، واگر دانا وعالم وعارف استومطالب حقه‌ای‌داردو برای خدا میخواهد مردم رابراه راست‌هدایت کند، که این‌طرز تبلیغ نیست!!!مگر قرآن نفرمود: س۱۶ ی ۱۲۶ **اُدْعُ اِلیٰ سَبیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جٰادِلْهُمْ بِالَّتی هِیَ اَحْسَنُ** . دعوت کن‌مردمرا براه‌راست بسوی پروردگارخودبگفتار محکم ومواعظ نیکو ومباحثه کن بایشان به‌نیکوترین طریق که‌حق راثابت گرداند وشبهه رازایل سازد .

وازطرف‌دیگرمگر نه قرآن‌فرمود: **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً وَلاٰ تَفَرَّقُوا** همین اختلافهای کوچك‌وتفرقه‌ووضع پراکندگی سبب‌میشود؛ که‌بیگانگان

و آنها که مترصّد فرصت هستند در صددبر آیند و مهدی‌های دروغی درست کنند و جمعی بی‌خبر رادور خودجمع کرده‌وخود را جزء فرقی‌ازفرق اسلام معرفی‌نمایندا!

اکنون‌باآنکه بیان این موضوع از وظیفه مقدّمه این کتاب خارج بود ولی نگارنده برخودلازم دانست که برای خدابمتصدیان امر اعلام دارد، آنها که خودرا پیشوای جمعی می‌بینند اگرحقاً برای خدا میخواهند دین‌اورا ترویج کنند و نظر دیگر ندارند. ازدوئیّت دست‌بردارندوشلاقوتازیانه انتقاد رابرنداشته بجان‌یکدیگر افتند؛ اگر داناهستند انحرافات یکدیگررابازبانی‌لیّن و گفتاری نیکواظهار دارند، و اگر چیزی نمیفهمند دلیل برشرك و کفر یکدیگر نگیرند (بخصوص در اصول عقایدو امرخداشناسی) چه بسایك حکیم عالیقدر یافیلسوف بزرگ مطالبی را درك میکند که برای‌عارف یادانشمند دیگر قابل هضم نیست، ویاآن‌عالم و عارف خدا را بروجهی میشناسد که ازنظر دیگران مورد تأمل است.

البته ملاك کاراینستکه هرموضوع وبیانی کـه‌باآیات‌قـرآنی وسخنان پیشوایان اسـلام تطبیق نـداشته باشدگفتار هرکس کـه باشد مردود است ولی تشخیص این‌امر درعهده کسانیست که واقعاً صلاحیت داشته باشندوباوجهی‌نیکو ثابت کنند که‌عقایدحقه‌چنین است.

چرااین کتاب‌رانوشتم؟!

همانطور که میدانید کتابهای بسیاری درباره‌خداشناسی نوشته شده که‌هریك بنوبه خود مورداستفادهٔ‌خدا جویان قرار گرفته‌ودراین مورد هم هرچه‌نوشته‌شود باز کـم است چون اصل بنای جهان آفرینش برپایه همین منظور است همچنانکه او ناپیدا وعلم بوجودش از مشکلترین‌علوم است که‌برای اثبات‌آن ازهر گونه‌امکانات بایستی استفاده کرد.

لذا این روشی که برای خدا شناسی در این کتاب شریف بکار رفته شاید در

مرتبه‌جامعی باشد که برای خداجویان امکان هر گونه شك و تردیدی را از میان خواهد برد، چون بیشتر مطالب آن مبتنی بر آیات قرآنی و کلام آسمانی است.

امّاموضوعی که نگارنده رابر آن داشت که در تنظیم وتدوین این کتاب اهتمام نماید مواردی چنداست که دو اصل آنرا متذکر میشود.

یکی آنکه، چون سه دعای مهم که حاوی جامعترین مطالب در اصول عقاید میباشدومخصوص ماه مبارك رمضان است، تااین عصر آنطور که شاید وباید توجه خاصی برای معرفی آنها بجهان اسلام مبذول نشده واین گوهرهای گرانمایه مستور بوده است لذانگارنده قبلا یکی از آنها را بنام دعای ابوحمزه ثمالی از سخنان حضرت سجّاددر کتابی بنام **«عشق و رستگاری»** ودیگری بنام دعای افتتاح منسوب بحضرت ولی عصر (عج) در کتابی بنام **«بیان حقیقت»** باسبکی نوین بقدر توانائی مطالب و مضامین آنهارا پیاده کرده واقلاً آنهارابعالم اسلام معرّفی کرده است، **بنابراین جای یك کتاب دیگر در کتابخانه‌های اسلامی خالی بود که‌هم‌اکنون کتاب حاضر بنام «معارف‌الهی»** شرح دعای سحر (دعاءبهاء) از تعلیمات عالیه امام باقر علیه‌السلام بهمان سبك تنظیم وتدوین شده وبخدا جویان جهان تقدیم گردیده‌است.

واز اینجهت سه‌درّ گرانمایه ازصدف اخلاص بیرون آمده تا نمایشگر افکار دانشمندان وخداجویانی باشد که‌در قرون بعدپابعرصه‌وجود میگذارند.

وامّاانگیزه دیگری که نگارنده‌را برنگارش این کتاب تحریك کرد، دخالت ناروائی بود که پیروان مهدی‌دروغی در این دعای شریف کرده و آنرا بخود منسوب کرده‌اند. بطوریکه درسنداین دعاهم اشاره‌ای شد. که‌سفیهان و منافقان‌و نااهلان‌از این‌دعاء سوءِ استفاده کرده‌اند. وچون تا کنون کسی به ادّعای پوچ آنها پاسخ نداده بود، و کم کم خودآنهاو مردمان‌بیخبر خیال میکردند که‌این گروه برچیزی‌هستند، لذا این ناچیز برخود لازم دانست کـه این راز را فاش‌نموده، بطلان ادّعای آنها را ثابت نماید.

وحقاً گفته میشود که نگارنده خود راشایسته نگارش چنین کتابی نمیداند و تنها از نظر وظیفه‌ای که‌درخوداحساس کرده ومطالبی‌را که‌بخاطرسپرده است بچنین امرخطیری دست‌زده واقدام‌نموده است،و از این‌جهت در مرحله اول ازساحت‌مقدّس الهی ودرثانی ازوجود مقدّس پیشوایان بزرگ اسلامی پوزش و معذرت طلبیده و از لغزشها طلب عفو کرده است.

ضمناً این‌نکته قابل تذکراست که‌میگویندهر کس دردنیاوظائف‌ومأموریتی دارد که تاهرحدی درامر خداشناسی برای اومعرفت‌حاصل شده باشددیگرانراآشنا سازد. واین فقیرناچیز درحدتوانائی خود انجام وظیفه کردهوازآنهائیکه درتکاپوی خداجوئی‌وخداشناسی‌هستند تمنادارد که این کتابرا بخوانند واز وظیفه‌خود بدانند که بکسانی که در راه خدا شناسی سر گردانند آنرا معرفی نمایند ، یعنی ماکاری بآنها که بمعارف الهی آشناهستند وخدارا شناخته‌اند نداریم!! وهمچنین کاری‌به‌آنها که‌طریق‌عنادوانکاررا‌پیشه کرده‌اند نداریم!! **کاربآنهائی‌داریم که درشك‌و تردید بسر برده‌ومیخواهند بدانندآنخدائی‌راکه پرستش میکنند چگونه‌بایدشناخت،** بلکه بآنهائی‌کارداریم که شاید سالها این‌دعای شریف رادر ماه رمضان میخوانندو هنوز نمیدانند مضامین‌عالی‌آن‌تاچه‌حددر مرتبه‌ارج وعالیقدری‌است، وهنوزنمیدانند این‌دعااز کجاآمده‌ودرباره چیست‌وچه‌معنی‌دارد؟!

شایدجمعی خیال کنند که این‌ادعیه تنها برای‌آنست که بخوانندوناله‌و گریه وزاری راه بیاندازندویابرای حوائجی آنرامورد توسّل قراردهند، آری البته چنین است، باید باتوجه وتضرّع بخوانند، **ولی‌هدف‌ائمه‌هدی‌سلام‌الله علیهم‌اجمعین‌از ایراد این بیانات تعلیمات عالیتری‌است‌که ازاین‌راه‌مردم را به‌معارف الهی آشناکرده وبسوی خداشناسی دعوت‌نمایند** چه‌بسا دریك‌جمله کوتاه تمام‌مراتب اصول عقایدرا گنجانیده وبابدانشی‌بزرگ رابرمردم گشوده‌اند.

اکنون جای تأسف است که کتابهای اصیلی که درمعارف‌الهی نوشته میشود،

بعد از آنکه بدست بعضی از خوانندگان میرسد آنرا بابی‌اعتنائی ورقزده و یاچند سرمقاله آنراخواندهسپس آنرا بایگانی کرده‌بدست‌زینت کتابخانه‌خود میسپارند؛ و گاهی خیال میکنند که این چیزی قبلا آماده بوده بدست‌ایشان داده‌اند مثل اینکه یك سیب از درختی چیده بدستشان داده باشند، یاخیال میکنند آنچه در آن کتاب نوشته‌خودبهتر میدانند، غافل ازاینکه‌نویسندگانی که درباره معارف‌الهی‌میخواهند چیزی‌بنویسند، **دراثرمسئولیت‌سنگینی که‌بعهده گرفته‌اند**،متحمّل‌رنجهاو مشقّتها شده وشاید هزارها بار اوراق قرآنی را زیر و رو کرده تامبادا لغزشی برای آنها حاصل شود .

در هرحال امیدواریم این کتاب شریف مورد توجه خاص ولیّ عصر (ع) امام زمان عجل‌الله‌تعالی فرجه قرار گرفته باشد و تاظهور حضرتش حجّتی برای مردم و وسیله رستگاری برای عموم خوانندگان قرار گیرد .

سلام برآنهاکه هدایت را پذیرفته و میپذیرند

احمد زمردیان
شیراز

اردیبهشت ماه ۱۳۵۳

برابر باربیع‌الآخر ۱۳۹۴



(۱) سوره ۶ آیه ۱۰۰ : منزّه وبرتراست خدا از آنچه او را میستایند

(۲) سوره ۳۷ آیه ۱۸۰ : منزّه و مبرّا است پروردگار توخدای عزیز از آنچه او را وصف مینمایند

(۳) سوره ۲۱ آیه ۲۲ : پس منزّه است خدا آفریدگار عرش از آنچه او را وصف میکنند

معارف الهی

شرح دعای سحر

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن بَهآئِکَ بِاَبهاهُ وَکُلُّ بَهآئِکَ بَهِیٌّ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِبَهآئِکَ کُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم از تواز روشنی و درخشندگی وفروغ جمال تو، که روشن‌تر و زیباتروبارونقتر است؛ و تمام مراتب نورانیّتت درخشنده و تابناك است؛ بارخدایا از توخواهانم‌بحق تمام این‌مراتب که روشن‌و تابان است.

بهاء خداوند چیست؟

بهاء درلغت‌چندمعنادارد که عبارتنداز: حسن،جمال، خوبی، نیکوئی،روشنی، رونق،درخشندگی، زیبائی، تابناکی، پرتو، شکوه، جلال، لطافت، اشراق .

ولی در اینجا (بهاء) که به پروردگار عالم نسبت داده میشود اشاره به معانی عالیتریست کـه شایسته مقام ربوبیّت است ، **یعنی بهاءخداوندعظمت وجلالت‌و کبریائی اوست‌که مقدم برجمیع صفات‌کمالیه است.**

بهاء خداوند نوروضیائیست که در اولین مرحله تجلّیات و قائم بذات اوست. بهاء خداوند بزرگی و کبریائی ذات اوجلّ‌شأنه است که مافوقی بر آن در هیچ عالم متصوّر نیست؛ همچنانکه‌دراسماء صفات او آمده است: **یٰامَنِ الْعَظَمَـةُ بَهائُه**، یعنی، ای، آنکه بزرگی اوبهاء وجلوهٔ اوست.

بهاء خداوند: همان جوهر اصیلی است که در مقام ذات قائم‌بنفس او سبحانه وتعالی میباشد، همچنانکه برپاایستاده است‌به‌آن‌تمام‌ماسواء.

بهاء خداوند: نور و ضیاء ثابتیست که از چیزی یااز جائی کسب نشده و قائم بذات اوست .

بهاء خداوند: **باب فیض و رحمت و اجابت است.**

بهاءخداوند: اولین مقام هستی و مقام (باء) بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحیم، است همچنانکه در بعضی از تفاسیر ازجمله تفسیر برهان و تفسیر علی بن ابراهیم روایتی بااسناد معتبر ازحضرت باقر(ع) وصادق(ع) وموسی بن جعفر (ع) وحضرت رضا (ع) نقل کرده اند که در تفسیر (بسم الله) فرمودند که (باء) بسم الله بهاء خداوندو (س) سناء خداوند و (م)ملك خداوند است، ودرهمان تفاسیر بهاء رابعظمت وسنارابرفعت وملك رابسلطنت معنا کرده اند ـ پس (بهاء) مقام باء بسم الله است(۱)

وازرسول اکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم است که فرمود: ظاهر شدند موجودات ازباء بسم الله الرّحمن الرّحیم. پس از این دوحدیث دانسته شد که خلقت تمام موجودات از بهاء خداوند است که او مقدّس ومنزّه ازصفات جمیع کائنات است، و بهاء ازحسن ذاتی اوست که تعبیر حسن ذات رابه (ضوء) کرده اند (و حسن اکتسابی را به نور) همچنانکه در آیه ۵ ازسوره یونس میفرماید: **هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیآءً وَالْقَمَرَ نُوراً** که این معنا میرساند: ماه استفاده نوری میکند از حسن ذاتی خورشید و نورخورشید از ذات خودخورشید است وباین اعتبار تفسیر بهاء به ضیاء میشود و بهاء خداوند همان ضیاء وحسن ذاتی اوست.

پس تمام انوار ظاهر وباطن ازضیاء اوپرتو گرفته و افاضه نور از اوست: نور نبوّت، نورولایت، نور هدایت، نورعلم، نورجمال، نور کمال، واصل نور، و هرشعائی ازنور که ازدل هرذرّه تابندگی کند همه از بهاء خداوند است همچنانکه در بعضی

(۱) «تفسیر کشف الاسرار» درذیل این روایت چنین آورده: از روی اشارت برمذاق خداوندان معرفت، باء بسم الله اشارت دارد ببهاء احدیت، سین، بسناء صمدیت، میم، بملك آلهیت، بهاء اوقیمومی، وسناء اودیمومی وملك اوسرمدی، بهاء اوقدیم وسناء اوکریم وملك او عظیم، بهاء او باجلال، سناء اوباجمال وملك اوبی زوال، بهاء اودل ربا، وسناء او مهرفزا، و ملك او بی فنا.

ادعیه آمده است: لایری فیها نورالانورك ؛ اشاره براینکه جلوهٔ هر نوری در عالم از نورتواست و دیده نمیشود نوری در هرچیز مگر آنکه نورتواست، وتفسیر این بیان درفقره: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ ....درذیل آیه شریفه: اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ بیاید .

خلاصه آنکه صفت بهاء رابهیچ چیزوبهیچکس غیراز حقتعالی نمیتوان نسبت داد ازآنجهت که آن سرشته وپیوسته بذات اقدس اوست(۱) در حالیکه او سبحانه بی نیاز است از مصادیق این جهات وعناوین کمالیه وازحیثیت قیدوعلّت تحمیل چنین صفاتی براو روانیست ومنزّه است از هر گونه وصفی که از لسان بندگان باو نسبت داده شود .

معنی بهاء خداوند ، در مرتبه دوم !!

بهاء خداوند روپوشی است که جلوهٔ عظمت اورا در زیر خود پنهان داشته است ، چون کسی را یارای تحمّل آن نیست که بتواند درك عظمت و جلالت و کبریائی اورا نماید، کسی رایارای آن نیست که از راه تفکّر و تدبّر از راه عقل و بینش بزرگی او را آنچنانی که هست دریابد ، همانطور که نمیتوان چشم را بسوی منبع مرکزی خورشید متوجه کرد کسی هم نمیتواندبی پرده نظرخودرا متوجه ضوء وتجلّی نور الهی نماید، اگر حجاب (بهاء) او عظمت و جلالت او را نپوشانیده بود

(۱) باهمین توضیح مختصر در شرح بهاء خداوند؛ دروغ ورسوائی پیروان مهدی‌های دروغی فاش وبرملا گردید که چگونه دین سازان باکمك بیگانگان لقب (بهاءاللهی) به میرزا حسینعلی مازنددانی دبیر اول حزب ساختگی باب داده و ازمعانی پرارجی که درکلمهٔ (بهاء) نهفته شده ومخصوص ذات احدیت است سوء استفاده کرده وآنرا بخود چسبانیده واز این لقب تبلیغات وتحریکات زیادی کرده، همچنانکه گاهی خود را پیشوا، گاهی امام، گاهی پیغمبر گاهی صاحب‌الامر وگاهی‌هم همه کارهٔ خدا معرفی کرده است .

هر آینه یك لحظه تفکّر در باطن آن آدمی را بخاك وخاکستر مبدل میساخت، یك آن نگاه تحقق بخش بجلوهٔ عظمت واقعی او آدمی را محو و نابود میکرد!!!

قرآن مجید درداستان موسی علیه السلام اشاره‌ای باین معنا کرده، همچنانکه زمانی از زبان امّت خود تقاضای رؤیت حقتعالی را کرد که: **قالَ رَبِّ اَرِنی اَنْظُرْ اِلَیْكَ** وجواب: **لَنْ تَرانی**، شنید که هرگز مرا نخواهی دید وچنین امر شد که برای دیدار مقام تجلّی او بسوی کوه نظر اندازد؛ موسی علیه السلام با آن قدرت نبوّت وجلالت وعلوّ درجه، بمجرد آنکه نگاه خودرا متوجه آن کوه کرد چنان پرتوی از نورالهی بر آن تجلّی نمود که کوه با آن عظمت ازهم پاشیده خورده ریز شد وچنان جلوهٔ جمال حق موسی را مدهوش ساخت که بیهوش در افتاد.

آری اگر هر آینه بهاء خداوند روپوشی بر عظمت او سبحانه و تعالی نپوشیده بود، اگر جلوهٔ عظمت جمال او بدون حجاب ظهور میکرد با آن قدرت و شهامتی که حقتعالی خود، برموسی علیه السلام ارزانی داشته بود محو و نابود گشته هیچگاه جانی برای او باقی نمیماند.

از اینجهت است که مولا علی علیه السلام درصحیفه خود دردعاء الیمانی چنین آورده: **وَغَشَّیتَ النُّورَ بِالْبَهاءِ وَجَلَّلْتَ الْبَهاءَ بِالْمَهابَةِ**.... واین معنا بسیار دقیق است که اشاره میفرماید: فراگرفتی وپوشانیدی نوررا به بهاء (به بزرگی وشکوه) و پوشانیدی بهاء رابه مهابت، ودرجمله دوم میتوان اشاره براین معنا کرد که: **جلوه‌دادی عظمت خود رابه ترس وخشیت**، و ازبرای مهابت معانی بسیاری ذکر کرده‌اند که مصداق آنها دراین بیان کاملا ظاهر است، ومعانی عبارتند از: ترس، بیم، هراس، خشوع، اعتبار، احترام، وقار، متانت، سنگینی، کرامت، وحیثیّت.

وهمچنین دربیانات حضرت سجّاد علیه السلام این معنا بروجه دیگر تعبیر شده و در صحیفه خود دردعای الرّهبة، عرض میکند: **فَاَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ بِالْمَخْزُونِ مِنْ اَسْمائِكَ، وَ بِمَاوارَتْهُ الْحُجُبُ مِنْ بَهائِكَ**، اشاره براینکه درخواست میکنم از تو بنامهای پنهانت و

بآنچه حجاب گرفته است ازبهاءتو، یابآن روشنی تو که درپس پرده‌ها پوشیده است.
وباز ازبیان مولاامیرالمؤمنین است که این‌معنا رابروجه‌دیگری آورده: ودر صحیفه خود در مقام تسبیح و تقدیس پروردگار خودعرض میکند : **سُبْحانَ مَنْ لَبِسَ الْبَهاءَ وَالْفَخرَ رِداؤُه** ، اشاره براینکه : منزّه است آنکه دربر گرفته روپوشی ازبهاءوفخر، یعنی بهاء وروشنی اوروپوش گرفته است ، تمام عزّتو عظمت‌وجلال اورا.

حاصل آنکه بهاءخداوند در مرتبه‌ای‌است که‌تمام‌صفات‌عالی اوراتحت‌الشعاع قرار داده و اینکه‌آنرا بعظمت معنا کرده‌اند ازآنجهت‌است که‌تمام اوصاف‌اوحاکی ازبزرگی‌و شکوه است واین معنا ازبیانی که امام، حسین‌بن‌علی علیه‌السلام درآخردعای عرفه‌آورده بخوبی روشن است که عرض میکند:

یامَنْ تَجَلّی بِکَمالِ بَهائِهِ فَتَحَقَّقَتْ عَظَمَتُهُ الْإِسْتِوآءَ کَیْفَ تَخْفی وَاَنْتَ الظّاهِرُ..

یعنی ای‌آنکه بکمال بهاء و نورانیّتت تجلّی کردی تا ببزرگی و جلال تمام مراتب وجود را فراگرفتی، چگونه پنهانی وحال آنکه توتنها پیدائی.

پس، از بیانات ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین، چنان نتیجه گرفته میشود که‌مراتب‌عظمت‌پروردگارکه‌بعداًشرح آن‌درفقره(اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِها) بیاید، اولین‌جلوهٔ آن‌از مخزن گاه‌بهاءاوتجلّی کرده‌وهرقدرازاین‌روشنی‌پرده‌برداشته شود مظاهر بهاءِ اوبیشترواَبهّت اوعظیمتر گردد.

بهاء خداوند در مرتبه سوم

تمام‌زیبائیهای طبیعت از(بهاء) خداوند است!

در تمام اشیاء وموجودات درعالم، ظهور وجلوهٔ بهاءِ خداوند روشن و نمایان است، هراثری اززیبائیهای جهان‌آفرینش مظهری از مظاهر بهاءِ اوست، نگاهی‌به آفرینش آسمانها و زمین، نگاهی‌به گردش منظّم منظومه شمسی، نگاهی بجهانهای دور که کوکبها وثوابت وسیارات کهکشانی در فواصل ملیونها سال نوری در مدار

خود در گردشند، نگاهی بمخلوقات مختلف جاندار و بیجان از جمادات و نباتات و حیوانات، پرندگان وخزندگان وخلاصه تمام جانداران خشکی ودریائی بزرگ و کوچك ودرّه‌بینی، نگاهی برتمام زیبائیهای طبیعت که چشم ناظران‌را بآثارعظمت الهی خیره میسازد و نگاهی بآنچه روشنی بخش چشمها و تسخیر کننده دلهاست، اینها همه‌از مظاهر بهاء خداوند است همچنانکه در دانش نامه شیخ‌الاسلامی آورده که‌دریکی ازشروح‌نهج‌البلاغة (منهاج‌الولایه) ظاهراً ازحضرت امیر صلوات‌الله‌علیه نقل‌میکند که‌فرمود:(اَلْوَرْدُالْاَحْمَرُ مِنْ بَهاءِاللهِ فَمَنْ اَرادَاَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ بَهاءِاللهِ فَلْیَنْظُرْ اِلَی الْوَرْدِالْاَحْمَرِ) اشاره براینکه تمام زیبائیهای طبیعت، تمام گلستان وسبزه‌زارها، تمام باغستان وشکوفه‌ها، تمام چمنزارو گلهای رنگارنگ همه از بهاء خداوند است کسی که اراده کند بسوی شکوه وعظمت آثار الهی و بهاء خداوندی پس نگاه کند بر گلهای سرخ ورنگارنگ.

معنی(ایها)درعبارت مورد شرح چیست ؟

این نکته‌را باید توجه‌داشت‌بطوریکه‌تمام دانشمندان خداشناس عقیده دارند: بحث در صفات خدایتعالی از مشکلترین مباحث علمی‌وازبزرگترین شاهکارهای عقاید مذهبی است ، و اصولا خدا تعریف بردار نیست که بتوان صفاتی نظیر صفات مخلوقات برای اوقائل شد، همانطور که خود فرمود: سُبْحانَهُ وَتَعالیٰ عَمّا یَصِفُونَ و ازآنطرف آنچه در توصیف اوجلّ شأنه آمده چون مربوط به‌عین‌ذات اوست‌ونهایت وحدّی نمیتوان برآن‌تصوّر کرد که بتوان آنرا در قالب الفاظ پرورانید، لذا بسیار دقت‌لازم است که مبادابیانی‌برشته تحریر درآید که‌ازشأن مقام‌ربوبیّت خارج‌باشد، ونگارنده در این امر از ساحت مقدّس کبریائی معذرت خواسته و از لغزش پناه باو جسته است.

همانطور که درشرح بهاء خداوند گذشت دانسته‌شد که بهاء اومراتب‌بسیاری

دارد که بعضی روشن و بعضی روشن‌تر و بعضی قوی و بعضی قویتر، بعضی نیکو و بعضی نیکوتر و بعضی در مرحله تفضیل و رجحان و برخی در مرتبه ارجح و عالی است ـ البته در این مراحل و مراتب هیچگونه نقصی از نظر صفات او سبحانه و تعالی نمیتوان تصوّر کرد مثلا ملیونها خورشید در کهکشانها آفریده که هر کدام را با تناسب به حجم و نیروی نوری آنها جاذبه‌ای عطا فرموده و آنرا که کمتر نیرو و نور بخشیده دلیل بر نقصان قدرت او نخواهد بود فقط میتوان گفت که این آفرینش یکی در مرتبه (بهاء) و دیگر در مرتبه (ابها) و در عین حال همه در مرتبه (بهیّ) هستند یعنی یکی نورانی و دیگری نورانیتر در حالیکه همه روشن و نورانی هستند.

وامّا آنچه که قبلا در شرح بهاء خداوند گذشت اشاره به بزرگی و عظمت و جلالت او بود که اگر این موضوع را از هر جهت بررسی کنیم مصادیق معانی (بهاء و ابهیٰ و بهی) کاملا روشن خواهد شد.

یك مثال کوچك کافیست: خدا یتعالی از نظر شناسائی خود بمخلوقات با بیانات گوناگون در قرآن مجید آثار عظمت خود را اظهار میدارد؛ جائی برسبیل اعجاب اشاره به خلقت آدمی کرده و میفرماید: **وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُون** اشاره براینکه: آیا این ریزه کاریهائی که در ساختمان جسمانی شما شده، آیا این دستگاههای عظیمی که رشته‌های اعصاب و رگهای خون را بطور منظم بکار انداخته، آیا اسرار و رموزی که از نظر روحی و روانی در جسم و جان شما بکار رفته، آیا با این دستگاه عظیم خلقت نظر توجه افکنده اید؟، یعنی نگاه کنید باین آثار شگفت انگیز آفرینش که ساختمان یك جهان بزرگ در نفس و جان کوچك شماست.

با آنکه تمام آثار آفرینش در مقام عظمت و شکوه است، ولکن مشاهده میشود که خدا یتعالی برسبیل ارجحیّت ذکر بعضی از آنها را در مقام تفضیل آورده، که در اینجا شاهد کلام ما بر همین است در سوره ۴۰ آیه ۷۵ میفرماید: **لَخَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ** .... یعنی آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر است از

آفرینش مردم، درحالیکه درخلقت آدمی برتری آفرینش را از اینجهت نشان‌دادو فرمود: **فَتَبٰارَكَ اللهُ اَحْسَنُ الْخٰالِقِينَ.**

اکنون باتوجه بآیاتیکه درعظمت خلقت آدمی آورده این‌معنا حاصل‌میشود که تمام آثار او در مقام شکوه‌وعظمت است ولی‌بعضی درمرتبه اعظم‌ویا ازنظرسیاق کلام درفقره مورد شرح بعضی‌درمرتبه (بهاء) وبرخی‌درمرتبهٔ (ابها) است‌درحالیکه همه (بهی) هستند .

البته این مراتب در ذکر صفات او غیر از مراتبی است که در صفات مخلوق گفته میشود.

ازاینجهت است که امام علیه‌السلام دربیان دعاخدارا بروشنی‌و عظمت او میخواند و بـآنچه روشنتر و عظیمتر است یعنی هـم (بهاء) او را در مقام توسل قرار داده و هم (ابها) را .

تعبیرو توجیهی‌در معنای (بهاء و ابها)

باعتبارآنچه در معانی بهاء ذکر گردید،معانی(ابها) بروجه تفضیل چنین است: روشنتر ، زیباتر، نیکوتر درخشنده‌تر، بزرگتر، وغیره ولی بعضی ازعرفا معنی مطلق وتفضیلی آنرا اشاره بمراتب دیگری کرده ومیگویند: **(اَبْهَا الْبَهٰاء)** اشاره به دو مقام است؛ یکی مقام‌ذات ظاهره که یکی ازمقامات توحید پنجگانه است‌ودراین کلام اشاره بتفسیر سوره مبارکه: **قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ** .... کرده‌ازجهت‌آنکه اویکتاست در صفت ذات یعنی دروجوب صفات خود هیچکس شریك اونیست، وبی‌نیاز است از غیر خودوهیچ همانندونظیری درذات وصفات برای اونیست **(که‌آن مرتبه‌احدیّت ذات‌اقدس اوست)** وآن مقامی است که کلّ کمال وبهاء در آن ساکن‌است.

مقام دوم ـ اشاره بحقیقت باطنه است، و آنرا بحقیقت محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی پیغمبر خاتم که اشرف مخلوقات است نسبت داده‌اند، همچنانکه قائلندجهان‌وآنچه

در آنست بواسطه وجود آن بزرگوار ایجاد شده و اگر آنوجود مقدّس نبود هیچ چیز درعالم نمی‌بود، وبعداز آنکه‌اشاره باسراررموز مقام نبوّت وخاتمیّت کرده‌لزوم مرتبه ولایت‌راتشریح کرده‌ومصداق کلام، (بِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَ بِکُمْ یَخْتِمُ) راظاهرساخته‌اند وباین‌اعتبار شاهد کلامرا باصل‌معنا کشانیده، که‌وجودمقدّس‌خاتم انبیاءمحمد صلی الله علیه و آله و سلم در مرتبهٔ: ابهیٰ‌بهاءالله، واحسن‌محاسن‌الله، واکمل صفات‌الله، است .

سپس در این‌بیان اشاره بمقامات اوصیاءوحجج‌طاهره‌صلوات‌الله علیهم‌اجمعین کرده و در مرتبه (ابها) نسبت افضلیّت برآنها را برسول اکرم داده و در این معنا عبارت دعارا چنین تعبیر مینمایند: خدایا در خواست میکنم از تو بحق‌ائمه اطهار علیهم السلام وبگرامی‌ترین وشریفترین وکاملترین و نورانی‌ترین ایشان که‌محمد صلی الله علیه و آله و سلم است وهمه آنها از بهاء تووحسن ونور وضیاء تو، و همه منوّرند؛ و سئوال میکنم از توبجمیع این بزرگواران که همه بهاء تواند .

از اسراری که در این تعبیر بکار رفته‌چنین نمودار است که در این توسل اشاره بمقاماتی شده که در رأس آنها وجودمقدّس خاتم‌النبیّین قرار دارد و در آخر وصی خاتم یعنی مهدی موعود امام زمان عجّل‌الله تعالی فرجه، و این بیان میرساند که لازمه‌توسل بمقام اول اعتقادوایمان بمقام آخر است، وحاصل کلام در این معنا چنین است که‌عرض میکند : خدایا در خواست میکنم از توبحق محمد وآل محمد که‌اجابت فرمائی‌آنچه از توسئوال خواهم کرد.

تمام‌مراتب بهاءخداوند روشن و منوّر است !

بطوریکه‌در معانی و تفسیر کلمه بهاء گذشت،دانسته شد که بهاء خداوند مقدّم‌است‌برجمیع صفات کمالیه او چون اعتبار آن بستگی بعظمت و قدرت و علم و حیات اوجلّ شأنه دارد واضافه تفضیل نسبت به بهاء او اضافه نوری‌واشراقی است از آنجهت که تمام جهان آفرینش وآنچه درآنست روحاً وجسماً از بهاء اوست .

پس در فقره مورد شرح مصداق (وَ کُلُّ بَهائِكَ بَهِیٌّ) کاملا ظاهر است، و یا میتوان گفت که کل بهاء برانگیخته از اوست و اصلا او بی نیاز است از صدق بهاء.

این معنا قابل دقت است از آنجهت کـه نمیتوان مفهوم واقعی این بحث را بقالب کلام آورد؛ مگر آنکه اهل بصیرت خود توجه کامل بآن معطوف دارند.

بنابراین معنی این جمله از فقره دعا که بصیغه عموم عرض میکند: (وَ کُلُّ بَهائِكَ بَهِیٌّ) گویا امام علیه السلام خود تفسیری از اقسام بهاء کرده و چنان نمایان میدارد که تمام مراتب بهاء خداوند درخشان و نورانی و روشن است، یعنی به برهان قاطع این صفت در واجب الوجود متحقق است که او بنفس ذاته بهاء و بهی است.

واز طرف دیگر در تعبیری که در این مورد اشاره بروح خاتمیّت و حقیقت محمدیه گردید این معنا چنین نمودار است که جمله (وَ کُلُّ بَهائِكَ بَهِیٌّ) درشأن حجج بالغه ائمه طاهره صلوات الله علیهم اجمعین مصداق داشته و همه نور واحدند.

سوگند بتمام مراتب بهاء!!

از مطالبی که گذشت دانسته شد که امام علیه السلام خواسته خود را بروجه سوگند بمراتب بهاء و از روشنترین مرتبه آن در خواست کرده، کـه حقاً این مقامی است که شایستگی کامل دارد خواننده بآن توسّـل جوید بخصوص براین وجه که امام علیه السلام توسل خود را بتمام مراتب آن اتصال داده و عرض میکند: (اَسْئَلُكَ بِبَهائِكَ کُلِّه)

با آنکه یکی از آن مراتب هم در مقام توسل و سئوال کفایت بخش است ولی او علیه السلام دعا را در مرتبه اول با توسل به بهاء شروع کرده شاید از آنجهت که خدا یتعالی ابتداء جهان آفرینش را بر آن گذاشته و باب خلقت را از آن گشوده است، و در مرتبه دوم جنبه عمومی داده و تمام بهاء را در مقام توسل آورده **تا آنچه از اول تا پایان این جهان در مرتبه بهاء است وسیله قرار داده باشد.**

اگر کاملا بحقیقت این معنا توجه شود بعید نیست که این توسل خالی از اسم

اعظم نباشد ، همچنانکه او علیه‌السلام برسبیل تواضع کامل بتمام مراتب بهاء خداوند متمسّك گردیده و نیازمندی‌خودرا بجمله اخیر باحالت‌سو کند بیزرگترین‌مقام‌مقدّس الهی یادآور شده، چون‌دانسته است: همهٔ بهاء اوباب‌فیض ورحمت واجابت است.

بهاء خداوند

مطلبی دارم نهان با اهل راز — تا کنم یك نغمهٔ نشنیده ساز
قبل‌ازآن تااین جهان‌گیردقرار — رمز هستی از نو آمد روی کار
تا کتاب آفرینش باز شد — بٰاء بِسمِ‌اللهِ حَق آغاز شد
آنچه در ارض و سما آمد پدید — ازبهاء خود خدایش آفرید
هرچه بینی ازشکوه واز جلال — جمله باشد از بهاء لایزال
گر تورا باشداراده بعد از این — که بهاء حق ببینی بر یقین
پس نظر افکن بآثاری عظیم — تا ببینی هر اثر در آن مقیم
گردش افلاك و این نظم جهان — آنچه باشد در نهان و در عیان
از بهاء حق همه موجود شد — هر نبودی از عدم در بود شد
لیك باشد آن بها در استتار — تا نیارد جلوه‌اش هیبت بکار
رمز این مستوری از روز نخست — کس نشد واقف بجز فهم درست
اینکه آمد در طَبَق هفت آسمان — هرطَبَق یك پرده‌گیرد در نهان
پرده پوشد بر بهاء حق حجاب — تا نیاندازد ز رو یکسر نقاب
چون‌کسی‌راطاقت‌آن‌جلوه نیست — همچوموسی‌لحظه‌ای‌نتوان‌بزیست
زانکه او بایك‌نظر مدهوش شد — از مهابت سر ز پا در جوش شد
گر نبودی پرده حایل در حجاب — جان او یکسر برفتی با شتاب
نکته‌ای‌گویم‌که بس باشدعجیب — هرکه خواهد رو نمایدبرحبیب
باید اول دل تهی دارد ز خلق — تا بها گیرد بر او پشمینه دلق

. ✿ . ✿ . ✿ .

یك سخن گویم زقولی بس شریف — معنی اَیْهٰا به تعبیری لطیف
سرِّ دیگر رفته در معنا بکار — نزد عارف این سخن بر اعتبار
از بهاءِ حق چوعالم شد پدید — نور احمد(ص)شد بکاف کن مزید
این عجب از نور پاك لایزال — جلوه گرشدروح خاتم در جمال
مظهر زیبائی و حسن و کمال — پرده از اَیْهٰا برون زد درخصال
آنکه را در شأن او لَوْلاك گفت — سرِّ اَیْهٰا را در او رمزی نهفت
تا از او گیرد بها بر اوصیاء — یعنی آنهاچون قمراوخود ضیاء
پس مُنَوَّر شد جهان از نور پاك — از ثریا تا زمین بر روی خاك
چون شدعالم روشن ازسیمای یار — بر بهاء او توسّل جُست (زار)



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن جَمالِکَ بِاَجمَلِهِ وَکُلُّ جَمالِکَ جَمیلٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِجَمالِکَ کُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم از تو بحق نیکوئی وزیبائی جمالت و به نیکوترین آن؛ درحالیکه تمام مراتب حسن‌وجمالت نیکوست، خدایا درخواست میکنم از تو بهمهٔ زیبائیها و نیکوئیهایت.

معنای مطلق جمال چیست؟

جمال درلغت‌بمعنی: حسن،زیبائی، خوشگلی، و قشنگی آمده است، و بیشتر برای زیبائی صورت وسیمای آدمی استعمال شده‌است، ولی گذشته ازاینکه‌این معانی بنابرمراتبی که‌دارند در ظاهر مخلوقات واشیاء مصادیق آنها نمایان است، اصل(جمال) معنای لطیف و دقیقی دارد که معنویت هر چیز نیکو و زیبائی را جلوه گر میسازد؛ مثلا میگویند: (جمال کعبه) خود کعبه خانه‌ای ساخته شده از سنگ و گل است‌وقتی که گفته میشود جمال کعبه، این اشاره بهمان معنویّت‌وروحانیت‌آنست که‌مشاهده آن دراعلیٰ مرتبه لذّت است.

وهمچنین باید گفت که حقیقت جمال مرتبه‌ای بالاتر از حسن وزیبائی است یعنی هرزیبائی که در مرحله جذابیّت شدید قرار دارد و بی‌اختیار قلوب را بسوی خود میکشاند، آنرا جمال گویند، **ودرواقع مقام ظهور جمال تجلّی‌به صفات و مقامیست که‌دیده‌ها ودلها بامشاهده بزیبائیهای‌آن مجذوب وفریفته شوند،** واین مقام در مرتبه صفات نیکو وجمالات جاذبه‌برای تسخیر قلوب است.

جمال خداوند چیست ؟

ذات مقدّس الهی به‌صفات جمال آراسته و درمقام وجود اوثابت است ؛ همچنانکه در اسماء صفات او آمده : یامَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمالُ ، یعنی: ای آنکه از برای اوست عزّت وجمال .

جمال الهی صفات جمیله اوست که تجلّی مینماید آثار آن درموجودات(۱)

جمال اوشاهکارهای نیکوئیست که درعالم آفرینش جلوه گر است.

جمال اواسماء حسنیٰ وصفات عالی اوست.

جمال او نور ذات اوست که استعمال شده است در صفات لطف او، یعنی مشاهده درهرچیز که حالت قرب وجذابیّت حاصل شودو قلوب را بخود جلب نماید جمال اوست.

جمال الهی مظهری از مبادی لطف ورحمت است.

جمال الهی مقام حسن و زیبائی جهان آفرینش است، همچنانکه در قنوت نماز وتر آمده است: اَنْتَ اللهُ جَمالُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْض .

جمال الهی نزدیکترین مقام برای توسل وباحتمال قوی در مقام اسم اعظم است.

اهل عرفان بر آنند که مراد از جمال مقاماتی از وجودحق است که آن مقام نفس رحمانی است واولین مقام ارکان عرش لاهوت است، واین مقام معتبر است از صفات ذات و در این بیان اشاره‌ای بآیه شریفه : اَلرَّحْمٰنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوٰی کرده

---

(۱) ـ این موضوع قابل تذکر است که در بعضی کلمات در اصطلاح عرفانی باید توجه باصل معنا حاصل کرد مثلا از جمله مواردیکه در اصطلاح عرفا بسیار آمده؛ کلمات: تجلی و جلوه ویاتجلیات جمال حق است، کـه باید دانست منظور از دیدار و مشاهده یاآشکار شدن صورت و جمال ظاهر نیست (چون این معنا کفر است) واصولا درك ذات حق ورؤیت اومحال است، اوجسم نیست ،مکان ندارد، حد واندازه ندارد، مـرکب نیست، مرئی نیست ـ بلکه منظور ازتجلیات او: منظرهٔ آثار عظمت و قدرت اوست .

و گفته‌اند: همچنانکه او بردارندهٔ عرش است، پس عرش با این عظمت مخلوق او و در تحت امر و فرمان او ودر مرتبه بهاء و جمال وعظمت اوست.

جمال خداوند درمرتبه ظهور و تجلی!!!

با آنکه جمال الهی همان صفات ذاتی ووجودی اوست ولی ظهور صفت جمال در اشیاء از جانب حقتعالی پیوسته به‌صفات فعلیه او وهمچنین مربوط ومشروط به علم وقدرت ومشیّت اوجلّ شأنه است.

اوست که مناظر زیبائی ایجاد میکند ودیده‌ها رابسوی آثار جمال و عظمت خود خیره میسازد.

اوست که صورتی چون سیمای یوسف علیه السلام خلق میکندو دیدگانرا مجذوب وفریفتهٔ جلوه‌ای از مظاهر جمال خودمینماید.

اوست که یکی را حاتم طائی میکند که جلوهٔ جود و کرم وبسط روزی خود راظاهر سازد.

اوست که رحمت خود رابهر کس که خواهد میرساند تاجمال عطوفت و مهربانی خود رادرعالم هویدا سازد.

پس ذات او مستجمع همهٔ صفات جمالیه است و این یك حقیقت بسیطی است که در تمام اشیاء ودر جهات وجود وجهات فعلیه بنحو اعلیٰ تحقق یافته است.

حقیقت معنی جمال چیست؟

حقیقت معنی جمال آنستکه درصاحب جمال زیبائی مطلوبی باشد که مورد توجه و رغبت و برانگیختن شوق باشد ومشاهده آن دلرا فریفته ومجذوب نماید، ودر این حال ظاهراً نیازی بمرتبه معنویت نیست.

ولی جمال معنوی آنستکه صاحب جمال درمرتبه عالی علم وحیات و قدرت و

عظمت باشد و مشاهده آثار او در باطن امـر در مرتبه تعقّل و تدبّر بسیار نیکو و مطلوب وزیبا باشد بنحویکه تمام افکار وعقول بمدح او ناطق باشند؛ وامّا آنچه‌را که پیروی عقل واحساسات در مشاهده آن به‌جنبش‌وحرکت درآیدو آنرادر مقام سپاس و ستایش در آورد، این همان مظاهر تجلّیات جمال الهی است که تعبیری از آن به‌سایه‌ای ازنور بسوی حقیقت نور کرده‌اند.

پرتوی ازنور جمال حق تمام عالم امکانرا مُنَوَّر کرده است ! !

قبلا مطالبی گذشت حاکی از اینکه تمام زیبائیهای جهان آفرینش هریـك جلوه‌ای از مظاهر جمال الهی هستندو این همان نور جمال‌اوست که امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد: **وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي اَضَاءَتْهُ كُلُّ شَيْءٍ**، بنور ذات مبارکت که‌روشن کرده است‌همه چیزرا، یعنی بهیچ چیز نظر افکنده نمیشود مگر آنکه جلوهٔ‌جمالش درآن ظاهر باشد .

هر کجا بهرطرف وبهرسوی نظرافکنده شودنور جمال او ظاهروهویداست، آنها کـه خداجو هستند و آنها کـه اراده بسوی او میکننـد باید بدانند کـه : **فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ** (۱) بهرجا که توجه کنند آنجا وجه خداست ، آنجا جانب‌خداست آنجا جلوه‌ای از مظاهرجمال اوست، ذات‌خداوندی آنجاست، وعلمش بهمه‌جا احاطه‌دارد که فرمود: **اَلَا اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ** ؛ پس زمانیکه او بتمام چیزها

(۱) ـ آیه ۱۱۰ از سوره‌البقره ـ یعنی: پس هر کجاروی‌آورید پس‌آنجاوجه‌خداست.

(وجه) معانی گوناگونی داردکه ازجمله بمعنی ، جانب، صورت ، رخسار ، چهره، سیما، ظاهر هرچیز ،مظهر، منظر، رضاورأی آمده است ودر تفسیر مجمع‌البیان درجائی‌آنرا به (نفس وخود) معنی کرده، وهمچنین در تفسیر منهج درآیه دیگر که میفرماید: **وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ**، و جه‌رابه(ذات) معناکرده واشاره‌ای داردکه‌تسمیه ذات بوجه باعتبار آنستکه جمیع ممکنات توجه بذات او دارند .

احاطه دارد جمال اودر تمام اشیاء عالم ظاهر است.

زمانیکه سالك‌الی‌الله برسد بمقامی که هرطرف روی‌آورد نبیند چیزی مگر جمال اورا، پس مجذوب میشود بمقام‌قرب‌ونزدیك میشود بسوی او، و نور جمال او اورا از خود بیخود میکند تابحدی که فراموش میکند نفس‌خود را ومحو میشود در عرصه وجدان بغلبهٔ ظهورجمیل واحاطه‌جمال باطراف عالم‌وجود همچنانکه‌شاعری گفت :

یٰا مَنْ بَدا جَمٰالكَ فِی کُلّ مٰابَدا　　بادا هزار جان گرامی تورا فدا

ای‌آنکه ظاهر وآشکار است جمال تو در تمام تحوّلات عالم امکان، نابود و مضمحل باد جان اهل عالم‌وفدای‌توباد هزاران‌جان گرامی، ای‌حضرت‌صاحب‌جمال.

حاصل آنکه تمام زیبائیها در عالم وآنچه در عرصه امکان است چه در نظر آید وچه پنهان باشد همه‌جلوه‌ای‌از مظاهر جمال او سبحانه‌وتعالی است واین‌همان مقام مبدء نور ونور جمال است که پر کرده است‌جهان آفرینش‌را.

نگارنده در این مورد مطالبی بخاطر دارد کـه در بیان آن تأمل داشته و در تحریر آن کمال احتیاط رالازم دانسته است‌ولی‌همینقدر از عمومیت درك معنا و از نظر اهمیّت کلام وآشنائی بعقاید خدا جویان دراین بحث اشاره به‌شعرعارف‌عریان کرده تادانسته شود که پرتو نور جمال الهی همه‌جاجلوه گراست. همچنانکه گفت:

بصحرا بنگرم صحـرا تو بینم　　بدریا بنگرم دریا تو بینم
بهرجابنگرم کوه و در و دشت　　نشانی از رخ زیبا تو بینم

هر کجا وبهرسوی که نگاه میکند جزجلوه‌ای ازجمال الهی چیزدیگری را نمی‌بیند، بلکه گویا ارائه جمال اودر همه جا؛ منشاء عشق‌ومحبت از برایش بسوی اوشده است .

پس‌از این‌بحث چنین نتیجه گرفته میشود: که هرصفت جمال و کمالی که در هر کس‌و درهرجادیده شود از پرتوجمال‌و کمال اوست زیراذات اواصل هرجمال و

کمال است .

یك بحث فلسفی !! ازبحثهای گـذشته چنین نتیجه حاصل است که نور ذات وجمال الهی همه‌چیز را درعالم فراگرفته‌است وعمومیت این‌معنا نشان میدهد که تمام اشیاء درجهان آفرینش باارتباط بنور الهی خود مظهری از جلوه گاه‌جمال او هستند، یعنی اشیائیکه درمراتب کثرت، وحدت، لطافت، کثافت،شفافیّت، رقت، غلظت، لینت، استحکام، سستی‌وغیره باشندهمه‌مصداق این معنا را میرسانند، وبالاتر از این، در ذکر مراتب اشیاء باید گفت که بعضی در عالیترین مقام حسن وزیبائی وبرخی درپائین‌ترین مرتبه خشونت‌وبد کلی، بعضی‌در معرض مشاهده مورد محبت وجذابیّت قلوب‌وبرخی بحالت‌نفرت‌وانزجار.

پس این چگونه گفته شده‌است کـه تمام اشیاء در عالم از خوب وبد از زیبا ونازیباجلوه‌ای‌ازمظاهر جمال‌حقند؟

بعضی از خداجویان که در اولین مرحله خداشناسی قرار گرفته‌اند این معنا را پـذیرفته‌انـد **که تمام‌زیبائیهای عالم کون‌جلوه‌ای ازمظاهر جمال‌خداوندی هستنـد** ومیگویندواین‌در مقام‌جسارت‌وخشونت‌است‌نسبت‌بساحت‌مقدّس‌پروردگاری که گفته شود آنچه را که در عالم ظاهر، در دید مازشت ونا زیباو کثیف وخشن و موذی ومضر باشدویاآنچه که درمرتبه رذالت و کثافت باشدآنها راهم بجلوهٔ جمال او نسبت‌داد.

جواب این اشکال را دانشمندان بزرگ و عموم فلاسفه جهان داده‌اند ، ولی قبلا باید توجه داشت که خدایتعالی خود در این‌باره چه فرموده، وآیا ممکن است این‌اعتقاد حاصل شود که‌بدانیم درعالم هیچ چیز زشت‌ونازیبا وجود ندارد و این از نظردید کوتاهمااست که نمیتوانیم‌واقعیت‌اشیاء رادرك کنیم، قرآن مجید این معنارا دربسیاری ازآیات آورده که تفسیر آن‌بطول میانجامد، از جمله‌اگر فقط درهمین

یك آیه که میفرماید: س۱۵ ی ۸۵ **وَمَاخَلَقْنَاالسَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَمَابَیْنَهُمَااِلَّابِالْحَقِّ** توجهی حاصل شودخواهیم دریافت که‌خدایتعالی هیچ چیز رابی‌جهت ونازیبا وعبث خلق نکرده وصراحت آیه اشاره براین است که میفرماید: جهان آفرینش وآنچه‌در آنست (خوب متوجه معنای آنچه درآنست‌باشید) بحق وراستی‌ویابه تعبیر دیگربه پاك‌وپاکیزگی‌وزیباخلق شده‌است‌یعنی:**رَبَّنَامَاخَلَقْتَ‌هٰذَابَاطِلاً** ؛منزّه است‌خدایتعالی ازاینکه چیز هرزه وزشت‌ونازیبا بیافریند، واین از نظر دید ماست که هیچ متوجه اصل وماهیت وباطن امر نیستیم‌و از سیر تکامل اشیاء بیخبریم.

وامّادرمرتبه‌دوم باید دید که‌دانشمندان‌بزرگ‌و فلاسفه‌دراین‌بحث‌چه گفته‌اند قبلا باید دانست باآنکه فلاسفه درموارد بسیاری عقایدآنهاباهم مختلف است ولی‌از نظر مطالعات عمیقی که از نظر دانش در رازآفرینش کرده‌اند همه‌باهم‌متفق‌القولند وبلکه در این‌عقیده ثابت هستند که مادّه وخمیرمایه‌تمام موجودات مختلف درعالم یکی است اگر چه‌مخلوقات ازحیث عددبیشماروهر کدام دارای ماهیّت واثرخاصی هستند که مخالف بایکدیگرنددرعین‌حال تمام‌آنهااز یك اصل پدیدآمده‌اند (۱)

بااین نظریه دقیق خوب توجه فرمائید که اولا چگونه این‌امر، بزرگی‌ذات ربوبیّت رامیرساند که مادّه اصلی تمام‌موجودات یکی باشد، یعنی : زمین، آسمان، آب، آتش ، سنگ ، چوب ، معدن ، فلز، هوا ، گیاه، اشجار ، عموم جانوران، انواع خوراکیهای‌متضاد، تریاك، تریاق، خرما، لیمو، شکر، نمك ، زهر ، آنچه زیبااست. وآنچه نازیباست، آنچه طاهر وتمیز است وآنچه نجس‌وپلید است، همه‌وهمه ازیك اصل‌پدیدآمده‌اند .

البته تمام فلاسفه اقرار دارند برفرض اینکه تمام موجودات عالم هم از مادّه واحده ایجاد شده باشند ولی کسی نمیداند آن‌مادّه چیست‌واز کجاست‌وخودآن‌مادّه

(۱) ـ نگارنده درکتاب (بیان‌حقیقت) این موضوع رااز جهت دیگر واز نظر خلقت‌و عظمت جهان آفرینش آورده و مأخذ مطالب آنرا ازکتب فلاسفه ذکرکرده است.

ازچه اصلی بوجود آمده است (درحالیکه خدایتعالی قادراست هر چیزیرا بی‌ماده ومددی ایجاد نماید) .

اکنون شاهد گفتار براین است که وقتی گفته میشود در تمام اشیاء جلوه‌ای از مظاهر جمال حق نمایان است ، این مربوط بباطن امر و معطوف باصل عالم آفرینش است (بلکه مربوط بماده نخستین است) و این بحث در خور درك و قابل هضم برای هر کس نیست مگر آنکه دقت وتدبّری درامر آفرینش مخلوقات وسیر تکاملی آنها و علت ایجاد آنها نماید تامعلوم شود که هرچه درعالم هست جلوه‌ای از مظاهر جمال خداوندی است .

این نکته را هم باید توجه داشت که بروزو ظهور نور جمال الهی گاهی از راه صفات قهّاریت و جبّاریت تجلّی مینماید چون بهرحالت منظور از تجلّی جمال اوظهور آثار قدرت وعظمت اوست.

واز طرف دیگر امام علیه السلام خود در همین بنداز دعا تفسیر مراتب جمال حق راذکر کرده ومیفرماید: وَ کُلُّ جَمالِكَ جَمیلٌ ، یعنی بنابر شرحی که گذشت اگر تمام اشیاء زیبا ونازیبا را درعالم جلوه‌ای از جمال او بدانیم، هر کدام در مرتبه‌ای که‌هستند جمیل ونیکو هستند .

معنی (اَجْمَل) چیست ؟ ! !

آنچه‌معانی که‌در لغت‌جمال قبلاذ کر گردیدچنانچه بروجه تفضیل آورده شود مصادیق معانی اجمل را میرساند، یعنی اگر معنی‌جمال را زیبائی‌و نیکوئی بگیریم، معنی اجمل زیباترو نیکوترمیشود!

وامّا دربند مورد شرح‌چون بحث درصفات حقتعالی استودانسته شد که‌جمال اوجلّ‌شأنه تمام آثار عظمت و شکوه اوست پس در اینجا دقت بیشتری لازم است‌تا معلوم گردد که پیوستگی صفت‌جمال خدایتعالی در مرتبه ظهور، بمقام علم وقدرت

وحیات اوست یعنی این صفات را نمیتوان از هم تفکیك کرد بلکه همه مربوط بذات اوجلّشأنه است.

بنابراین شکی نیست که در مظاهر صفت جمال باعتبارعقلی، علم الهی مقدّم برسایر مراتب دیگر باشد از آنجهت که دلیل وبرهان آن قائم و استوار است برذات او، وچون علم از نظر فعلیت منشاء است برای بروز اراده وقدرت او، لذا باین اعتبار در اینجا (**علم او را اجمل صفت جمال ذکر کرده اند**) همچنانکه باعتبار دیگر علم اومقدّم است، برصفات دیگر، واین از نظر اصالتی است که علم بالنسبه برسایر صفات او دارد ودر مرتبه عین ذات اوست.

پس آنچه که از اینجهت در مرتبه نیکوتر و زیباتر و خوشنماتر در معرض تجلّیات جمال قرار گرفته آن اجمل است.

بعضی ازعرفا برآنند که اولین مظاهر اعظم انوار (اجمل صنوف جمال است) وبعضی مراتب فعلیّت جمال رابحسب اختلاف اشیاء ذکر کرده واجمل آنهارا هریك از نوع خود اشاره نموده اند، یعنی چنان گفته اند که حقیقت جمال در تمام مقام ناشی از شکل واجزاء اشیاء است و بهرشکل که مناسب اشیاء باشدپابرجا میشود جمال، و هرچیزیکه تناسبش بهچیزدیگر بیشترباشد بجمال آن بیشتر مربوط میشود؛ و نیز چیزیکه توجه قوی تری بحقیقت جمال داشته باشد آن (اجمل الاشیاء) است.

پس زمانیکه برتری هرشئ از صنف خود بحسب مراتب معلوم گردید آن (اجمل و اوحد) است.

بطور مثال گفته میشود که خلقت آدمی در یکی از مراتب تجلّی جمال الهی است، حال دیگر تفاوت نمیکند که از نظر عمومیت افراد خلق زشت یازیبا یا زرد پوست یاسیاه پوست یاسفید باشند ولی ازنظر جنبهٔ معنویت وروحانیت امتیازاتی در میان آنهاست که بعضی از بعضی کاملتر وشایسته تر، بعضی محبوب تر، بعضی مقرّب تر وخلاصه بعضی در مقام تجلّی جمال نیکوتر واجمل باشند.

اکنون باید دید که در این مرتبه چه فرد یاافرادی (اجمل) هستند ، باید دید که خدایتعالی خودچه کسی‌رادر مرتبه اجمل معرفی کرده (**واجمل جمالات درمقام انسانیت کیست؟**).

آیاهمان کس نیست که خدایتعالی خود فرمود او را فرستادم که برای اهل عالم رحمتی باشد؛ آیا همان کس نیست که در شأن او گفته شد: اگر نبودی افلاك ایجاد نمیشد؛ آیا همان انسان کاملی نیست که خدایتعالی او راصاحب خلق عظیم قرار داد و اورا برای هدایت تمام جهانیان فرستادودستور اطاعت‌اورا صادر فرمود، و گفت اطاعت او اطاعت من است و تااین حد بمقام جمال خود نزدیکش کرد کـه فرمود: هر کس اورا دوست بدارد مرا دوست داشته است.

پس بلاشك وجود مقدّس رسول اکرم محمدبن‌عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خاتم پیغمبران در این مرتبه (اجمل جمالات) واوصیاء اوائمه‌هدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین در مرتبه (جمال) هستند، ازآنجهت که مقام ولایت ایشان پرتو گرفته‌است ازوجودمقدّس‌اوو آنها همه در مقام جمال واوخود درصدر و در مرتبه اجمل است. یعنی کلّ جمال و کلّ‌مراد و کلّ‌خیر و کلّ‌نور و کلّ زیبائی از همان مقام شخص اول حاصل است، و این مرتبه یگانگی مقام‌نبوّت وولایت را میرساند.

وهمانطور که قبلا تعبیری در شرح فقره بهاء ذکر شد و مقامات بهاء و ابها بحقیقت محمدیه تأویل گردید و گفته شد کـه مقام بهاء مقام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مقام رحمانیت‌باهیمنت برارکان عرش است، در اینجا نیز گفته میشود کـه (جمال) هم مقام‌ولایت‌ودر مرتبه‌ای‌ایمن از مراتب آن ارکان‌است، وآن‌مقام مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام است واین مرتبه اولین مقام مظاهر ولایت‌ودرشأن اشخاص والیان است؛یعنی تمام ائمه اثنی‌عشر درحقیقت ودر باطن امر از مقامات(جمال‌الله) هستند.

همچنانکه از امام باقرعلیه‌السلام است که فرمود (نَحْنُ عَیْنُ‌اللهِ) که در این کلام تأویلی است که بعضی از بزرگان گفته‌اند : ائمه‌هدی علیهم‌السلام همه آئینه جمال

الهی هستند و اجمل از آنها جمال مبارك ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است چه خوب گفت آن شاعر دلباخته شعاع شیرازی.

خداچو خواست نماید بممکنات جمال نمود جلوه در آئینه محمد و آل

پس ازاینجهت است که در بند مورد شرح از دعا امام علیه السلام اول بمرتبه جمال توسّل جسته و دوم بمرتبه اجمل سپس همه جمال را در مرتبه سوگند آورده : که وَاَنَّ اَرْوٰاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وٰاحِدَةٌ، ارواح عالیه ایشان و نورانیت وطینت پاکشان همه یك حقیقت ویك گوهر لاهوتی است واین نزدیکترین وسیله در مقام توسل است، و در این توسل اشاره‌ای بکار رفته تادانسته شود که رستگاری و نجات در ایمان بهمهٔ آنهاست که عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِجَمٰالِكَ كُلِّهِ، اشاره براینکه فایز نمیشود توسل باول آنهامگر توسل بآخر آنها وبهمهٔ آنها، یعنی در باطن امر متوسل باید ایمان واعتقاد بهمه آنها داشته باشد که لازمهٔ اعتقاد بمقام نبوّت اعتقاد بمقام ولایت و امامت است .

اکنون در پایان این بحث متذکر میشویم که اگر در همین شرح مختصر از صفت جمال الهی دقت شود خواهیم دریافت که امام علیه السلام تمام اشیاء ومخلوقات جهان آفرینش را در مقام توسل بمرتبه سوگند در آورده وباعتبار مطالبی که گذشت شکی نیست زمانیکه مرتبه سوگند را بمرتبه عالیترین آنها میرساند این اشاره بهمان مقام رسول اکرم است که اشرف مخلوقات است ، یعنی زمانیکه گفته میشود عرش با آن عظمت مخلوق خداست مقام منیع و رتبه رفیع خاتم انبیاء که اشرف واجمل واکمل مخلوقات است از آن بالاتر است، و ازطرف دیگر، زمانیکه مقدسات عالم در مقام سوگند درآمده است بسیار نزدیك است که این توسل متوجه اسم اعظم باشد.

جمال الٰهی

ای جمالش نقشه ملـك جهان — رونمایش هستی کون و مکان
گرزند پس پرده‌ای ازآن جمال — جمله پاکانرا رساند بر وصال
منظـر زیبای آن باغ جنان — از جمالش پرتوی باشد عیان
خوش‌بُوَداین صحنه‌آیددرخیال — که جهانرا جمله‌گیرد یك جمال
چونکه از نور رخش‌در هردیار — منعکس شد جلـوه‌های بیشمار
اینکه آتش شد گلستان برخلیل — پرده بر شد از جمالی بر جمیل
اینکه یوسف‌شد جمالش‌بی‌نظیر — پرتو افکن شد منیری بر منیر
خوب‌گفت‌آن عارف نیکو سرشت — که خدایش جا گزیند در بهشت
گفت هرجاروکنم برآب وخاك — در جمالی بینمش از نور پاك
گر بهر سو بنگرم در هـر دیار — همچو بینم جلوه‌ای ازنقش‌یار
ور بصحرا بنگرم بر سبزه‌زار — روی او بینم نهان بر آشکار
جلوه‌ای روشن ز نور ذوالجلال — پرتو افکن شد جهانرا درجمال
هرچه زیبائی‌در عالم ظاهراست — جلوه‌ای از آن جمال باهر است
از رخ زیبای این نقش جهان — آشکارا شد جمالی از نهان
پس حقیقت شد دراین ره‌آشکار — از جمال پاك و نور کردگار
شدجمال احمد(ص) وآلش‌پدید — الحق او زیباترین رو آفرید
پرتو دیگر از آن نور و جمال — در ولایت ثابت آمد در کمال
لیك باشد والیان را اینمقام — که از اوگیرند نوری بس تمام
آنکه اجمل‌وصفش‌آمد درجمال — در جهان باشد جمالش بی مثال

پس بحق آنچه در این جلوه‌گاه — در تجلّی آمـد از نور اِلٰه
که روا سازی دعایم بر یقین — آنچه‌را زار از توخواهدبعدازاین

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن جَلالِکَ بِاَجَلِّهِ وَکُلُّ جَلالِکَ جَلیلٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِجَلالِکَ کُلِّهِ

خدایا در خواست میکنم ازتو از بزرگواریت، بلکه بمقام بالاتر وباشکوه‌تر از آن ، یعنی (بحق‌عالیترین مراتب جلالت) در حالیکه تمام مراتب عزّت و شکوه تو بزرگ است. خدایادر خواست میکنم ازتوبحق تمام مراتب جلال وبزرگیت

جلال خداوند چیست ؟ ! !

جلال در لغت بمعنی بزرگواری وعزّت و شکوه و سربلندی وبزرگی شأن ومقام آمده است، و آن از مصدر (جلّ) بمعنی بزرگ بودن است.

امّا صفت جلال خداوندی مرتبهٔ عظمت‌و کبریائی اوست ، همچنانکه خود فرمود: س ۴۵ ی ۳۷ :

وَلَهُ الْکِبْرِیآءُ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ،اشاره‌براینکه‌سلطنت‌وبزرگی‌درآسمانها وزمین لازمهٔ ذات کبریائی اوست که این همان مقام جلال‌وعظمت است؛ ودر اسماء صفات اوجلّ‌شأنه آمده است:

یَامَنْ لَهُ الْمُلْکُ وَالْجَلالُ، یعنی، ای‌آنکه ازبرای اوست پادشاهی‌وبزرگی‌شأن ومقام ، و همچنین بابیان دیگر آمده است که: **یَامَنْ هُوَ فِی جَلالِهِ عَظِیمٌ**؛ ای آنکه درجلال خود بلندمرتبه‌و بزرگی، بلکه کلامی از این بالاتر آورده‌و توصیف‌میکند براین‌وجه که: **یَا اَجَلَّ مِنْ کُلِّ جَلِیلٍ**، ای‌بالاترازهربالائی‌و ای‌بلندمقام‌ترازهربزرگی اصلا جلال وعظمت‌اوجلّ جلاله قابل توصیف و تعریف نیست، و درک واقعی آن از برای ماغیر قابل تصوّر است، همچنانکه باز در اسماء صفات‌او آمده است:

یامَنْ لَهُ جلالٌ لایُکَیَّفُ که جلال او چگونگی پذیر نیست، یعنی نمیتوان گفت جلال او چگونه است پس چطور میتوان او را وصف کرد **(سُبْحانَ اللهِ عَمّا یَصِفُونَ)** بزرگتر است از آنچه احاطه کند اورا اوهام و بزرگتر است از آنکه اورا در مقام توصیف درآورند.

حقیقت معنای جلال الهی چیست ؟!

خدایتعالی مبرّا و منزّه ازهر صفتی است که موجب نقص عزّت و کبریائی او باشد، یعنی صفت جلال او جلّ شأنه، تنزیه کامل است ازهر عیب و آلایش، از مادّه وجسمیّت و محدودیّت و مکان و مقدار و بطور کلّی تمام صفات سلبیه اودر مقام صفات جلالیه است، و چنین گفته‌اند: که جلال ؛ عظمت وغنای مطلق اوست که این سزاوار مقامی است که‌اورا ازتشبیه‌ضد وندجلیل ورفیع دانند .

اهل تحقیق برآنند که(جلالت) اشاره بصفات قهریه اوست.

وچنین گفته‌اند: جلال‌الهی صفتی است که هیمنت‌وسطوت آن در قهر و غلبه‌و وقار وابهّت او جلّ شأنه حالت تحیّر وتعجّب را در مخلوق ایجاد مینماید، همچنانکه کسی از ماهیّت چیزی مطلع نیست، و یا کسی که از داخل چیز سربسته‌ای آگاه نیست ویاآنکه چیز مجوّفی که گرداگرد آنرا قشرهای مختلف گرفته باشدوبرای گشودن آن‌سهم ورعبی ایجاد کند که امکان موفقیت وآگاهی رااز داخل آن از بین ببرد، وحالتی ایجاد نماید که هر کس ازروی عجزو درماندگی تأمل‌داشته‌باشد که‌چگونه حقایقی ازآنرا بدست‌آورد.

بعضی ازعرفا برآنند که جلال الهی اطلاق شده است برعظمت حقیقی او، و آن فوق عظمت ظاهر است و در این معنا قریب باین مضمون اشاره بسخنان کمیل کرده‌اند: زمانیکه ازعلی علیه‌السلام سئوال کرد از (حقیقت) یعنی عرض کرد حقیقت

چیست؟ پس آن بزرگوارفرمود: حقیقت‌در دو چیزاست؛ یکی کشف کردن‌وپی بردن ببزرگی جلال خداوند بدون آثار واشاره، پس مراد از این جلال همان (حقیقت) وبزرگی است که آثارو صفات اوحاجب‌میشود میان‌سالك ومیان اوجلّ‌شأنه، وچون حجاب برداشته‌شود سالك واصل‌میشود بسوی تقرّب‌و کمال او، پس‌در اینحال‌نامیده میشود (حقیقت) به جلال

ودرثانی‌معنی آنستکه(جلال) قسمت میشودبه‌انوارالهی: نورجمال‌ونورعظمت ونور کبریائی‌پس‌ظاهر میشود نور کبریائی در ملك‌همچنانکه درحدیث قدسی آمده **(اَلْکِبْرِیاءُ رِدائِي)** وآیه شریفه کـه قبلا اشاره بآن شد: **وَلَهُ‌الْکِبْرِیاءُفِي‌السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ .**

پس معنای حدیث روشن است کـه میفرماید: عظمت پوشش من است ، یعنی ملبّس شده است مقام جلال او بپوششی که آن روپوش پنهان است.

بعضی دیگر برآنند کـه اصلا جلال الهی نور جمال اوست و جمال او نـور ذات است.

درهرحال جلال اوجلّ‌شأنه حقیقت و واقعیتی است که مظاهر آن درهمه‌جا روشن وجلوه گر است.

مرتبه خوف و رجاء در جلال و جمال‌الهی ! !!

اهل توحید برآنند کـه جمال الهی در مقام جذب‌و تقریب است‌وجلال اودر مرتبه دفع وتبعید. ودر این معنا اشاره مقام جمال را بآیـه شریفه **(وَنَحْنُ‌اَقْرَبُ اِلَیْهِ‌مِنْ‌حَبْلِ‌الْوَرِیدِ)** کـرده و کریمه **(اِنِّي قَرِیبٌ)** را دلیل برآن دانسته‌اند که پرتوجمال اوهمه‌جانزدیك وجلوه گر است و نوید میدهد رحمت‌اورا وسکون وآرامش‌میبخشد دلهای ناآرام را؛ چون جمال او درمقام‌حسن‌و زیبائی ولطف‌و نیکوئی است‌همچنانکه شوق‌محبانرابسوی تقرّب‌وصالش برانگیزاند

و قلوب مشتاقانرا بجلوهٔ انوارش منوّر سازد .

پس دراینمقام سالکان الی الله رجاء واثق وامید کامل برحمت اودارند.

وامّا مقام جلال که هیبت وسطوت آن گیرنده است تمام مخلوقاترا ودورنمای آن مظاهر اسماء صفات (یاجبّار و یاقهّار) راجلوه گر میسازد اشاره بمرتبه خوف وهراسی است که اگر هرآینه نورجمال او نزدیکتر نمی‌بود و آثار جمال برآن سبقت نمیگرفت یأس ونومیدی بلکه خوف وهلاکت خلق عالمرا در برمیگرفت؛ و ازهمین جهت است که‌جمال اوبرجلال اوسبقت داردو کلام (سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي) و همچنین (یامَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ) مشعر برهمین است و در این فقره از دعا هم امام علیه السلام جمال رامقدّم برجلال آورده است .

پس مقام خوف ورجاء که هردواز آثارقبض وبسط در قلب است هردواز تجلّیات جلال وجمال است هردو ازشئون ظهور حق و(جلوهٔ جمال وجلال او) وسلطه قدرت اودرعالم کون و مکانند .

بنابراین هر کس که تأثیر مراتب جمال وجلال دراویکسان باشد، یعنی آثار جمال الهی اوراچندان فریفته نکند که قهروغضب اورافراموش کند، وهمچنین آنقدر از ابهّت جلال وعظمت او خائف نباشد که آثار رحمت و نور جمال اورا ازیاد ببرد؛ پس چنین کسی مقام خوف ورجاء رادر خودتعدیل کرده است واین بحث بسیاردقیق ولطیفی است که فهم آن محتاج به‌تدبرّ وغور کامل در اسرار آنست.

جلال الهی اشاره به‌اسم اعظم اوست ! ! !

قبلا گفته شد که‌جلال الهی مرتبه عظمت و کبریائی اوست واین مرتبه‌ای از مقام الوهیّت است که اسمی از اسماء ذات اوجلّ‌شأنه میباشد .

قرآن مجید در دو مورد اشاره باین نام شریف کرده؛ یکی درآیه۲۷ ازسوره‌الرّحمن میفرماید :

وَيَبْقىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَالْاِكْرامِ. یعنی بعد از آنکه در ذکر نعم پروردگاری اشاره میکند که همه‌چیز و همه کس در معرض فناهستند؛ سپس میفرماید : پاینده و برقرار است ذات پروردگار تو که صاحب عظمت و غنای مطلق و گرامی داشتن است (بعضی از مفسّرین چنین گفته‌اند که در اینجا تسمیه ذات (بوجه) باین اعتبار است که جمیع ممکنات توجّه‌بذات او دارند.

و نیز در آیه دیگر از همان سوره میفرماید : **تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَالْاِكْرامِ** ؛ یعنی افزون آمد نام پروردگار تو که صاحب بزرگی و جلال است ؛ خداوندی که اورا ثانی نیست درجمیع صفاتیکه مستلزم کمال ذات اوست ومبرّاست ازهرصفتی که موجب نقص عزّت و کبریائی او باشد.

در بعضی از تفاسیر آمده که‌اکرم عبارت ازاوصاف لطیفه اوست وذی‌الجلال والاکرام جامع جمیع صفات اوسبحانه وتعالی است.

در تفسیر لاهیجی آیه شریفه را براین وجه‌تفسیر کرده: بزرگ است نام پروردگار تو که آن پروردگار خداوند جلالت و عظمت و کرم عام است برعامهٔ خلائق وهرگاه نام نامی واسم گرامی حق سبحانه وتعالی بمحض اطلاق آن برذات او بصفت رفعت‌وبزرگی موصوف باشد؛ پس‌باید فهمید که‌آن ذات‌مقدّس درچه‌مرتبه عظمت وعلو وبزرگیست !!

در بیشتر از تفاسیر که در اختیار نگارنده است در ذیل آیه اول آورده‌اند : مرویست که (**ذُوالْجَلالِ وَالْاِكْرامِ**) اسم اعظم است که حضرت‌رسالت پناه فرمود: مداومت کنید به گفتن‌این‌اسم اعظم، وهمچنین اضافه کرده‌اند که‌معاذبن‌جبل روایت کرده که‌روزی‌رسول‌اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برمردی‌میگذشت که‌درنماز میگفت: **يا ذَاالْجَلالِ وَالْاِكْرامِ** حضرت‌فرمود: (**قَداسْتَجيبَ لَكَ**) یعنی‌بتحقیق که دعای‌تو باجابت‌رسید.

دربعضی از تفاسیرهم آمده که (جلال) نام‌بهشتی است‌محیط بعرش ربّ‌العزّة.

اختلاف میان صفات جمال و جلال چیست ؟!

باآنکه قبلا در حقیقت معنای جلال‌الهی اشاره‌باین موضوع گردید ، و دانسته شد که (از نظرما) چه اختلافی میان‌صفات‌جمال‌وجلال‌الهی‌است‌ولی‌اکنون برای توجه بیشتر و آگاهی کاملتری بیاناتی از مجموعه بحثهای‌جناب حجةالاسلام‌ناصرمکارم شیرازی که در کتاب (خداراچگونه بشناسیم) آورده متذکر میشویم تااهمیت این بحث بخوبی روشن گردد.

گوینده بعد ازآنکه شرح مبسوطی دربارهٔ صفات خدایتعالی متذکر میشود ودلائلی اقامه میکند که بهیچوجه نمیتوان صفات الهی را باصفات مخلوق مقایسه کرد چون ذات مقدّس اوباهیچ چیزشباهت نداشته واز هرجهت نامتناهی ونامحدود است، سپس اضافه میکند که: معمولا صفات خدا را بدو دسته تقسیم میکنند صفاتی که جنبه اثبات دارد، یعنی ذات‌خدا آنها را داراست وصفاتیکه‌کاملا جنبهٔ نفی دارد وخداوند ازآنها منزّه است.

قِسم نخست‌را (صفات‌ثبوتیه) یا(صفات‌جمال) مینامند زیرا ذات مقدّس او به آنهاآراسته است، وقسم دوم‌را (صفات سلبیه) یا (صفات جلال) میگویند چون ذات اقدسش ازآنها پیراسته است .

گر چه بعقیده بعضی از دانشمندان علم عقائد تمام صفات ثبوتی بازگشت بصفات سلبی میکند یعنی ماازصفات‌آن ذات بی‌پایان جزیك سلسله‌صفاتی که‌عموماً جنبه منفی دارند چیزی درك نمیکنیم بنابراین وقتی میگوئیم «خداوند داناست» ما ازآن چیزی جزاین‌نمیفهمیم که او (نادان‌نیست) وبهمین ترتیب.... واین‌طرزتفکر یك طرز تفکر افراطی ونادرست استو ماازصفات ثبوتی او راستی مفاهیم مثبتی را درك میکنیم .

سپس میگوید: صفات خدایتعالی از یك نظر بی‌پایان ونامحدود استواز یك

نظر در یك صفت خلاصه میشود زیرا تمام صفات ثبوتی او را میتوان در این جمله خلاصه کرد : **«ذات خدا ذاتی است نامتناهی ازهر جهت ودارای تمام کمالات»** بنابراین هر کمالی رافرض کنیم ذات وی آنرا دربردارد، علم، کمال است از لیّت و ابدیّت، کمال است، توانائی و قدرت، کمال است، وبهمین دلیل همه‌را داراست .

در مقابل صفات سلبی رانیز میتوان در این جمله خلاصه کرد **(ذات خدا از هیچ نظر نقصان ندارد)** یعنی هرچه نشانهٔ نقص وضعف و عجزو ناتوانی است در آن ذات پاك راه ندارد، مثلا: زمان داشتن (محدود بودن بزمان) ومکان داشتن (محدود بودن ازنظر مکان) نقص است، و ذات او از همه منزّه است ولی از یك نظر صفات جمال وجلال او از شماره واحصاء هم بیرون است ، زیرا هر نوع کمالی تصوّر شود برای او ثابت وهر نوع نقصی از او بدور است، چون کمالات ونقائص تعداد و شمارهٔ معینی ندارند .

اشتباه بزرگی که ممکن است در اینجا برای بعضی پیش آید و باید کاملا از آن اجتناب کرد اینستکه ممکن است کسی خیال کند که خداوند راستی دارای صفات متعددی است و این صفات همانطور که از نظر مفهوم ومعنی ذهنی باهم مختلفند در وجود هم باهم تفاوت دارند، یعنی وجود صفت (علم) درذات خداوند باوجود صفت «قدرت» مختلف است، درحالیکه این تصوّر بتمام معنی باطل ونادرست است وابداً چنین چیزی نیست؛ کسانیکه صفات خدا را بصورت وجودات متعدد پنداشته‌اند منشاء اشتباه آنها در حقیقت همان مقایسه کردن صفات خدا باصفات مخلوقات بوده است درحالیکه ذات او ازهر نظر یکتاوبسیط است، حتی تعدد جهات هم در آن ذات یگانه راه ندارد بلکه این تفکیکی که مادربیان صفات اوقائل میشویم صرفاً ازناحیهٔ طرز تفکّر ومطالعات عقلی ماست، وباید گفت که تمامی این صفات ازحقیقت واحدی خبر میدهندوبعبارت دیگر تمام این مفاهیم مختلف در خارج یك وجود دارند، یك وجود یگانه از تمام جهات وآنهم عین ذات بی‌پایان اوست .

ائمه‌هدیٰ علیهم‌السلام‌هم آئینه‌ای‌ازمقام‌جلال‌الهی هستند!

در تفسیر لاهیجی، درذیل آیه‌شریفه **(تَبٰارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِی الْجَلٰالِ وَالْإِكْرٰامِ)** آورده که علی‌بن‌ابراهیم در تفسیر خود از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده که فرمود: **(نَحْنُ جَلٰالُ اللهِ وَ كَرٰامَتُهُ الَّتِی اَكْرَمَ اللهُ تَبٰارَكَ وَ تَعٰالیٰ الْعِبٰادَ بِطٰاعَتِنٰا وَمَحَبَّتِنٰا)** یعنی مائیم جلال خداوند و کرامت او که گرامی داشته است خدابندگان خود را بطاعت ومحبت‌ما .

بعضی از عرفا هم ضمن روایتی کـه از فاطمه زهراعلیها سلام نقل کرده‌اند ، چنین متذکر شده‌اند که:جلال مقام امام‌دوم‌حسن مجتبی علیه‌السلام است که صاحب‌حلم وهیبت وجلالت وسیادت بوده وثانی اصول ارکان عرش ولایت است .

ولی‌درهر حال‌چون این‌بزرگواران همه نورواحدهستند که: **وَاَنَّ اَرْوٰاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وٰاحِدَةٌ** و در رأس آنها مقام نبوّت ختمی مرتبت قراردارد، یعنی آنها سلام‌الله علیهم‌اجمعین وارث مقام آن بزرگوار هستند ، همچنانکه در جامعه کبیره‌آورده **«وَمِيرٰاثُ النُّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ»** پس باعتبار این مراتب میتوان: اجلّ‌جلال رادر مقام تفضیل وارجحیّت بمقام نبوّت حضرت ختمی مرتبت نسبت‌داد. واین‌معنادر فقره مورد شرح کاملا روشن است که امام علیه‌السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ جَلٰالِكَ بِاَجَلِّهِ....

اکنون باتوجه بمطالبی که‌در مراتب صفات‌جلالیه خدایتعالی گذشت‌ودانسته شد که بعضی ازآنها درمرتبه ارجحیّت وبعضی درنهایت تنزیه وتقدیس میباشند، این معناو اسراری که درآنست آشکار میشود که چگونه امام علیه‌السلام در مقام‌توسل اول سوگند به‌جلال الهی یاد کرده وبعد درمرتبه تفضیل به‌اجلّ‌جلال‌او متوسل شده ودر پایان تفسیر مراتب جلال‌را کرده وعرض میکند: (وَكُلُّ جَلٰالِكَ جَلِيلٌ) یعنی‌در عین حال که بتمام مراتب جلال متوسل‌شده همه‌رادر یك سطح قرارداده وبه بزرگی یاد

کرده است (واین مرتبه‌ای ازدقائق حکمت الهی‌است) وحقیقت امر هم‌چنین است، چون‌اگر بطور کلّی‌وبانظر اجمالی صفات جلالیه اورا بررسی کنیم خواهیم‌دریافت که همه در مقام شکوه و عظمت است بخصوص‌آنکه در تعبیر معنا بااشاره بروایات مأثوره یکی از مراتب جلال اورا مقامات ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین بدانیم.

این نکته قابل توجه است که اگر در فقرات این دعاغیر از توسل بمقامات صفات‌الهی در تعبیراتی اشارهٔ توسلات بمقام خاتمیت وائمه‌هدی علیهم‌السلام میشود گذشته از اینکه مدارك‌توسلات در متن ذکر گردیده‌اصلا هیچ‌مقامی نزدخدایتعالی محبوبتر ونزدیکتر از مقام این بزرگواران درامر شفاعت وتوسل‌نیست همچنانکه در جامعه کبیره‌آورده : **اَللّٰهُمَّ اِنّی لَوْ وَجَدْتُ شُفَعآءَ اَقْرَبَ اِلَیْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الْاَخْیٰارِ الْاَئِمَّةِ الْاَبْرٰارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعٰائِی**..... یعنی‌خدایا‌اگرمن‌شفیعانی‌بتو نزدیکتر ازمحمدوآل او که همه اخیارونیکان عالم وپیشوایان نیکوکار هستند میبافتم‌آنهارا بدرگاه توشفیع‌قرار میدادم، پس‌از این‌بیان‌معلوم میشود که هیچ کس نزدخدایتعالی محبوبتر وعزیزتر از این بزرگواران نیست واز اینجهت است که در تمام موارد و خواسته هاباید گفت: خدایا تو را بحق محمدوآل محمد وبحق تمام مراتب جلالت ازتوخواهانم که‌اجابت فرمائی آنچه را از تومسئلت دارم .

جلال الٰهی

با توسل رو کنم برذوالجلال — آنکه باشد صاحب فضل و کمال
هر زمان رو بر جلالش آورم — هیبت و قدرش بگیرد در برم
رعب آثار جلالش براساس — بردلم چندان بینا ندازد هراس
گوئیا از سطوتش عالم خموش — همچنان‌درهرکجایك جنب‌وجوش
هیبتی دارد جلالش در نهان — که بدل رعب آورد در هر زمان
لیك اندر خاطرم نقش امید — در رجاء واثقی آید پدید

چون بآثار جمالش رو کنم / خرمن گلزار او را بو کنم
رائح رحمت چنان مستم کند / تا بسرحد فنا هستم کند
همچنان از جلوهٔ او در جمال / روح آمالم رساند بر کمال
یعنی اندر سطوت رعب و جلال / یکسر آرامش بگیرم از ملال
معنی خوف و رجا باشد همین / که جلالش بر جمالش شد قرین
هر چه آرد نقش هستی در خیال / رمز آن باشد از آثار جلال
یك سخن گویم بآوازی بلند / که جهان شد از جلالش در کمند
یعنی اندر عالم کون و مکان / بسته محکم رشته اطراف جهان
نی براین معنا که آید در حدود / عالم پهناور و ملك وجود
بلکه از آن هیبت سهم و جلال / این جهان محدود آمد در خیال

..... ✿ .... ✿ ..... ✿ ....

نکته دیگر بگویم بعد از این / تا بدانی اصل معنا بر یقین
از شکوه وشوکت حق در جلال / هدیه شد بر حضرت والا و آل
شد نمایان هیبت نیکوی یار / با شکوه و با جلال و با وقار
آنچنان در هیمنت ختم رسل / حشمت او رهنما شد در سبل
سهم هر یك از گروه والیان / در جلالت هر یکی قدری عیان
چون که شد درجملگی حشمت دلیل / پس اجل والا شد و والی جلیل
در توسل قصد من باشد چنین / که مدد جویم ز ربالعالمین
ای خدا برصولت آل علی / بر مقام و منصب کلّ ولی
بر جلال و بر مقامات رفیع / بر شفیعان بلکه برکل شفیع
که مرانی از درت خواننده را / بالاخص این (زار) واین‌شرمنده را



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عَظَمَتِکَ بِاَعظَمِها وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظیمَة
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعَظَمَتِکَ کُلِّها

خدایا من جداً ازتوخواهانم ازبزرگواری وعظمت تو، وبحق بزرگترین مقام عظمتت (درحالیکه میدانم) تمام مراتب عظمت تو بزرگست؛ خدایا درخواست میکنم ازتو بحق تمام مراتب عظمت وبزرگیت .

عظمت خدا یتعالی چیست ؟ !

دراول باید گفت که عظمت بمعنی بزرگی وبزرگواری وبزرگ منشی وجلال وشکوه و درخشندگی وبزرگی شأن ومقام آمده است ولی عظمت خدا یتعالی جلّ شأنه درمقامیست که ازمعانی این الفاظ بالاتر ومخصوص بذات اقدس او سبحانه است، یعنی عظمت او بزرگتر است از آنچه کسی بخواهد توصیف یا تعریف نماید، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است (**یاعَظیماً لایُوصَفُ**) .

عظمت الهی یکی از مفاهیم مقامات پنجگانه توحید است که خداشناسان اشاره‌ای ازآنرا بتفسیر سوره مبارکه (**قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ**) کرده‌اند.

عظمت الهی آن مقام باطنی است که درك آن از قدرت چشمها خارج است ، یعنی آن اوصاف غائبیست که فقط هر کس میتواند از دیدگاه دل بهمان اندازه که اجازه کشف آنرا دارد درك نماید .

عظمت اوقدر ومنزلت اودر مرتبه اراده ومشیّت و افعال اوست.

عظمت اواحاطه وجود اوبتمام افعال وامکانات است وغلبه او بر تمام موجودات.

عظمت او (باعتبار اتحاد بذات اقدسش) اعظم مقامات کمال در

صفات کمال اوست.

عظمت او جلوه‌ای از مظاهر ایجاد جهان آفرینش است.

عظمت او حقیر و ناچیز کرده است تمام اشیاء را در عالم، همچنانکه در اسماء صفات او آمده است (یَامَنْ تَوَاضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ) .

عظمت او در مجد و جلال و بزرگی اوست همچنانکه باز در صفات او آمده است (یَامَنْ هُوَ فِی عَظَمَتِهِ مَجِیدٌ).

عظمت او مهابت و مقام قهر و کبریائی اوست ، بلکه جلوه‌ای در هنگام بروز صفات جباریّت و قهّاریّت است .

عظمت او سلطنت و اقتداریست که در جهان آفرینش حکم‌فرماست، همچنانکه علی علیه‌السلام عرض کرد (اَللّٰهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُكَ) .

حاصل آنکه حد و نهایتی بر بزرگی او نمیتوان تصوّر کرد، عظمت او از هرچه در دائره وهم و خیال آید بالاتر است (هُوَ اَعْظَمُ مِنْ اَنْ یُوصَفَ) او برتر و والاتر و بزرگوارتر از هر بزرگیست و عظیم الشأن و الجبروت است بلکه همانطور که در اسماء صفات او آمده که (یَا اَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظِیمٍ) دیگر احتیاج بهیچگونه تفسیر و یا تأویل نیست .

واز این جهت است که علی بن الحسین فرمود. اگر اهل آسمان و زمین گرد هم آیند که خدا را بعظمتی که دارد بستایند توانائی ندارند.

علی علیه‌السلام در بارهٔ عظمت خدا چه گفته است ؟

قبل از ورود در این بحث باید دانست که آیا چه تفاوتی میان انبیاء و اولیاء عظام نسبت بسایر افراد عالم است، البته این موضوع بسیار قابل گسترش میباشد که از وظیفه مندرجات این کتاب خارج است ولی همینقدر متذکر میشویم که گذشته از اینکه انبیاء و اولیاء همه برگزیده حقتعالی هستند

تفاوت مهم آنها نسبت بسایر افراد عالم مرتبهٔ خداشناسی ایشان است، یعنی آنطور که آن بزرگواران خدارا شناخته‌اند بهیچوجه قابل مقایسه بخداشناسی افرادعادی نیست .

مثلاشما چه کسی راسراغ دارید که مانند علی علیه‌السلام همچنانکه در داستان شب زنده‌داری اومعروف است از شوق ابهّت وعظمت الهی ومشاهده آثار جلال وجمال اوشبها چندمرتبه ازخود بیخود شده وبسجده در افتاده‌باشد، آیا کسی در دورانهای گذشته‌ویادرعصر زندگانی مااین حالت راپیدا کرده است، ندیدید که باچه‌صراحت او علیه‌السلام اقرار براین امر کرده و در مقام مناجات عرض میکند : **یَامَوْلَایَ اَتُسَلِّطُ النَّارَعَلیٰ وُجُوهٍ خَرَّتْ لِعَظَمَتِكَ سَاجِدَةً** اشاره براینکه‌ای آقای‌من آیامسلّط‌میسازی آتش رابرچهره‌هائیکه‌دربرابر عظمت تو، به خاك وبسجده‌درافتادند، ببینیدبزرگان درچه مرتبه‌ای از خداشناسی‌بوده وبعظمت وبزرگواری او تاچه حد توجه داشتند، اصلاجای دیگردرهمان‌مناجات درمقام سوگندعرض میکند:**وَبِعَظَمَتِكَ الَّتِي مَلَأَتْ كُلَّ شَيْءٍ** حقاً آثار عظمت الهی ونور جمال وجلال او تمام عالمرا فراگرفته‌ودرتمام اشیاء آشکار است.

این ازدیدگاه علی علیه‌السلام است که درنگاه خود به‌هرچیز وهر کجاعظمت الهی رامشاهده میکرده واز ابهّت‌و هیبت آن بسجده می‌افتاده است.

اکنون باآنکه مقدور نیست که کوچکترین مراتب آن‌عظمت‌را که در تمام اشیاء وموجودات در عالم‌جلوه گر است‌اظهار داشت‌ولی تاهمان اندازه که‌خدایتعالی خود مارا دراین امر هدایت فرموده بذکرآنها میپردازیم تادانسته شود این‌چه‌مقام بزرگی است که امام باقر علیه‌السلام در دعای مورد شرح بآن توسل جسته است.

چگونه عظمت الهی همه‌چیز را درعالم‌فراگرفته است؟!

قبل ازآنکه عظمت خدایتعالی‌را ازنظر جهانهای بزرگ مورد بحث قرار دهیم به پاره‌ای از اسرار شگفتیهای‌آفرینش از جهانهای کوچك پرداخته تا دانسته شود که چگونه عظمت الهی سرتاسر عالم بزرگ‌و کوچك رافراگرفته است.

آنچه در این مورد قابل تذکّر است آنستکه بحث در عظمت الهی در نزد خداشناسان بسیار متداول و تاکنون شاید میلیونها کتاب بزبانهای مختلف در این باره نوشته شده ولی‌آنچه که در ابهّت این عظمت تکان دهنده استدقت وموشکافی در اعجاب وشگفت انگیزیهای‌آنست که از این‌راه یك‌حالت بیم توأم بامحبت برای سالکان‌الی‌الله ایجاد شده تابحدیکه در مقام تحمیدوتسبیح آنهارا بسجده میاندازد.

امّا حقیقت امرآنستکه دیگر این یك امر معمولی شده است که عموم خداشناسان وخداجویان دم ازعظمت خدا میزنند ولی گویا توجه ندارند که خدای باآن عظمت ازخود آنها چه‌خواسته وآنهارا برای چه منظوری خلق کرده‌است!!

این مسئله نزد اولیاء خدا بسیار روشن بوده که بعضی ازآنها درمشاهده‌آثار جلال وعظمت او از خود بیخود شده بلکه محوومدهوش میشدند.

اکنون شاهد کلام براینستکه در عین حال که کسی نمیتواند بکنه ذات و عظمت‌الهی پی‌برد همین‌اندازه‌کافیست که توجهی‌بهر گوشه‌و کنار از جهان‌آفرینش انداخته تامارا دراین‌امرراهنمائی کند، خوب‌است دراول بنزدیکترین‌آثار که‌وجود خود مامیباشد توجه خود را معطوف داریم تااز سر هر موئی آثار عظمت الهی را مشاهده نمائیم.

ببینیدآنهمه شگفتیهای اسرار خلقت که درسازمان بدن مابکار رفته‌چگونه مارا ازبزرگی و قدرت الهی آگاه میسازد ، **ساختمانی که گفته‌شده‌است از تعداد**

ده میلیون میلیارد سلولهای گوناگون تشکیل یافته است ، و آن دستگاههای مختلفی که در آن نصب شده ، دستگاه گوارش، گردش خون، تنفس، سلسله اعصاب، دستگاههای حسّاس چشم و گوش، مخ و مغز، و آن عوالم نامرئی عقل، هوش، حافظه محبّت وغیره، و از همه بالاتر تعلّق وپیوند روح باجسم که در این مختصر مجالی برای اظهار شگفتیهای آنها نیست، همچنانکه میلیونها دانشمند در طی صدها سال عظمت الهی را از این راه بیان داشته‌اند .

وهمچنین ظرافت و ریزه‌کاریهای حیرت انگیزی که در ساختمان مخلوقات دیگر ازبزرگ تا کوچك ازفیل و کرگدن تاپشه وحشرات کوچکترمشاهده‌میشود همه اعجاب‌آمیزواسرارآمیز است.

یك مطالعه دقیق در حشرات بسیار کوچك بلکه موجودات زنده‌ایکه بچشم دیده نمیشوند، یك توجه عمیق بموجوداتی که‌حتّی بانیرومندترین میکرسکوپهای الکترونی قابل رؤیت نیستند ، یك توجه عمیقتربه ویروسها واتمها که از شگفت انگیزترین موجودات کوچك هستند، اینها همه‌مارا متوجه بعظمت الهی‌میسازد.

اصلا موضوع خدا شناسی و پی‌بردن بعظمت اوجلّ‌شأنه دیگر از این حرفها خارج است ، ببینید دربارهٔ یك مخلوق کوچك بنام مورچه تا کنون چه گفتگوهائی درمحافل بزرگ‌جهانی‌از طرف دانشمندان بعمل‌آمده‌وچه غوغاهائی بپا کرده است، **تنهادرمؤسسه‌حشره‌شناسی امریکابیست‌هزار کتب‌راجع به‌مورچه‌وجوددارد که بعضی ازآنهااز هشت جلد متجاوز است،**

هزاران کتاب درباره زنبورعسل که بده هزار نوع تقسیم میشوند از نظر تشکیلات آنها وطرز حکومتی واجتماعی آنها نوشته‌شده است که آنهم بنوبه خود اسراری ازعظمت جهان آفرینش‌راآشکار میسازد.

چه‌غوغا وهیاهوی عجیبی‌درمیان دانشمندان بزرگ‌جهانی درمسائل‌بی‌نهایت وابدیّت وازلیّت در جریان است.

چه بحثهائی که پیرامون نظم وحسابهای دقیقی که در عالم کهکشانها وموجودات حکمفرماست وبرسرزبانها جاری میباشد.

چه گفتگوهای بسیار بر نظام شگفت انگیزی که سرتاسر جهان هستی را فرا گرفته وهمه وهمه چشم خداشناسان را باز کرده وچشم دل آنها را روشن ساخته که هرچه را ببینند جز عظمت الهی چیز را مشاهده نمیکنند!!!

واز این جهت است که علی علیه السلام میفرماید: عظمت او تمام عالم را فرا گرفته است.

ولی حقاً ما کجا توجه کردیم، کجا دقت نمودیم، چه اثری در ما گذاشت، گوئیا دیگر این حرفها برای ما عادی شده است.

آن مقام امام علیه السلام است که بامشاهده این آثار باقلبی مملو از بیم ومحبّت وامید عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عَظَمَتِكَ...

عظمت خدا یتعالی در آسمانها و کهکشان ! !

قبلا در عظمت الهی از اسرار و شگفتیهای جهانهای کوچك مطالبی گذشت و اکنون توجه خواننده را بمقام عظمت او در ایجاد جهانهای دور وبزرگ جلب مینمائیم.

در اسماء صفات خدا یتعالی آمده است: (یَامَنْ فِی السَّماءِ عَظَمَتُهُ) براین اشاره: ای آنکه عظمت او در آسمان نمایان است.

حقیقت امر آنستکه اگر بخواهیم حق این معنا را ادا کنیم دیگر مجالی برای ما باقی نخواهد ماند که این کتاب را بپایان برسانیم.

از آنجهت کـه مظاهر کبریائی و عظمت او در آسمان و کهکشانها بقدری جلوه گر است که بیان آن از قدرت فکر و قلم خارج است، اکنون با آنکه اخبار و روایات بسیاری از عظمت خدا یتعالی در آسمانها داریم، نگارنده از نظر اطاله کلام از ذکر آنها خودداری کرده فقط اشاره بمطالب مختصری نموده کـه دانش امروز در

جستجوی آن بوده واسرار این عظمت را تاحدی که اجازه احاطه بآن‌داشته کشف کرده است .

در کتاب(ازجهانهای دور) تألیف(برونوبورگل) یکی‌ازدانشمندان‌مشهور آلمانی متصدی‌رصدخانه برلن‌مطالبی‌آورده که اکنون بپاره‌ای ازآنها اشاره‌میشود.

بعداز آنکه بتفصیل درباره عظمت خورشیدو منظومه شمسی و حجم‌و وزن و فواصل کرات‌آن‌نسبت بیکدیگرونظم وانضباط دقیقی که بر آن عالم حکمفرماست گفتگو میکند، چنین مینگارد که: منظومه شمسی ما درجهان آفرینش جزء بسیار ناچیزی‌و کوچکی است، چون علم امروز پیوسته در میان سپاه ستارگان کهکشانی نفوذ کرده و فواصل وحرکت و وضع آنها را نسبت بیکدیگر کشف مینماید، و تا کنون باین‌نتیجه‌رسیده است که‌این گروه‌بیشمار خورشیدها واین اختران‌درخشنده روی‌هم یك‌جهان‌واحد کوچکی را تشکیل میدهند که (منظومه کهکشان) نام دارد ومنظومه شمسی مادر میان آن چون درختی درجنگل بیکران است، و این همان جهانی است که‌حداقل از پنجاه میلیارد خورشید تشکیل شده واین‌خورشیدها درجزیره فلکی مارپیچی شناورند که قطر آن تقریباً بفاصله یکصدوپنجاه‌هزار سال نوری است و سیل‌ستارگان درون آن گرد مرکزش میچرخند و یك مرتبه گردش آنهاصدها میلیون سال طول میکشد، وعلاوه‌براین تمام جزیره فلکی باسرعت‌بسیار در فضای افلاك در حرکتند، و چنین گفته شده که فاصله دورترین این نوع جزایر فلکی را که تاامروز تشخیص داده‌اند در حدود دویست تاسیصد میلیون سال نوری تخمین زده‌اند، حقاً چه ارقام غیرقابل تصوّری که از حدود تجسّم بشر بیرون است (یکی ازمنجّمان‌انگلیسی‌شماره‌ستارگانرادریکی ازجزائرفلکی به‌چهارصد میلیارد تخمین زده‌است).

سپس بعداز آنکه بدرجه‌بندی ستارگان میپردازد اضافه میکند که تعداد ستارگانی را که بوسیله دوربین‌های قوی تا کنون کشف شده به یکصدو ده میلیون

میرسد، و باز تأیید مینماید کـه این نیزیك سرحد اختیاری است امّاهنـگام بحث دربارهٔ کهکشان خواهیم دید که این کمربند ظریف که سرتاسر آسمان کشیده شده بوسیله ابرعظیمی ازستارگان بوجودآمده وتمام خیل اختران پیرامون آن رویهمرفته جزیره عظیم وسربسته‌ای رادر فضای عالم تشکیل میدهد کهما آنرا (منظومه کهکشان) مینامیم.

و همچنین مطالعات دقیق مارا بقبول این فرضیه وامیدارد **که درحدود پنجاه میلیارد ستاره ساکن این امپراطوری عظیم است** امّا در پشت آن پنجاه میلیارد باز ستارگان جدیدی وجود دارند، و چنانچه ما ادعا کنیم که فضای افلاك فقط تاحدی که برای مامرئیست گسترش دارد (مانندآن کرمی است که ازوسط سیبی بیرون آمده ونگاه تعجب آوری بچندسیب دیگر که درآن درخت وجود دارد افکنده و دیگر چیزی رانمی بیند خیال میکند که مرز دنیا همین است) غافل از اینکـه درآن باغ درختهای بسیار از سیب است ودرعقب آن باغ، باغ دیگری و درختهای دیگری الی غیرالنهایة ..... است

درهرحال اگر باسرعت اندیشه درفضای بیکران پرواز کنیم پیوسته بخورشیدها ومنظومه‌های شمسی تازه‌ای میرسیم که حجم هریك هزاران هزارمرتبه ازیکدیگر بزرگتر وهریك میلیونها سال نوری باهم فاصله دارند، هیچ دوربین نجومی وجودندارد که بتواند هرقدر هم که قوی باشد حدود فضای افلاك را بمانشان دهد، **هرچه عظمت وقدرت دوربینها بیشتر شود درورای کوچکترین ودورترین ستارگان بازخورشیدهای جدید ومجهولی را درمسافت بینهایت برای مامرئی میسازد** (العظمةلله).

نمیدانم خواننده عزیز از مطالعه این سطور و ارقام سرسام آوری که درباره خورشیدها و کواکب در کهکشانها ذکر گردید چگونه تصوّر میکند، آیا پنجاه میلیارد ستاره آنهم در یك کهکشان چه معنائی دارد، آیا خلقت آنها عبث وبی فایده است آیادر آنها مخلوقاتی وجودندارد، آیا این از عظمت وبزرگی پروردگاری نیست که

چگونه این آتش‌های عظیم آسمانی (خورشیدها) باهمان شکل و اندازه میلیاردها سال نگاهداشته میشوند واین کانونهای حرارت ونور، انرژی خود را از دست نداده بخاموشی نمیگرایند ، آیاچه نیروئی آنها را همیشه گداخته نگاهداشته و بر آنها ضیاء بخشیده است؟

آیاچه نیروئی تعادل وقوای جاذبه آنها را تعدیل کرده و مانع اصابت آنها بایکدیگر است که‌اگرهر آینه‌هریك آنی‌ازمدارخودخارج‌شوند، همان‌جهان‌هستی ازهم پاشیده میشود!!

آیاخلق‌خدا منحصر بهمین‌چندنفر عده‌محدود است که‌درزمین‌زندگی میکنند واینهمه جنجال راه‌انداخته‌اند؟ ، اصلا زمین‌ما که‌درمقابل کرات‌دیگر چیزی نیست که تازه خود ماچیزی باشیم!!

ویك پرسش دیگر در پایان این بحث باقی مانده است، که بگوئیم : آیا در عقب این کهکشانها حصار ومرزی وجود دارد واگر دارد در عقب‌آن چیست واگر بی‌نهایت‌است مفهوم‌بینهایت‌چیست؟!

شاید دیگر مطلب تمام واز شرح این موضوع این معناکاملا روشن‌شده باشد که خدایتعالی فرمود: س۲ی۲۵۵ **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ‌السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ**، و در متمم این آیه شریفه‌بزرگی مقام‌و کبریائی خودرا تثبیت کرده میفرماید **وَهُوَالْعَلِيُّ‌الْعَظِيمُ**؛ اشاره براینکه فراگرفته است محیط اقتدار و فرمانروائی او در بی‌نهایت، و کرسی اقتدارش‌در آسمانها وزمین گسترش دارد ونگاهداری‌آنهابرای‌اوهیچ‌است‌ازآنجهت که‌او عظیم‌الشأن وعظیم‌القدرو بالاوبرتر ازهرچیزیست.

بنابراین از مطالبی که‌دربارهٔعظمت‌آسمانها و کهکشانها گذشت: این نتیجه حاصل میشود که این‌خود اشاره بتفسیری بر آیه شریفه: **(وَهُوَرَبُّ‌الْعَرْشِ‌الْعَظِيمِ)** است که خدایتعالی درچند مورد مکرر درقرآن مجید خودرا پروردگارعرش‌عظیم معرفی کرده است، والبته آنکس که خالق‌آسمانهاوعرش‌عظیم است خود ازهمه‌چیز

اعظم است؛ همچنانکه در اسماء صفات او آمده است (یَااَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظِیم).

واز اینجهت است که امام علیه السلام در فقره موردشرح بعظمت او متوسّل شده وعرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِن عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِها وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَةٌ ....

مراتب عظمت خداوند نزد علی علیه السلام چه بوده است ؟ !

قبلا اشاره‌ای شد که علی علیه السلام در تمام اشیاء وموجودات جهان آفرینش عظمت وجلال الهی را مشاهده میکرده وهیچ مکانی را از آن خالی نمیدیده است، اکنون باید این توجه را حاصل کرد که چه مراتبی از آن عظمت نزد او علیه السلام بیشتر جلوه گر بوده که آن بزرگوار درمقام حمد وسپاس آورده است.

درصحیفهٔ علویّه دردعای روز دوم هرماه، درمراتب عظمت و کبریائی پروردگار خود چنین عرض میکند:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَظِیمِ الْحَمْدِ، عَظِیمِ الْعَرْشِ، عَظِیمِ الْمُلْکِ، عَظِیمِ السُّلْطَانِ، عَظِیمِ الْعِلْمِ، عَظِیمِ الْحِلْمِ، عَظِیمِ الْکَرَامَةِ، عَظِیمِ الرَّحْمَةِ، عَظِیمِ الْبَلاءِ، عَظِیمِ النُّورِ، عَظِیمِ الْفَضْلِ، عَظِیمِ الْعِزَّةِ، عَظِیمِ الْکِبْرِیاءِ، عَظِیمِ الْعَظَمَةِ، عَظِیمِ النَّعْمَاءِ، عَظِیمِ الرَّأْفَةِ، عَظِیمِ الْآلاءِ، عَظِیمِ الْجَبَرُوتِ، عَظِیمِ الشَّأْنِ، عَظِیمِ الْاَمْرِ، تَبَارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ، تَبَارَکَ اللّٰهُ الَّذِی هُوَ اَعْظَمُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.

واین کلمات کاملا در کمال وضوح است که حتی احتیاج بترجمه نداشته ومعلوم میدارد بعضی از مراتب عظمت الهی را که مورد نظر خاص علی علیه السلام بوده است.

پس از این بیانات معانی عظیم واعظم و تمام مراتب عظمت که در فقره موردشرح ایراد شده است آشکار شده بخصوص اینکه در پایان عرض میکند (هُوَ اَعْظَمُ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ) وشاهد کلام درمعنای این جمله و شرح فقره : اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِها وَ کُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَةٌ، بخوبی روشن میشود که مراتب عظمت چیست واعظم کدام است؟

عظمت خدا یتعالی در مخلوقات آسمانی از نظر ما مکتوم است

موضوعیکه هم اکنون مورد بحث عموم محافل بزرگ علمی جهانی قرار دارد آنستکه دانسته شود آیا در کرات آسمانی مخلوقاتی وجود دارد یانه، واین امر مطالعهٔ بعضی از دانشمندان را باینجا کشانیده که گفته‌اند :

با آنکه امکان شرایط موجود در کرات دیگر قابل مقایسه باوسائل حیاتی در کره زمین نمیباشد، ولی هیچ شکی نیست که در آنجا مخلوقاتی وجود دارد که سکونت وحیات آنها مخصوص بشرایط موجود درهمان کرات باشد، حتی درعالم فضای بیکران هم که در آنجا مکان مفهومی ندارد، امکان وجود مخلوقات بسیار تأیید شده است ولی نکته‌ای که قابل دقت است آنستکه اگر بخواهیم مخلوقات آسمانی یا کرات دیگر راما نند مخلوقات زمینی بدانیم گویا خالق آنهارا کوچك شمرده وازعظمت او بی خبریم، یعنی اورا قادر بخلق موجودات گوناگون دیگری ندانسته‌ایم در حالیکه قدرت او جلّ شأنه بر آنوجه است که میتواند مخلوقاتی در آتش بوجود آورد، میتواند مخلوقاتی ایجاد کند که احتیاج بهوا و آب و غذا نداشته باشند ، میتواند مخلوقاتی مرئی و نامرئی خلق نماید، و میتواند مخلوقاتی کاملتر عالیتر زیباتر ویاعین مخلوقات موجود درزمین ما در کرات دیگر خلق نماید .

اکنون دراین عصر فضا که انسانها به کره ماه قدم گذاشته ودرصدد هستند بکره مریخ راه یابند وپاره‌ای از اسرار آفرینش رابررسی کنند باارسال سفینه‌های اخیر که به مدار مریخ فرستاده واز نتیجه کاوشهای علمی وعکسبرداریهای متعددی که بزمین مخابره شده است امکان وجود مخلوقات جاندار رادر آن کره احتمال داده اند با آنکه در آن کره اگر مخلوقی باشد یانباشد چندان مهم نیست چون همانطور که در بحث کهکشانها مطالبی گذشت این زمین ماوخورشید ماومنظومه شمسی مادر مقابل کرات

آسمانی و کهکشانی ومخلوقات آنجا هیچ وهیچ وهیچ است، وحقاًهم‌زمانی‌نمیرسد که بشر بتواند بیکی از کرات کهکشانی دست یابد چون فاصله میلیونهاسال‌نوری عدم امکان این امر راثابت مینماید .

امّا شاهد کلام دراینجا آنستکه خدایتعالی خود دربارهٔ وجود مخلوقات در آسمانها اشاراتی دارد که برای فهم‌ماکافیست حتماً بدانیم مخلوقاتی در ماوراءِ این عالم موجود است، همچنانکه فرمود: س۱۰ ی ۶ **وَمَاخَلَقَ اللهُ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ** و آیه دیگر که میفرماید : س ۴۲ ی ۲۸ **وَمِنْ آیٰاتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمَابَثَّ فِیهِمَامِنْ دَابَّةٍ** که اشاره کلام در خلال ترجمه تمام این آیات براینستکه: آنچه خدا آفریده‌است درآسمانهاوزمین ازجنبنده وغیره، ولی‌موضوع‌قابل‌توجهیکه‌خدایتعالی خود صراحتاً در ۷۳ مـورد از قرآن مجید اشاره بآن فرموده همانا خلقت ملائکه میباشد که مکان آنها رادرآسمانهاتأیید نموده‌وگاهی هبوط ونزول‌آنها راهم‌بسوی زمین متذکر شده است ، همچنانکه در جائی فرمود : س ۵۳ ی ۲۶ **وَکَمْ مِنْ مَلَکٍ فِی السَّمٰوٰاتِ**.... وهمچنین در خلال‌آیات دیگر که جمله: **(تَنَزَّلُ الْمَلٰائِکَةُ)** بچشم میخورد، ودر چند مورد اشاره مأموریت آنهارا درزمین کرده حتی گاهی‌بطوردسته جمعی ازنظرحمایت‌بانبیاءِ عظام برای امرهدایت وارشادهزارها ملک‌رابزمین گسیل داشته و جمع دیگـریراهم بنام حاملان عرش در گرداگرد عـرش عظیم نگاهبان قرارداده که بطور کلّی قرآن مجید در موارد گوناگون همه‌راتصریح فرموده است و در اینجا اگـر بخواهیم‌بحث خود را در عظمت دنیای فرشتگان قرار دهیم تفسیر جداگانه‌ای رادربرمیگیردولی‌آنچه‌تذکرآن‌لازم‌است موضوعی است که گفته شود تشکیلات سپاه فرشتگان‌درعالم آخرت‌بقدری‌وسیع است که هردسته‌وهر گروه‌صف درصف مأموریّتهای بسیار سنگینی بعهده دارند ، جمعی مأموران بهشتی هستند که مساحت آن‌ازحجم ومساحت آسمانها و زمینها بیشتر است ، جمعی مأمور دوزخی هستند که تاکنون مساحت‌وماهیّت آن‌برمامعلوم نیست جمعی دیگر مأمور راندن

گروه‌های مختلف بسوی بهشت یادوزخ هستند وجمعی خاموش وبرپاایستاده منتظر امروفرمان الهی هستند.

حاصل آنکه دررستاخیز وحادثه قیامت بقدری ابهّت وعظمت و کبریائی الهی آشکار میشود وبقدری تشکیلات ومأموریتهای فرشتگان چشم گیراست که بسیاری ازمسائل آنروز راتحت‌الشعاع قرار میدهدوجالب آنستکه درآنروز دیگرامر نزد تمام خلائق آشکار است و تمام‌اهل قیامت گروه مختلف‌از سپاهیان آسمانی رامشاهده خواهندکرد نگارنده‌در کتاب(سرنوشت انسان)درذیل آیه‌شریفه:(یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰئِکَةَ) وآیات دیگری تفسیر این بحث راآورده است.

نکته‌ای کـه بسیار قابل توجه است آنستکه خـدایتعالی عظمت آفـرینش فرشتگانرا درردیف ایمان واعتقاد بخودآورده ومنکرین وجودآنهارا درردیف‌انکار کنندگان‌خوددانسته، همچنانکه میفرماید: س۴ی۱۳۶،وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللهِ وَمَلٰئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلاً بَعِیداً،اشاره براینکه آنکس که کفرورزد (ویاانکار کند) خداوملائکه‌و کتاب او وفرستاده اووانکار کندروزرستاخیز راهمانا گمراه‌شده است گمراهی بسیار دور.

اکنون شاهد کلام برآنستکه آیاعظمت الهی رابابد درهمین مخلوقات‌محدود و کوچك زمینی مشاهده کرد؛ یاحقاً چشم دل راباز کرده بآفرینش مخلوقات دیگر ودنیای دیگرنظر افکند؟

واین امری مسلّم است: آنکس که درتعلیمات عالیه خوددر مقام‌دعا بعظمت‌او سبحانه‌سو گندیاد کرده‌است‌تمام مراتب عظمت‌و کبریائی‌اورا درنظر داشته‌واز نظر مرتبه‌ولایت‌وتصرّفی که‌براین‌عالم‌داردتشکیلات‌عالم ملکوت‌و آفرینش‌بیشمارووسیع فرشتگانرامشاهده‌میکرده‌ودرآنحال‌عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ عَظَمَتِکَ بِاَعْظَمِهٰا وَکُلُّ عَظَمَتِکَ عَظِیمَةٌ.

ظهور عظمت خدا یتعالی در رستاخیز ! ! !

اکنون آنچه از آثار عظمت الهی در دیدما قرار دارد و بعضی را باچشم ظاهر و بعضی را با دیده دل مشاهده میکنیم هزاریك از آن عواملی نیست که در دار آخرت بروز وظهور آن اسرار جهان آفرینش را فاش و آشکار میسازد چون عظمت او سبحانه وتعالی ظاهر میشود در آثار اراده و مشیّت او، و این امر بخصوص در دار آخرت و سرای جاودانی کاملا روشن و آشکار است .

اگر بطور اجمال درحادثه ظهور اولین تحوّلات رستاخیز از نظر قرآن مجید توجه کنیم خواهیم دریافت کـه مقام عظمت پروردگاری میلیونها مرتبه بالاتر از آنست که ازخاطرما میگذرد، باآنکه قریب به ثلث از آیات قرآنی دربارهٔ حادثه قیامت ومراحل مختلف آن آمده ولی نگارنده دراینجا اشاره مختصری به چند آیه و ترجمه آنها بدون تفسیر کرده تادانسته شود که چه عجایب وشگفتیها وچه عظمت و بزرگواریها از پروردگار عالم دراولین حادثه رستاخیز پدیدار میشود که اکنون برای هیچکس مقدور نیست که آن صحنه راحتّی درعالم خیال بپروراند.

قرآن مجید درظهور عظمت الهی میفرماید: آیه۸ سوره المعارج **يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ**

آیه۱۰۴ سوره انبیاء: **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ.** ...

آیه۶سوره النازعات: **يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ** ....

آیه۴۵ سوره کهف: **وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً** ....

سوره الانفطار : **إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ**....

سوره الانشقاق: **إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ** ....

آیه ۴۹ سوره ابراهیم : **يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**، وآیات بسیار دیگری درهمین زمینه برمضامین گوناگون.

ببینید چه تحوّل عظیمی درعالم افلاك روی میدهد ، در ظهور رستاخیز، در آنروز آسمان همانند فلز گداخته واز هم‌شکافته‌وچون طوماری بهم پیچیده‌میشود، چنان لرزه‌ای براندام زمین افکنده شودو گویا اصلا تبدیل میشود برزمین دیگری که تمام کوههای باآن‌عظمت چون پشم‌زده شده بحالت گردوغبارونرّات پراکنده بهوا جاری شده ودر آنروز ظاهر وآشکار میشود بزرگی و کبریائی خدای‌یکتای غالب ! !

گویا درآنروز تمام کرات منظومه ماقوای‌جاذبه‌خود را ازدست‌داده وهمه‌در فضا سرگردان ومعلّق بلکه نور وضیاء خورشیدهم ازآن سلب شده‌و ستارگان تیره میگردند، همچنانکه فرمود: **اِذَاالشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَاِذَاالنُّجُومُ انْکَدَرَتْ** ....

درآنروز فقط‌پرتوی از نور پروردگاری‌عالمرا روشن مینماید که: **وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا** ....

حاصل آنکه در این مختصر نمیتوان ظهور عظمت الهی را در حادثه قیامت ابراز داشت .

نگارنده در کتاب(**سرنوشت انسان**) بطور کلّی تمام‌آیات قرآنی‌را که‌راجع به‌حادثه رستاخیز ومراحل و مواقف مختلف آنست باتفسیر مختصری یاد آور شده است ولی اکنون دراینجا یك‌موضوع قابل تذکر است‌وآن اینکه اگردیدیدانبیاء واولیاء ازحادثه قیامت بیمناك وبی‌تاب بوده‌اند ازآنجهت است که‌آنها ازنظر تصرّفی که براین عالم داشته ودارندایمانشان نسبت بعوالم‌غیب ثابت بوده وپاره‌ای ازاسرار و مجهولات نزدآنها کشف و گویا مراتب عظمت الهی راهم در دنیا وهم در آخرت مشاهده میکردند.

آخر ببینید اگر کسی حقاً خداشناس باشد قیامت راانکار نخواهد کردچون لازمه خداشناسی ایمان بامر آخرت است پیروان قرآن میدانند که اصولا خلقت جن‌وانس برای امر عظیمی درکارآخرت بوده یعنی همانروز که : **یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللهُ**

جَمیعاً فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا.... برانگیزاندخداهمه‌راوخبردهدآنهارابآنچه‌میکردند..

آخر اینهمه تشریفات وتدارکات که برای بر گزاری حادثه قیامت در قرآن مجید ذکر شده است اگر حقاً چند دقیقه ازنظرخود و در عالم تخیّل مناظر آنرا بگذرانیم‌دیگر میدانیم که سروکارجهان‌آفرینش دردست‌چه قدرت بزرگ‌وخداوند عظیمی است.

یك‌نگاه اجمالی بتاریخ دوران این‌جهان فعلی ماازاول خلقت آدم ابوالبشر تاحال که درهردوره وزمان درهرروز وماه وسال چه سپاه بزرگی ازخلق‌بدنیاآمده وسپس رخت‌بربسته‌اند وچه جمعیتهائی بعداً می‌آیند و آماده حرکت بسوی جهان جاودانی میشوند.

خوب توجه کنید خدایتعالی میخواهد دریك‌روز تمام‌افراد مختلف عالمرا در یکجا جمع کند، هرفردی که از اول خلقت به دنیاآمده و هرفردی که از این پس بجهان چشم میگشاید، همه‌وهمه بایدیکجا مجتمع شوند.

حقاً چه‌هیاهوی عظیمی در عالم ایجاد میشود بمجرد اینکه فرمان انقلاب‌از مصدر جلالت صادرشود بمجرد آنکه شیپورآماده باش‌بصدا درآید همه‌وهمه ازخلق اولین تاآخرین دسته بدسته وفوج فوج سراسیمه در صحرای وسیع قیامت اجتماع میکنند، همانطور که‌فرمود: س۷۸ی۱۸ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْوَاجاً.

عجیب است!! خدا میداند بهیچوجه نمیتوان مراتب این‌عظمت‌را تصوّر کرد.

نمیدانم پایه اعتقادات خواننده این کلمات تاچه‌حدّ است، آیااین‌منظره‌رانزد خود مجسم میکند که‌چگونه خلق‌اولین‌تاآخرین تمام‌در یك‌صحنه درپیشگاه جلال وعظمت‌الهی‌مجتمع‌میشوند؟آیایك‌حسابگربایك‌دستگاه‌کامپیوتردقیق میتواندبگوید که‌آمارجمعیت‌رستاخیزچقدراست‌هیچ‌شوخی‌بردارنیست که‌هر کس که‌باین‌دنیاقدم گذاشته درآنجا حاضر است، تمام انبیاء واولیاء تمام سعدا واشقیا، بدکارو نیکوکار، عالم‌وجاهل، شاه‌و گدا، همه‌برپاایستاده منتظر صدورفرمان الهی هستند، که فرمود:

یَوْمَ یَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِینَ، همه برای اجرای حکم آفریدگار با کمال ادب ایستاده و کسی را یارای دم زدن وچون وچرا کردن نیست همه متوجه برنامه وسیع حساب و کتاب خود هستند، همه منتظرند تامظاهر عظمت وقهّاریّت و رحمانیّت الهی ظاهر وفرمان دخول هریك ازافراد عالمرا بمقام خلود در بهشت یادوزخ صادر نماید.

آری مراتب عظمت الهی را تمام افراد عالم در رستاخیز مشاهده خواهند کرد، واز همین جهت است که آنروز رابنام (یوم‌عظیم) خوانده‌اند.

پس بااین شرح مختصر دربارهٔ رستاخیز مصداق این جمله درفقره موردشرح که امام علیه‌السلام عرض میکند: (وَ کُلُّ عَظَمَتِكَ عَظِیمَةٌ) بخوبی ظاهر و آشکار خواهدشد.

اسم اعظم الهی (یاعظیم) است !!

یکی از اسماء صفات خدایتعالی « **یاعَظِیم** » است، ازوجه تسمیه این نام شریف ومعانی که دربارهٔ مراتب عظمت او گذشت معلوم میدارد که این نام درمقام اسم اعظم است، همچنانکه در کتاب کافی روایتی آورده براین مضمون : اولین نامی که خدایتعالی اختیار کرد برای نفس خود ازاسماء علیا(عظیم) بوده‌است.

واز این گذشته از اسماء صفات دیگر او که در مراتب عظمتش آمده کاملا نمودار است که بزرگواری اواعظم مراتب صفات اوست، اکنون در اینجا از نظر اختصار بدون آنکه تفسیری از آن اسامی ذکر شود بامختصر ترجمه‌ای صفات اورا در این بارهٔ متذکر شده تاخواننده خود متوجه شود که چگونه امام علیه‌السلام در دعای موردشرح باین مقام توسل جسته است.

اسماء صفات الهی درمراتب عظمت او سبحانه و تعالی !!

یَامَنْ تَوَاضَعَ کُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهِ: ای آنکه فروتنی کرد همه‌چیز در برابر بزرگی وعظمتش.

یٰاذَاالْعَظَمَةِ وَ السُّلْطَانِ : ای صاحب بزرگی و حاکمیت مطلق.
یٰامَنْ هُوَ فِی جَلاٰلِهِ عَظِیمٌ : ای آنکه در مقام جلال و برجستگی خود بزرگی
یٰاعَظِیمَ الْعَفْوِ : ای کسیکه گذشت وعفو تو بس بزرگست
یٰاذَاالْعَظَمَةِ الْمَنِیعَةِ : ای بلند پایه بس ارجمند .
یٰااَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظِیمٍ : ای بزرگوارتر از هر بزرگی.
یٰاعَظِیمَ الْمَنِّ : ای بزرگ احسان.
یٰامَنْ هُوَ فِی عِزِّهِ عَظِیمٌ : ای آنکه در عزّت خود بس بزرگواری.
یٰامَنْ هُوَ فِی عَظَمَتِهِ مَجِیدٌ : ای آنکه در بزرگواری خود بزرگی.
یٰامَنِ الْعَظَمَةُ وَالْکِبْرِیاءُ رِدٰائُهُ: ای آنکه بزرگی و کبریاء پوشش اوست
یٰامَنْ فِی السَّمٰاءِ عَظَمَتُهُ : ای آنکه مراتب بزرگی وعظمت او در آسمان نمایان است .
یٰامَنِ الْعَظَمَةُ بَهٰائُهُ : ای آنکه بزرگی جلوهٔ اوست.
یٰامَنْ هُوَ فِی عَظَمَتِهِ رَحِیمٌ : ای آنکه در بزرگواری خود مهربان است.
یٰامَنْ هُوَ فِی حِکْمَتِهِ عَظِیمٌ : ای آنکه در حکمت خود بسیار بزرگی.
یٰامَنْ عَرْشُهُ عَظِیمٌ : ای آنکه عرش او بس بزرگ و کرسی او بس وسیع است .
یٰاعَظِیماً لاٰ یُوصَفُ : ای بزرگی که نمیتوان تو را تعریف و توصیف کرد (ای بزرگی که وصف کرده نمیشود.)

آنچه که در این اسماء صفات چشم گیر است همان نام شریف: یٰااَعْظَمَ مِنْ کُلِّ عَظِیمٍ است که این خود تفسیری از فقره مورد شرح است و معلوم میدارد که ذات اقدس او بزرگوارتر از هر بزرگی است.

عظمت خدا یتعالی از نظر قرآن مجید !!!

از مطالبی که قبلا گذشت معلوم گردید که جلال و عظمت و کبریائی مخصوص ذات اقدس باریتعالی است واصلا او خود خالق عظمت درافعال، وپر کرده است آثار بزرگی اوعالم بینهایت کون ومکان را.

قرآن مجید مقام عظمت را تنها به پروردگار عالم نسبت داده و میفرماید (وَهُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ) حتی جائی اشاره توبیخ آمیزی دارد بر آنهائیکه در دار آخرت معذّب بعذاب الهی هستند، ودرعلّت دخول آنها دردوزخ چنین میفرماید: س ۶۹ی۳۳ اِنَّهُ کَانَ لَا یُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظِیمِ، از آنجهت که ایمان نمی آورد بخدای بزرگ، ودراینجا عظمت خودرا تثبیت کرده، وشایداشاره کلام براین باشد که اهل دوزخ کسانی هستند که هیچ توجّهی بعظمت وجلال الهی در دنیا نداشته و در آنروز که آن تشکیلات عظیم رامشاهده میکنند بعظمت اوپی خواهندبرد.

اکنون شاهد کلام براینستکه آنچه را که خدایتعالی خود در قرآن مجید بعظمت یاد کرده است عظیم ودلیل برعظمت وبزرگواری اوست واین خود احتیاج به بحث مفصّلی دارد که در اینجامجالی برای ذکر آن نیست ولی همینقدر از نظر اهمیت موضوع بطور فهرست جملاتی را که متمّم بعضی از آیات مربوط بظهور عظمت خوددر امر افعال واراده ومشیّت آورده است متذکر شده تادانسته شود که امر عظیم ازعامل وفاعلی بروز میکند که اوخود اعظم باشد.

خدایتعالی درهفت مورد درمقام افاضه رحمت درمتمّم آیات مربوطه میفرماید: وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ.

درهشت مورد در مقابل نیکوئی و احسان در متمّم آیات مربوطه میفرماید: اَجْرٌ عَظِیمٌ.

در سه مورد در مقابل نافرمانی و عصیان در متمّم آیات مربوطه میفرماید:

بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ.

در شانزده مورد در پاداش نیکو کاران در متمّم آیات مربوطه میفرماید : ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ، وَفَوْزاً عَظِيماً .

در یازده مورد در عظمت روز رستاخیز در متمّم آیات مربوطه میفرماید : يَوْمٍ عَظِيمٍ .

در چهارمورد اشاره بعظمت جهان آفرینش در متمّم آیات مربوطه میفرماید: وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ .

در دو مورد از خبر بزرگ یاد کرده و در متمّم آیات مربوطه میفرماید : النَّبَاءِ الْعَظِيمِ .

در چهارده مورد در سزا و پاداش بدکاران در متمّم آیات مربوطه میفرماید : عَذَابٌ عَظِيمٌ وَعَذَاباً عَظِيماً.

درسه مورد اسم اعظم خودرا تثبیت کرده و در متمّم آیات مربوطه میفرماید : فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ .

ودرجائی در عظمت قرآن که حاوی تمام مطالب و حاکی از عظمت حقیقی اوست میفرماید : وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.

موضوع قابل توجه درذکر این آیات شریفه براینستکه آنچه راخدایتعالی در مقام اراده ومشیّت بمرحله افعال میرساند و آنرا خود بعظمت یاد میکند اشاره معنابر آنستکه دانسته شود که عامل وفاعل هرامر عظیمی خود در مرتبهٔ اعظم است یعنی آنکس که افاضه فوزعظیم میکند، آنکس که اجر عظیم میدهد یاآنکس که بافضل عظیم امور جهانرا اداره میکند او خود در مرتبه اعظم میباشد، واز این بیان معنای عظیم واعظم در شرح فقره دعاکاملا روشن میشود.

رسول اکرم (پیغمبر خاتم)(ص) اعظم خلائق است

ازشرحی که درباره مراتب عظمت الهی گذشت معلوم گردید که آثار عظمت و کبریائی الهی در آسمانها و عرش نمودار بیشتری درجهان آفرینش داشته و آن خلقت عظیم مورد توجه خاص باریتعالی بوده است پس همانطور که قبلا گذشت باتوجه بقسمتی ازروایت معروف که درشأن رسول اکرم آمده وفرمود: (لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاكَ) این معنا حاصل میشود که خلقت او از خلقت عرش مجید وعالم افلاک بالاتر وعظیمتر است چون اشاره این حدیث بر آنستکه: اگر برای وجود تو نبود عالم افلاک را ایجاد نمیکردم، لذا باین اعتبار رسول اکرم وپیغمبر خاتم اکبر و اعظم تمام خلائق است، همچنانکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هم این معنا را تأیید کرده و درصلوات مخصوصی که برسول اکرم فرستاده عرض میکند: **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مُحَمَّداً وَ آلَ مُحَمَّدٍ اَعْظَمَ الْخَلائِقِ كُلِّهِمْ شَرَفاً يَوْمَ الْقِيمَةِ**، وبنابشرحیکه قبلا درباره مقام نبوت ومقام ولایت متذکر شدیم عظمت وبزرگی مخصوص خانوادهٔ آل اطهار است، کما اینکه در زیارت علی علیه‌السلام آمده است: **اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا آيَةَ اللهِ الْعُظْمىٰ**، و چون ائمه‌هدی علیهم‌السلام همگی نورواحدی هستند که. **فَعَظَّمْتُمْ جَلالَهُ وَاَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ** پس همگی در مقام عظمت ودر مرتبه بزرگواری هستند (۱) .

اکنون باشرح مختصری که بطور کلّی درباره عظمت الهی گذشت و مراتب آنرا درجهات گوناگون متذکر شدیم، بابی از عظمت و کبریائی اوجلّ شأنه در این کتاب شریف گشوده شد و گمان نمیرود تا کنون شرح و تفسیری در این موردبراین

---

(۱) ـ ذیل آیه شریفه عَمَّ يَتَسَآلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ در بعضی ازتفاسیر تأویل این آیه را درشأن وجود مقدس علی علیه‌السلام آورده واورا امر عظیم خوانده‌اند؛ ودر بعضی اززیارات آن بزرگوار هم این بیان تصریح شده که گفته میشود : اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبَاِ الْعَظِيمِ ، بنابراین عظمت و بزرگواری اوعلیه‌السلام ازاینجهت تأیید شده است.

وجه نوشته شده باشد، و اگر دقتی در فقره مورد شرح شده باشد ، روشن میشود که امام علیه‌السلام در اول سوگند میدهد خدایتعالی رابتمام مراتب عظمت او و باعظم آنها؛ و در خواست خودرا باین جمله‌پایان میدهد که: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِعَظَمَتِكَ كُلِّها.

و باشرح این سلسله از مراتب عظمت او معنای جمله اخیر بخوبی روشن و آشکار میشود، ولی یك‌موضوع دیگر باقی مانده است که شاید نتیجه کلام‌درهمین باشد ، چون همانطور که قبلا گفته شد بهترین وسیله نزد خدایتعالی در مقام توسل مقامات رفیع‌آل اطهار است وباعتبار اینکه یکی‌از مراتب عظمت الهی وجودمقدّس آن‌بزرگواران است .

پس در معنای‌فقره مورد شرح درپایان گفته میشود: خدایادر خواست‌میکنم از توبحق بزرگواران درگاهت ائمه‌اطهار علیهم‌السلام وبه‌بزرگترین‌آنها رسول‌اکرم که (اعظم‌خلائق) است (وهمه‌آنها نزد توعظیم و بزرگوارند) اجابت فرمائی آنچه را ازتودر خواست میکنم.

عظمت خدایتعالی

این جهان دارد خدائی بس عظیم — که‌کریم است ورحیم است‌وحلیم
اینچنین عظمیٰ خدائی در جهان — وصف او هرگز نیاید در بیان
ازصفاتش‌هر که‌گویددر خطاست — چونکه‌هر وصفی به‌شأنش‌نارواست
گر زوصف او سخن آید به پیش — هرکسی گوید بقدر فهم خویش
شمّه‌ای از وصف خلّاق علیم — بشنو اندر خلقت عرش عظیم
صدهزاران کوکب‌وخورشیدوماه — صف‌بصف درهرگروهی صد سپاه
هر یك از یك‌در مسافت‌بس‌بدور — سال نوری در حساب آید کرور
یك نگاهی سوی آن مرز جهان — همچو بینی بینهایت کهکشان
کهکشانی پر ز صد ملیون نجوم — که حسابش فاقد آید در علوم
در پس آن کهکشان صدها هزار — کهکشان دیگری چون گلعذار

یکطرف فوج ملائك در خروش — یکطرف تسبیح و تقدیس و سروش
چرخ گردون آنچنان در گردش است — عالم افلاك در آرامش است
اینچنین کار از خداوند علیم — اعظم آید وصف او از هر عظیم
بر گشا چشم دل اندر جسم و جان — تا ببینی قدرت خالق عیان
نقش خودرا یکنظر آور به پیش — تا بدانی سِرِی از اسرار خویش
آنچه بینی در نهاد این جهان — همچنان در جان تو باشد نهان
پرده بردار از حجاب تن برون — تا کنی فاش از عجائب اندرون
کار هر عضوی که باشد در تلاش — نقش هستی را نماید بر تو فاش
این توجه بر تو کم آید بهوش — که چسان در خواب خوشباشی خموش
میرود روح از برت در وقت خواب — باز گردد هر زمان با هر شتاب
این همه رمزش بُوَد در کار دوست — که تو را جان داد و جانت بس نکوست
آنچه بینی بر زبانها جاری است — صدهزارش از حقیقت عاری است
اینکه خوانندش خدارا بس عظیم — معنی واقع نفهمد جز حکیم
آنکسی فهمد که از لطف اِلٰه — رو نهد برخاك اندر سجده گاه

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

نکتهٔ دیگر بگویم بر تو باز — تا شوی واقف بر آن چون اهل راز
بس شگفت انگیز کار کردگار — روز رستاخیز گردد آشکار
یك سخن باقیست از اسرار غیب — که نباشد نزد عارف شك وریب
خلقت افلاك و ایجاد جهان — خاصه شد بر خاتم پیغمبران
گر نبود او عالمی بر پا نبود — چونکه آمد عالمی را شد شهود
زین سبب این خلقت خلق عظیم — اعظم آمد نزد نیکان علیم
اولیا را هریکی در این مقام — بر گرفتندی از او نوری تمام
پس بحق اعظم و کلّ عظیم — که مرانی سائلان را از حریم
هم بحق بهترین نیکو عباد — تا رسانی اهل دل را بر مراد
این فقیر (زار) عاصی دردمند — همچنان او را رهانی از کمند

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن نُورِکَ بِاَنوَرِهِ وَکُلُّ نُورِکَ نَیِّرٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِنُورِکَ کُلِّهِ

خدایا در خواست میکنم از تواز نور وروشنی تووبحق درخشنده‌ترین‌مراتب آن (درحالیکه میدانم) تمام مراتب‌روشنائی تو بافروغ وتابنده‌است، خدایاخواهانم ازتو بحق تمام مراتب انوارت.

معانی‌ظاهر و باطن نور چیست؟

بطور کلی نور بر دوقسم‌است یکی حسّی و دیگری حقیقی، یکی در مقام ظاهر است ودیگری‌در مرتبه باطن، امّا معنی حسی‌وظاهری همان روشنی و فروغ ودرخشندگی است که چشم آنرا در یافته و در پرتوآن اشیاء دیده میشوند، مانند نور خورشید که‌هم خود دیده میشود وهم روشنی بخش تمام اشیاء است. واین نوررا ضدظلمت وتاریکی گویند.

وباز گفته میشود که‌این نورهم بردونوع‌تقسیم شده که یکی‌را ذاتی‌ودیگری راعرضی مینامند، همچنان نور خورشید که خود از خود نور دارد آنرا ذاتی و نور ماه که‌ازخورشید گرفته میشودآنرا عرضی‌میگویند، ونورذاتی نسبت بمراتبی که‌از انعکاسهای متعدد ازآن حاصل میشود شدّت وضعف نورانیّت‌آن نمایان‌است.

ولی موضوعیکه دراین بحث ارتباط بشرح فقرهٔ این دعا دارد آنستکه بدانیم ماهیّت ومنبع این نور ظاهر چیستو از کجاست؟

باآنکه دانش امروز دربارهٔ وجود نور ومنبع ونیروی آن‌بحثهای علمی‌خود را بسیار گسترده که ازبحث‌ماخارج‌است‌لکن آنچه‌را که خدایتعالی در این‌موردمارا

راهنمائی فرموده و دیگر احتیاج به‌کاوشهای علمی‌نداردآنستکه دریك‌جمله‌مطلب راتمام کرده‌و میفرماید: س۱۰ی۵ **هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا**....

اشاره براینکه خالق ضیاء ذاتی و نورا کتسابی خداست !! ، اوست که بقدرت کامله خود خورشید رامنبع نور وروشنی بخش قرارداد تامورد استفاده مخلوق قرار گرفته ودرشئون زندگانی از آن بهره‌مند شوند.

اوست که برای نشاندادن ظواهر عالم هستی‌خورشید را ایجادفرمود و ماه را ازپرتوضیاءآن‌روشنی‌بخشید پس‌بطور کلّی‌باید گفت هرمنبع نور وهرشعاع‌نوریکه درجهان‌آفرینش ودر اعماق کهکشانها ظاهراست‌همه‌از عطیّه فضل پروردگار بوده و او خود موجد و خالق آنهاست ، همچنانکه در جای دیگر فرمود: س۶ آیه (۱) **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالنُّورَ** .....

معانی نور باطن و نورالهی چیست؟!!

نور باطن همان‌نور حقیقی ومعنوی‌است که‌قائم‌بذات پروردگار عالم بوده و از پرتوآن کائنات را روشنی بخشیده است، وآن‌نور مشترك است‌در تمام مراتب انوار، که شرح‌آن درتفسیر آیه‌شریفه، **اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْض**.... بیاید،ولی‌دراینجا بطور فهرست گفته میشود که آن‌نور، نوریستکه ارتباط قوی بایجاد تمام‌موجودات درعالم داشته وطریق هدایت وراهنمائی رابرای شناسائی اوسبحانه‌روشن داشته‌است.

نوریستکه درنهاد تمام افراد بلکه تمام اشیاء وموجودات‌عالم‌تابیده‌شده‌وآنها را به تسبیح و تقدیس پروردگار خود واداشته است که فرمود : **وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** .

نوریستکه نفوذ نموده است در اعماق کائنات بلکه در دل هر ذرّه از ذرّات اتمهاو الکترونها .

نوریستکه همه‌چیز بلکه هرجزئی از اجزاء جهان هستی راچه در عالم افلاك

وجه در داخل وماوراء تمام کرات روشن داشته است همچنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: **وَبِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي اَضَاءَ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ.**

نوریستکه خلقت عالم ملکوت وخلق جهان آفرینش رادر صحنه‌های مختلف نمایان کرده است.

نوریستکه در اوراق وآیات کتب آسمانی جلوه گر شده و در هرزمان برای ارشادو هدایت خلق خودرا درخشنده وظاهر گردانیده است.

نوریستکه مقام انبیاء و مرتبه نبوّت را درپرتوخود گرفته وآنرابجهان انسانیت عرضه داشته است .

نوریستکه مرتبه ولایت رادر شعاع روشنی خودجلوه گرساخته حجّت رابراهل عالم تمام کرده است .

نوریستکه برنهاد سالکان الی الله تابیده شده تااسرار کتب آسمانی بر آنها آشکار و به کمال مرتبه ایمان رسیده به فوزورستگاری دارین نائل آیند.

نوریستکه دردل عشّاق ومحبّان شعاع معرفت انداخته و آنهارا واله وشیدای محبوب خودساخته است .

نوریستکه تدبیر نظم وانضباط جهان آفرینش رادرپرتو خود گرفته وجاذبه‌های کرات آسمانی را تعادل بخشیده است .

نوریستکه محیط است بتمام اشیاء از محسوسات و معقولات و متخیّلات بلکه به‌سرتاسر عالم افلاك از کهکشانها تابینهایت !

نوریستکه احاطه علوم راشکافته وهر کس که شایستگی پذیرش آنراداشته باشد درپرتو خود قرار داده است .

نوریستکه درهرعصر ودوران برقلوب مردم جهان راه یافته وبرای سیر تکامل دانش آنها را ازجهات مختلف به‌پیش میکشاند.

نوریستکه برقلوب مخترعین ومکتشفین جهان تابیده شده آنها را بمقام عالی

هنرودانش راهنمائی مینماید .

نوریستکه قلوب عاملین تسخیر فضارا روشن ساخته و راه آنهارا بکرات آسمانی گشوده است .

نوریستکه دانش امروزرا بجائی رسانیده تاازفیض وروشنائی آن قلبهاو کلیه‌ها را پیوند زنند (۱) .

نوریستکه از روشنائی آن در آینده اسرار ومجهولات دیگری ازجهان آفرینش را یکی پس ازدیگری کشف خواهند کرد.

---

(۱) ـ دانش امروز برآنست که نور تنها نور سفید ودیدنی نیست، بلکه نور بصورت دیگر هم وجود دارد، یعنی اشعه ویانور تاریك هم‌وجود داردکه باچشم دیده نمیشود.

همچنان اشعه مجهول کـه امروزه مورد استفاده دانشمندان جهانی قرارگرفته و بهره برداریهای فراونی ازآن در ارسال امواج‌رادیوئی وعکسبرداری ازفواصل دور مینمایند، ونیز مورد استفاده جالبی دردستگاههای (رادار) قرارگرفته است، ازآن گذشته بهره برداریهائیکه ازاشعه «گاما» یاماوراء بنفش بخصوص در معالجه بیماران بکار میبرند، واشعه‌های بسیارقوی راکه از اجسام‌عبور میدهندوانواع واقسام اختراعات واکتشافات را باکمك آن‌عرضه‌میدارند، ونیزتوفیق اخیریکه‌دانشمندان‌جهانی‌درکشف‌اشعه «لایزر» بدست‌آورده‌اند خودنمونه پیشرفتی در دانش وشناخت نوراست‌که اسرار مراتب نور رایکی پس‌از دیگری فاش کرده‌اند، وامروزه دانشمندان بزرگ‌جهانی‌وعلماء علم‌کیهانی درباره «نور» مطالعات بسیاری‌داشته وحتّی فواصل کرات‌آسمانی‌را باسرعت سیر آن‌سنجیده ونکته‌جالبی‌که پس‌ازسالها تحقیق وباوسائل‌بسیاردقیق علمی متذکر شده‌اند، چنین‌گویندکه امواج نوردر یك‌ثانیه (۴۰۰) تا (۷۵۰) میلیارد بار نوسان دارد .

اکنون منظور مابحث درباره نوراز نظردانش‌امروز نیست، بلکه میخواهیم‌متذکرشویم که دربند موردشرح ازاین دعااشاره بیان امام علیه‌السلام، هم بنور مرئی وهم‌نامرئی (هم نور باطن‌هم نور ظاهر) وهم بمراتب انواریست که‌در متن ذکر گردیده است.

این بود مراتبی از انوار الهی، ولی محققان با یك عبارت مطلب را تمام کرده و گفته‌اند: **(نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات از او ظاهر ند و او از همه مخفی)**.

پس امام علیه‌السلام در این فقره از دعا اول بمراتب انوار او توسّل جسته و سپس بمرتبه بالاتر سو گند یاد کرده که آن همان (نور حقیقی و مقام هستی حق) است.

خدا یتعالی دربارهٔ نور خود چه گفته است ؟ !

قبلا گفته شد که صفات خدا یتعالی تعریف بردار نیست و در این راه بهر کس استعدادی تفویض شده که باندازه فهم خود بتواند حقایق را درك نماید، واز همین جهت است کـه پیشوایان دین در شـرح کلمات خود جنبه عمومی را رعایت کرده سطح مطالب را برای مفهوم واقعی در خور استعدادهای مختلف پرورانیده‌اند.

اکنون آنچه را که خدا یتعالی در آیاتی چند درباره نور خود فرموده متذکر میشویم و برای درك حقیقت آن به بیانات مختصری از تفاسیر وتأویلاتی که از طرف (وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ) بما رسیده میپردازیم تا دانسته شود که نور حقتعالی واسناد صفت نور نسبت باوجلّ شأنه چیست ؟

قرآن مجید در آیه ۳۴ از سوره نور میفرماید: **اَللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ....**

یعنی خدا نور آسمانها وزمین است، یا هادی اهل آسمانها وزمین است که بنور او تمام افراد واشیاء در عالم راه مییابند یا باعتبار دیگر : خدا یتعالی ظاهر و موجود بذات خود است وظاهر کننده وموجود سازندهٔ آسمانها وزمین است.

از امیر المؤمنین علیه‌السلام مرویست که فرمود: حقتعالی نشر حق کرد در آسمان وزمین، وهمه آسمانها وزمین وآنچه درمیان آنهاست بنور اوروشن و منوّر گشتند.

ودر تفسیر دیگر آمده است: **که او ست روشنی بخش آئینهٔ دلهای ساکنان آسمان وزمین بانوار معرفت و توحید.**

از مطالبی که دربخش قبل دربارهٔ اقسام نور و مراتب انوار حقتعالی گذشت این نتیجه حاصل گردید که اطلاق نور بمعنای ظاهر برپروردگار روانیست واسناد نور بخدا برسبیل تشبیه واستعاره است چون‌همانطور که دانش امروز هم‌ثابت کرده است، حقیقت نورجسم رقیق وروشنی میباشد که درباره آن تحقیقات بسیاری بعمل آمده است، واز طرف دیگر نور ازمحدثات است وخدایتعالی محل‌حوادث نیست.

پس وصف خدایتعالی کردن بنور درحقیقت روانباشدواو سبحانه وتعالی منزّه است ازآنکه نسبت حدوث یاجسمیّت باو داده شود؛ وبطوریکه قبلا گذشت: اصلا او خود صاحب و خالق نور است ، همچنانکه فرمود : **هُوَالَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَالْقَمَرَ نُوراً ....**

خدایتعالی برای نور خود مثلی آورده است ! ! !

در آیه شریفه مورد تفسیر بعداز آنکه فرمود: خدانور آسمانهاوزمین‌است، سپس مَثَل آن نوررابراینوجه‌آورده : **مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوٰةٍ فیها مِصْباحٌ، اَلْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ، اَلزُّجاجَةُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیْتُونَةٍ لاشَرْقِیَّةٍ وَلاغَرْبِیَّةٍ یَکادُ زَیْتُها یُضیءُ وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ**

یعنی نوراو مانند قندیلی‌است که درآن‌باشد چراغی‌وآن‌چراغ‌در آبگینه‌ای باشد که‌آن آبگینه گوئیا باشد ستارهٔ درخشان وپرفروغ که برافروخته میشود از درخت خجسته وبابرکت‌زیتون که نه‌خاوری ونه‌باختری است، نزدیك‌باشدروغنش شعله‌ورشود وروشنائی‌بخشد اگرچه مس‌نکندآنراآتش، نوریست‌بر نوروفروغی‌است برفروغ که هدایت کند خدا بآن نورهر کس را که خواهد، و خدا میزند مَثَلها را برای مردمان، واوبهمه‌چیزداناست.

اکنون با مراجعه بتفاسیر معتبر و تأویلاتی که در ذیل آیه شریفه آورده‌اند مفهوم واقعی از این تمثیل بدست آمده که در اینجا بذکر پاره‌ای

از آن اقوال میپردازیم .

بعضی ازمفسّران بر آنند : مَثَل نورخدا که قرآن است در قلب مؤمن ، بعضی دیگر بر آنند: ایمان است در قلوب اهل ایمان، و جمعی دیگر گفته‌اند : کـه مراد بنور محمد(ص) است واضافه آن بذات خـود بجهت تشریف آنحضرت است، یعنی مثل نور محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله چون مشکوتیست که در آن مصباح مشتمل است .

بعضی‌دیگر گفتند: که نوراوسبحانه ادلّه‌دالّه‌است بر توحیدوعدل‌او که‌از غایت وضوح وظهور مثل نـور است، وبروایت دیـگراز ابن‌عباس: مرادبنور، طاعت است همچنانکه فرمود: س۵۷ی۱۲، **يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ**

علامه‌فخرالدین‌رازی، در اسرار التّنزیل آورده: که مرادبآن نور ایمان و هدایتیست که اوسبحانه‌تشبیه کردسینه مؤمن‌رابمشکوة، واینکه‌نور ایمان‌رابچراغ تشبیه کرد، بجهت آنستکه **در هرجائی که چراغ‌باشد دزد پیرامن آن نگردد، و همچنین درهردل که ایمان باشد شیطان را بدان راه‌نَبُوَد.**

و گویند تشبیه دل مؤمن بآبگینه بجهت آنستکـه تاآنرا بسنگ ظلم و جفا نشکنند که شیشه شکسته بهرجا که رسد بیرّد وزخمی کەدل‌شکسته مؤمنی‌بر کسی بزند مرهم نپذیرد .

درمجمع‌البیان، از ابی‌بن کعب نقل کرده: که این مَثَلی‌است که حق‌سبحانه زده، برای مؤمن مشکوة، نفس اوست، وزجاجه سینه‌او، ومصباح نورایمان و قرآن درقلب آن که متوقد است از شجره مبارکه کلمه اخلاص است، واین شجره همیشه در قلب مؤمن سبز است وبانضارت وطراوت ومصون‌ومحفوظ است‌از آفات وحوادث شیطانی‌و هواجس وساوس او، همچنان که شجرهٔ زیتون که دروسط ارض‌واقع‌است نه‌ازتاب‌آفتاب محترق است، ونه‌از سورت‌برودت پژمرده،و مؤمن‌بجهت میامن ایـن نور جامع چهارخصلت است: شکردرعطاء وصبر دربلاء و عدل در قضاء و راستی در گـفتار .

سپس تعبیر **(نُورٌ عَلیٰ نُورٍ)** را براین‌وجه کرده : همچنانکه کلام آن مؤمن نور است، عمل اونور ومدخل اونور ومخرج‌اونور ومصیر اودر قیامت‌بنوراست.

و امّا بعضی از ارباب تحقیق گفته‌اند : **که این‌نور معرفت‌الهی‌است، یعنی چراغ معرفتدر زجاجه دل عارف‌و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجرهٔ وجود مبارك محمدی (ص)، که نه شرقی‌ونه غربی بلکه مکی است .**

تأویل دیگری دربارهٔ مَثَل نور (در آیه نور)

ازبسیاری از مفسّرین منقول است که«مَثَل آیه نور» مَثَلیست برای نورمحمدی ﷺ، پس مشکوة صدر آنحضرت است وزجاجه قلب اوومصباح اونبوّت‌است که‌نه‌شرقی‌است(یعنی‌یهودی) که‌مشرق‌قبله ایشانست ونه غربی (یعنی نصرانی) که مغرب قبله ایشانست، ومتوقد است این‌مصباح ازشجره مبار که یعنی شجرهٔ نبوّت که آن ابراهیم خلیل است که‌جدآنحضرت است، نزدیك است که نور محمدی متبیّن‌شود ازبرای‌مردمان‌اگرچه‌بآن تکلّم‌ننمایند، همچنانکه زیت نزدیك است که روشن شود اگرچه آتش بآن نرسد .

ودرعین‌المعالی‌آورده: که‌نور حبیب بانور خلّت خلیل (نورعلی‌نور)است.

یك بیان عرفانی از تفسیر خواجه عبدالله انصاری !!!.

درتفسیر کشف‌الاسرار پس‌ازشرحی‌بتفصیل درتفسیر «آیه‌شریفه نور»چنین آورده است: تمام انواردرعالم چه نورظاهر وچه‌نور باطن ازنور پروردگار است‌و نورظاهر راشمس‌وقمر گفته، و نور باطن را، توحید ومعرفت سپس چنین متذکرشده که انوار باطن درمراتب خویش مختلف است: اول نور اسلام‌است‌و بااسلام‌نور اخلاص؛ دیگر نورایمانست وباایمان نورصدق،سه‌دیگر،

نور احسانست وباحسان نوریقین، روشنائی اسلام درنور اخلاص استو روشنائی ایمان درنور صدق وروشنائی احسان درنوریقین؛ اینست منازل راه شریعتومقامات عامه مؤمنان.

بازاهل حقیقت را وجوانمردان طریقت رانور دیگرست و حال دیگر : نور فراست استو بافراست نور مکاشفت ، باز نور استقامتو بااستقامت نور مشاهدت ، باز نور توحید وباتوحید نورقربت درحضرت عندیّت؛ بنده تا دراین مقامات بُوَدبستهٔ روش خویش باشد از ایدر باز کشش حق آغاز کند، جذبه الهی در پیوندد، نورها دستدرهم دهد، نور عظمتوجلال، نور لطفوجمال، نورهیبت، نورغیرت، نورقربت، نورالوهیّت نور هویّت اینستکه‌رب‌العالمین گفت «نور علیٰ نور» کاربجائی رسد که عبودیّت درنور ربوبیّت ناپدید گردد.

واین‌انوار بر کمال، وقربت‌ذی‌الجلال در کلّ عالم جز مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عربی‌را نیست، هر کسی‌را از این بعضی استو اورا کلّ‌است، زیرا که او کلّ کمال است ، و جمله جمال، و قبلهٔ افضال.

پس باتوجه بتفسیر آیه شریفه نور ودقت در تمام مراتب انوار، شرح این‌فقره ازدعا که امام علیه‌السلام عرض میکند : «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِاَنْوَرِهِ وَ كُلُّ نُورِكَ نَيِّر» بخوبی ظاهر وآشکار خواهد شد.

نورالهی وسیلهٔ هدایت برای تمام افراد واشیاء درعالم است!

باآنکه مطالبی درباره مراتب نور حقتعالی گذشت ، ولی اکنون ازنظر تمامیّت موضوع وارتباط مستقیم فقره مورد شرح بقسمت دیگر از مراتب انوار میپردازیم .

این‌نکته‌قابل توجه است که مقدمه امر هدایت‌از طرف خدایتعالی نسبت به بندگان افاضه‌نوریست که ازجانب اوسبحانه برقلوب‌آنهائیکه قصدبسویش رادارند

افکنده‌شده وآنها رابرای ایصال‌بمراتب ایمان آماده میدارد.

اوست که هدایت میفرماید بنور خودهر کس‌را که در این وادی قدم گذارد، اوست که‌یاری میکندونصرت‌میبخشد کسانیرا کـه‌وارد مرحله ایمان میشوند، یعنی بنور هدایت وتوفیق‌خود بیرون میآورد ایشانرا از تاریکیهای کفروضلالت‌بروشنائی ایمان و هدایت ، همچنانکه فرمود : س۲ی۲۵۶ ، **اَللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمٰاتِ اِلَی النُّورِ .**

وهمچنین کسانی کـه روی‌خود را بوادی ضلالت نهاده‌و کفـرورزیده ایمان نمی‌آورند، خدایتعالی این گـروه را از مرتبه ایمان میثاقی بسوی تاریکیهای کفر میبردتااز مقام یقین بسوی مراتب شکوك وشبهات‌قدم گـذارند، همچنانکه در پیرو همین آیه فرمود : **یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَی الظُّلُمٰاتِ....**

البته‌هر کس را کـه خدایتعالی ازاو سلب توفیق کنـدونظر لطف وروشنائی هدایت ونور ایمانرا از اوبازگیرد واورا ازجهت عنادواستکبار (باوجوداتمام‌حجت) دروادی خذلان‌فرو گذارد، پس‌نیست‌ازبرای اوهیچ‌نوری که‌اورا ازظلمت‌جهل‌و کفر بیرون آورد ، همانطور کـه خود فرمود : س ۲۴ ی ۴۰ ، **وَمَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهُ نُوراً فَمٰالَهُ مِنْ نُورٍ .**

پس‌آنکسیرا که خدایتعالی سینه اورا گشاده دارد والطاف عمیم خود را براو فایض‌سازد، اواسلام‌راپذیرفته وبنور پروردگار راه‌یافته‌درمرحله ایمان‌قرارمیگیرد، همچنانکه فرمود: س۳۹ی۲۳، اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلٰامِ فَهُوَ عَلٰی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ...

بنابراین نور معرفت‌الهی درقلب‌هر کس که تابیده‌شوداز تنگنای کفر بیرون آمده‌و به‌کمال‌مرتبه‌ایمان‌خواهدرسید ومقدمه ایصال براین مقام دراختیارخـود بندگان است کـه آنها ازخدایتعالی‌بخواهند تااهلیّت پیدا کرده و قلوب آنها بنور معرفت‌الهی روشن گردد.

و اینکه دیده میشود درهرعصر ودوران بعضی ازراه جهل‌وعناد خودرا ازنور

معرفت‌الهی‌دور کرده بلکه درصددند که مردم‌دیگر راهم‌از این فیض‌بازدارند ویادر واقع‌بگمان خود میخواهند نور هدایت راضعیف کردمو خاموش نمایند آنها سخت در اشتباهند، این‌نور هر گز ضعیف‌وخاموش‌نخواهد شدو بمصداق گفتار حقتعالی که فرمود: س۶۱ی۸، يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ..... هر کس که‌اراده کند این‌نوررا خاموش کند امکان پذیر نیست‌بلکه اونور خودراتمام‌خواهد کرد، (وبوسیله‌وجودمقدّس‌امام زمان‌عجل‌الله‌تعالی‌فرجه این‌نوربر تمام‌جهانیان‌عرضه خواهدشد بطوریکه درزمان زمامداری حضرتش هیچ گوشه‌ای از ملك‌زمین از آن نور خالی نخواهد ماند) .

پس‌نورالهی بهترین وسیله‌برای امرهدایت‌بوده، همچنانکه ائمه‌اطهارسلام‌الله علیهم‌اجمعین در سخنان خود بآن اشاره کرده وحضرت‌سجاد علیه‌السلام در مقام‌دعاعرض میکند: «يَا غَفَّارُ بِنُورِكَ اهْتَدَيْنَا».

واز نظر اهمیت‌آنستکه در این‌فقره مورد شرح‌امام‌علیه‌السلام توسل بنوراوجسته وآنرا وسیله‌ای برای خواسته‌های‌خودقرارداده است.

کتابهای آسمانی نور خدا و وسائل هدایتند !!

چون‌اصل مطالب این کتاب شریف‌شرح بیانات امام علیه‌السلام است وبیشتر سخنان‌آن بزرگوار پیوستگی و ارتباط‌مستقیم بآیات‌قرآنی دارد، لذا حتی‌الامکان سعی‌شده است که‌حق کلام ادا شده‌واصل موضوع نادیده گرفته نشود.

دراین فقره ازدعا که‌امام‌متوسل بنور الهی‌شده، وعرض‌میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ.... باآنکه شرح مراتبی از انوار الهی گذشت ولی در اینجا گفته میشود که نورالهی قرآن است که بوسیله‌آن‌نورمعرفت‌دردل بندگان تابیده شدموآنهارابسوی مراتب ایمان راهنمائی مینماید.

خدایتعالی در چند مورد قرآن را نورو وسیله هـدایت خوانده است ، جائی میفرماید: س۵ی۱۵ قَدْجاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ. ودرجای‌دیگر: س۴ی۱۷۴، وَ اَنْزَلْنا اِلَیْکُمْ نُوراً مُبیناً. وهمچنین در سورهٔ اعراف دررستگاری اهل‌ایمان که از رسول وقرآن پیروی میکنند میفرماید: وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِیْ اُنْزِلَ مَعَهُ ...

وگذشته ازاین‌اصلاخدایتعالی کتابهای‌آسمانی دیگرراهم‌نورو وسیله‌هدایت خوانده است(البته‌همان کتب اصلی را) همچنانکه میفرماید : س۵ی۴۴ ، اِنَّا اَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ فِیْهَا هُدًی وَ نُورٌ.... ونیز درآیه بعد: وَ آتَیْنَاهُ الْاِنْجِیلَ فِیهِ هُدًی وَ نُورٌ ...

پس شاهد کلام در اینجاست کـه امام علیه‌السلام در فقره مورد شرح باعتبار این آیات‌شریفه بکتب‌آسمانی‌توسل جسته که قرآن مجیدازهمه بالاترونورانی‌تراست، وجمله: (مِنْ نُورِكَ بِاَنْوَرِهِ) مصداق معنی تفضیل رااز اینجهت میرساند .

احتمال «اسم اعظم» دراسماء صفات‌نوری خدایتعالی‌قویتراست.!

چند موضوع است که از نظرحکمت‌و مصلحت‌الهی برعموم آشکارنیست، و حکمت اخفای آنها هم از جهاتی نزد ارباب خردآشکار است، از جمله تعیین شب قدرو همچنین افشای اسم‌اعظم‌الهی‌درمیان‌اسماء علیاوحسنای اوجلّ‌شأنه.

درمقدمه این کتاب متذکر شدیم که این‌دعای‌شریف حاوی اسم‌اعظم‌الهیست ولی در کدام یك‌ازفقرات‌آن مکتوم باشدخدا میداندوآنهائیکه بمفهوم واقعی این دعا آشنائی‌کامل دارند.

بنابراین از مطالبی که گاه ائمه‌هدی در سخنان‌خودآورده‌اند مفاهیمی‌بدست می‌آید که‌راه‌رابرای‌دانش‌اینگونه‌اسراربازمینماید، اکنون‌بیاناتی که‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام در صحیفه خود «صحیفه‌علویه» درذکر دعاء اسم اعظم آورده متذکر میشویم تاتوجه بیشتری باصل موضوع معطوف گردد .

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْعَظِيمِ الْاَعْظَمِ الْاَجَلِّ الْاَكْرَمِ الْاَكْبَرِ الْبُرْهَانِ الْحَقِّ الْمُهَيْمِنِ الْقُدُّوسِ الَّذی هُوَ نُورٌ مِنْ نُورٍ، وَنُورٌ مَعَ نُورٍ، وَنُورٌ عَلٰی نُورٍ. وَنُورٌ فَوْقَ نُورٍ، وَنُورٌ فِی نُورٍ، وَنُورٌ اَضٰاءَ بِهِ كُلُّ ظُلْمَةٍ ...

این کلمات در کمال وضوح است که حتی احتیاج بهیچگونه تفسیر و تعبیری نداشته، ولی شاهد اینجاست: احتمال آنکه در یکی از اسماء صفات نوری خدا یتعالی اسم اعظم مکتوم باشد بسیار قوی است، لـذا در اینجا آن اسامی را یاد آور شده تا خواننده مفاهیم آنهارا با آیات قرآنی نور که تفسیر آنها گذشت تطبیق کرده و نتیجه توسل امام علیه السلام راباسم اعظم دریابد.

یٰانُورَ النُّورِ ـ یٰامُنَوِّرَ النُّورِ ـ یٰاخٰالِقَ النُّورِ ـ یٰامُدَبِّرَ النُّورِ ـ یٰامُقَدِّرَ النُّورِ ـ یٰانُورَ كُلِّ نُورٍ ـ یٰانُورٌ قَبْلَ كُلِّ نُورٍ ـ یٰانُورٌ بَعْدَ كُلِّ نُورٍ ـ یٰانُورٌ فَوْقَ كُلِّ نُورٍ ـ یٰانُورٌ لَیْسَ كَمِثْلِهِ نُورٌ ـ یٰامُنَوِّرَ الْقُلُوبِ ـ یٰامُنَوِّرُ ـ یٰارَبَّ النُّورِ وَالظَّلٰامِ ـ یٰامَنْ جَعَلَ الظُّلُمٰاتِ وَالْاَنْوٰارَ ـ یٰامَنْ جَعَلَ الْقَمَرَ نُوراً ـ یٰامَنْ لَهُ نُورٌ لٰایُطْفیٰ ـ یٰاخٰالِقَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِیرِ .

در اینجا گذشته ازاینکه در جستجوی اسم اعظم الهی هستیم ولی نتیجه دیگری برای ماحاصل است که معانی دیگری از مراتب انوار الهی را در یافته و باتوجه بمطالبی که درشرح این فقره ازدعا گذشت معنی جمله اخیر را کـه عرض میکنند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِنُورِكَ كُلِّهٰا بخوبی روشن و آشکار خواهدشد.



رسول اکرم و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین در مراتب نور الهی هستند!!

از آنجا که روش نگارنده بر اینستکه هر موضوعی از مندرجات این کتاب شریف را از منابع موثق عرضه بدارد و برای اینکار هیچ سندی را بهتر و محکمتر از آیات قرآنی نمیداند ، لذا در اینجا از نظر ارتباط شرح موضوع متذکر میشود، همچنانکه قرآن مجید درمقام نورالهی است، رسول اکرم هم که این نور براو نازل شده است خود، دراین مرتبه است، یعنی خدایتعالی اورا چراغ هدایت قرارداده، چراغی روشن و نورانی که مردم بوسیله نور او ازظلمات جهالت و کفر رهائی یابند ودر راه معرفت و ایمان ازنور او راهنمائی جویند . همچنانکه فرمود : س۳۳ ی۴۶ **یٰاَیُّهَاالنَّبِیُّ اِنّٰا اَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً، وَدٰاعِیاً اِلَی اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَسِرٰاجاً مُنِیراً.**

یعنی ای پیغمبر همانا تورا فرستادیم گواهی وشاهدی بشارت دهنده وبیم کننده وخواننده مردم بسوی خدابفرمانش وچراغی نورانی ودرخشان .

اگر بتفسیر آیه نور و تأویلاتی کـه در چند صفحه قبل گذشت توجه کرده باشید این معنا برشماروشن میگردید که وجود مقدّس رسول اکرم صلی الله علیه و آله نوری از انوارالهی است،واکنون برای اینکه این معنا کاملا آشکار گردد؛ روایتی که جابر بن عبدالله انصاری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده ودر تفسیر لاهیجی درذیل آیه شریفه نورآورده است متذکر میشویم .

مضمون ترجمه براین اشاره است که جابر گوید: روزی به مسجد کوفه وارد شدم درحالیکه امیرالمؤمنین علیه السلام چیزی مینوشت و در حال، تبسّم میفرمود ؛ سبب خنده راپرسیدم، فرمود: عجب از کسانی که میخوانند این آیه شریفه راو مارا درحد معرفت نمیشناسند، پرسیدم یاامیرالمؤمنین کدام آیه، سپس آیه را براینوجه تأویل فرمود: **اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهِ کَمِشْکٰوةٍ** «محمد رسول الله» **فِیهٰا مِصْبٰاح**

«من مصباح» اَلْمِصْبَاحُ فِی زُجَاجَةٍ «الحسن والحسین» در این صورت کلمه «فی» در «فی زُجَاجَة» بمعنی «مَعَ زُجَاجَه» است یعنی «علی با حسنین» اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ «علی بن الحسین» یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ «محمد بن علی» مُبَارَكَةٍ زَیْتُونَةٍ «جعفر بن محمد» لَا شَرْقِیَّةٍ «موسی بن جعفر» وَلَا غَرْبِیَّةٍ «علی بن موسی» یَكَادُ زَیْتُهَا یُضِیءُ «محمد بن علی» وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ «علی بن محمد» نُورٌ عَلَی نُورٍ «حسن بن علی» یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ «القائم المهدی»

حقاً تأویل این آیه شریفه بر اینوجه غیر از بیان والرّاسخون فی العلم از زبان دیگری امکان پذیر نیست و هیچ شکی نیست که این بزرگواران همه نور هدایت هستند واصلا خدا یتعالی آنها را همه نور خلق کرده است، همچنانکه در زیارت ایشان آمده خَلَقَكُمُ اللهُ اَنْوَاراً، و در جای دیگر: وَاَنْتُمْ نُورُ الْاَخْیَارِ و همچنین است که در زیارات فرد فرد از آن بزرگواران بآن اشاره شده است.

در زیارت رسول اکرم است: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا السِّرَاجُ الْمُنِیرُ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نُورَ اللهِ الَّذِی یُسْتَضَاءُ بِهِ و در زیارت علی علیه السلام است: اَلسَّلَامُ عَلَی نُورِ اللهِ الْاَنْوَارِ و همچنین در زیارت امام حسن علیه السلام: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نُورَ اللهِ و در زیارت امام زمان عجل الله تعالی فرجه آمده است: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا بْنَ الْاَنْوَارِ الزَّاهِرَةِ، اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نُورَ اللهِ الَّذِی لَا یُطْفَی اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا نُورَ اللهِ الَّذِی یَهْتَدِی بِهِ الْمُهْتَدُونَ.

و بسیاری از فقرات زیارات دیگر که حاکی از آنستکه این بزرگواران همگی نور واحدی هستند که: وَاَنَّ اَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِینَتَكُمْ وَاحِدَةٌ لذا زمین و آنچه در آنست از برکت وجود ایشان منوّر و روشن است که: وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِكُمْ.

پس با این شرح مختصری که بطور کلّی در بارهٔ مراتب انوار الهی گذشت این معنا حاصل میشود که توسل امام علیه السلام در فقره مورد شرح که عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ نُورِكَ بِاَنْوَرِهِ..... بر اینوجه است: خدایا در خواست میکنم از تو بحق تمام مراتب انوارت، یعنی بحق آن نوریکه جهان آفرینش را روشن داشته، و بحق قرآن عظیم، و بحق اسم اعظم تو، و بحق محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم تو، و بحق المهدی سلام الله علیهم

اجمعین که همه‌از مراتب‌نور تواند، اجابت‌فرمای آنچه‌را از توخواهانم.

نور خدایتعالی

درجهان نوری بجز یك نور نیست — نور حق آنهم زکس مستور نیست
تا که شد عالم بدینسان برقرار — جلوه‌ای از نور او شد آشکار
پرتو نورش سراسر در جهان — روشنی بخشید برهر جسم وجان
هستی او تا بنورش شد پدید — همچنان از نور خود نور آفرید
آنچه در این عالم پهناور است — جلوه‌ای از نور پاك داور است
در زمین و آسمان و کهکشان — نور او در ظاهر و باطن عیان
گفت عارف دیدمی بر روح پاك — در دل هر ذره نوری تابناك
نور عالم جمله از نور خداست — گرچه‌هر نوری زهر نوری جداست
نور ظاهر نور باطن نور اوست — نور او از نور هر نوری نکوست

..... ✿ ..... ✿ ..... ✿ .....

نکته‌ای گویم بی عارف پسند — که بیادم این سخن افتاد چند
تا که نور حق در عالم شد پدید — نور چشم ما ز نورش آفرید
بلکه گویم سرّ دیگر از نهان — قلب ما شد مملو از نورش عیان
نور دانش در دل هر کس فتاد — میگشاید سینه‌اش را در وداد
هر کسی‌بر نور حق دریافت راه — خارج از امکان بود افتد بچاه
وانکه در ظلمت فروشد روبجهل — کی توان او را رهائی داد سهل
نور توحید است در دل رهنما — نور طاعت آرد آنرا در نما

..... ✿ ..... ✿ ..... ✿ .....

مطلب دیگر بگویم بس عجیب — هرکسی بیند بدل نور حبیب
یکسر از نور خدا نورش دهند — تا ز تاریکی برون آید زبند
چون شود روشن ببیند پیش پای — پس رساند مقصد خود را بجای

سالکانرا زین طریقت گفتگوست — که فقط رهبر در عالم نور اوست
نور او مهر آفرینند در درون — نور او توأم شود بر عشق و خون

..... ✿ ..... ✿ ..... ✿ .....

آنچه گفتم بر سبیل استعار — پرده پس‌دارم از آن در وصف یار
نور روی مصطفی از نور اوست — این تجلّی برمحبان بس نکوست
زین تلألؤ اولیا را در نبوغ — سهم هریك قسمتی شد پر فروغ
حاصل گفتار در این گفتگو — شد بیانی روشن از انوار او
پس توسل جو بنور کردگار — یابهر نوری‌که او خود برده‌کار
نور قرآن نور روی انبیاء — نور هر فردی ز خاص اولیاء
من چنین سوگند خوردم در نهاد — که بنورش جملگی گیرم مراد
گر تو خواهی‌چون شوی‌من کامران — ازضیاء حق‌چو (زار) او را بخوان



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن رَحمَتِکَ بِاَوسَعِهَا وَکُلُّ رَحمَتِکَ وَاسِعَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِرَحمَتِکَ کُلِّهَا

خدایا در خواست میکنم از تو از رحمتت، و بحق وسیعترین مراتب آن «درحالیکه میدانم» تمام مراتب رحمت تو گشاده و پهناور است (بطوریکه همه چیز را در عالم فرا گرفته است) خدایا از تو خواهانم بحق تمام مراتب وانواع رحمتت.

معانی مطلق رحمت و رحمت الهی چیست ؟

رحمت بمعنای : مهربانی ، بخشش ، احسان ، فضل ، نعمت، مهر وشفقت آمده است.

وچنین گفته‌اند : که صفت رحمت ورحم در بندگان عاطفه مخصوصی است که از مشاهدهٔ عجز و ناتوانی درقلوب آنها ایجاد شده وحس عواطف ونرمی را برمیانگیزاند ، واین خود یکی از مراتب معنویت است، و نیز از نعم باطن حقتعالی بر بندگان است که در میان آنها الفت وآمیزش ایجاد کرده وقلوب آنهارا بایکدیگر ارتباط میبخشد، ولکن اعلی مرتبه این صفت درحقتعالی بروجهیستکه ثابت است دراو، ولی نه بروجهیکه در بندگان است ازنظر افعال و تأثیر از مشاهده عجز، بلکه از نظر عمومیت فقر ومسکنت و عجز و ناتوانی ممکنات واحاطه او به کائنات .

در تفسیر «المیزان» آورده: رحمت دراصل بمعنی حالت خاصی است که موقع مشاهدهٔ منظرهٔ نیازمندان و بیچارگان بانسان دست میدهد و او را وادار میکند که برای رفع نواقص وتأمین احتیاجات آنان بکوشد، واین معنی بعداز تحلیل به «بخشش و دهش برای رفع نیازمندیها» باز میگردد، والبته هر گاه درمورد خداوند استعمال

شود، منظور همین معنی است نه آن حالت نفسانی. (یعنی صفت رحم در خدا یتعالی بمعنی رقت قلب نیست چون این استعمال برای مخلوقات است و رحمت خدا یتعالی همان افاضه کرم و بخشایش و مهر و محبت او نسبت به بندگان است).

و نیز گفته‌اند: رحمت خدا یتعالی؛ نعمتهائیست که بر خلق عالم ارزانی شده است.

رحمت خدا یتعالی، بسط روزی بندگان است و عدم انقطاع آن از تمام مخلوقات.

رحمت خدا یتعالی، افاضه وجود بر تمام مخلوقات و بندگان و اعطای حواس و عوالم گوناگون برایشان و ایجاد عقل و هوش و علم در آنهاست.

رحمت خدا یتعالی، ارسال رسل و انزال کتب و برقراری دائمی حجّت و ولی خود در روی زمین است !!!

رحمت خدا یتعالی، تمام وسائلی است که برای ادامه حیات تمام موجودات ایجاد شده و یا از آن منتفع میشوند (از جمله آب و هوا).

رحمت خدا یتعالی، مراتب لطف و کرامتی است که نزدیك به نیکوکار است.

رحمت خدا یتعالی، نظام عالم و سیر تکامل جهان آفرینش و تجدید بنای جهان دیگر و بثمر رسانیدن انقلاب عظیم رستاخیز و پاداش کردار نیکوکاران و سزای بدکاران در مقام تفضّل است .

و خلاصه آنکه رحمت خدا یتعالی روپوشی است که بر همه اشیاء در جهان گسترده شده و فرا گرفته است همه چیز را در عالم، همچنانکه علی علیه‌السلام در دعای کمیل در آغاز سخن خود عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ!

پس با شرح این مراتب از رحمتهای الهی که بعد از این با ارتباط با آیات الهی تفسیر میشود این معنا کاملا روشن خواهد شد که توسل امام علیه‌السلام در فقرهٔ مورد شرح که عرض میکند (اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّها) کلّ رحمت الهی چیست؟

وسعت رحمت خدا یتعالی از نظر قرآن مجید ! !

در بیان مورد شرح که امام علیه السلام در مقام توسل عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِاَوْسَعِهٰا وَ كُلُّ رَحْمَتِكَ وٰاسِعَةٌ، این فقره ارتباط مستقیم با آیاتی چنداز قرآن مجید داشته که پیوستگی بیان آن بزرگوار را کاملا با کلام الهی میرساند.

در سوره غافر در قسمتی از آیه ۷ میفرماید: **رَبَّنٰا وَسِعْتَ كُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً.**

این بیان قول حاملان عرش است که بعد از تسبیح و تحمید حسن عواقب مؤمنان را از خدا یتعالی استدعا کرده و برای آنها طلب آمرزش میکنند، وسپس میگویند: ای پروردگار ما، فرا گرفته است رحمت و دانش تو بهمه چیز، یعنی عرصه پهناور علم و رحمت تو همه اشیاء را در جهان آفرینش فرا گرفته است. علی علیه السلام هم بهمین دو مورد توسل جسته ودر دعای کمیل عرض میکند: وَ بِرَحْمَتِكَ الَّتی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ ، وَبِعِلْمِكَ الَّذی اَحٰاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ.

چقدر قابل اهمیّت است همانطور که علم خدا یتعالی بهمه چیز احاطه دارد (وبعداً شرح این معنا در همین کتاب بتفصیل بیاید) رحمت او هم جلّ شأنه عالمی را احاطه کرده است، و در این قسمت از آیه شریفه هم این دو صفت (علم و رحمت را) مترادف ودوش بدوش یکدیگر قرار داده است واز اینجاست که میتوان بمقام رحمت او سبحانه وتعالی پی برد.

ونیز در باب وسعت رحمت خود، درجای دیگر در قسمتی از آیه ۱۵۳ از سوره اعراف میفرماید: **وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ كُلَّ شَیْءٍ فَسَاَكْتُبُهٰا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ** ....

اشاره براینکه رحمت من وارسیده است یا فرا گرفته است بهر چیزی در عالم ، همچنانکه عمومیّت دارد ازبرای اهل ایمان و غیر اهل ایمان در دنیا که آفریدن و روزی دادن ونعمت بخشیدن بر آنهاست.

وهمچنین نعمت تعاطف است کـه ارزانی شده بر تمام مخلوقات تا بایکدیگر مهربانی ورزند.

و زود باشد که ثابت گـردانیم این رحمت را از برای پرهیز گاران و ایمان آورندگان، یعنی ادامه پیدا میکند واختصاص مییابد این رحمت و رحمتهای بالاتر ازآن بکسانی که اطاعت خدای ورسول آنرا کرده وراه تقوی و پرهیز گاریرا پیش گرفته وبدار آخرت ایمان آوردهاند.

عطیهعوفی، گفته است: رحمت خدایتعالی واسع است برهمه کس الاّآنستکه بواجبی بمتقیان رسد همچنانکهفرمود: (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ) یعنی ازروی وجوب بمؤمنان ومتقیان رسد وبروجه تفضّل بغیر ایشان.

پس خدایتعالی دردنیا کافرانرا ببرکت مؤمنان روزی میدهدوبطفیل اهل ایمان برایشان انعام میفرمایدوعذاب از ایشان برمیدارد، همچنانکه کسانیکه در تاریکی باشند وبروشنائی غیر راه روند: چون آن غیر برود ویاآن نورخاموش شود درتاریکی بمانند، و فردای قیامت که مؤمنان در جنّت به مقّر خود قرار گیرند نور رحمت و روشنائی ایمان راباخود برده وکافران که بنور ایشان رفته باشند در ظلمت ضلال و تاریکی شقاوت بمانند.

در تفسیر،(المیزان) درذیل آیهشریفه تحت عنوان (آیارحمت وعذاب هردو ازخداست) آورده :

اصولا عذاب همان فقدان رحمت است، همچنانکه نقمتعدم بذل نعمتاست، واین نرسانیدن نعمت ورحمتجز درمواردافرادیکهبخاطر کفرو گناه استعدادرحمت ونعمت را ازدست دادهاند تحقق پیدانمیکند، پسدرحقیقت سبب عذاب، همانبودن سبب رحمتاست **وازناحیهٔخدایتعالیجزرحمتونعمت ناشی نمیشود** واین دلیلش خیلی روشن است، برای آنکه سعهٔ رحمت و افاضه نعمت از مقتضیات الوهیّت و از لوازمصفت ربوبیّتاست، هیچموجود،مربوب ومخلوقنیستمگر اینکه وجودشبرای

خود اووبرای بسیاری از موجودات دیگر نعمت است ، چـون موجودات همه بهم مربوطند وخیروشرّی که در یك موجودهست یاهم‌برای خودش وهم برای دیگران نعمت است، مانند نیرومندی‌وثروت‌و امثال آندو که هم صاحبش ازآن‌منتفع‌میشود وهم دیگران، ویااگر برای خودش نقمت است حدّاقل برای دیگران نعمت است، مانند بلاها وامراض وآفاتی که برای صاحبش‌مایه‌ضرر است‌ولکن موجودات‌دیگر ازبلای اومنتفع میشوند .

بنابراین میتوان گفت که رحمت الهی واسعه است واختصاص بمؤمن‌و یاصاحبان شعور نداشته ومخصوص به‌دنیا یاباآخرت نیز نیست، حتی شمول‌و عمومیّتش فعلی است نه‌شأنی ومشیّت اوهم‌همواره ملازم بارحمت اوست.

در تفسیر منهج‌الصّادقین، درباب رحمت الهی آورده: که نزد محققان رحمت دواست یکی رحمت ذاتیه کـه آنرا رحمت مطلقه امتنانیه میگویند، و آن رحمتی است که همه‌چیز رافرارسیده، همچنانکه فرمود (**وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ**) ونتیجه آن اعطای ازلیست بی‌سابقه سئوال سائل .

ودیگر رحمت وجوبیه است کـه مقیده نیز خوانند و آنهم از رحمت ذاتیه، فایض شده و استحقاق بنده برآن رحمت از نتیجه رحمت امتنانیه است.

حاصل آنکـه دامنه رحمت خـدایتعالی بسیار گسترده است همچنانکه در جائی ازقرآن مجید برحبیب خود امرمیکند که بگوید بربندگان: س۶ آیه۱۴۷ **فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ**، پروردگار شما صاحب رحمت وسیع وخداوندبخشایش بسیار است براهل ایمان‌وطـاعت، درذیل تفسیر این‌آیـه شریفه بعضی از مفسّرین آورده‌اند که: یاازآن‌نظررحمت او گسترده است که‌مهلت‌دهد اهل‌تکذیب‌و عنادرا وعذاب آنها را بتأخیر اندازد که شایداز کفروتکذیب باز گردند.

اخباو وروایاتی که درباب وسعت رحمت خدایتعالی رسیده بسیار است که در اینجامجالی برای‌ذکر آنهانیست!

همینقدر متذکر میشویم که‌دربیان موردشرح؛ خود گفتار وتوسل امام علیه‌السلام بوسعت رحمت الهی دلیل براهمیت این معنا ومقام سوگندآن بزرگوار است :

خدایتعالی افاضه رحمت را بر خود واجب‌دانسته‌است !!!

همانطور که حقتعالی در قرآن مجیددستوراتی‌برای بندگان صادر فرموده و تکالیفی برای آنها نوشته است که‌ازجمله« کُتِبَ عَلَیْکُمُ‌الصِّیام....»وآیات‌دیگر از این‌قبیل، گویابرای خودهم وظیفه‌ای مقررداشته ودر دومورد ازقرآن‌مجیدیکی‌درآیه۱۲ ازسوره انعام‌فرمود: **کَتَبَ‌عَلیٰ نَفْسِهِ‌الرَّحْمَةَ** ودیگری درآیه ۵۴ از همان سوره: **کَتَبَ‌رَبُّکُمْ‌عَلیٰ نَفْسِهِ‌الرَّحْمَةَ**، اشاره براینکه : نوشته است پروردگار شمابرذات بزرگوار خودرحمت وبخشایش‌را یعنی‌الزام‌نموده وبر خودلازم گردانیده‌است‌ازروی لطف وتفضّل واحسان، نعمت‌ورحمت را(چه‌وعده داده است‌بآن وعدهٔ مبرّا از تخلّف).

بعضی از مفسّرین آورده‌اند که مرادبرحمت تمام‌نعمتهاست که ازجمله‌نعمت هدایت بمعرفت خود، وعلم بتوحید وانزال کتب آسمانی و ارسال رسولان و امهال کفار بر کفر وعدم استعجال عذاب بر آنها، ونیز گفته‌اند ازجمله‌مراتب رحمت‌الهی قبول توبه و عفو از گناهکاران است.

در تفسیر، (**المیزان**) درذیل آیه‌شریفه‌آورده: کتابت بمعنای اثبات‌وحکم حتمی است، وچون رحمت که عبارت‌است ازافاضه نعمت برمستحق‌وایصال هرچیزی بسعادتی که لیاقت‌و استعداد رسیدن بآن رادارد ازصفات فعلیه خدایتعالی است، از اینجهت صحیح است این صفت‌را بکتابت (قضاء حتمی) خود نسبت دهد، و بفرماید: خداوند رحمت وافاضه نعمت وانزال‌خیر برمستحقین‌را برخود واجب کرده.

پس باین اعتبار افاضه رحمت از جانب حقتعالی برعموم مخلوق یك‌امرمسلّم وپابرجاست که‌همگانرا شامل میشود، یعنی‌خدایتعالی‌دارای‌رحمت مطلقه‌ایست که

همه موجودات هر کدام بمقدار قابلیّت ولیاقت‌خود از رحمت اومتنعمند.

در باب رحمت‌خدا یتعالی درصفات(اَلرَّحْمٰن) و(اَلرَّحیم) چه‌میدانید؟!

آیا میدانید که چرا خدایتعالی در طلیعه کتاب خود و ابتداء هرسوره، خود راباین دوصفت معرفی کرده‌است؟

بعضی ازمفسّرین چنین گفته‌اند: زمانیکه بنده گوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم او فرماید: بنده من ابتدا بنام من میکند برمن‌واجب‌شد که جمیع امور دنیاوآخرت اورا براو تمام گردانم (چون ذکر این دوصفت از اسماء مقدسه اوست).

مفسّرین را در فضیلت این اسماء مقدسه مطالبی بسیار است، ولی در اینجا از نظر بحث علمی اشاره مختصری بمطالبی ازتفسیر، المیزان کرده تامراتب‌رحمتهای الهی روشن گردد.

(اَلرَّحْمٰن‌واَلرَّحیم) این دو صفت از ماده رحمت گرفته شده‌اند، و رحمان چون «صیغه مبالغه» است‌برفزونی‌و کثرت دلالت دارد وبهمین مناسبت‌است که گفته میشود: رحمان دلالت بررحمت‌عامه دارد که شامل تمام انسانها اعم از مؤمن وکافر میشودودرقرآن هم‌غالباً بهمین معنی استعمال شده است مانند: س۲۰ی۵ **اَلرَّحْمٰنُ عَلَی‌الْعَرْشِ اسْتَوٰی**، یعنی خداوند بخشنده برعرش تسلّط‌کامل دارد «یابعرش توجه دارد» عمومیت رحمت دراینجا از عمومیت معنی عرش فهمیده میشود.

همچنین چون (رحیم) صفت مشبّهه، میباشد دلالت براستمرار و دوام دارد، وبهمین‌جهت آنرا رحمت خاصه یعنی نعمت دائم‌و مستمر که مخصوص مؤمنان‌است دانسته‌اند، همچنانکه‌درآیاتی‌بهمین‌معنی‌استعمال‌شده، س۳۳ی۴۳، **وَ کٰانَ بِالْمُؤْمِنینَ رَحیماً**، س۹ی۱۱۷: **اِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحیمٌ**، یعنی‌خداوند بمؤمنان مهربان‌ورحیم‌است.

واینکه میگویندرحمان‌شامل مؤمن‌وکافر میشود، ولی رحیم‌مخصوص‌مؤمنان است، روی‌همین‌جهات میباشد.

در کتاب کافی، ضمن حدیثی از امام صادق نقل شده که فرمود: خدا معبود هر چیزی است رحمان و بخشنده نسبت بهمه موجودات، و رحیم نسبت بخصوص مؤمنان است.

وباز روایت دیگری از آنحضرت نقل شده: که رحمن؛ اسم خاص است بصفت عام، ورحیم اسم عام است بصفت خاص، (چون رحمان مخصوص بعالم دنیاست و تمام اهل عالم را شامل میشود ورحیم اعم از عالم دنیاست ومخصوص باهل ایمان در آخرت است) و یا بعبارت دیگر: رحمان مربوط بفیوضات تکوینی حق که همه موجودات را شامل میشود میباشد، امارحیم اعم از فیوضات تکوینی و تشریعی یعنی هدایت و سعادت است وفقط اینگونه فیض میتواند دائم وباقی واعم ازدنیاو آخرت باشد ولی مخصوص بمؤمنان است.

بیانی از تفسیر «مجمع البیان» در باب صفات (الرَّحمٰن والرَّحیم)

درتفسیر مجمع‌البیان پس از شرحی بتفصیل آورده علت تقدم «اَلرَّحْمٰن» بر «اَلرَّحیم» این است که چون رحمن فقط بخدا گفته میشود و بس، مانند اسم «شخص و علم» است وباید قبلا گفته شود بخلاف «رحیم» که گفتنش درمورد غیرخدانیز صحیح است.

سپس اضافه میکند: فراگرفتن رحمت رحمانیه حق همهٔ مردم راخواه مؤمن وصالح باشند یاکافروفاسق، باین است که آنانرا آفرید واز نعمت حیات و زندگی بهره‌مندشان نمود وبه آنان روزی میدهد.

وشمول رحمت رحیمیه بخصوص مؤمنان، باین است که در دنیا بآنها توفیق نیکوکاری داد وآنان در آخرت مورد تکریم وآمرزش او قرار گرفته وارد بهشت میشوند.

ابوسعیدخدری، ازرسول اکرم نقل میکند: که آن حضرت فرمود: عیسی بن مریم

گفت، خدا رحمن‌در دنیا ورحیم‌در آخرت است.

عکرمه‌میگوید: خدا باعتبار یك‌رحمت «رحمن» وباعتبارصدرحمت، (رحیم) است واین مطلبرا اقتباس کرده‌ازقول رسول اکرم که فرمود: برای خداصدرحمت است (۱) که فقط یکی از آنها رابزمین فرستاده وبین مردم تقسیم نموده ومهربانی مردم باهم وعواطفی کـه نسبت بهم نشان میدهند همه اثر همین یك رحمت است و نودونه رحمت دیگر را برای خـود قرار داده تاروز قیامت بندگانرا مشمول آنها قرار دهد، وروایت شده است کـه روز قیامت حتّی این‌یك رحمت راهم ضمیمه آن نودونه نموده وباهمه‌آنها به‌بندگان خود مهرمیورزد.

بیانی از تفسیر «کشف‌الاسرار» در بارهٔ رحمت‌الهی !!

درتفسیر آیه: بِسمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیم آورده‌خدایتعالی‌خود رادرقرآن به‌پنج‌نام‌ازرحمت‌بازخواند:رحمن، ورحیم،و خَیْرُ الرّاحمین،وارْحَمُ الرّاحمین‌وذُوالرَّحْمَة ،رحمن‌فراخ بخشایش‌است، ورحیم‌فراخ‌بخشاینده‌وذوالرّحمة‌ابخشودن، خیرالرّاحمین بهترین بخشایندگان، ارحم‌الرّاحمین بخشاینده‌تر بخشایندگان.

خدایتعالی‌معانی تمام نامهای خود را در این سه‌نام‌جمع کرده «اللهُ‌والرحمن،

---

(۱)ـ در اینجاکه فرمود برای خداصدرحمت است این جمله اعتباری و فرضی است و نمیتوان بـرای صفات خدایتعالی حدی قائل شد ، همچنانکـه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغة درصفت خدایتعالی میفرماید: اَلَّذی‌لَیْسَ‌لِصِفَتِهِ حَدٌّمَحْدود یعنی خداوندیکه صفتش را نهایتی نیست(زیراکه اوراهیچ صفتی‌زائد برذات اقدسش نباشدکه حدوحدودی داشته باشد) .

بنابراین شرح این جمله اشاره براینستکه خدایتعالی افاضه‌رحمت اودر دنیا صدی‌یك‌و درآخرت صدی‌نودونه است.

یعنی‌اگر رحمت اوراصدفرض کنیم یك‌قسمت‌آن دردنیا ونودونه قسمت‌ازآن‌درداراآخرت مشمول‌حال بندگان خواهدشد.

والرحیم» ومعانی آن سه‌قسم‌است ـ قسمی جلال وهیبت راست، قسمی نعمت‌وتربیت راست، قسمی رحمت ومغفرت راست، هرچه جلال وهیبت است در نام ـ الله ـ تعبیه کرد، وهرچه نعمت وتربیت است درنام ـ رحمن ـ هرچه رحمت ومغفرت است در نام ـ رحیم ـ تا گفتن آن بر بنده آسان باشد وثواب وی فراوان ورأفت و رحمت‌الله بروی بی کران.

امّا حکمت‌درآن که ابتدابه‌الله کرد پس، برحمن، پس برحیم آنست: که‌این بروفق‌احوال بندگان فرو فرستاد وایشانرا سه‌حال است: اول آفرینش، پس‌پرورش، پس‌آمرزش، الله‌اشارت است بآفرینش در ابتدا بقدرت، رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است بآمرزش درانتها برحمت.

چنان است کـه الله گفتی اول بیافریدم بقدرت پس بپروریـدم بنعمت آخر بیامرزیدم برحمت.

ونیز اشاراتی‌لطیف درصفات، الرحمن‌والرحیم‌آورده که اهل‌عرفانراصفابخش دل است .

و چنین گوید : خدارحمن است که راه مزدوری آسان کند ـ رحیم است که شمع دوستی برافروزد.

رحمن است کـه قاصدانرا توفیق مجاهدت داد ـ رحیم است کـه واجدانرا تحقیق مشاهدت داد .

آن‌حال مریداست واین صفت مراد، مریدبچراغ توفیق رفت‌بمشاهده‌رسیدو مراد بشمع تحقیق رفت بمعاینه رسید.

اکنون که‌رشته کلام درباب رحمت الهی به بحث عرفانی کشیده شد بی‌مورد نیست که گفتاری ازعلامه، **ابوالفتوح‌رازی** که در تفسیر خودبرهمین روش‌آورده متذکرشویم.

عکرمه؛ گفت : خدا رحمن‌است بیك‌رحمت ورحیم است‌بصدرحمت.

عبدالله مبارک گفت : رحمن‌است چون خواهد بخشد، ورحیم است‌چون نخواهد خشم گیرد.

ابوبکر وراق گفت : رحمن است باعطاء نعماء والاء، رحیم است بصرف اذیت و بلا.

محمد ترمذی گفت : رحمن‌است کت برهاند ازنیران، و رحیم‌است کت برساند بخلدجنان.

محاسبی گفت : رحمن است برحمة‌النفوس ، و رحیم است برحمة القلوب.

سری بن مفلس گفت : رحمن‌است بکشف کروب،ورحیم‌است بغفران‌ذنوب

عبدالله جراح گفت : رحمن است به‌تیسیر طریق، و رحیم است به عصمت و توفیق .

مطرالوراق گفت : رحمن‌است بآمرزش گناه،ورحیم‌است بقبول‌طاعات.

یحیی بن معاذ گفت : رحمن است بمصالح معاش، ورحیم‌است بمصالح‌معاد.

ابوبکر وراق گفت : رحمن است بر آنکه انکار او کرده کفر ورزد، و رحیم است برهرموحدی که شکر گزارد .

این است مراتب رحمت‌الهی کـه امام علیه‌السلام در فقره موردشرح در این دعای شریف توسل بآن جسته وعـرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ بِاَوْسَعِهٰا وَ كُلُّ رَحْمَتِكَ وٰاسِعَةٌ .

ذکر «اَلرَّحْمٰن» و «اَلرَّحِیم» سبب انقطاع خوف‌است !!!

حقاً گاهی مطالعـه و تدبّر و تفکّـر در قرآن مجید انقلابی درحالات نفسانی بوجودمیآورد کـه انسان نمیداند چگونه در عالم معنویت

تعادل خودرا حفظ نماید ویادر واقع حالت خوف ورجاء را ازدست‌ندهد(۱).

مطالبی که قبلا درباره رحمت‌الهی گذشت این مختصری بود از آنکه دانسته شود خدایتعالی رحمتش برغضبش سبقت دارد، همچنانکه دراسماء صفات اوهم‌آمده است: **یٰامَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ** ولی جالب اینجاست که‌اگر بررسی دقیقی درآیات قرآنی بعمل آید این توجه‌حاصل میشود که گویا خدایتعالی بنای جهان آفرینش رابراساس افاضه رحمت‌واسعه‌خود گذاشته‌همچنانکه دراوراق قرآنی پی‌درپی‌مراتب رحمت خودرا متذکرشده و اصلا گذشته از اینکه دریکصدوچهارده موردبروجوه گوناگون در مقام رحمت خود سخن رانده است **درچهارصدموردخود رابصفات «الرَّحْمٰن»و«الرَّحیم» معرّفی‌نموده** ببینید این برای یك کتاب جامع چه قلم بزرگی است وچگونه میتوان ازآن نتیجه گرفت.

این است که در مقابل آن هیبت وعظمت‌وجلال وقدرت اوجلّ‌شأنه ذکراین اوصاف تااین‌حد سبب انقطاع خوف در اهل ایمان است .

نکته‌ای که در این مورد قابل تذکر است آنستکه خدایتعالی ذکر صفت «الرحمن» را اغلب در مواردیکه مربوط بامررستاخیز است دربیان‌آورده و از این جهت معلوم میدارد که مصداق این‌معنادر دارآخرت بیشترظاهرونمایان است.

---

(۱) پوشیده نماند: چون‌بحث دروسعت‌رحمت‌الهی وسبقت آن برغضبش، ممکن است بعضی‌را از جاده مستقیم خارج ساخته و دیگر از نظر اعتماد و پشت‌گرمی برحمت او سبحانه مرتکب‌هرگونه خطاوانحرافی شده ، وحالت خوف ورجاء را از دست‌دهند.

در اینجا لازم است تذکر داده شود: همانطورکه خدایتعالی (ارحم‌الراحمین) است در مقابل‌درمواردی هم (شدیدالعقاب) است‌همچنانکه دربیانات امام زمان‌علیه‌السلام دردعای‌افتتاح آمده است: **وَاَیْقَنْتُ اَنَّكَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰاحِمینَ فی مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَشَدُّ الْمُعٰاقِبینَ فی مَوْضِعِ النَّكٰالِ وَالنَّقِمَةِ**. نگارنده درکتاب «بیان‌حقیقت» بیانات ولی عصر این‌موضوع‌را بتفصیل‌تشریح کرده وموارد عفوورحمت وعقاب وانتقام‌را یادآور شده است.

همچنانکه این آیات شریفه شاهد بر این امر است: س۱۹ ی۶۰، جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتی وَعَدَ الرَّحْمنُ عِبادَهُ بِالْغَیْبِ س ۷۸ ی۳۸، لا یَتَکَلَّمُونَ اِلّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ ... س۲۵ ی۲۶ اَلْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمنِ... ودرجای دیگر دروعده بعث ونشور میفرماید: س۳۶ ی۵۲، هٰذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ ...

وامّا موضوع مهمتری که دراین قسمت باید یادآورشویم ذکر «الرحیم» است، که دربیشتر از مواردیکه خدایتعالی دربارهٔ پذیرش توبه‌واستغفار بندگان اشاراتی آورده متمم آنرا ذکر «الرحیم» قرار داده وآیات رابا‌ین قبیل کلمات پایان‌بخشیده است: س۲ ی۱۶۰، فَاُولٰئِکَ اَتُوبُ عَلَیْهِمْ وَاَنَا التَّوّابُ الرَّحیمُ، س۵ ی۷۴ اَفَلا یَتُوبُونَ اِلَی اللهِ وَیَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ، وبسیاری از آیات دیگر که به رَؤُفٌ رَحیمٌ و غَفُورٌ رَحیمٌ و تَوّابٌ رَحیمٌ پایان داده است، ودرجائی هم باین معنا عمومیت داده و میفرماید: س۲۲ ی۶۵، اِنَّ اللهَ بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ یعنی‌هما ناخدابمردم‌رؤف ومهربان وبخشاینده است وتمام خلق ازرحمت ونعمت اوبرخوردارند چه‌آنها که‌اورابخدائی قبول دارند،وچه‌آنها که منکر او هستند.

پس‌باتوجه بتمام مراتب رحمت‌الهی هم‌رحمت خاص‌وهم‌رحمت‌عام، هم‌رحمتی که دردنیا شامل بندگان است‌وهم‌رحمتی که در آخرت برآنها افاضه میشود ، امام علیه‌السلام توسل خودرابرآن‌قرار داده وتمام‌مراتب‌آنرا در مقام سوگند درآورده‌است.

خدایتعالی‌هر کس‌راکه ارادەفرماید مشمول رحمت‌میسازد !!!

بعضی ازآیات قرآنی قابل دقت وتأمل بیشتریست‌تا مفهوم‌واقعی‌ازآن‌حاصل شده‌وخواننده برسردوراهی قرارنگیرد، بسیاری‌از اهل‌جبر گاهی‌بآیاتی‌متمسّک میشوند که بدون‌آنکه بتفسیر آنها مراجعه کنند و یامتمم آن‌آیات رادر نظر بگیرند پیش خود قضاوت کرده ودر عقاید خود انحراف حاصل مینمایند.

ازجمله خدایتعالی درباب افاضه رحمت بربندگان آیاتی دارد که مصداق این بیان را میرساند، جائی میفرماید: س۳ی۷۴، **یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ**... ودرجای دیگر س۱۲ی۵۶، **نُصِیبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ**... وجای دیگر: س۲۹ی۲۱ **یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ وَیَرْحَمُ مَنْ یَشَاءُ** ... ونیز، س۴۸ی۲۹ **لِیُدْخِلَ اللهُ فِی رَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ**...

حاصل معانی این قبیل آیات چنین است: که خدایتعالی بهر کس که خواهد افاضه رحمت میفرماید، وهر کس را که اراده فرماید، دررحمت واسعه خود جایگزین مینماید، اکنون درظاهر معنا چنین میرساند که درا کتساب رحمت کسی را اختیاری نیست، ولی بایددانست که این آیات شریفه مکمّل ومتممی دارند که معنای کامل از آنها حاصل شده و معلوم میدارد که **اختیار وصول برحمت بعهده بندگان ومقدمه ایصال دردست خود ایشان است**، یعنی نه آنطور است که اگر کسی تلاش برای دخول در رحمت کند موفق نخواهدشد، بلکه اگر موجبات آنرا فراهم سازد حتماً مشمول لطف و رحمت خداوندی قرار خواهد گرفت.

اکنون اگر بمعانی این آیات شریفه توجه حاصل شود این اشکال کاملا مرتفع خواهدشد: س۴ی۱۷۵، **فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَیُدْخِلُهُمْ فِی رَحْمَةٍ مِنْهُ** یعنی آنانکه ایمان بخدا آورده وچنگ بکتاب اوزده ومتمسّك بطریق هدایت شدند زودباشد که در رحمت خدایتعالی داخل شده ومشمول الطاف وفضل او قرار گیرند.

ودرجای دیگر باز قریب بهمین مضمون میفرماید: س۴۵ی۳۰، **فَأَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِی رَحْمَتِهِ** .... ودر اینجا عمل صالح را شرط دخول در رحمت قرار داده.

این ازنظر جنبه مثبت که خدایتعالی آنهائیرا مشمول عنایات خود قرارمیدهد که واجد این شرائط بوده، دراول ایمان باوداشته و بکتاب واحکام او متمسّك شوندو ودرثانی کارهای نیکو انجام دهند.

ولی از نظر جنبه منفی میفرماید: س۴۲ی۸ **وَلٰکِنْ یُدْخِلُ مَنْ یَشَاءُ فِی رَحْمَتِهِ**

وَالظّالِمُونَ مالَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلانَصِيرٍ که درمتمم این آیه شریفه معلوم است که خدا یتعالی اهل ظلم وستم رادر رحمت خود داخل نمیکند، وستمکاری بندگان هم یك حالت اختیاری است که ازخود آنها ناشی میشود.

ودر آیات دیگر است که میفرماید: هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ، ویا، هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُحْسِنِينَ، ونیز، هُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؛ که این آیات میرساند که مراتب هدایت ورحمت ازبرای کسانیست که خودپیش قدم شده وبرای دخول در آن آمادگی پیدا کنند، واینکه میفرماید: س۱۷ی۵۴ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ.... از همین نظر است که او سبحانه و تعالی عالم است براینکه کدام یك از بندگان شایستگی و استحقاق رحمت دارند، یعنی اوداناست که چه کسانی ایمان آورده وعمل صالح انجام میدهند، وعلم او دلیل برجبر وبی اختیاری بندگان نیست.

واصلا درجای دیگر صراحتاً این معنا راآشکار کرده ومیفرماید: س۷ی۵۶، إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ و نفرمود: «قَرِيبٌ مِنَ الْفاسِقِينَ» رحمت خدا به نیکوکاران نزدیك است نه به بدکاران و اهل فسق.

پس آنکسی که ایمان آورد ونیکوکار شدرحمت خداباو نزدیك و درسعه آن جایگزین خواهد شد.

این نکته قابل توجه است که حکمت و مشیّت خدایتعالی اقتضای آنرا دارد که تمام بندگانرا مکلّف گرداندوبنای کارایشانرا براختیار نهدتاهر کس که ازروی اختیاربه اوامر ونواهی او انقیاد نماید مستحق رحمت شودوهر کس که طریق کفر و عناد را اختیار کند مستوجب شکنجه و عذاب گردد.

خدایتعالی چه چیزهائیرا صراحتاً رحمت خوانده است.

این بیان بطور کلی ارتباط بفقره مورد شرح داشته، چون امام علیه السلام در این قسمت از دعای شریف متوسل بتمام مراتب رحمت الهی شده،

و عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّها، اکنون باید دانسته شود که انواع رحمت از نظر خودحقتعالی چیست؟

دراول باید گفت که کتابهای آسمانی وخودقرآن مجیداز نظر خدایتعالی رحمت است، همچنانکه میفرماید: س۱۶ی۸۹ وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدىً وَرَحْمَةً وَبُشْرىٰ لِلْمُسْلِمينَ، یعنی فرو فرستادیم برتو (ای رسول) قرآنرا در حالیکه بیانی روشن ازبرای هرچیز وراهنماورحمت است برهمه و مژده دهنده است بخصوص ازبرای مسلمانان.

و در جای دیگر میفرماید: س۱۷ی۸۲، وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنينَ.

یعنی وفرو فرستیم از قرآن آنچه‌را که‌شفاء ورحمت است ازبرای‌اهل‌ایمان.

دیگر از مواردیکه خدایتعالی آنرا رحمت خوانده است، وجودمقدّس رسول اکرم است که صراحتاً میفرماید: س۲۱ ی۱۰۷ وَما اَرْسَلْناكَ اِلّا رَحْمَةً لِلْعالَمينَ که شرح آن در فصل بعد بیاید.

ونیز خدایتعالی ارسال بادوریزش باران را رحمت خوانده است، همچنانکه میفرماید: س۷ی۵۷، وَهُوَ الَّذي يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ .... وهمچنین: س۴۲ی ۲۸ وَهُوَ الَّذي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ.....اشاره این‌دو آیه‌شریفه براینستکه: بادهائی که وسیله‌حرکت ابر وایجاد باران هستند رحمت و خود باران هم‌رحمت‌است که برکات‌و منافع آن بسیار است وحیات هرچیز بستگی بآن داشته، وآثار بسیاری از این نعمت‌ورحمت‌در معرض مشاهده قرار میگیرد که حقتعالی خود هم‌درجائی اشاره بآن فرموده: س۳۰ی۵۰، فَانْظُرْ اِلىٰ آثارِ رَحْمَتِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها .... نگاه کن‌بسوی آثار رحمت‌خدا که‌چگونه باران رحمت اوزمینهای مرده را زنده کرده است.

دیگر از انواع رحمت الهی بهشت عدن است !!

قرآن مجید در داستان رستاخیز اشاره‌ای دارد که میفرماید: بعداز آنکه مردم در دودسته‌قرار گرفتند یکدسته تباهکار وروی‌سیاه و دسته‌دیگر نیکوکار و روی‌سفید سپس‌قرار گامدسته اخیر رامخلّددر رحمت الهی دانسته و میفرماید : س۳ی۱۰۷ **وَاَمَّاالَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَةِاللهِ هُمْ‌فِیهَاخَالِدُونَ** ، یعنی روی سفیدان (آنهائیکه ایمان بخدا آورده و بکتاب او چنگ‌زده‌اند) پس‌در رحمت‌خدا جاوید بمانند، که آن‌دخول دربهشت عدن‌است، که محض‌رحمت او سبحانه است، نکته دقیق وقابل‌توجه اینجاست که خدایتعالی شرط دخول در رحمت را در یك جمله تمام کرده و میفرماید : س۳ی۱۳۲ **وَاَطِیعُواالله وَالرَّسُولَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ** ، که اطاعت خدا و رسول سبب افاضه رحمت و موجب انگیزش رحم ازطرف اوجلّشأنه است.

اکنون شاهد کلام در این بحث که (چه چیزهائی از نظر خدایتعالی رحمت است) آن بود که امام علیه‌السلام در این فقره از دعای مورد شرح خدا را بمراتب این رحمتها سوگند داده، وباعتبار این معانی‌عرض میکند:

خدایا تو را بحق قرآن عظیم و بحق محمد خاتم‌النبیین وبحق رحمتهای گسترده‌ات که از هرجهت عالمیرا فراگرفته است وبحق‌مراتب‌آن رحمتها که در دارآخرت بربندگان افاضه میفرمائی، اجابت فرما آنچه را از تومسئلت دارم.

خزائن‌رحمت‌الهی هیچگاه نقصان نپذیرد ! !

باشرح‌مختصری که درباره رحمت‌الهی گذشت‌دانسته شد که جهان‌آفرینش برای افاضه رحمت ایجادشده و تمام اشیاء در عالم از رحمت خدایتعالی بهره‌مند هستند و قابل توجه‌آنکه‌هرقدر خدایتعالی‌بروسعت

بخشش خود بیفزاید وبانواع رحمت و نعمت خلق خود را بهرمند سازد هیچگاه از خزائن کرم او کسر نخواهد شد، همچنانکه حضرت سجاد علیه السلام دربارهٔ جود و بخشش خدایتعالی در مقام مناجات عرض میکند : **وَأَنْتَ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَضِيقُ عَفْوُكَ وَلَا يَنْقُصُ فَضْلُكَ وَلَا تَقِلُّ رَحْمَتُكَ** یعنی خدایا تو آن بخشاینده‌ای هستی که وسعت میدان عفوت هیچگاه تنگی نگیرد، و هرقدر افزونی بخشی از فضل تو کاهیده نشود و آنچه وهرمقدار که ازدریای رحمت ویاازخزائن کرمت برداشته شود ازآن کم و کسر نیامده نقصان نپذیرد.

دراین مورد خدایتعالی خود اشاره‌ای فرموده که خزائن کرم ورحمت اومانند خزائن نعمی که دراختیار بندگان است نیست، چون آنها هرمقدار از آنرا بردارند ویابخشش کنند بیم کسر آوردن وتمام شدن رادارند، درحالیکه خزائن رحمت الهی اینطور نیست، وهمچنانکه فرمود : س۱۷ی۱۰۰ ، **قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ**، یعنی اگر مالک شوید شما خزینه‌های روزی پروردگار را از انفاق آن باز می‌ایستادید ازترس کم شدن وفقر و درجای دیگر بابیان دیگر میفرماید: س۳۵ی۲، **مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ**، یعنی آنچه بگشاید خدایتعالی برای مردمان از نعمت و رحمت خویش کسی نیست که آنرا باز گیرد ازآنها وآنچه راهم که خود از رحمتش از مردمان باز گیرد کسی نیست که بفرستد برای ایشان .

حاصل آنکه دربارهٔ خزائن رحمت الهی وافاضه آن برخلق عالم مطالبی بسیار است که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست فقط برای اخذ نتیجه توجه خواننده را باین کلمات معطوف میداریم .

درحدیث قدسی قریب باین مضمون آمده است : روزی حضرت موسی علیه السلام باپروردگار خود گفت: خدایا نشان دهمرا خزائن خودرا، خدایتعالی فرمود: بدرستیکه خزائن من هر گاه اراده کنم چیزی رابمجرد آن بوجود میآید (**إِذَا أَرَدْتُ شَيْئًا أَنْ أَقُولَ**

لَهُ کُنْ فَیَکُون) منظور ازلفظ(کُنْ) همان اراده ومشیّت اوسبحانه است بلکه این کلمه امـر و مشیّت رحـمت اوست ، **و انواع واصناف رحمت بمجرد اراده او بوجود خواهند آمد.**

پس اگر بطور دقت در این معناتوجه حاصل شود، خواهیم دریافت که توسل امام علیه السلام درفقره مورد شرح بتمام رحمت‌الهی چه‌بوده، وآیا میتوان‌حدودوتمامیتی برای رحمت او قائل شد **درحالیکه بمجرداراده او سبحانه و تعالی ممکن‌است جهانی دیگر گسترده‌تر از جهان ما مملو از انواع و اصناف‌رحمت و نعمت بوجود آید.**

رحمت‌خدایتعالی بهترین وسیله تفریح درهر دوره‌وهرزمان‌است!!!

نمیدانم این کلام تاچه حد درخواننده نفوذ دارد کـه گفته شود رحمت خدا بهترین وسیله تفریح است .

آیادنیای امروز که آنهمه‌وسائل سر گرمی وتفریح‌وشادمانی برای اهل‌خود بوجود آورده وهرملتی رشد خود را بتوسعه این امر معطوف داشته‌وپیوستگی آنرا بهنرنمائی وهنرپیشگی‌وصنعت سینماوتلویزیون وخلاصه برقص‌وآواز ارتباط داده است‌واکثر در آن صحنه‌هائی بوجود می‌آید کـه پایه اصول اخـلاقی و معنوی را متزلزل کرده مردم را بسوی بی‌بندوباری وهواهای نفسانی سوق میدهد .

آیا اینها حقاًوسائل تفریح‌اند ؟!! خدا میداند ـ نه !!!

البته این‌رامنکر نمیتوان‌شد که‌این‌قبیل‌وسائل‌یك‌اثرات‌آنی‌وشادمانی ظاهری در روحیهٔافرادمیگذارد ولی‌همانطور که بعضی از دانشمندان متذکر شده‌اند، توجه باین وسائل آثار روانی سوء وعمیقی‌در روحیه‌افرادبجای میگذارد که مظاهر سوء آن در هریك بنحوی بروز و ظهور مینماید، دربعضی، عقده‌های روانی ایجاد کرده، ودر بعضی‌حقدوحسد از موفقیتهای دیگران ونگرانی شدیداز محرومیتهائیکه‌خود

در عالم تخیّل پرورش میدهند، بوجود میآورد، و گذشته از این فرسنگها آنها را از لذت حقیقی ومعنوی دور کرده بهوای نفسانی وعالم بی‌بندوباری گرایش میدهد.

باآنکه این موضوع ازشأن مندرجات این کتاب خارج است و خود بحثی جداگانه دارد، ونیز نگارنده میداند که مردم دوران براینگونه مطالب نیشخند میزنند، ولی خدا میداند که این گروه مردم نه معنی تفریح را درك کرده و نه بلذت حقیقی پی‌برده‌اند آنها ندانسته‌اند که لذت سرای باقی مقدم بلذت‌سرای فانی‌است، آنها نفهمیده‌اند که لذت‌واقعی آنزمان ایجاد میشود که‌آدمی محو آثارجمال‌وجلال الهی‌شده ودر راه طاعت‌وبندگی آنی ازذکر او غافل نباشد.

آنها هنوز حال اولیاء خدا را درك نکرده که ساعتهای متوالی سر بسجده میگذاشتند و باخدا رازونیاز میکردند و آنقدر ازکارخود لذّت میبردند که گاهی خودرا محو ونابود میدیده از خود چیزی نمیدانستند.

آخر مگر نه، خدایتعالی برسول اکرم‌دستورداد که بعلاقه‌مندان‌و اهل‌تفریح بگوید: س۱۰ی۵۰، **قُلْ بِفَضْلِ اللهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا** ..... که‌بفضل‌ورحمت خدا شادی‌کنند.

اگر خواننده متوجه مراتب رحمتهای الهی که قبلا شرح آنها گذشت شده باشد این معنارا درك خواهد کرد که‌چگونه‌میتواند بوسیله رحمت‌الهی همیشه‌خود راشادوخندان وخوش وخرّم و فرحناك‌نگاهدارد، چگونه‌میتواندتمام‌آلام ونگرانیها را از خود دور دارد، وچگونه میتواند شادمانی خودرا ازحیات این جهان بشادمانی زندگانی جاوید اتصال دهد.

واین‌امری‌مسلم است که‌هر کس‌را خدایتعالی لذّت‌رحمت ونعمت‌براوچشاند، خود، شادان وفرحناك خواهدشد، همچنانکه فرمود: س۳۰ی۳۶، **وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا.**

هیچکس نباید از رحمت خدا ناامید شود !!

ازآنجا که دنیای امروز صحنه‌هائی بوجود آورده است که اهل آن خودبخود ازمرز ایمان خارج‌شده وبسوی هواهای نفسانی گرایش پیدامیکنند، و این امرباعث شده که دیگر بعضی، از خیر خود مأیوس شده واز بازگشت بسوی خدای رحمن‌وآراسته کردن خویش ناامید شده‌اند ودراثر نافرمانی و خطای بسیار چنین میپندارند که دیگر راه نجاتی برای آنها نیست و باصطلاح میگویند (آب‌از سرما گذشته) است .

این تذکر برای آنان لازم است ، که گفته شود: قرآن مجید این گروه را هشیار داده و آنها را از یأس و ناامیدی برحذر داشته است بلکه باآغوش باز آنها راپذیرفته وایشانرا بدخول دررحمت الهی وعده‌داده است همچنانکه میفرماید:س۳۹ ی ۵۳ **قُلْ یٰاعِبٰادِیَ الَّذِینَ اَسْرَفُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ لاٰتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً** ، یعنی، بگوای بندگان من که اسراف کردید برجان‌خویش (ودر گناهکاری راه افراط راپیمودید)نومیدنباشید ازرحمت‌خدا همانا که‌او بیامرزد همه گناهانرا .

واصلا درجای دیگر برای اینکه این‌معنارا تثبیت نماید، از بیان قول‌حضرت ابراهیم علیه‌السلام میفرماید: س۱۵ی۵۶ **قٰالَ وَمَنْ یَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلاَّ الضّٰالُّونَ**، یعنی ابراهیم گفت‌و کیست که ناامید شود از رحمت آفریدگار خویش مگر گمراهان که‌طریق معرفت رانشناختند ووسعت رحمت و کمال علم وقدرت اوراندانسته‌اند.

بیان رحمت خدا یتعالی در اسماء صفات او جلّ شأنه!!

آنچه‌را که‌تا کنون دربارهٔ مراتب‌رحمت‌الهی گذشت همان ارتباط مستقیم وغیر مستقیمی‌بود که‌شرح‌فقره دعارا بتفسیر آیات‌الهی پیوند میداد. واین‌روش‌معلوم داشت که توسل امام علیه‌السلام برحمت الهی تاچه حد

مورد اهمیّت است.

اکنون موضوع دیگری باقی مانده است که این‌خود مقدمه‌و فهرستی برای روشن‌شدن‌اصل موضوع وبیان فقرهٔ مورد شرح است و آن ذکر اسماء صفات الهی میباشد که درباب‌رحمت اوآمده است ولی اگر بخواهیم بشرح این اسماء بپردازیم بسیار بطول‌انجامیده وازمقصداصلی‌بازمیدارد، لذادراینجاعین‌آن اسامی‌راباترجمه‌ای ساده متذکر شده تاخواننده‌باتوجه بآیات الهی که تفسیر آنها گذشت بافقرهٔ مورد شرح تطبیق کرده اهمیت کلام امام علیه‌السلام رادریابد.

اسماء صفات‌الهی درباره رحمت ! !

یارَحمٰنُ	: ای بخشنده.
یارَحیمُ	: ای مهربان.
یاراحِمَ کُلِّ مَرحُومٍ	: ای‌رحم کننده بهرمستحق رحم.
یاراحِمَ المَساکینِ	: ای‌رحم کننده به بیچارگان.
یاذَاالرَّحمَةِ وَالرِّضوانِ	: ای‌صاحب رحمت‌و رضایت.
یامَنهُوَعَلیٰعِبادِهِ رَحیمٌ	: ای‌آنکه‌اوبربندگانش‌مهربان‌است.
یامَنوَسِعَت کُلَّ شَیءٍ رَحمَتُهُ	: ای آنکه فراگرفته است همه چیز را رحمتش.
یامَنسَبَقَت رَحمَتُهُ غَضَبَهُ	: ای‌آنکه پیشی گرفته است رحمت او برغضبش.
یاذَاالرَّحمَةِ الواسِعَةِ	: ای‌صاحب رحمت بی‌نهایت.
یاباسِطَ الیَدَینِ بِالرَّحمَةِ	: ای هردو دست گشاده برحمت (ای آنکه رحمتت گسترده است).
یاراحِمَ مَناستَرحَمَهُ	: ای‌رحم کننده‌برآنکه‌طلب‌رحم کند

یاارحم من کل رحیم : ای مهربانتر از هرمهربانی.

یامن یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته: ای آنکه میفرستد بادها رامژده دهنده پیش از باران رحمتش

یامن رحمته قریب من المحسنین : ای آنکه رحمت او نزدیك است به نیکوکاران .

یامن یختص برحمته من یشاء : ای آنکه اختصاص دهد رحمت خود رابهر کس که خواهد .

یامن وسعت رحمته کل شیء : ای آنکه فراگرفته است رحمت اوهمه چیز را

یاراحم : ای رحم کننده .

اکنون باتوجه باین اسماء صفات که مراتب رحمت الهی را نمایان داشته است مفهوم واقعی از توسل امام علیه السلام در فقره مورد شرح بدست آمده ومعنی «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ كُلِّها» روشن وآشکار خواهد شد.

توسّل امام (ع) بمراتب رحمت اشاره بمقام خاتمیّت وائمه هدی(ع) بوده‌است

قبلا اشاره‌ای شد که هیچ مقامی برای امر توسل بالاتر از مقام رسول اکرم وائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین نیست ودر این فقره از دعا که امام علیه السلام برحمت واسعه الهی توسل جسته است هیچ شکّی نیست که نظر او علیه السلام از جهتی متوجه مقام حضرت ختمی مرتبت بوده که خدایتعالی در شأن آن بزرگوار فرموده است : س۲۱ی۱۰۷، وَمٰا اَرْسَلْنٰاكَ اِلّٰا رَحْمَةً لِلْعٰالَمِينَ، یعنی نفرستادیم تورا ایمحمد صلی الله علیه وآله وسلم مگر درحالیکه محض رحمت باشی برای اهل عالم.

ببینید چگونه خدایتعالی وسعت رحمت محمدیه را بتمام اهل عالم گسترده است، واین امر نشان میدهد که خدایتعالی اورا رحمت خاصه خود قرارداده وجهان انسانیت را از برکت نعمت وجود او بهره‌مند ساخته است .

واگر در تفسیر آیه شریفه : س۲ی۱۰۵، **وَاللهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ** دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که اشاره این خصوصیت براینستکه، خدایتعالی اختصاص داده است مقام خاتمیت نبوت رابوجود مقدّس خاتم انبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی خلعت رسالت وخاتمیت رابرقامت آن بزرگوار پوشانیده است و او را رحمت واسعه براهل عالم قرار داده است؛ همچنانکه در زیارت آنحضرت آمده است **یَا رَحْمَةَ اللهِ الْوَاسِعَةِ** واز طرفی اشاره رحمت بوجود مقدس آن بزرگوار را از نظر اهمیّت در فرائض بومیه آورده وسلام برنبی رابرحمت وبرکات مقرون ساخته است: (اَلسَّلامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ) .

واین موضوع قبلا گذشت که پیوستگی مقام نبوت ومرتبه ولایت بسیار نزدیك وهردومقام دریك سطح عالی قراردارند، یعنی اطاعت کردن ازائمه هدی همان اطاعت خدا است ودرشأن ایشان است که، مَنْ اَطَاعَكُمْ فَقَدْ اَطَاعَ اللهَ.

وامتیاز این دومقام نسبت بهم همان افضلیّت مقام نبوت از مرتبه ولایت است یعنی اگر تمام این بزرگواران را نورواحدبدانیم مقام رسالت در مرتبه (انور) است و درتمام موارد درفقرات این دعا این معنا مصداق کامل دارد همچنان باتوجه باینکه در شرح این فقره که رسول اکرم از نظر قرآن مجید (رحمة للعالمین) خوانده شد ، در شأن خاندان آن بزرگوار هم که ائمه هدی علیهم السلام هستند در زیارت جامعه آمده است: **اَلسَّلامُ عَلَیْكُمْ یَا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَهْبَطَ الْوَحْیِ وَمَعْدِنَ الرَّحْمَةِ**، که ایشان فرودگاه وحی وکان رحمت الهی هستند، وحتی درجای دیگر پیوستگی مراتب این رحمتها را بوجود مقدس امام زمان علیه السلام داده، وعرض میکند: **وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ** .

پس باعتبار این معنا مرتبه رسول اکرم درباب رحمت الهی اوسع است، همچنانکه دردعای توسل بآن بزرگوار هم گفته شده (یَا رَسُولَ اللهِ یَا اِمَامَ الرَّحْمَةِ) که همین مرتبه پیشوائی او دلیل براضلیّت است.

بنابراین درفقره مورد شرح مضمون این توسل براین اشاره است: خدایاتورا بحق تمام افراد ائمه‌هدی که درمراتب رحمت توهستند وبحق گسترده‌ترین مرتبه آن که مقام رسول اکرم است (وهمه آنها درمرتبه رحمت واسعه تواند) اجابت فرمای آنچه رااز تو مسئلت دارم.

رحمت خدایتعالی

ایکه نقش هستیت در پرده است — رحمتت بر عالمی گسترده است
آنچنان رحمت که برهرخاص وعام — نعمت افزا شد بهر فردی تمام
آنچه را بر اهل عالم نعمت است — خودهمان یك پرتوی ازرحمت است
اینکه شد رحمت بنعمتها قرین — وسعتش بر اهل عالم شد یقین
خوب گفت از رحمت خود درکتاب — که نیاید نعمت من در حساب
رحمتی واجب کنم برذات خویش — تا نباشد کس ز حال خود پریش
پس مرا آمد امیدی در روند — تا شوم از رحمت او بهره‌مند
گرچه این برشرط تقویٰ شد دلیل — لیك من را آمد این معنا ثقیل
چونکه نتوانم کنم تقویٰ شعار — کی توان از معصیت آمد کنار

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

هان شنیدم آدم از روز نخست — عهد خود برترك اولیٰ کردست
شیوهٔ اَنْسال او شد بعد از آن — پیروی کردن ز باب خود چنان
همچنین غوغای شیطان آشکار — مانع از نفس وهویٰ شد در مهار
هم فریب دیگر از دنیای دون — که ز راه حق کند سالك برون
پس چسان گیرم ره تقویٰ به پیش — تاقرین سازم برحمت نفس خویش
آنکه در اوصاف او آمد رحیم — بر حدود بخششش باشد علیم
اوهمی داند که هرکس در حجاب — مستحق بر رحم باشد یا عذاب
گر بخوبان رحمتش سازد قرین — پس بدان را در کجا باشد مکین

من ندیدم یك مکانی آشکار که نباشد رحمت آنجا برقرار

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

رحمت او در دو مورد شد اصول هم کتاب آسمانی هم رسول
همچنین اسباب رحمت بیشمار هر زمان مرئی شود از کردگار
گر روی در صحنهٔ باغ جنان رحمتش بر تو همی گردد عیان
ور بهر سو بنگری بر گلعذار بس نشان بینی ز رحمت صدهزار
بار دیگر یك سخن گویم عجیب تا بدانی راز دیگر از حبیب
زان حبیبی کز محبان نیست دور کاتش عشقش نهد بر دل سرور
آنکه قبل از امر بعثت شد امین بعد از آن شد رحمة للعالمین
یعنی از اصناف رحمت هرچه بود مجتمع شد در بر شمع وجود
پس شعاع نور رحمت در جهان پر فروغ آمد ز شمع جاودان
من ندارم هیچ پروا در بیان تا زنم پس، پرده از راز نهان
رحمت حق خاصه شد بر گلرخان نازنین اندام و آن سیمین تنان
آن نکو رویان که در مهر و وفا نیست در قاموس آنها جز صفا
زین سبب بر دلبران دل بسته‌ام ز انکه از قید دو عالم رسته‌ام
پس مرا باشد توسّل بعد از این که بگیرم دامن خوبان چنین
این تمنایم بُوَد از لطف یار تا رساند رحمتش بر حال (زار)

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کَلِماتِکَ بِاَتَمِّها وَکُلِّ کَلِماتِکَ تامَّةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِکَلِماتِکَ کُلِّها

خدایادر خواست میکنم ازتو، از کلمات‌تو وبحق‌کاملترین آن (در حالیکه) تمام مراتب کلمات‌وسخنان‌توکامل وتمام‌است، خدایااز توخواهانم‌بحق‌تمام کلماتت.

معنی کلمات چیست؟!

کلمات جمع کلمه، و کلمه بمعنی سخن است، یعنی لفظی که تاحدی دلالت‌برمعنا کند (آنچه که انسان برزبان میراندومطلب خودرا بآن‌وسیله‌بیان‌میکند).

وهمچنین گاهی اطلاق میشود برجمله، اعم از اینکه‌آن‌جمله تمام باشد یا نباشد، ونیز گاهی‌دلالت برمعنادارد.

بعضی گفته‌اند: کلمه حقیقتی است که‌کاشف آنچه در ضمیر است میباشد ، و زمانیکه درلفظ آورده شود بیان کنندهٔ معنائیست که درذهن‌پنهان‌شده وبوسیله آن آشکار میشود، واگر درصدور کلام ارتباطی میان ذهن و قصد حاصل نشود ممکن است معنای‌صحیح از آن‌بدست نیاید، واین از نظر محسوسات و ریزه‌کاریهای عالم آفرینش است که کلام درقالب الفاظ ریخته میشود وآدمی بوسیله‌حس شنوائی آنها رادرك میکند، یعنی دودستگاه عظیم کوچك درآدمی ایجاد شده که یکی‌فرستنده و دیگری گیرنده است وباین دووسیله مقاصد وهدفهای خود رابایکدیگر میفهمانند ویاهمین کلام از طریق ذهن‌بوسائل مختلف در رشته تحریر درآمده وحس بینائی آنرادرك کرده، معانی ومقاصد راظاهر میسازد .

درتفسیر، المیزان: دربارهٔ حقیقت کلام‌در اجتماعات انسانی چنین‌آورده‌است:

انسان چون احتیاج باجتماع ومدنیّت دارد بالفطره بهمه‌چیزهائی که‌اجتماع‌تعاونی بآنهانیازمنداست‌وازآنجمله‌به‌سخن گفتن‌محتاج‌میباشد ـ فطرت، انسانراناچار کرده که برای فهماندن مافی‌الضمیرخود ازصوتی که در دهان بامخارج حروف برخورد میکند استفاده نماید، وازآن ترکیباتی ساخته، برای معانی‌قلبی‌خودنشانه‌قراردهد، همان معانی که‌جز بوسیله علامات وضعی‌واعتباری راهی بسوی‌آنهانیست، پس‌انسان نیاز بسخن گفتن دارد؛ ازجهت اینکه راهی بتفهیم و تفهّم ندارد جزاینکه الفاظ و اصواتی را باوضع وقرارداد علامت‌قراردهد، واز اینرولغات مختلف باهمه‌وسعتی که دارد برمدار احتیاجات موجوده یعنی احتیاجاتی که انسان درزندگی کنونی خود متوجه آنها شده دور میزند، و بهمین جهت بدنبال پیشرفتهای اجتماع و افزایش نیازمندیهای زندگی، لغات هم پیوسته‌روبکثرت‌و وسعت میرود.

از اینجا معلوم میشود که کلام بمعنای فهماندن مافی‌الضمیر بوسیلهٔ اصوات مرکبی که از روی وضع وقرارداد دلالت برمعنی میکند جزدر انسان آنهم درظرف اجتماع معنی ندارد، واگر فرض کنیم در یك‌جائی فقط یك‌فرد انسان موجود باشد و هیچگونه اجتماعی در آنجا وجود نداشته باشد قطعاً احتیاجی بسخن گفتن نخواهد داشت.

این‌بودمعنای کلام‌وسخن که‌منسوب‌بانسانهاست،امّاشاهد کلام‌دراین‌بحث، کلام وسخنان پروردگار است که‌اکنون بشرح آن‌میپردازیم‌تادانسته‌شودچه تفاوتی‌میان کلماتی است که آدمی بآنهاسخن‌میگوید با کلماتی که ازمصدر جلالت‌صادر شده‌و بوسائل‌مختلف بربندگان القاء میگردد.

کلمه‌و کلمات‌و کلامی که‌منسوب‌بخدا یتعالی است‌چیست؟

بحث کلام ازقدیمترین بحثهای علمی است که بحث کنندگان مسلمان بآن اشتغال جسته‌اند، و اساساً علم کلام را بهمین مناسبت باین‌نام نامیده‌اند.

باآنکه نگارنده درصدد است که‌هرچه‌بتواند مطالب

رادر این مورد فشرده وخلاصه‌ای ازآنچه‌بخاطرسپرده است عرضه‌بدارد ولی‌درخلال شرح مواجه باموضوعهای مهمی شده که‌اگرازبیان آنها خودداری شود، حق‌مطلب درشرح این‌فقره ازدعا ادا نشده واین‌بحث راناتمام میگذاشت، اکنون در عین حال سعی شده است که اختصار از دست‌نرفته وبحث ازموضوع خودخارج نشده‌و ارتباط آن‌بااصل فقره دعاحفظ گردد.

قبلا باید باین‌نکته توجه‌حاصل کرد که کلام الهی درقرآن مجید در آیات بسیاری بروجوه گوناگون موردبحث قرار گرفته که بتفسیر مختصری ازآنهااشاره خواهیم کرد، ولی این‌موضوع قابل تذکراست که دانسته شود، آنطوریکه کلام از ماانسانها صادر میشود یعنی‌صوتیکه ازحنجره خارج شده‌و بامخارج‌حروف‌برخورد میکند وبادلالت‌وضعی اعتباری مقاصد گوینده را بشنونده میرساند، چنین کلامی از خدا صادر نمیشود، زیراساحت پروردگارمنزّه‌تر ازآنست که‌بادستگاههای‌جسمانی مجهّز باشد یا اینکه باادعاهای وهمی اعتباری کمال پیدا کند. «**وَتَنَزَّهَعَنْمُجَانَسَةِ مَخْلُوقَاتِهِ**» منزّه است‌او که همانند بندگان تکلّم و یاایجاد سخن نمایدـ او خود خالق حروف و کلام است **و کلمه‌و کلماتی که‌منسوب‌باوست عبارت‌ازچیزی‌است که‌اراده‌اوجلّ‌شأنه‌بآن‌ظاهر میشود مانند«کلمهٔ ایجاد»و«کلمهٔ‌وحی‌والهام».**

بعضی برآنند کـه کلمه الهی همان کلمه وجود اوست کـه اطلاق میشود به «کلمهٔ نفس رحمانی» یعنی اصل کلام دراراده ومشیّت اوجلّ‌شأنه است.

ویا باعتبار دیگر میتوان گفت تمام‌موجودات و مجموع عالم امکان «کلام خداست» که بوسیله‌آنها سخن‌میگویدو کمالات نهفته اسماء وصفات خود را بدانها ظاهر میسازد، چنانکه اوآفریدگار جهان است وجهان آفریده اوست همانطور که او جلّ‌شأنه گـوینده جهان و جهان گفتار اوست کـه باآن اسماء و صفات خفیه او جلوه میکند.

نکته‌دیگر اینکه آنچه از ظاهرامربر می‌آید وجداً میتوان گفت آنستکه:

تمام کتب آسمانی «کلام خداو نداست» ومصداق این معنا بسیار آشکار است که اگر انسانها هم بخواهند کلام یامقاصد خودرا بوسیله‌ای غیراز بیان قول بدیگران برسانند بوسیله کتابت وتحریر که یاخود نوشته باشند یادیگران راواسطه قرار داده باشند ظاهر میسازند.

واز طرف دیگر میتوان گفت که **تمام انبیاء واوصیاء و اولیاء خداوند که برگزیدگان او وحامل پیام او هستند همه «کلام الهی» هستند** که شرح آن ازنظر قرآن مجید بعداً بیاید.

پس دراینجامقدمتاً مفهوم توسل امام علیه السلام درفقره مورد شرح بدست آمده و لازمه درك کامل این معنا توجه بآیات کریمه قرآنی است که اکنون آنرا دنبال خواهیم کرد.

کلام خدا یتعالی از نظر قرآن مجید!!

قبلا گفته شد که بطور کلی کتابهای آسمانی کلام الهی هستند وهرحرف و کلمه‌ای از آنها منسوب به پروردگار است، اکنون باید توجه پیدا کرد که آن کتابها خود دربارهٔ کلمه و کلمات الهی چه آورده‌اند.

قرآن مجید دربارهٔ جامع بودن خود واینکه تمام کلمات آن منسوب به پروردگار است میفرماید: س۶ی۱۱۵، **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لاَمُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ**.... اشاره براینکه تمام شد سخن پروردگار توبراستی وداد، یعنی کلام پروردگار توآنچه (در تمام قرآن) است از اخبار واحکام واوامر ونواهی ووعد ومواعید، بنهایت غایت رسیده بروجهیکه قابل کم وزیاده نیست وهیچکس نمیتواند آنرا تبدیل یاتغییر دهد.

ودرجای دیگر برای اثبات امر که قرآن کلام ثابت پروردگار معرفی شده است، خطاب برسول اکرم میفرماید: س۱۸ی۲۷، **وَاتْلُ مَا اُوحِيَ اِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لاَمُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ**... یعنی و بخوان ای پیغمبر: آنچه وحی کرده شده است بسوی

تواز کتاب و کلمات پروردگارت که هیچکس بر تبدیل وتغییر آن قادر نیست.

ودر جای‌دیگر برای مسلّم شدن موضوع بخطاب خـود جنبه عمومی داده و میفرماید: س۷ی۱۵۸، **فَآمِنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللهِ وَكَلِمَاتِهِ...** یعنی ایمان بیاورید بخدا وفرستاده او آن‌پیغمبری که ایمان دارد بوحدانیت خدا و کلماتش آنچه براو نازل شده است.

پس دانسته شد که قرآن مجید کلام الهی و ایمان بآن ضروری وواجب است.

اکنون توجه داشته باشید باآنکه بطور کلّی اطلاق کلام در «کلام‌الله مجید» بتمام کلمات قرآنی شده ولی در بعضی ازآیات شریفه کلمات خودرا از نظر اهمیّت کلام اختصاص ببعضی ازموارد داده که دراینجا به‌خصوصیّت پاره‌ای‌ازآنهااشاره‌خواهیم کرد.

***

در جائی کـلام خود را اختصاص برحمت و افاضه نعمت داده، میفرمایـد: **وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا** .... یعنی‌وانجام گرفت‌سخن نیکوی پروردگارت بربنی‌اسرائیل برآنچه صبروشکیبائی کردند (همان نعمتهائی که خدایتعالی بر کتداد وبرآنها ارزانی داشته بود).

***

درجای‌دیگر کلام خودرا اختصاص بعذاب وشکنجه‌داده، و ازنظر امر عقاب میفرماید: س۱۱ی۱۱۹؛ **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** اشاره براینکه: تمام‌شد سخن پروردگارتو براینکه: همانا پرسازم دوزخ‌را ازجنیان وآدمیان «یعنی از عاصیان ونافرمانبرداران این‌دو گروه» ودرجای دیگر این‌معنارا بروجه دیگر آورده، میفرماید: س۴۰ی۶، **وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا** .... یعنی‌واجب شده‌است حکم‌پروردگار تو بعقاب وعذاب، برآنها که کفر ورزیدند، همچنانکه‌درجای دیگر هم‌فرمود: س۳۹ی۷۱، **وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ**، وآیات دیگری برهمین مضامین.

***

درجائی کلام خودرا اختصاص برمقدرات داده، وبروجه‌الزام میفرماید:س۲۰ ی۱۲۹، **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُسَمًّى**، اشاره براینکه اگر نبود سخنی ازپروردگارت که پیشی گرفته است «یعنی اگرحکم‌ازل واقع نشده‌بود» لازم میگردید سرآمدی نامبرده (برای روشن شدن در معنای آیه‌شریفه‌بتفاسیرمراجعه شود) .

وهمچنین ازنظر الزام، ثبات کلمه تقویٰ رانسبت باهل ایمان‌دادومیفرماید: س۴۸ی۲۶، **وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ** ....

***

درجائی کلام خود را اختصاص به حکم و امر داده ، میفرماید : س۱۱ی۱۱۰ **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ**، یعنی و اگر نبود سخنی که پیشی گرفته است ازپروردگارتو «سرنوشت» هماناحکم‌وقضاوت میشدمیان ایشان.

وهمچنین‌است مضمون آیه‌دیگردربارهٔ‌اهل اختلاف که میفرماید: س۱۰ی۱۹ **وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ**، وگاهی برسبیل انفصال میفرماید: س۴۲ ی۲۱ **وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ** ، اشاره براینکه اگر نبود سرنوشت جدا کننده هرآینه‌حکم وداوری میشد میان ایشان.

***

گاهی کلام خودرا در مقام رفعت‌وشأن آورده‌است، همچنانکه میفرماید:س۹ ی۴۰، **وَكَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا**. اشاره براینکه کلام خدا بلندتر و رفیع قدرتر است از هر کلام دیگر .

***

گاهی کلام خود را اختصاص باثبات حقایق داده میفرماید : س۱۰ی۸۲ ، **وَيُحِقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ**، یعنی‌ثابت گرداند خدابسخنان خود حقایق‌را. واین امری

بسیار روشن است که خدایتعالی بکلام خود تمام حقایق راآشکار کرده، چه آنچه کهمربوط بعالم دنیا ومظاهرآن نموداراست، وچه آنچه که مربوط بامر آخرت و رستاخیز بوده که لازمه اعتقادبآن ایمان بعالم غیب است.

***

گاهی کلام خودرا بوجودمقدّس انبیاء واولیاءِ گرام اشاره کرده، ومیفرماید: س۳ی۴۵، **اِنَّ اللهَ یُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ**.. درداستان مریم است که خدایتعالی بشارت داداورا بکلمه‌ای ازخود، که مراد از کلمه «حضرت عیسی علیه‌السلام» که بکلمه ایجاد بوجود آمدمورداستان آن مفصّل است «بتفاسیر مراجعه شود» وهمچنین در داستان دیگر اشاره باین موضوع شده که خدایتعالی مژده داد به زکریّا علیه‌السلام که فرزندی باو عطافرماید که ایمان آوردبه شریعت عیسی علیه‌السلام و باور کننده باشد. به عیسی علیه‌السلام که کلمه‌ایست ازنزدپروردگار، همچنانکه فرمود: س۳ی۳۹ **مُصَدِّقاً بِكَلِمَةٍ مِنَ اللهِ** ....

***

گاهی کلام خودرا اختصاص بتوحیدداده، و میفرماید: س۳ی۶۴، **قُلْ یَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلَی كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَیْنَنَا وَ بَیْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَیْئاً** ....یعنی بگوای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله باهل کتاب: بیائیدبسوی سخن راست که هیچیك از فرستادگان خدادرآن اختلاف نکردندوانحراف نورزیدندوهیچ کتاب آسمانی مخالف آن نیست (وآن کلمه اینست) که همه بایکدل ویکزبان گفتند نپرستیم خدارا مگر بوحدانیّت وانبازی نگیریم براوچیزی را.

***

پس بااین توضیح مختصر دانسته‌شد که کلمات الهی ازنظر قرآن مجیدچیست، واهمیّت مقام توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح از این دعا معلوم گردید که چگونه وازچه نظرآن بزرگوار بتمام مراتب این کلمات سوگند یاد کرده و عرض میکند:

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِكَلِماتِكَ كُلِّها .

اولین کلمه‌ای که خدایتعالی ایجاد فرمود !!!

این موضوع قابل توجه است کـه خدایتعالی ایجاد هرچیزی را از ذات و اراده و قول خود قرار داده ، همچنانکه ازنظر اهمیّت درپنج مورد ازقرآن‌مجید آنراتصریح‌وتکرار کرده‌است، جائی‌میفرماید:س۱۶ ی۴۰ **اِنَّماقَوْلُنالِشَیْءٍاِذااَرَدْناهُاَنْنَقُولَ‌لَهُ‌كُنْفَیَكُونُ**، یعنی جـز این نیست گفتار ما زمانیکه اراده آفرینش چیزی‌راداشته باشیم که بگوئیم«باش» پس‌باشد.

در اینجا تعبیر امر ایجاد بکلمه« كُنْ» شده بدون«کاف‌ونون» یعنی این برای سرعت‌حصول مراد خدایتعالی‌است‌و صدور این کلمه از طرف اوسبحانه مراد از امر ایجادوا ختراع است، وقول « كُنْ» اشاره‌بسرعت نفوذ کلام اوسبحانه‌در تکوین‌اشیاء است براسرع وجهیکه ممکن باشد«نه‌تکلّم باین کلمه» وتفسیر این‌معنی براین‌لفظ بجهت ابلغیّت آنست‌درآنچه اراده ایجادآن فرماید.

ازحضرت رضا علیه‌السلام روایتی نقل شده است، که خدایتعالی‌اول کلمه‌ای که از پیوندحروف ایجاد فرمود کلمه« كُنْ» بود واین کلمه امر است که بآن آنچه اراده فرمایدومشیّتش‌تعلّق گیردایجاد میشود؛ وپس ازآن‌خدایتعالی‌خلق کردسایر کلمات را بهمین کلمه‌و قرار دادهر کلمه‌ای رادرمحل خود ووضع کرد بآن کتابرا.

ونیز روایتی از رسول‌اکرم نقل شده است که اول چیزیکه خدایتعالی خلق فرمود: «قلم‌وحوت» بود .

و گفته‌اند مراد از (حوت) همان‌آب‌حیاتیست که‌حیات‌هرچیز درعالم‌بستگی بآن دارد .

درذیل آیه‌شریفه: نٓ وَالْقَلَمِ‌وَمایَسْطُرُونَ، آورده‌اند: که‌حرف«ن» اشاره بکلمه « كُنْ » است کـه هر گاه مشیّت حقتعالی برایجاد چیزی تعلّق گیرد بمجـرد اراده

موجود میشود.

و بعضی گفته‌اند مراد از «نون» دوات است کـه خدایتعالی اول چیزی را که بیافرید قلم و بعد از آن «نون» را واز نظر تشریفات وتثبیت امرعالم با آن قلم و دوات ثبت کرد درلوح محفوظ هرچیزیرا که تاقیامت حادث خواهدشد.

بعضی گفته‌اند: کـه مراد از «نون» آب زندگانی است که حیات هرچیزی بآنست و (کلمات نوشته‌شده) باآن قلم بهمان آب حیات درلوح موجودات نوشته شده است (۱).

پس باین اعتبار امام علیه‌السلام دراین فقره ازدعا توسل جسته است بتمام کلمات الهی که از لفظ «کُنْ» ایجاد شده وهمه درلوح محفوظ ثبت است.

---

(۱)ـ این نکته قابل توجه است: دربعضی ازموارد خدایتعالی ازنظر تشریفات وتشکیلات امر عالم اشاره بوسائلی مینماید که ازنظر ظاهر لازمه توضیح وتشریح کلمات خود برای فهم بندگان است، ولی چون غیراز آنهاکه علوم قرآنی بآنها تفویض شده کسی نمیتواند از درك کامل معانی وانماهیت امر مطلع شود، لذا آنهاکه نمیتوانند معنای کامل را از حقایق کلمات الهی درك کنند؛ نباید خوددرادر پیچ وخم توهّمات وتزلزل انداخته وحالت شك و تردید برای خود ایجاد نمایند ـ مثلا دراینجاکه موضوع ایجاد قلم ودوات ونوشتن کلمات اوسبحانه مطرح شده است ، شاید بذهن بعضی «بخصوص جوانهای مبتدی» اینطور خطور کند ، یاچنین تصور کنند: کهقلم ودواتی که ذکر شده است همانند همین قلم ودواتیست کهمابآن سروکار داریم و خدا آن قلم رابدست گرفته وکلمات خود راباتأمل واندیشه نوشته‌است.

سبحان‌الله که چنین باشد، همانطورکه درمتن اشاره شد او باقلم قدرت ومرکبی از آب حیات که زندگانی تمام موجودات عالم‌بآن بستگی دارد تمام کلمات خود رابااراده‌ومشیت‌خود در لوح محفوظ ثبت کرده است.

وچون این بحث ازنظر قرآن مجید بسط بیشتری داردکه شرح آن در دنبال‌همین‌مقاله بیاید، لذا توصیه میشودکه خواننده عزیز توجه‌خود راباصل‌معانی معطوف دارد.

چه تفاوت میان کلام الهی و کلام بندگان است ؟

آنچه در ظاهر امر مشهود است وقبلا هم بآن اشاره‌ای شد« کلمه» ازنظرما عبارت ازبهم پیوستن حروف است که برای هرمنظوری بکار برده شود وبوسیله تلفظ وهمان دستگاه صوتی که بقدرت کامله الهی درساختمان اسرارآمیز بدن آدمی در حنجره ایجاد شده مقصود را ظاهر ساخته و مرتبه تکلّم را آشکار میسازد، و گاهی نیز « کلمه و کلمات» ومعانی آنها واشاراتیکه برای درك فهم ومقاصد هدفهالازم است بوسیله کتابت ظاهر وآشکار میشود، وخلاصه، کلمه و کلمات ازنظر ماهمان مطالبی است که بوسیله آنهاسخن گفته وتمام اقوام وملل عالم حوائج خودرا بدان وسیله بایکدیگر میفهمانند، ولی ایجاد کلمات ازطرف خدایتعالی غیر ازظهور کلمات در بندگان است.

کلام اوسبحانه همان مراتبی است که شرح آن درصفحات قبل گذشت، وچنین گفته شد: آنطوریکه کلام ازماانسانها صادر میشود یعنی صوتیکه از حنجره خارج شده وبامخارج حروف برخورد میکند و با دلالت وضعی اعتباری مقاصد گوینده را بشنونده میرساند، چنین کلامی ازخدا صادر نمیشود، زیرا ساحت پروردگار منزّه‌تر از آنست کـه بادستگاههای جسمانی مجهّز باشد یااینکه باادعاهای وهمی اعتباری کمال پیدا کند.

وبطوریکه قبلاهم اشاره شد: حقیقت کلام برای خداثبات شده هرچندمعنای عادی که میان مردم معهود است ازآن سلب شود، پس کلام باآن خداعتباری متعارف از کلام الهی سلب میشود ولی ازلحاظ خواص وآثارش ثابت است ـ بنابراین چیزی که خدابواسطه آن معنای مقصود رابرپیغمبر خود مکشوف میسازد واقعاً کلام است و خدا برای مابیان فرموده که اوحقیقتاً سخن میگوید سخنی که مانند سخنهای ما آدمیان نیست ولی بیان نفرموده وماهم از کلامش پی نبرده‌ایم که حقیقت آنچیزیرا که کلام مینامدو باآن باپیغمبرانش سخن میگوید چیست، وچگونه تحقق میپذیرد،

ولی بهرحال خواص وآثار کلامی که تردما معهود است یعنی فهماندن معنای مقصود والقاء آن بذهن شنونده ازآن سلب نمیشود .

بنابراین: سخن گفتن خدا مانند زنده کردن و میرانیدن وروزی دادن وهدایت کردن وتوبه [بمعنای عطف توجه کـردن ببندگان] وغیره فعلی از افعال او بشمار میرود که تحقیق آن محتاج باینست که ذات قبلا تمامیّت داشته باشد، نه مانند علم و قدرت و حیات از صفاتی که عین ذات است وذات واجب بدون آنها تمامیّت ندارد(۱).

خدا یتعالی با بعضی از بندگان خود سخن گفته است !!

این موضوع قابل توجه است که خدا یکی ازکارهایش را «کلام» نامیده، چنانچه در آیه ۱۶۳، ازسوره نساء میفرمایـد : **وَکَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰی تَکْلِیماً**، یعنی و سخن گفت خدا باموسی سخن گفتنی، و درجای دیگر، در برتری بعضی از پیمبران بابعضی دیگر میفرماید : س۲ی۲۵۳، **مِنْهُمْ مَنْ کَلَّمَ اللّٰهُ** ، یعنی ببعضی از پیمبران سخن گفت خدا، و این اطلاق مبهم را در آیه(۵۱) از سورهٔ شوری تفسیر کرده، میفرماید «**وَمٰا کٰانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ اِلّٰا وَحْیاً اَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ اَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِاِذْنِهِ مٰا یَشٰاءُ**» ، یعنی هیچ بشری را نرسد که خدا باوسخن گوید جز بوحی یاازپشت پرده‌ای یافرستد پیکی پس وحی کند بفرمانش آنچه که خواهد.

در تفسیر، المیزان آورده : در اینجا استثنائی که با کلمه «اِلّٰا وَحْیاً ...» شده تمام نیست جز آنکه کلامی کهمدلول «**اَنْ یُکَلِّمَهُ اللّٰهُ**» است حقیقتاً کلام باشد.

بنابراین سخن گفتن خدا با بشر واقعاً سخن گفتن است نهایت بطرز خاصی، پس حدّ اصل کلام حقیقتاً ازخدا نفی نمیشود واز این آیات استفاده میشود که اجمالا خدا بابعضی از بندگانش سخن گفته است، یعنی این آیات دلالت دارند براینکه یك امر حقیقی وخالـی ازهر گونه مجاز و تمثیل واقع شده کـه خدا آنرا بنام کلام نامیده

(۱)ـ این بحث اشاره بمطالبی ازتفسیر شریف المیزان است.

است خواه این اطلاق حقیقی باشد یامجازی..

پس قرآن دلالت دارد براینکه‌نعمتهائی را که خدا بپیغمبران اختصاص داده ودیگران آنها رادرك نمیکنند مانندوحی وتکلّم(۱) ونزول روح‌وملائکه ومشاهده آیات بزرگ الهی یاموجوداتی که بوجود آنهاخبرداده مانند ملك وشیطان ولوح‌و قلم وسایر آیاتی که از حواس مردم‌نهان است همه‌امور حقیقی وواقعی هستند .

وامّااینکه کلام‌الهی‌درسخن گفتن باپیمبران چگونه ایجاد میشود، این خود بحثی جداگانه است ، کـه آیاصوت درهوا ایجاد میشود یاغیرآن مانند مکالمه با حضرت موسی ویابرزبان روح‌القدس جاری میشود یاغیرآن، همچنانکه در معراج بارسول‌اکرم مکالمه فرمود، وبدون هیچ واسطه‌وحی را از پروردگار خود دریافت داشت، البته خداورسول از ماهیّت‌این امر آگاهند.

اکنون شاهد کلام در این بحث آنستکه گفته شود باعتبار این مطالب ، امام علیه‌السلام درفقره موردشرح خدارابکلماتیکه بافرستادگان‌خود سخن گفته استسوگند داده وبآن مراتب توسل‌جسته است.

کلمه پاکیزه چیست؟

خدایتعالی درجائی ازقرآن مجید مَثَلی آورده است که معنی بسیار لطیف‌ودقیقی داشته واهل تحقیق در تفسیر وتأویل آن مطالبی بسیار آورده‌اند. در سوره ابراهیم آیه ۲۴ میفرماید : **اَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ اَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِی السَّماءِ.**

براین اشاره که‌آیاندیدی‌ونمیدانستی ای بنده بینا ودانا که چگونه‌خدازدمثلی

---

(۱)ـ درتفاوت بین کلام ووحی‌چنین گفته‌اند: کلام عبارت‌است ازسببی که موجب وقوع معنی درذهن مخاطب میشود، و وحی‌عبارتست ازسخن گفتن نهانی‌واز اینجهت‌درمورد پیغمبران استعمال میشود، چون دیگران آنرا درك نمیکنند.

را، یعنی گردانید کلمهٔ پاکیزه‌را که کلمهٔ «توحیدیادعوت‌باسلام یاهر کلامی که‌دالّ برحق باشد» مانند درخت پاك وپاکیزه‌ای «یادرختیکه دربهشت است، یادرختی که میوه‌های خوش طعم دارد» که بیخ‌وریشه آن درزمین ثابت است وشاخه‌های آن از غایت رفعت‌و بلندی بجانب آسمان کشیده شده و در هرزمان کـه خدا امر فرماید میوه میدهد. «خدابیان‌میکنداین‌مَثَلها رابرای مردم شایدایشان پند گیرند»

(چون «مثل» تصویر معانی است در آئینه افهام و نزدیك گـردانیدن معقول بمحسوس) حاصل معنای این‌مثل چنین است، همچنانکه درخت درزمین‌ثابت‌وراسخ گشته وریشه خود را بزیرمیکشاند وبدان‌وسیله‌آب‌خورده وشاخه‌های آن‌در رفعت وبلندی سرباوج کشیده‌و برمیدهد ـ معنی کلمه شهادت هم اینطور است کـه در دل مؤمن راسخ شده وازسرچشمه تصدیق و گواهی آب میخورد ، و فرع او که گفتار و اقرار است چون برزبان جاری شود، همچنان بامواج فضا سپرده شده و بدون هیچ حاجب ومانع بآسمان میرسد.

همچنانکه در جای‌دیگـر برمضمون دیگر مصداق این معنا را رسانیده ، و میفرماید : س۳۵ی۱۰ ، **اِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ**، یعنی : کلام پاك‌وسخنان نیکو بسوی اوبالاروند و کردارنیك رابالا برند.

بعضی گفته‌اند: مراد از صعود کلمه طیبه در اینجا صعود صحایف است کـه کلمات طیبه‌در آن مکتوب است، وملائکه آنرا بآسمان میبرند که‌محل‌صدورحکم الهی است .

پس‌حقیقت معنا آنستکه: بسوی‌رضای‌اویابمحل قبول اومیرسد کلمات طیبه، ویا کرام الکاتبین‌صحایف آنرا بآسمان میبرندو کـردار شایسته برمیدارد آنرا و رفعت میدهدو بحیّز قبول میرساند.

و نیزچنین گفته‌اند: عمل‌صالح بدون کلمه توحید که مستلزم اخلاص است نافع نیست، وعمل صالح محقق‌ایمانست همچنانکه بعضی گویند: عمل‌صالح‌بالامیبرد

کلمهٔ طیبه را وآنرا رفیع‌القدر میگرداند، چه‌اخلاص سبب قبول طاعات است.

جمعی ازمفسّرین برآنند که «کلمه طیبه» حاوی جمیع انواع ذکر است از تکبیرو تهلیل وتسبیح وتحمیدو قرائت‌قرآن ودعا واستغفار ـ ودر بعضی روایات آورده که‌تسبیحات اربعه‌است، یعنی: سُبْحَانَ‌اللهِ‌وَالْحَمْدُ‌لِلّٰهِ وَلَااِلٰهَ‌اِلَّااللهُ وَاللهُ‌اَکْبَرُ که چون‌آنرا بزبان جاری سازند فرشتگان آنرا بآسمان رفعت دهند.

در حدیث‌آمده که حقتعالی قبول قول نمیکند مگر باصابت سنّت، چه کلام طیب صالح آنستکه باخلاص تمام ازبنده صادر شده‌و موافق امرالهی‌باشد.

و نیز چنین‌روایت‌شده: که قول بدون عمل مانند: تن‌بی‌سر وابر بی‌باران و کمان بی‌زه است.

ودر روایت دیگر آمده است کـه کلمه طیبه ذکرخداست‌و عمل صالح ادای فرائض، هر کس بزبان ذکر خدا کند وفرائض وی‌راضایع ومهمل گذارد، آن‌ذکر ازوی قبول نباشد. وچنین گفته‌اند: که احسن کلمات‌طیبه گفتن «لَااِلٰهَ‌اِلَّااللهُ»است.

اکنون نتیجه‌ای که از این‌بحث گرفته میشود. همانا ارتباط بیان امام علیه‌السلام درشرح این‌بنداز دعا بکلمات طیبه است چون‌بنابمطالبی که گذشت کلمات‌طیبه‌همه از تعالیم عالیه الهی است وتوسل امام‌علیه‌السلام بتمام کلمات الهی‌است، همچنانکه‌عرض میکند. اَللّٰهُمَّ‌اِنّی‌اَسْئَلُکَ‌بِکَلِمٰاتِکَ کُلِّهٰا .

کلماتیکه‌خدا یتعالی به‌آدم‌ابوالبشر القاء فرمود!!!

در داستان حضرت آدم علیه‌السلام است که بعد از آنکه ترك اولائی از اوصادر شدو از مقام رفیعی که داشت خارج شده وبروی زمین مستقر گردید، سپس ازکار خود نادم و پشیمان شده و از پروردگار خـود طلب آمرزش کرد .

قرآن مجید چنین متذکر شده است که حقتعالی کلماتی باو آموخت تابآن

وسیله دعای او بهدف اجابت رسیده و توبه او در مقام پـذیرش قرار گیرد ، همچنانکه فرمود: س۲ی۳۷، فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ... اشاره براینکه فـرا گرفت آدم ازپروردگارش کلماتی را که وسیله پذیرش توبه او باشد.

مفسّرین در کلماتیکه منشأ قبول توبه آدم شدمطالبی بسیار آورده‌اند؛ بعضی گفته‌اند: که آن کلمات این بود: س۷ی۲۳، رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ، بعضی گفتند: تسبیحات اربعه است «سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَر» بعضی گفته‌اند همان کلام معروف در مناسك حج است .

«لَبَّیْکَ اللّٰهُمَّ لَبَّیْک، لَبَّیْکَ لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْک» ... کـه تعلیم آدم و حوا کرد و ایشان بهمان طریق حج کردند وچون از اعمال حج فراغت حاصل کردند توبه آنها بمرتبه پذیرش در آمد.

وبعضی دعاهای دیگر ذکر کرده‌اند، ولی شاهد کلام دراینجاست که بیشتر از تفاسیر متذکر شده‌اند که این کلمات اسماء خمسه طیبه است، همچنانکه، گفته‌اند: چون هنگام پذیرش توبه اورسید جبرئیل فرمود: ای آدم مگر نامها که در ساق عرش نوشته دیدی فراموش کردی، آدم علیه‌السلام چون این راشنید دست برداشت و باحضرت قاضی الحاجات چنین مناجات کرد : بار خدایا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن وحسین که توبه مراشرف قبول ارزانی فرما .

ودر بعضی روایات آمده: که چون آدم این دعا کرد خطاب آمد بوی که ای آدم این نامها راچگونه شناختی گفت. الهی برساق عرش نام نامی ایشانرا باسم سامی توقرین دیدم، دانستم که گرامی ترین آفریدگان بحضرت توایشانند.

حاصل آنکه بنابر آنچه تفاسیر متذکر شده‌اند: اصح روایت آنستکه حقسبحانه باستشفاع آل‌عبا قبول توبه آدم کرد واین روایت از ائمه صادقین علیهم‌السلام مأثور است، ودر کتب بعضی از اهل سنّت هم مسطور است که از آنجمله: ابن مغازلی شافعی که یکی ازبزرگان اهل سنّت است باسناد خود ازابن عباس روایت کرده که گفت: من

ازحضرت رسالت پرسیدم: یارسول‌الله آن کلمات که آدم ازپروردگار خودتلقی نمود وآنرا وسیلهٔ قبول توبه خود گردانید کدام کلمات بود: حضرت فرمود: که آن اسم من وعلی وفاطمه وحسن وحسین بود که ازپروردگار خود تلقی نمودوآنراوسیله شفاعت خود ساخت .

پس امام علیه السلام در این بنداز دعا اقتدا بحضرت آدم علیه السلام کرده وباعتبار مطالبی که گذشت برسول اکرم وخاندان گرامیش توسل جسته است.

خدایتعالی حضرت ابراهیم را بکلمات خود آزمایش کرد !!

بطوریکه قرآن مجید متذکر شده است ، وسائل آزمایش ازطرف خدایتعالی برای بندگان بخصوص اولیاء خود بسیار فراهم شده بلکه آنچه را که بآنها عطا فرموده خود وسیله‌ای در امر امتحان وآزمایش آنهاست، تاآنکه هر کس بداند که خود چه کاره است وعیار کاروبار او چیست وتاچه حدمطیع وفرمانبردار است،واین بحثی جداگانه است که خارج ازموضوع این کتاب بوده ولی اکنون بمناسبت ارتباط آزمایش حضرت ابراهیم بوسیله کلمات الهی و پیوستگی آن به‌بند مورد شرح ازدعا متذکر میشویم که خدایتعالی درجائی ازقرآن میفرماید : س۲ی۱۲۴، **وَاِذِابْتَلیٰ اِبْراهیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قالَ اِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماماً قالَ وَمِنْ ذُرِّیَّتی**.... اشاره براینکه: هنگامی که بیازمود خدایتعالی ابراهیم را بکلماتی، پس بانجام رسانید آنهارا و گفت: همانا قراردهندمام تورا پیشوائی برای مردم، گفت وازنژاد من... یعنی بعداز آزمایش ابراهیم وموفقیت اودراین امر خطیر خدایتعالی از نظر پاداش اشاره فرمود: که پیشوائی و امامت برای توقراردادم و ابراهیم علیه السلام تقاضا کرد که امامت را دربعضی ازفرزندان ونبیرگان اوقرار دهد، سپس خدایتعالی ازنظر موافقت باین تقاضا فرمود: که البته این امامت بستمکاران از ذریّه تونخواهد رسید اشاره براینکه این مقام بکسانی از فرزندان وانسال توتفویض خواهد شد که

شایستگی وصلاحیّت داشته باشند.

بعضی از مفسّرین «کلمات» رادر این آیه شریفه اطلاق برمعانی کرده وتفسیر آنرا به سی خصلت نیکو کرده‌اند، که شرح آن بطول می‌انجامد.

بعضی گفته‌اند: مرادبکلمات طاعات عقلیه‌وشرعیه است؛ بعضی‌دیگر برآنند که‌مراد تسبیح وتهلیل‌و تکبیر است **و بعضی قائلند** که مراد امر بقربانی‌اسماعیل بوده است.

از مفضّل‌بن عمر؛ روایت‌شده کـه از امام‌صادق علیه‌السلام پرسید: کـدام کلمات بود کـه حقتعالی ابراهیم‌را بآن ابتلا فرمود؛ آنحضرت فرمود کلماتی بود که آدم علیه‌السلام بآن متوسل شدوتوبه‌اش پذیرفته گشت وآن اینستکه: آدم گفت: اَسْئَلُكَ بِحَقِ مُحَمَّدوَعَلی وَفاطِمَةوَالْحَسَنوَالْحُسَین....

سپس از معنی « فاتمّهن» در آیـه شریفه سئوال کـرده : آنحضرت فرمود : حقتعالی اتمام‌آن نماید بقائم ائمه‌اثنی‌عشر که فرزندنهم حسین علیه‌السلام است.

بعدازآن مفضّل میگوید: که گفتم یابن‌رسول‌اللهخبرده مرا ازقول حقتعالی که فرمود: س۴۳ی۲۸، **وَجَعَلَها كَلِمَةً باقِيَةً فِي عَقِبِهِ**.... فرمود که معنی‌اینستکه حقتعالی معین‌و مقرر ساخت امامت رادرعقب حسین علیه‌السلام تاروز قیامت.

پس‌باین اعتبار دانسته شد. که ائمه‌اطهار سلام‌اللهعلیهم‌اجمعین همه« کلمات» الهی هستند همچنانکه روایتی هم از امام باقر علیه‌السلام است کـه آنحضرت فرمود : **«نَحْنُ كَلِماتُ‌الله»** مائیم کلمات خدا؛ ودربعضی اززیارات آن‌بزرگواران‌هم‌مصداق این معناکاملا ظاهر است.

بنابراین در بند مورد شرح که امام علیه‌السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ كَلِماتِكَ بِاَتَمِّهاوَ كُلُّ كَلِماتِكَ تامَّةٌ، توسل‌آن‌بزرگوار بمقامات نبوّت و ولایت بوده، که‌تعبیر کلمات‌تامه‌بوجودمقدّس ائمه‌اطهار سلام‌اللهعلیهم‌اجمعین‌شده‌و «اتم» ازآنها بوجود مقدّس رسول‌اکرم.

بحثی جالب !!!

چگونه میتوانید باور نکنید و چگونه میتوانید اعتقاد بیاورید؟!!!

آنها که ایمان بقرآن مجید دارند آنچه را که خدایتعالی در آن اشاره فرموده باقلبی ثابت وایمانی راسخ باید بپذیرند، چون گاهی معانی کلمات الهی در آن کتاب بقدری گسترده است که هیچ آفریده‌ای نمیتواند آنرا محدود کرده ویانهایت آنرا دریابد.

از مطالبی که قبلا دربارهٔ کلمات الهی گذشت دانسته شد که برای احصاء کلمات اوهیچ حدونهایتی نیست وهیچ دستگاه دقیق کامپیوتر که بزرگترین محاسبه را دراسرع وقت انجام میدهد نمیتواند کلمات اورا بحساب وشمارش درآورده یا کتابت نماید.

جالب اینجاست که خدایتعالی خود در این باره دردو مورد از قرآن مجید اشاره‌ای فرموده که اگر درآن دقتی بعمل آیدخواهیم دریافت که امام علیه‌السلام در این فقره ازدعای مورد شرح به‌چه‌مقام ارزنده‌ای سوگند یاد کرده‌است.

جائی میفرماید، س۳۱ی۲۷؛ **وَلَوْ اَنَّمَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللّٰهِ**... اشاره براینکه اگر آنچه درزمین درخت است همه قلم بودند ودریاهای زمین باآن سمه خود مداد میدادند آنرا و پس از تمام شدن آب مداد شده هفت دریای دیگر مانند آن بآن قلمها وبآن آب مداد شده کتابت میکردند آبها تمام شدی و بپایان نیامدی کلام پروردگار.

یابربیانی ساده‌تر معنا چنین است: اگر تمام درختان درروی زمین قلم بودند و هفت برابر آب دریای زمین مرکب میشدند وباآن قلمها ومرکب میخواستند «کلمات» پروردگار رابنویسند، مرکبها خشك وتمام میشد، و کتابت تمام کلمات الهی بپایان نمیرسید.

واین معنارا درجای دیگر از قرآن مجید بامضمونی دیگر آورده، ومیفرماید: س۱۸ی۱۰۹، **قُلْ لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی**

وَلَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً اشاره براینکه: بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم اگر ازروی مثل آب دریاهای محیط که شامل ارض است مرکب باشد برای نوشتن کلمات پروردگار، هرآینه فانی گردد ونماند آب دریا پیش از آنکه بآخر برسد کتابت کلمات پروردگار ، اگرچه بیاوریم همانند آن دریامددی «ازمرکب» وبرآن بیفزائیم.

بحث در تفسیر این آیات شریفه بسیار است و گذشته ازاینکه قبلامراتب کلمات الهی را متذکرشدیم اکنون ازنظر اختصار خلاصه آنچه بعضی از مفسّرین دراین مورد آورده اند یادآور میشویم، وآن چنین است که میگویند: **کلمات الهی عبارت است از علوم الهی و عجائب و غرائب صنع پادشاهی و امور قضاء و قدر و اسامی آنچیزهائیکه دردنیاو آخرت آفریده** و (بزبانهای مختلف دنیا نامگذاری کرده) **و همچنین حکم و فرمان او و نعمتهائی که در دنیا و آخرت بربندگان افاضه میکند .**

البته اگرما روی یکی ازاین مراتب بخواهیم حساب بگذاریم، کافیست که مصداق معنای این آیات شریفه ظاهر شود، مثلا اگر بخواهیم فقط معلومات خدایتعالی را بحساب بیاوریم روشن است که اگر هزاران دریاهم مرکب شوند آن مرکبها در نوشتن خشك شده ومحاسبه علوم اوجلّ شأنه بپایان نخواهد رسید چون معلومات او غیرمتناهی است واعداد نامتناهی هیچگاه بنوشته درنیاید.

پس چه خوب است که دراینجا توجه دقیقی به بیان امام علیه السلام دراین فقره ازدعا کرده که عرض میکند: **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِكَلِماتِكَ كُلِّها**، ببینید وسعت این توسل تاچه حد است وبمصداق آیات شریفه که تفسیر آنها گذشت کلمات خدایتعالی چیست و در چه مرتبه است آیا درهمین یك جمله آن بزرگوار درمقام توسل چیزیرا فروگذار کرده است؟ (جان عالم بقربان آن آقا که این کلمات را تعلیم برما کرده است) و گفت در پیشگاه مقدّس الهی عرض کنید خدایاتو را بحق تمام مراتب کلماتت که قلمها از نوشتن آن عاجز و دریاهای مرکب از کتابت آن خشك میشوند ، اجابت فرمای

آنچه را ازتو درخواست میکنم .

کلمات تامّه واتمّ کلمات چیست؟

تااین قسمت ازشرح کلام، ارتباط کلماتالهی به‌بند مورد شرح کاملا روشن گردید ودانسته‌شد که کلام و کلمات الهی چیست ولی اکنون موضوع مهمتری از شرح ایـن فقره از دعا باقی مانده است کـه ببعضی از نکات برجسته آن اشاره خواهیم کرد.

دراول باید باصل فقره دعا توجه کرد که امام علیه‌السلام عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ كَلِماتِكَ بِاَتَمِّهاوَ كُلُّ كَلِماتِكَ تامَّةٌ.

در اینجا برای آنکه دانسته شود کـه «اتمّ» کلمات و « کلمات تامّات » چیست تمهید مقدمه‌ای لازم است تاموضوع راکاملا روشن دارد.

کلمهٔ تامّه کلمه‌ایست که‌کامل میشود بآن تمام‌آنچه‌لازمهٔ این‌عالم‌است،چون باآن پیوستگی که تمام اشیاء درعالم باهم‌دارند، اگر نقصی‌در موجودات‌باشد حمل براینستکه نقص در تشکیلات‌جهان آفرینش است و چون وجود هرچیز بستگی به کلمه دارد و یاباعتبار دیگر نام‌هرچیزی از ازل درلوح محفوظ باحفظ‌سمت کلمه در معنائبت شـده است وآنچه راکـه لازمه تشکیلات عالم بوده باحروف مخصوص بکلمات ترکیب شده و معنا را ظاهـر ساخته است ، **لذا میتوان گفت کـه تمام کلماتیکه ازطرف پروردگارعالم درلوح محفوظ مکتوب‌است «کلمات تامّه» میباشندوهیچ ضرورتی نداشته‌ویاعللی موجود نبوده که‌کلمه‌ای ازمصدر جلالت صادر شودکه درجهان آفرینش ناقص ویابی فایده وبی‌مصرف‌باشد.**

پس کلمه تامّه، جامع تمام‌حروف کونیه است ویابنابر اعتباری میتوان گفت که کلمه‌تامّه گاهی اطلاق میشود برهرچیزی که درمرحله تکامل یاخودکامل‌است، مثلا، کلمه انسان که این‌خود کلمه‌ای جامع وکامل است بمعنی موجودی است که

صاحب‌چشم‌و گوش‌ودهان‌وبینی‌و قلب ووو.... میباشدوبازیکی از کلمات که‌منسوب بکلمه انسان است نام میبریم، مانند «چشم» که این هم خود از نظر معنا یك کلمه تمامی است یعنی در مرحله خودکامل است وهمچنین اعضاء دیگر.

وباز دراین مثال افکاررابسط داده کره «زمین» را نام میبریم که این‌هم‌خود کلمه‌ای‌کامل وتمام‌است که باز هرجزئی ازآنهم بنوبت خودکامل وتمام است، یعنی کوه ـ دریا ـ دشت ـ صحرا ـ باغ ـ بستان ـ حیوانات ووو ... وخود انسان که تمام این‌تشکیلات برای اوآفریده شده است!.

واز آن‌بالاتر کلمهٔ کهکشانرا مثال میزنیم که میلیونها خورشید و میلیونها منظومه ومیلیونها کرات مانند زمین‌وبسیاری مخلوقات که اصلا نمیتوان حتی فکر آنرا درعالم تخیّل پرورش داد در آن موجود است که آنها همه‌هریك خودکامل و کلمه کهکشانرا کامل کرده وباعتباری همه آنها ، کلمات تامّات هستند، و یامیتوان این معنا رابروجه دیگر تعبیر کرد: که تمام اجزاء کهکشان حروفی‌هستنداز کلمه « کهکشان» ویاتمام اجزاء انسان حروفی هستند از کلمه «انسان» که هریك بنوبه خودکامل هستند ولی دراین کلمات تامّات امتیازی‌وجود دارد که میتوان اتمّ کلمات را ازآن نامبرد واز فحوای این‌مطالب این‌معنا کاملاروشن خواهدشد، زمانیکه‌اعضاء بدن‌آدمی‌هریك بنوبه‌خود کلمه‌کامل وتامی‌باشندپس‌خود کلمهٔ«انسان»درمقام‌تفضیل «اتمّ» ازآنهاست، ویاتمام اعضاء کهکشان که‌هریك در مقام کلمه تمامیّت دارند خود کهکشان در مرتبه «اتمّ» است، واین‌برسبیل مثال گفته شدچون معنای «اتمّ»بقدری وسیع ودقیق است که‌هر کس بقدر توانائی خود میتواند این معنا را درك کند ، باز بطور مثال‌باآنکه در اینجا گفتیم که کلمه «انسان» درمقام‌تامّات است‌ولی‌اگر توجه کامل‌شود خواهیم‌دریافت که‌انسانهاهریك‌در مقامی‌هستند که ازجهاتی‌باهم‌امتیازاتی دارند، یك انسان‌عالم‌است «اتمّ» است‌یکی‌اعلم‌است «اتمّ‌است» یکی‌درمقام‌ولایت‌است، اتمّ است‌یکی‌در مرتبه رسالت است‌اتمّ است‌ویکی ازتمام اینهاافضل است «اتمّ» است‌و

دراینجامیتوان بعالیترین وکاملترین مقام انسانیت‌اشاره کرده ورسول‌اکرم «پیغمبر خاتم‌را» به‌اتمّ کلمات، یعنی یك انسان‌کامل معرفی کرد. چون آن‌بزرگوار اعلم‌وافضل واکرم ازتمام پیغمبران‌و تمام‌خلق‌جهان‌بوده که قرآن‌مجید براین‌معنا کاملا گواهی داده است.

وباز در معنای «اتمّ» گفته‌میشود که کتابهای آسمانی همه کلمات تامّات‌الهی هستند، بایك‌توجه دقیق خواهیم دریافت که‌قرآن کتابی‌جامعتر وکاملتر ودر مرتبه «اتمّ» است (که‌شرح‌آن بعداً بیاید).

ونیز از مثالی که قبلا آورده شد اگر کهکشانرا جزء کلمات‌تامّات‌قراردهیم، پس‌مجموعه کهکشانها واصل‌جهان‌بی‌نهایت ویا «عالم کبیر» ازنظر تمامیّت درمرتبه افضل واتم است.

بنابراین: دربند مورد شرح ازدعا که امام علیه‌السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ كَلِماتِكَ بِاَتَمِّهاوَ كُلُّ كَلِماتِكَ تامَّة، این معنا کاملا آشکار گردید که آن‌بزرگوار در اول متوسل‌بکلماتی شده که آب دریاها اگر مرکب بودنداز نوشتن‌آنها خشك میشدند و کتابت آنها پایان نمیپذیرفت، ودرثانی به‌اتمّ‌آن کلمات سوگندیاد کرده که‌اتمّ آنها در این‌بحث‌روشن گردید.

وباآنکه ذکر اتمّ کلمات الهی مانند کلمات اوبحساب‌و کتابت در نمی‌آید، نگارنده در اینجا از ساحت مقدّس امام علیه‌السلام معذرت طلبیده و بیان آن بزرگوار را باهمین‌چند کلمه مختصر تعبیر نموده‌عرض‌میکند: خدایاتورابحق تمام‌موجودات درجهان آفرینش و بکاملترین آنها «عالم کبیر» و بحق تمام انسانها و کاملتر آنها (رسول‌اکرم) وبحق تمام کتب آسمانی‌وکاملترین‌آنها «قرآن» وبحق‌اتمّ کلمات‌تواز هر کلام، اجابت‌فرمای‌آنچه‌را ازتو مسئلت‌دارم.

کلمات تامّات از نظر قرآن مجید !!

قبلاشرحی دربارهٔ کلمات الهی گذشت، اکنون بروجه دیگر گفته میشود که کلمات خدایتعالی ایجادمیشود به تناسب هرچیزی در معانی آنها ، بعضی در مرتبه «تامّات» وبعضی در مرحله تکامل و بعضی اتمّ واکمل از یکدیگرند، و میتوان چنین گفت که کلمه تامّه دلالت دارد برتمام مقاصدو مراد وتمام آن حروفی که در کلمه تامّه بکـار رفته است حاوی تمام کلمات ومشتمل برمعنای تمامیّت است، یعنی دلالت بر مفاد ومعنای آن کلمـه تامّه رادارد و کلماتیکـه درمرحله تکامل هستند فاقد بعضی حروفی هستند که معنا راتمام نکرده ومفهومی ازآن حاصل نمیشود، مثل اینکه بگوئیم «ابجد» یا «هوّز» که در این کلام خاصیتی ظاهر نیست فقط خاصیت ترکیب چند حرف را دارد ولی زمانیکه این حروف با حروف دیگر طوری ترکیب شوند که اثر مخصوص ازآنها ظاهر ومعنائی دربرداشته باشند ازآنها کلمات تامه بوجود میآید ، البته این بحث بسیار دقیق واحتیاج بتأمل بیشتری دارد تامفهوم واقعی ازآن حاصل شود، ولی در اینجا گفته میشود باآنکه تمام کلمات الهی در مرتبه تامّات هستند ولی گاهی از نظر اهمیّت موضـوع وبرای آگاهی بیشتر و اینکه توجه بندگانرا بمواردی دقیق جلب نماید تمامیّت کلام خودرا درقرآن مجید تصریح کرده و چند موضوع مهم را یادآورشده است.

جائی میفرماید: س۶ی۱۱۵، **وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقاً وَعَدْلاً لاٰمُبَدِّلَ لِكَلِمٰاتِهِ** ...

اشاره براینکه: قرآن مجید بطوری کامل وتمام است که کلمات آن براستی و حقیقت وعدل و داد نازل شده، که هیچگونه نقصی در آن مشاهده نخواهد شد و کسی نمیتواندچیزی برآن بیفزاید یاازآن کم نماید، ویاباعتباردیگر معنی اشاره برآنستکه کتابهائی را که خدایتعالی نازل فرمود ورسولانی را که فرستادو احکامی را که مقرر نمود و وعده هائیکه به بندگان خود داد، و آنچه را که در عالم حجّت قرار داد همه راست واز روی عدل و حق وحقیقت بوده وهیچکس حکم وقضاء اورا تغییر نمیتوانداد.

ودرجای دیگر تمامیّت کلام‌خود را ازنظر افاضه نعمت وایصال برحمت بیان داشته و میفرماید: س۷ی ۱۳۷ ، **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنىٰ عَلىٰ بَنِي‌اِسْرائيلَ بِمٰاصَبَرُوا** ... که اگر این معنا حمل برعموم شود چنانست که خدایتعالی نعمت خود رابراهل ایمان تمام کرده است .

ودرجای دیگر برسبیل تثبیت قضاء وحکم‌خود واجرای امر میفرماید:س۱۱ ی۱۲۹، **وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّٰاسِ اَجْمَعينَ** اشاره براینکه گروهی که راه عناد رادر پیش گرفتند وایمان بخدا نمی‌آورند، گروهیکه مخالفت به‌امر او کرده واز خطاکاری وعصیان بازنمی‌ایستند، خدایتعالی پرمیکنددوزخرا از آنها چه‌از گروه جن‌یا انس‌باشند.

واشاره این‌آیه شریفه بهمان کلماتیستکه دربعضی‌از ادعیه‌آمده وباید پناه‌بر خدا برد ازتأثیر آن کلمات، همچنانکه گفته شده است **(اَعُوذُ بِكَلِمٰاتِ اللّٰهِ التّٰامّٰات)**.

حاصل‌آنکه بعضی از مفسّرین کلمات تامّات را باصل قرآن مجید که مافوق کتب‌آسمانی‌است‌تفسیر کرده وچنین گفته‌اند که مراداز تمامیّت کلمه‌رسیدن‌شرایع آسمانی است ازمراحل نقص‌وناتمامی بمرحله‌کامل، ومصداق‌آن‌ظهور دعوت‌اسلام‌و همین‌دین محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خدایتعالی فرمود: **وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ**...

وبعضی دیگر گفته‌اند: که کلمات تامّه‌آنستکه ازنظرخاصیت کلام، از نظر اجرای‌امر، ازنظر تأثیر نفوذ،از نظر اثبات، ازنظرحجّت وبرهان وازتمام‌این‌جهات تمام‌و کمال‌باشد.

یك بحث فلسفی !!

بعضی‌ازحکمادرمعنای تمامیّت کلمه گفته‌اند: تمام‌شدن کلمه‌خارج‌شدن‌آن‌ازمرحله‌قوه‌واستعدادبمرحله‌فعلیت ووقوع‌است،ودرحاشیه‌این‌بیان‌اشاره کرده‌اند: برآنکه اخباری که از امامان‌اهل‌بیت دراین‌مورد رسیده زیاداست‌وهمه‌متفق است در اینکه

کلام خدا که در کتاب وسنّت کلام نامیده شده از صفات فعل است نه از صفات ذات

بعضی دیگر گفته‌اند: یك قسم از کلام، صفت ذات است و آن عبارت است از ذات پروردگار از نظر آنکه دلالت بر خود دارد و یك قسم از صفت فعل و آن عبارتست از ایجاد خدا از نظر اینکه هر موجودی دلالت دارد بر کمال موجد خود (البته این گفتار بفرض صحت موافق با معنای لغوی نیست).

صدرالمتألهین گفته است: کلمه تامّه اشاره است بجوهر عقلی تام الوجود، یعنی عقل فعّال وتام آنچیزیستکه یافت شود از برای او هرچه ممکن باشد از برای او در اول کون که بحسب نظره اولیٰ انتظار آنرا نداشته. ونیز اضافه میکند که مراد از کلمات تامّات عقول کامله‌ایست که خدا بآن عطا کرده جمیع کمالات لائقه آن را در اول ابداع، بخلاف نفوس واجرام؛ پس اجرام همیشه ناقصند و نفوس در کمال و نقص وعلو وسفالت بدرجهٔ استکفایند وبعضی هم ناقص ومستحیل وهالکند مانند اجسام ....

اسم اعظم الهی اتمّ کلمات است

در مقدمه کتاب اشاره شد که این دعای شریف حاوی اسم اعظم الهی است واز شرحیکه درباره کلمات تامّه و اتمّ از آنها گذشت دانسته شد که هر کلمه‌ای که در مرتبه کامل است از کلمات تامّه واتمّ آنها کلمه‌ایست که اکمل باشد از تمام حروفی که در مرتبه اتمّ است، وباین اعتبار هیچ کلمه‌ای بالاتر وکاملتر و جامعتر از کلمه اسم اعظم الهی نیست چون جامع جمیع صفات او واتمّ کلمات از اسماء حسنای اوجلّ شأنه است.

وگذشته ازاین خود بیان امام علیه السلام که در این دعای شریف توسل باتمّ کلمات الهی جسته «اسم اعظم» در آن مستتر است.

اکنون بااین شرح مختصر که دربارهٔ کلمات الهی گذشت بابی از تفسیر کلام در این کتاب گشوده شد که شاید تاکنون این موضوع مهم باین صراحت گفته نشده باشد.

***

کلمات الهی

از کلام حق کلام آمد پدید — جمله عالم از کلامش آفرید
آنچنان باشد نفوذش در کلام — که بلفظ «کُنْ» کند مطلب تمام
نی براین معنا که آرد بر زبان — چون زبانی نیست او را در عیان
بلکه گویم این سخن از قول راست — بر اراده آفریند آنچه خواست
گر بخواهد این جهان ویران کند — یا که خلق عالمی بیجان کند
یك کلامش بس که گوید در نهان — (باش) باشد هر چه باشد در جهان

.. ✿ ..... ✿ ..... ✿ ..

نکته‌ای گویم ز اسرار کلام — تا بدانی رمز معنا را تمام
هر چه جوئی هر چه بینی در جهان — خود همان باشد کلامی از نهان
هر چه آید در قضا و در قدر — سرِّ آن باشد کلامی در بدر
چون قضا در این جهان آواره است — هر زمانی در اموری کاره است
هر کسی در سر نوشت کار خویش — لحظه لحظه می نهد گامی به پیش
هر نفس هر کس مواجه با قضاست — هر قضا یك کلمه از امر خداست
پس چسان آید کلامش در شمار — آنکه هر آنی برد نقشی بکار
گر شود کاغذ همه سطح زمین — یا شود پیچیده طوماری براین
گر قلم باشد همه نی زار سند — ور مرکب آب دریاهای هند
چون نویسندی کلام کردگار — در همه مصحف نیاید در شمار
بلکه خشك آید مرکب در بحار — ناتمام افتد کلام از «یك» هزار
زین سبب اند کلام الله مجید — لفظ «کُنْ» را در خلالش آفرید
چون ز هر چیزی که باشد در نبود — یك اشارت بس که آید در وجود

.. ✿ ..... ✿ .....✿..

اینکه قرآن داده بر مردم پیام — شد معمّا حل ز فحوای کلام
کرد القا یك کلامی از نخست — بر همان آدم که عهدش کردست

گفت باشد توبه‌ات آندم قبول / که زنی چنگی بدامان رسول
مطلب دیگر بگویم از کتاب / تاشوی واقف ز رمزی از حجاب
اینکه شد موسی ملقّب بر کلیم / هم سخن شد با خداوند علیم
نکته‌ای دراین بیان باشد عجیب / تاکنی درك معانی از قریب
شد کلام ایجاد اندر کوه طور / تا سخن گوید خدا از راه دور
این غلط گفتم که بعدو قرب حق / هر کسی را شد بحدّی مستحق
گر سخن گفتا به موسی از بعید / گفته با احمد بقربی در وحید
آنزمان کو در مقام «مَنْ دَنیٰ» / خود بدید اندر ره محو و فنا
کرد بامحبوب خود راز و نیاز / آنچنان تاپرده بردارد ز راز
گفتگوها در کلام آمد پدید / بس رموز عاشقی از حق شنید
او ز نزدیك و کلیم‌اللّه ز دور / هریکی رابهره‌ای از فیض نور
تاکه‌نورازجلوه‌گاهش شدپدید / از کلامش بس سخنها آفرید
بر خلیلش در اشارت یك کلام / آتش اندر شعله شد بَرْد و سلام
غیراز این آمدکلامی‌در وجود / بی پدر عیسی ز بودی از نبود

.. ✿ ..... ✿...... ✿..

حاصل معنا بُوَد این در کلام / آنچه را آورده قرآن در پیام
نه کلام حق توان تبدیل کرد / هم‌نه از خود آیتی تأویل کرد
چونکه معنا جمله نزد اولیاست / هر کسی‌شد منحرف اهل ریاست
هر کلامش ثابت آمد در اصول / تاکه عدلش صادق افتدد قبول
کل‌معنا در دو مورد شد تمام / دوزخ و جنّت کلامی درکلام
هر که‌جوید راه‌حق‌را در وصال / در کلامش می‌نهد روبر کمال
گرچه‌کامل درکلام حق یکیست / وانکه شد غالب اتم‌از مابقیست
زانکه امردین شود آنگه تمام / که‌بگیرد صاحب الامرش زمام
پس توسّل جو براین آخر کلام / یاکه در دل ذکر اوآور بنام
من‌چنین کردم دعابرحال«زار» / تاشوم در هردو عالم رستگار

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کَمالِکَ بِاَکمَلِهِ وَکُلُّ کَمالِکَ کامِلٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِکَمالِکَ کُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم تورا از کمال‌تو، وبحق کاملتر وعالیترین مراتب آن «وحال آنکه» تمام مراتب کمالت کامل است ، خدایا در خواست میکنم از تو بتمام مراتب کمالت !!

معنی کمال و کامل چیست؟

کمال اطلاق میشود هم‌براسم وهم‌برصفات، و بمعنی تمام شدن‌وآراستگی صفات است.

وکامل: یعنی‌بی‌عیب‌ونقص‌وتمام‌الاجزاء ودراصطلاح، فوق‌تمام است، ونسبت‌آن به پروردگار عالم یکی از صفات ذات اوجلّ‌شأنه است ، همچنانکه در اسماءِ صفاتش آمده است «یاکامل» .

ومصداق این صفات را دربارهٔ اشیاء و مخلوقات و هـم نسبت بخدایتعالی در حد امکان توضیح خواهیم داد .

کمال خدایتعالی چیست ؟

کمال‌خدایتعالی : صفاتیست که برای اوهمیشه‌ثابت وازاو سلب نشود ، یعنی ذات اوعین کمال اوست (۱).

(۱)ـ یعنی ازحکمابرآنندکه‌کمال الهی جامع صفات‌جمال وجـلال‌اوست، و چنین گفته‌اندکه صفات ثبوتیه یا «صفات جمال» اشاره برآنستکه: ذات‌مقدس الهی در نهایت‌کمال بآنهاآراسته است، وصفات‌سلبیه یا «صفات جلال» یعنی ذات اقدس اودر نهایت کمال از آنها پیراسته است واضافه میکنندکه‌چون آن‌ذات پاك‌بی‌نهایت صفات ثبوتی‌وبی‌نهایت صفات‌سلبی‌را دارد، لذا این صفات‌هردو درمرتبه‌کمالند.

کمال خدا یتعالی: در مرتبه‌ایست کـه هیچکس بکنه اوپی نخواهـد برد ، همچنانکه در اسماء صفات او آمـده است : **«یامَنْ لَهُ کَمالٌ لایُدْرَکُ».**

کمال خدا یتعالی : همان نشانه‌هائیست که وجود موجودات مختلف درجهان آفرینش گواه بر آنست.

کمال خدا یتعالی : علم و آگاهی اوست « که‌اتم و اکمل و اعلیٰ مراتب کمال اوست» واو ذاتاً (عالم بماکان ومایکون وماهو کائن) است .

کمال الهی : تمامیّت ذات واجب‌الوجود اوست وبینائی و شنوائی اووداناثی‌او بر تمام اسرار نهان .

کمال الهی : قدرت او برایجاد هرچیز وتوانائی او برهرامر وفرمانیست که اراده‌اش بآن تعلّق گیرد،همچنانکه در اسماء صفات اواین دوصفت توأم باهم آمده است « **یامَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْکَمالُ**» اشاره براینکه: «ای آنکه توانائی و برازندگی ازآن تواست » .

کمال خدا یتعالی : بی‌نیازی اواز تمام موجودات، و نیاز تمام موجودات باو سبحانه است که فرمود: **وَاللهُ هُوَالْغَنِیُ.**

کمال خدا یتعالی : درمرتبه‌ایست که‌هرقدر از انواع‌نعم خودبخشش‌واحسان فرماید ازخزائن کرمش چیزی کم نیامده و نقصان نپذیرد.

بنابراین اومستجمع جمیع صفات کمالیه و ازهرنقص منزّه است.

پس‌دانسته شد که توسّل امام علیه‌السلام به کمال‌الهی دراین‌بنداز دعای شریف در چه‌مرتبه استوبطور اجمال تاحدی معلوم گردید که کمال الهی چیست؟!

خدای‌هستی همهٔ کمالات هستی‌را دارد !!!

علاّمه‌طباطبائی در کتاب «اصول‌فلسفه وروش‌رئالیسم» قریب باین مضمون آورده است: اگر بخدای جهان از این سوی «برهان» نگاه کنیم که اوسبحانه‌وجود دهنده وهستی بخش‌جهان‌است، (وقبلا روشن‌ساختیم

که علّت فاعلی باید دارای کمالی باشد که بمعلول خود میدهد) ناچارحکم‌خواهیم کرد **که‌بخشاینده هستی،همه‌کمالات هستی رادارا‌است** .

واگر بخدای جهان ازاین‌سوی «برهان» نگاه کنیم که واقعیت مطلق ازآن اواست، ناچار هر کمال وفعلیّت واقعی نیزازآن او خواهد بود .

مثلا درهریك‌ازموجودات جهان فعالیتی‌بحسب‌حال خودش تاحدی که‌شرایط زمانی و مکانی آزادش گذاشته باشد مشهود است و البته فعالیت نامبرده از قدرتیکه موجود نامبرده داردسرچشمه میگیرد؛ وچون این قدرت کمالی است واقعیت دارد، پس‌از واقعیت مطلـق «وجودخدا» سلب نمیشود، ونیز قدرت نامبرده پدیده‌ای است که‌از علّت پیدا شده، پس‌ناچار علّت فاعلیش دارای آن میباشد.

مثال دیگر اینکه: دربسیاری از موجودات صفت کمالی‌بنام علم‌داریم‌چنانکه در انسان وسایرجانوران زنده پیداست، وهمچنانکه‌درقدرت گفته شد: علم‌نیزچیزی است واقعیت‌دار ومعلول است، پس‌برای خدای جهان اثبات خواهد شد .

گذشته از اینکه درجریان نظام وجود (که‌مربوط به‌علّت‌های جزء نمیتوان دانست) آثار شعور وعلائم قدرت (یك‌علم بی‌نهایت باریك‌وتیز ویك نیروی‌بیکرانی حیرت‌انگیز) باندازه‌ای روشن است که باهیچ پرده‌وپوششی نمیتوان پوشانید.

پس از بیانات گذشته نتیجه گرفته میشود کـه: کمالات وصفاتی کـه بحسب تجزیه وتحلیل بسوی وجود برمیگـردند، یعنی براستی وجود خارجی دارند، بطور اطلاق برای خدای جهان ثابت‌هستند، پس‌خدای جهان دانا وتوانا وزنده میباشد.

وهمچنین صفاتی که بعدم ونیستی تحلیل میشوند، یعنی‌براستی موجودنیستند مانند جهل. عجز، فنا، فقر، احتیاج، معلولیت، اضطرار، از خدای پاك‌منتفی‌میباشند وچون احتیاج و قید از خدا منفی است ناچار هرصفت کمالی کـه دارد عین ذاتش خواهـد بود نه خارج از او ، زیـرا کمال خارج از ذات بی احتیاج و قیـد

صورت نمیگیرد (۱).

پس بااین توضیح که گفته شد **«خدای هستی،همه کمالات هستی رادارد»** درفقره مورد شرح که امام علیه‌السلام عرض میکند: (اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِكَمالِكَ كُلِّهِ) آن بزرگوار بتمام کمالات هستی توسل جسته وبه اکمل آنها که مبدأ ومنشاء اصلی وواجد آن کمالات است سوگندیاد کرده خواسته‌های خودرا مسئلت مینماید.

چگونه میتوان صفات کمال خدایتعالی را تشخیص داد ؟!

این نکته قابل توجه است که تشخیص صفات خدایتعالی درخور فهم هر کس نیست؛ چون غالباً صفاتی که بر او اطلاق میکنند وجه مشترك باصفات مخلوق داشته و باید در توصیف او از هر تشبیه خود داری کرد، همچنانکه خود فرمود: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

دانشمند عالیقدر جناب مرتضی مطهری در پاورقی کتاب اصول فلسفهٔ علامه طباطبائی چنین آورده است: بعضی میگویند: اشکال بحث درصفات حقتعالی از جنبهٔ تنزیه وتشبیه نیست، اشکال از جنبهٔ دیگر است؛ اشکال اینستکه ماباعقل خودنمیتوانیم تشخیص دهیم که کدام صفت، صفت کمال است وذات حق متصف به آن است و کدام صفت ، صفت نقص است وذات حق منزّه ازآن است.

حداکثر فهم ما اینستکه بگوئیم اومستجمع جمیع صفات کمالیه است وازهر نقص منزّه است، امّا از کجامیتوانیم بفهمیم که کدام صفت لایق ذات مقدّس پروردگار است و کدام صفت این چنین نیست، تشخیص صفت کمال از صفت غیر کمال برای بشر

(۱) این معنا ازراه خاص فلسفی ثابت شده است، که معطی یك کمال محال است که فاقد آن کمال باشد (همچنانکه فاقد شیٔ نمیتواند معطی شیٔ باشد، و از این جهت کمالاتیکه در مخلوقات دیده میشود نشانه آنستکه مبدأ ومنشأ اصلی موجودات واجدآن کمالات است، وآن خالقی که این کمالات رابمخلوق افاضه کرده است اوخود کمالش بوجه اعلی واکمل است.

میسّر نیست!!

از اینرو وظیفه ما اینست کـه در اینگـونه مسائل تابع شرع مقـدّس باشیم **هرصفتی که در کتاب خدا و یاگفتهٔ پیامبر خدا واوصیاء پیامبر برای خدا اثبات شده مانیز اثبات میکنیم** ، و هرصفتی کـه در قرآن و سنّت اثباتاً یانفیاً درباره‌اش بحثی نشده است ماناچار بایدسکوت کنیم.

در میان آیات قرآن آیاتی هست که خداوند را از توصیف بشر تنزیه‌میکند ازقبیل: س۳۷ی۱۸۰ **سُبْحٰانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّٰا يَصِفُونَ** یعنی منزّه است پروردگار تو، پروردگار عزت ازآنچه اورا میستایند، وهمچنین در جای دیگر: س۱۷ ی۴۳. **سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِيراً**، یعنی منزّه و برتر وبالاتر است از آنچه گویند اورا بالاوبزرگ، وبطور کلّی همه آیاتی که کلمه «سبحان» و یا «تعالی» در آنها بکار رفته همین مفهوم را دارند.

پس‌بنابگفتهٔ قرآن مجید کسی قادر نیست که‌صفات خدایتعالی رادر حدخود توصیف کند ویا تشخیص دهد ویااین مرتبه‌را بحدّخود برساند که‌چه صفت ازصفات خدایتعالی کمالیه ولایـق ذات پروردگار است وچه‌صفت اینچنین نیست ، ولی این معنا بامقیاس وجود شناسی کاملا قابل تحقیق است و عقول تمرین‌یافته فلاسفه نتیجه تحقیقات خودرا براین پایه گذاشته‌اند: که هروصفی که حاکی ازحسن و کمال و در حدّاعلای آن باشد وهیچ نقص وعدم دراو نباشد میتوان خدا رابآن توصیف کرد.

واز آنطرف برای شناسائی صفات خدایتعالی مقیاسهای دیگری ذکـر شده که دوراه برای‌اثبات این مدّعا آورده‌اند، یکی ازاین‌دوراه «خودذات» دلیل‌برصفات قرار گرفته ودرراه دیگر مخلوقات آئینه ومرآة صفات حق‌قرار گرفته‌اند .

امّا اینکه خود ذات، برهان برصفات قرار گیرد؛ همان راهی است که مبنای برهان صدیقین براثبات واجب و وحدت واجب قرار گرفت.

وقتی که ثابت شداصالت‌ازآن‌وجود است، وثابت‌شد که حقتعالی وجودمحض

و واقعیّت محض است وعدم و ماهیّت در او راه ندارد، و ثابت شد کـه کمال مساوی وجود است وعدم وماهیّت منشاء نقص میباشند، پس ذات حق کمال واقعی رادارااست، زیرا کمال واقعی آنستکه به‌وجود و واقعیت برگردد واز احـکام و لوازم وجود و واقعیت بوده باشد وچون ذات حـق وجود محض است پس کمال محض است، وجمیع شئون‌وجود و کمالات وجود بنحو اعلیٰ در ذات اوصدق‌میکند.

اکنون برگردیم باصل موضوع کـه امام علیه‌السلام دراین فقره از دعای شریف عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِكَمٰالِكَ كُلِّهِ، باتوجه بمطالب دقیق این‌بحث دانسته‌شد که کمال الهی درچه مقام بوده و اهمیت توسل امام علیه‌السلام در چه مرتبه است.

کمال انسانی‌چیست؟ وچه‌ارتباط بکمال الهی دارد!!

اهل تحقیق برآنند که هرفردی از افراد عالم بلکه هرحیوان وهرموجودی درمسیر کمال سیر نموده و روی بتکامل میـرود، البته این از نظر قانون خلقت صحیح و تاآنجا که امر تکوین مراحل تکامل را در جهان آفرینش می‌پیماید سیردوران مراحل کمالات رایکی پس‌از دیگر پشت سر گذاشته تابحدّتکامل برسد ولی مرتبه نهائی ومرز تکامل در هرچیزی بکجا میرسد خدا میداند.

اکنون باید دانست که‌اصولا کمال‌چیست و کمال یابی کدام است وحد تکامل درچه مرتبه است.

باآنکه قبلا اشاره بمعنی کمال درمقاله اول مورد شرح گردید، ولی از جهت دیگر دراین بحث گفته میشود که کمال درانسان عبارت است‌از آراستگی صفات و تعادل ومیانه‌روی درکارها وپی‌بردن بمجهولات وتحصیل هرنوع ازدانشها وآگاهی براسرار وکشف اختراعات واقدام‌به‌نیکوئیها وآنچه که از نظرعقلی انسانرابمرتبه عالی اخلاقی میرساند.

واین موضوع درنزداهل تحقیق مسلّم است که فطرت انسانی برای نیل بمقاصد و هدفهای گوناگون همیشه متوجه مراحل تکامل بوده و همانطور که گفته شد هر موجودی دراین مسیر قرار گرفته وبسوی مرتبه کمال پیش میرود.

ولی دراینجا این سئوال پیش می‌آید که چگونه افرادی ازدائره کمالات خارج شده وتغییر مسیر میدهند درحالیکه شاید سازمان روحی واخلاقی آنها بحکم فطرت باید متوجه کمالات واقعی باشد، باید گفت کـه اینگونه مردم مسیر کمالات را گم کرده واز راه عقل منحرف شده وبگمان خود مرتبه کمال را می‌پیمایند، مثلا سارقی که قدم درمسیر دزدی میگذارد بگمان خود از تحصیل متاع دزدی میتواند خود را بمرتبه کمال برساند ، آن جنایتکار که اراده کشتن کسی را دارد براین گمان است کـه اقدام بآن عمل او را بمرتبه کمال میرساند وهمچنین اموردیگری کـه بعضی انجام داده وآنرا برای خود کمال میدانند، حتی نگارنده در حال نوشتن این سطور موضوعی بخاطرش آمد که بگوید : در این ایام که یکی از هنرنمائی‌های بزرگ جهانی «مسابقه بوکس» میباشد و در تمام ممالك مترقی برای این «کمال یابی» و مرتبه تـکامل آن کوشش‌های فراوانی مبذول میدارند و هرساله میلیونها پول برای ترویج وجوائز آن اختصاص میدهند تاآن قهرمان بوکس آخرین حدّمرتبه کمال خود رابظهور رساند، وبایك ضربه ویاضربات شدیدی چشم رقیب خودرا کور کند و حریف خود را از پای درآورد و اورانقش برزمین نماید ویابالاتر اقدام بقتل عمدی کرده وبایك ضربه نَفَس حریف خودرا قطع و کشتار مجاز بنماید، که این آخرین مرتبه کمال خودراظاهر ساخته است، وهزاران نفر از دیدن آن صحنهٔ کمال ساعتها دست‌زده وبرای او هورا میکشند!!! آیاحقاً ایـن کمال است؟ تفاوتی نمیکنـد آن جنگجویانی که بوسیله یك بمب میلیونها نفررا درآن واحد بدیار عدم میفرستند، آنهاهم بگمان خود درمسیر کمال بوده وبسوی تکامل میروند .

پس اینگونه اشتباهات وانحرافات از مسیرعقلی که بنظراین گروه کمال است

کمال نیست وعاملین آنها در مرتبه زیانکارترین افرادند، همچنانکه خدایتعالی در این مورد فرموده که: س۱۸ی۱۰۴، **قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمالاً اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَهُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً**، اشاره براینکه بعضی ازمردم سعی خود را مبذول میدارند وتلاش فراوانی میکنندوکارهائی از روی بیخردی انجام میدهند وچنین می‌پندارند که راه کمال‌را طی‌میکنندر حالیکه‌آنها درمرحله خسران‌وزیانکاری هستند.

پس‌آنچه از کمالات انسانی که ازمسیرعقل بسوی آراستگی صفات راه خود راطی میکند وبادر واقع هر نوع کمالی که ارتباط بکمالات الهی داشته وراه سعادت آدمی را میگشاید آنرا میتوان کمال نامید.

وگذشته‌ازاین چون اصل خلقت‌آدمی برمنظور شناسائی وپرستش‌خدایتعالی بوده است، مراتب کمال حاصل نمیشود مگر در راه معرفت وطاعت وبندگی او که حدّتکامل آن در مرحله اجروپاداش بوده‌وسیر مراتب کمال بآن منتهی‌خواهدشد.

تمام کمالات بخدا منتهی میشود!!
وخدا صاحب تمام‌کمالات وکمال او کامل است

از مطالبی که گذشت دانسته شد که ذات خدایتعالی نامتناهی و از هرجهت دارای تمام کمالات است وهر کمالی که باشیاء وموجودات‌افاضه میشود ازاوسبحانه میباشد که منشأ ومبدأ کلّ کمالات است.

اکنون باید این بحث را ازنظر کمالات انسانی مورد بررسی قرار داد؛ تا دانسته شود که منشأ کمالات ازبرای انسانها از کجاست.

اگر بطور دقت باین موضوع توجه حاصل شود خواهیم دریافت که پایه تمام کمالات برای انسانهاعلم‌و دانش است که‌آنهم تنهاافاضه آن ازطرف‌پروردگار عالم است‌همچنانکه فرمود: س۲ی۲۵۵، **وَلا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلّا بِمَا شاءَ** ....

اشاره براینکه احاطه نمیکند دانش و کمال برچیزی تاخدا نخواهد... ومرتبه بالاتر اینکه میفرماید: س۲ی۲۶۹، **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**، بهر کس که اراده حقتعالی قرار گیرد حکمت و مرتبه کمال را افاضه میفرماید، واگر کسی براین فیض عظمی نائل شد خیرونیکی بسیاریرا دریافته است.

پس هر کس درهر رشته ازدانش که موفقیت بیشتری داشته باشد درمرتبه کمال کاملتری قرار گرفته وتمام مراتب کمالات او از خدایتعالی است ولی در تفسیر این معنا نکته‌ای قابل توجه است که دانسته شود باآنکه افاضه علوم و کمالات از طرف پروردگار درمراتبی خصوصیت دارد لکن تحصیل علوم و کسب کمالات برای عموم اکتسابی میباشد ومقدمات کسب کمال در اختیار هرفردی قرار گرفته که تاهرحدی که علاقه‌مند باشدمسیر کمالات راطی نماید(نگارنده این بحث را ازنظر جبرواختیار در کتاب «عشق ورستگاری» بتفصیل آورده‌است).

چیزیکه هست گاهی در مسیر تکامل بن‌بستهائی بوجود می‌آیدکه ناگزیر رونده را در پیشرفت بهدف نهائی باز میدارد بطور مثال میتوان گفت تمام فلاسفه جهان پس‌ازهزارهاسال تحقیقات درباره مادّه باین نتیجه‌رسیده‌اند که بالاتفاق‌قائلند تمام اشیاء در عالم از مادّه نخستین ایجاد شده (ویابعبارت دیگر خمیر و مایه تمام موجودات مختلف درجهان از یك مادّه بیش نیست) ولی با کوششهای فراوان هنوز نتوانستند بدانند که خود آن مادّه و یااصل آن مادّه چیست ، پس از اینجهت هنوز بمرحله تکامل نرسیده‌اند، البته این‌امکان موجود است که زمانی مراحل دیگری را در این راه به پیمایند تامقاصد خود را دریابند، همچنانکه آنها که از طریق کمالات هنری دانش خود راظاهر میسازند درهر رشته ازصنایع که‌داخل میشونددر اول برخورد بنقائصی کرده، که‌بتدریج آنراکامل‌مینمایند، ولی بعقیده بعضی‌ازحکما هردانشمند وهنرمندی تاهراندازه که مسیر کمال راطی نماید، بمرز تکامل نخواهد رسیدونهایت آنرا در نیافته است، چون اغلب دیده میشود یك‌دانشمند که چند سال

مشغول تحقیقات دراثبات‌فرضیه‌ای بوده بایك برخورد کوچك وتحوّل علمی‌دریافته که ازمسیر کمال‌خارج‌شده وتازه ممکن‌است‌اگرراه دیگری‌راهم درپیش‌گیرد بمرز نهائی وبمقصودخودنرسد وازطرف دیگراگر نگاهی‌بکشف اختراعات ومرتبه‌تکامل آنها افکنده شود در هردوران که مخترعین صنعتی بوجود می‌آورند ادعا دارند که کامل است ولی‌باز مشاهده میشود که نواقصی درآنها موجود است کـه بگمان خود همه رامرتفع میسازند، در حالیکه بازکارآنهاکامل نیست.

ازاین معناچنین نتیجه گرفته میشود که اولا تمام کمالات بخدایتعالی منتهی شده و افاضه آن بهرموجودی تاهرحـدی از طـرف‌اوست ودرثانی تمام کمالات در موجودات ناقص وتنها کمال اوکامل است، همچنانکه امام علیه‌السلام دربندمورد شرح از دعای شریف عرض میکند، «وَکُلُّ کَمالِكَ کامِلٌ».

ذات خدایتعالی ازهرجهت دارای تمام‌کمالات‌وازهیچ نظر نقصان ندارد !!

قبلا راجع به‌اختلاف صفات‌جمال وجلال‌الهی‌مطالبی از کتاب (خدارا چگونه بشناسیم) آورده شد که در اینجا بی‌مناسبت نیست‌باز اشاره ببعضی ازآن‌مطالب شود نـویسنده پس‌از شـرحی درباره اینکـه صفات خدایتعالی بـدو دسته تقسیم میشود «صفات ثبوتیه» و «صفات سلبیه» درپاسخ‌این سئوال که ذات خداوند دارای چندصفت است وتعداداورا ازچه طریقی باید بدست‌آورد میگوید : صفات او از یك نظربی‌پایان و نامحدود و ازیك‌نظر در یك‌صفت‌خلاصه میشود زیرا تمامی صفات ثبوتی او را میتوان در جمله زیر خلاصه کـرد « ذات خدا ذاتی است نامتناهی ازهرجهت ودارای تمام کمالات» بنابراین هر کمالی رافرض کنیم ذات وی‌آنرا در بردارد؛ علم کمال است ، ازلیّت و ابدیّت کمال است، توانائی وقدرت کمال است وبهمین دلیل همه را داراست.

ودر مقابل صفات سلبی رانیز میتوان در این‌جمله خلاصه کرد: «ذات خدااز

هیچ نظر نقصان ندارد».

یعنی هرچه نشانه نقص وضعف وعجز وناتوانی است درآن ذات پاك‌راه ندارد مثلا زمان داشتن (محدود بودن‌بزمان) ومکان‌داشتن « محدود بودن از نظر مکان » نقص است وذات او ازهمه منزه است.

ولی ازیك نظرصفات جمال وجلال اواز شماره واحصاء هم بیرون است، زیرا هر نوع کمالی‌تصوّر شودبرای اوثابت وهر نوع‌نقصی از او بدور است وچون کمالات ونقائص تعداد وشماره معینی ندارند وبی‌نهایت کمال و در نقطه مقابل آن بی‌نهایت نقصان تصوّر میشود آن‌ذات پاك‌بی‌نهایت صفات ثبوتی وبی‌نهایت صفات سلبی‌دارد.

بنابراین اگر می‌بینیم دانشمندان خدا شناس تعداد معینی از صفات را تحت عنوان «صفات خدا» موردبحث‌و مطالعه قراردادهاند منظور آنهاذکر اصول‌صفات‌او بوده نه منحصر ساختن صفات‌او باین اوصاف.

مرتبهٔ تکامل‌هر کمال ازخدا یتعالی است!!

این موضوع قبلا گذشت که سیردوران در جهان آفرینش بسوی تکامل پیش میرود و در اینجا گفته میشود: که‌تمام‌جنبش‌هاوحرکتهادرعالم‌وانگیزه‌هائی که در تحوّلات پیش می‌آید برای همین یك‌هدف عالی و مرتبه تکامل است ؛ و نیز هریك از مراحل ورویدادهائیکه درعالم حقیقت بظهور می‌پیوندد حاکی از تحوّلی بسوی همین مرتبه است، مرتبه‌ای که خرد واندیشه از رسیدن بمرز آن‌عاجزاست، مرتبه‌ای که جزخدا کسی پایان آنرا درك نمیکند.

خوب‌توجه کنید! آیا مرتبه تکامل این‌دستگاه عظیم آفرینش‌عرش‌وساکنان آن‌چیست؟ آیامرتبه تکامل آنهمه موجودات در عالم خلقت چیست ؟ وکمی وسعت دائره افکار را تنگ کرده میگوئیم: آیامرتبه تکامل ماانسانها و مرز تکامل برای ما افراد بشر بکجا منتهی میشود؛ آیادر این‌جهان متوقف است یاپس از انحلال این عالم و انتقال مابعالم دیگر است.

شاید پاسخ این سؤال چنین باشد که گفته شود: تمام انبیاء و اولیاء خدا مارا بسوی درجات بیشمار کمال کـه فکر بشر از اندازه گیری آن ناتوان است هدایت کرده‌اند؛ هریك بنوبه خود ونسبت باستعداد وظرفیّت دوران خود ازنظرمأموریتی که داشتند خلق خدا رابسوی مرزتکامل پیش برده‌اند. همه گفتند هدف نهائی تکامل برای انسانها راه سعادت است، همه گفتند راه سعادت جزاز راه معرفت وخداشناسی حاصل نخواهد گردید، همه گفتند«هدف نهائی برای کمال انسانیت دین و دینداری واطاعت از امرپروردگاری است» همه گفتند: کردارنیك ملازم باتکامل روح وروان انسانی است، همه گفتند: تکامل انسانیت برپایه تقوی وپرهیزکاری استواراست.

وخلاصه همه گفتند: ای انسانها بکوشید تاشما آئینه‌ای از کمالات الهی باشید همان کمالاتیکه همه کامل است و امام باقر علیه‌السلام در این مقام عرض کرد « و کـلّ کمالك کامل ».

واز همین جهت است که مراتب درجات انسانها نزد خداوند برحسب مراتب کمال وتکامل درونی آنهاست وشایدمصداق کریمه: س۸ی۴، لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ در این معنابخوبی ظاهر باشد.

وباید دانست که مراتب این درجات و کمالاتیکه خداوند بربشرمنّت گذاشته وبرآنها ارزانی داشته است بـرای ماقابل فهـم ودرك نیست؛ تنها اوخود قادر است هر کمالی را که اراده فرماید دراین جهان کامل کند وهر کمال که تکامل آن مربوط بجهان دیگر است بآن جهان موکول کند یانتیجه تکامل رادرآنجا ظاهر سازد.

ندیدی که بعداز ارسال آنهمه رسول برای سیر انسانها بمرتبه عالی تکامل در پایان چنان دین خود را بوسیله آخرین پیمبر خودکامل کرد که دیگر هیچ نقص و عجزی درآن مشاهده نگردید وتا کنون بزرگترین متفکرین جهان واندیشمندترین نکته سنجان نتوانستند کوچکترین نقص و کسری برآن ایراد نمایند.

ندیدی که باز ازنظر تثبیت مقام تکامل این معنا رادر کلام خود تصریح کرد

ودر پایان مأموریت رسول خود از نظر اتمام حجّت، دین کامل خود را بمقام ولایت سپرد وفرمود: س۵ی۴، **اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلٰامَ دِیناً ...**

بنابراین مرتبه کمال هرچیز ازاوست، چون او سبحانه وتعالی خودکامل است ومراتب کمال خودرا بروجوه مختلف بربندگان ظاهر میسازد، همچنانکه، امام هشتم علیه السلام فرمود: **لُبِّ سخن وروح مطلب آنکه هرصفت جمال وکمال درهر جاوهرکس پرتو جمال وکمال اوست.**

پس باین اعتبار دانسته شد که ارسال رسول ازطرف خدایتعالی از کمالات اوست، ونیز هدایت خلق جهان و راهنمائی آنها بسوی دین و خداشناسی از کمالات اوست ودر اینجا اگر برگردیم بسوی اصل مطلب «دربند مورد شرح ازدعا» که امام علیه السلام به کمال الهی توسل جسته است این معنا روشن خواهد شد که چنین اشاره فرموده است:

خدایا تورا بحق تمام انبیاء که درمراتب کمال توهستند وبحق اکمل ازآنها که مقام خاتمیّت است وبحق ادیان حقه تو وبحق اکمل آنها که دین پیغمبر خاتم است وبحق تمام کتب آسمانیت که مراتب علو وکمال تورا آشکار کرده وبحق اکمل آنها که قرآن است وبحق تمام اولیاء تو که بتمام صفات کمالیه توموصوفند و بحق اکمل آنها که درشأن او آیه اکمال دین خود رانازل فرمودی، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم.

« عجیب است چه توسلی بسیار عالی !! »

کمال الهی

از کمال حق جهان شد برقرار / نقش هستی از عدم شد استوار
آنچه زیبائی بنا شد در جهان / خود کمالی از وجود او عیان
سرِ خلقت گر بدانی زین بساط / واقف آئی بر کمال انضباط
هر گلی بینی که باهر رنگ و بوی / هر گل اندامی که باروی نکوی
هر کجا بلبل زند نغمه خروش / هر مکان هر چشمه‌ای آید بجوش
هر گیاهی سر برون آرد ز خاك / یازند هر سرخ گل برسینه‌چاك
هر جبالی قلّه برگیرد به قاف / هرچه بینی در طبیعت بیگزاف
گر به دریا بنگری صدکوه موج / یاکه مرغان هوا بینی دراوج
آنچه بینی روشن از نور اِلٰه / پرتو نوری که از خورشید وماه
آنچه‌را دراین جهان گسترده است / وآنچه اندر ماوراء پرده است
هرچه در عالم رود صنعت بکار / هرچه زیبائی بُوَد در هردیار
جمله باشد از کمال کردگار / چونکه غیراز او نشاید هیچ کار

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

اینکه بردم پرده‌اش پس،ازجمال / تابدانی آنچه آمد در کمال
هر کمال از دانشی آید وجود / اوکمال و دانشش در یك وجود
اینکه آمد بحث دانش در میان / خود بُوَد لفظی تفاوت در بیان
بلکه بالاتر که علم او تمام / اکمل آمد درکمالش بردوام
راست گویم آنچه آمد در تلاش / این حقیقت نزد خوبان گشت فاش
بس کمالاتی که از پروردگار / از وجود انبیا شد آشکار
هریك از یك رهنما در امر دین / تاحقیقت بر کمال آمد یقین
چونکه بر خاتم بیافتاد این زمام / کار دین و امر واقع شد تمام
یك سخن باقی دراین امر است باز / تا برون افتد بسی از پرده راز
سرِ «اَکْمَلْتُ لَکُمْ» این معنی است / که علی را در ولایت شأنی است

یعنی از آن اصل خلقت در کمال — هرچه بود آمد علی را در جمال
گر کسی جوید کمالی در وداد — بر وصال خود قرین سازد مراد
من گرفتم در وداد این ره به پیش — تا کنم اکمل کمال نفس خویش
هر کسی دارد مسیری در کمال — تا رساند خود بنحوی برمآل
گر تو خواهی ره بیابی زین مسیر — بایدت در بند عشق او اسیر
من گرفتم دامنش را در وصال — تا زنم آتش برعشقش در خیال
پس چنان «زار» از کمالش بهره گیر — تا نباشی روز وانفسا فقیر



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن اَسمائِکَ بِاَکبَرِها وَکُلُّ اَسمائِکَ کَبیرَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِاَسمائِکَ کُلِّها

خدایا درخواست میکنم تورا از نامهای‌تو، یعنی خدایاتورا بنامهایت قسم و بحق‌بزرگتریا بزرگترین ازآنها (باآنحال که میدانم) همه‌نامهای توبزرگ است، خدایا از توخواهانم بحق تمام‌نامهایت.

شرحی کوتاه دربارهٔ اسم ومسمّٰی!!

قبل‌از آنکه وارد اصل موضوع شویم‌این نکته قابل توجه است :

در میان اهل علم اختلاف است که آیا اسم بامسمّٰی یکی است ، یا اسم غیر مسمی است.

بعضی گفته‌اند که نسبت بمخلوق اسم و مسمی دو چیز است ولی نسبت بخالق هرنامی ازنامهای اوهمان مصداق و مفهوم (الله) رادارا میباشد .

در تفسیر منهج الصّادقین آورده: بعضی از متکلّمین برآنند که اسم‌غیر مسمی است زیرا اگر اسم و مسمّٰی یکی میبودند بایستی که تلفّظ بعسل مستلزم حلاوت‌لسان بودی وتکلّم به‌نار مستلزم احتراق لسان.

سپس اضافه میکند: که بعضی دیگر میگویند اسم‌ومسمّٰی عین‌همند،زیرا که حق‌تعالی فرمود: **تَبٰارَکَ اسْمُ رَبِّکَ** وجواب آنستکه همچنانکه واجب است‌تنزیه‌ذات اوسبحانه ازنقائص‌همچنین لازم است تنزیه اسم اواز نقائص.

در انوارالتنزیل آورده: اگر مراد به‌اسم‌لفظ است پس غیر مسمّٰی‌است و اگرمرادبآن ذات شیٔ است‌پس‌عین مسمّٰی خواهد بود، لیکن‌باین معنی اشتهار نیافته.

شیخ صدوق و طبرسی روایتی از امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند، که فرمود: اگر بگوئی اسم ومسمّی (الله) دوچیز است خدارا دو عدد فرض کرده‌ای (وخدا بالاتر و منزّه است از آنکه نسبت چیز باوداده شود).

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: اگراسم رابدون مسمّی عبادت کنی کافر میشوی (اسم صفتی است برای موصوف) واگراسم ومسمّی راهردوعبادت کنی بازکافر میشوی زیرا دوچیزرا خدادانسته‌ای.

این روایت معلوم میدارد که اسامی خدایتعالی هریك دارای معنای کامل و مخصوصی است که درتحت نام‌شریف (الله) قراردارد، وهرنامی از نامهای باریتعالی که‌خوانده میشود بایدتوجه داشت که معنای آن همان حقیقت ذات واجب الوجود است که درمعنای نام (الله) مستتراست، همچنانکه مصداق آیه شریفه: س۱۷ی۱۱۰، **قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اَوِادْعُوا الرَّحْمٰنَ اَیّاً مٰا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنیٰ** ..... این معنا را خوب میرساند که میفرماید چه خدا را بنام‌الله وچه بنام رحمن بخوانید هر دو لفظ ذات واحد است ، بلکه اشاره براینستکه هرنامی از نامهای نیکوی او حکم ذات واحد رادارد.

پس‌اینکه امام علیه‌السلام در بند مورد شرح ازاین دعای شریف متوسل‌بتمام‌صفات واسماء الهی‌شده است میتوان گفت: درواقع متوسل‌به یك حقیقتی شده است که آن تنها ذات واجب‌الوجود است.

اسماء وصفات‌چه نسبتی باهم‌دارندوچه ارتباطی‌بامسمی!!

در تفسیر ،المیزان: آورده ، میانه اسم و صفت هیچ فرقی نیست جز اینکه صفت دلالت میکند برمعنائی ازمعانی که ذات متّصف بآن و متلبّس بآن است چه عین‌ذات باشدوچه غیر آن، واسم‌دلالت میکندبرذات درآن حالی که مأخوذ بوصف است، پس حیات‌وعلم وصفند، وحی وعالم اسم، وچون

الفاظ کاری جز دلالت برمعنا وانکشاف آن ندارند، لذا باید گفت حقیقت صفت واسم آن چیزیستکه لفظ صفت واسم آن حقیقت را کشف میکند، پس حقیقت حیاة و آن چیزیکه لفظ حیاة دلالت بر آن دارد درخدایتعالی صفتی است الهی که عین ذات اوست، وحقیقت ذاتی که حیات عین او است اسم الهی است وباین نظر حی وحیاة هردو اسم میشوند برای اسم وصفت، هرچند نسبت بنظریه قبلی خود اسم وخود صفتند.

پس کمالاتی را که درعالم کون مشاهده میکنیم، یقین خواهیم کرد که خداوند نیز مسمّای بآن صفات کمال است چون اومالك عالم است وهمه چیز را برما وبرهمه چیز افاضه میکند. ونیز ازدیدن صفات نقص وحاجت یقین حاصل میکنیم که خدایتعالی منزّه ازآنها و متّصف بمقابل آنها از صفات کمال است ، و **او باداشتن صفات کمال است که نقص‌های ماوحوائج مارا برمیآورد .**

ازاین بیان روشن میشود که وسیله ارتباط جهات خلقت وخصوصیات موجوده در اشیاء باذات متعالیه پروردگار همانا صفات کریمه اوست یعنی صفات، واسطه میانه ذات ومیانه مصنوعات اوست.

پس ازاین بحث چنین نتیجه گیری میشود: در فقره مورد شرح که امام علیه السلام نامهای الهی را یادآور شده همچنانست که بتمام صفات اوجلّ شأنه متوسل شده که وجه تسمیه اسماء هریك ازمعانی وصفی هر نام بخوبی روشن وآشکاراست.

هر نامی از نامهای خدایتعالی جلوهٔ ظهور او درعالم موجودات است!!

بعضی از اهل توحید بر آنند که نامهای الهی جلوه‌های او در موجودات جهان آفرینش از جهات مختلفه است که ازهرجهت بنحوی جلوه گر وهرجلوه‌ای به لفظی تعبیر شده است، جلوهٔ مقام کبریائی او، علی و عظیم است، جلوهٔ مقام عطوفت ومهربانی اورحمن ورحیم است، جلوهٔ مرتبه قهر وغلبهٔ او، جبّار وقهّار است.

دراصول کافی روایتی از امام رضا علیه السلام نقل کرده که فرمود: اول نامی که خدایتعالی برای‌خود بر گزید «علی‌وعظیم» بوده است، زیرا اوبرترازهمه‌چیز است، معنایش«الله» است ونامش‌علی‌وعظیم وآن‌اول‌نامهای اوست که‌فراز است‌برهرچیزی.

شارح اصول کافی: درذیل این‌روایت‌آورده: کـه‌حقیقت ذات او خدا است یعنی«الله» وعلی‌وعظیم بحسب جلوه وظهور ذات اودرعالم موجودات.

واضافه‌میکند: که خداازنظرذات‌خودبهیچ نامگذاری‌نیازندارد، ونامگذاری برای دیگران است ومقصود از این نام‌هم تلفظ نیست بلکه جلوه‌ایست که در ذات خدا از نظر آفرینش آشکار میشود، یعنی نشانه‌ای کـه ازآن عیان میگردد وسیله اینست که مخلوق، خدا راباآن بخواند.

قریب باین معنادر کتاب «توحید» بسندخود ازعلی علیه السلام روایت کرده که در یکی از خطبه‌هایش فرمود: پروردگار من لطیف‌لطافت‌است، پس‌دیگر نباید او را بوصف لطف توصیف کرد، اوعظیم عظمت است، دیگر بوصف عظیم توصیف نمیشود، او کبیر کبریاء است، دیگر بوصف کبیر توصیف نمیشود، جلیل جلالت است‌بااین حال نباید خودش رابوصف جلالت یعنی غلظت توصیف نمود، اوقبل ازهرچیزاست و گفته نمیشود: چیزی قبل‌اوبوده، وبعداز هرچیزاست‌و گفته نمیشود: چیزی بعد از اوهست، او خواستار اشیاء است‌لکن نه‌بهمت و تحمّل زحمت، درّاك است امّا نه به نیرنگ، اودر تمامی اشیاء هست امّانَه ممزوج باآنها است ونه‌ازآنهاجداست، ظاهر است امّا (خیال نکنی که‌ظهورش‌مانند ظهورسایر موجودات بمباشرت است)نمودار وجلوه گـر است، امّا نه‌بطوریکـه برخیزی و درصدد دیدنش باشی، جداست امّا نه بمسافت، نزدیك است امّانه نزدیك بودن مکان او بامکان‌ما، لطیف است امّانه‌باینکه جسم‌لطیفی داشته باشد، موجود است امّانه موجود بعداز عدم، آفریدگاراست‌امّا نه باینکه اضطرار وادارش کرده باشد، اندازه گیر است امّانه بحرکت، اراده کن است امّانه بهمّت، شنواست نه‌بوسیله جهاز شنوائی، بیناست‌نه بوسیله ابزاربینائی.

علاّمه طباطبائی، درشرح این روایت میفرماید: بطوریکه ملاحظه‌میکنید آنحضرت‌دراسماء وصفات‌خدایتعالی‌تنها اصل معانی‌آنها را اثبات نموده‌وخصوصیاتی را که مصادیق ممکنه‌آن‌دارند‌ونواقصی را که در مصادیق مادی‌آن است‌ازخدایتعالی نفی فرموده است.

پس‌باین اعتبار معلوم گردید که توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح از دعای شریف که‌عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِاَسْمائِكَ كُلِّها، توسل باصل معانی‌بوده‌یعنی توسل‌بآن جلوه‌هائیکه در ذات خدایتعالی ازنظر آفرینش آشکار میگردد.

خدایتعالی خود توصیه فرموده که اورابنامهای نیکو بخوانند!!

گذشته از اینکه امام علیه‌السلام در این دعای شریف متوسل باسماء الهی‌شده ولی‌شاید اصل معنا متوجه همان تعلیمات عالیه‌ای باشد که خدایتعالی درقرآن مجید اشاره بآن فرموده وصراحتاً یادآورد شده‌است که او را بنامهای نیکو بخوانند، همچنانکه میفرماید: س۷ی۱۸۰، وَلِلّٰهِ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنىٰ فَادْعُوهُ بِها.... یعنی ازبرای‌خداست‌نامهای‌نیکو، پس‌بخوانید اورابآن‌نامها.

مفسّرین درذیل این آیه شریفه مطالبی بسیار آورده که در اینجا بمناسبت ارتباط مستقیم به‌بیان مورد شرح به بعضی از مباحث آن اشاره خواهیم کرد.

در تفسیر، المیزان آورده: توصیف اسماء خدابوصف «حُسْنىٰ»دلالت‌میکند براینکه مراد بآن اسماء قسم اول از معنای اسم است، یعنی آن اسمائی است که در آنها معنای وصفی بوده باشد؛ مانند آن اسمائی که جز برذات خدایتعالی دلالت ندارد اگرچنین اسمائی‌در میانه اسماء خداوجود داشته باشد، آنهم نه هراسم‌دارای معنای وصفی بلکه اسمیکه در معنای وصفیش حسنٰی هم داشته باشد، باز هم نه هر اسمی که درمعنای وصفیش حسن و کمال خوابیده باشدبلکه آن اسمائیکه معنای وصفیش وقتی باذات خدایتعالی اعتبار شود بغیر خود احسن هم باشد.

واضافه میکند: لازمه اینکه اسمی از اسماء خدا بهترین اسماء باشداین‌است که بریك معنای کمالی دلالت کند، آنهم کمالیکه مخلوط بانقص و یاعدم نباشد و اگر هم هست تفکیك معنای کمالی ازآن معنای‌نقصی وعدمی ممکن باشد.

دربعضی از تفاسیر آورده‌اند: مراد از اسماء حسنای الهی نامهائیست که نفوس مامایل باشند بذکرآنها وآن هراسمی است که متضمّن رحمت وعفوباشد، نه سخط ونقمت!!

صاحب کشّاف گفته است: خدایرا صفاتی نیکو است چون عدل و احسان و خیرورحمت و امثال اینها، پس‌اورا بآن صفات بستائید.

بنابراین، توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح ازدعای شریف‌بتمام نامهای‌الهی بوده، بخصوص اسماء حسنای او که احسن‌واکبر ازنامهای دیگر اوست.

مردم‌دربارهٔ‌اسماءخدا چه‌فکرمیکنند!!!

درتفسیر، المیزان؛ در ذیل آیه شریفه؛ وَلِلّٰهِ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰی... باعطف بآیه قبل ازآن آورده:

هدایت دائر مدار دعـوت خـدا بسوی اسماء حسنا و ضلالت دائر مدار الحاد درآن اسماء است، ومردم ازدین‌دار وبی‌دین و عالم و جاهل برحسب فطرت وسریره باطنشان اختلافی‌ندارند دراینکه این‌عالم متّکی برحقیقتی است که قوام‌اجزاءآن ونظام موجوددرآن برآن حقیقت‌استوار است، وآن‌حقیقت خدای‌سبحان است که‌هرموجودی ازاو ابتداء گرفته وباو بازگشت میکند، واوست که جمال‌و کمال مشهود در عالمرا براجزاء عالم افاضه میکند.

سپس، تحت‌عنوان «مردم دربارهٔ اسماء خدا چه فکر میکنند» میگوید:مردم درعین اتفاقی که‌براصل‌ذات پروردگار دارند دراسماء وصفات اوبرسه‌صنفند، صنفی اسمائی براو قائلند که‌معانی‌آن اسماء لایق این هست که بساحت‌مقدّس پروردگار نسبت داده شود، یعنی معانی آن اسماء صفاتی است که مبیّن کمال یانفی کن نواقص

وزشتی‌ها است .

صنف دیگری در اسماء او کجروی کرده و صفات خاصه او را بغیر او نسبت میدهند مانند مادیّین ودهریّین که آفریدن وزنده کردن وروزی دادن وامثال آنرا کارمادّه یادهر میدانند.

صنف سوم ، مردمی هستند کـه بخدایتعالی ایمان دارند و لکن در اسماء او انحراف می‌ورزند، یعنی صفات نقص وکارهای زشت‌را برای او اثبات کرده مثلا اورا جسم ومحتاج بمکان دانسته ودر بعضی شرایط اورا قابل درك میدانند.

امّا درحقیقت بر گشت این سه‌صنف به دوصنف است ، یکی کسانیکه خدا را باسماء حسنی میخوانند واو را خدائی ذوالجلال والاکرام دانسته وعبادت‌میکنند و این‌صفت هدایت یافتگان براه حقند.

صنف دوم مردمی هستند که در اسماء خدا الحاد ورزیده وغیراو راباسم اویا اورا باسم غیراو میخوانند واین صنف اهل ضلالتند، (همچنانکه درپایان آیه مورد تفسیر میفرماید: **وَذَرُوالَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی اَسْمٰائِهِ سَیُجْزَوْنَ مٰاکٰانُوایَعْمَلُوْنَ**) .

پس باتوجه بآیـه قبل حقیقت معنای اینکـه هدایت و اضلال از خدا است اینستکه او بشر را باسماء حسنای خود دعوت کرده وباعث شد مردم دوفریق شوند یکی آن‌عده‌ایکه هدایت خدا را قبول کردند ویکی آن افرادیکه نسبت باسماء او الحاد ورزیده وآیات اورا تکذیب کردند.

بنابراین آنها که خدایتعالی راباسماء حسنای اومیخوانند رستگار وآنها که دراسماء خدا‌الحاد ورزیده وغیر اورا باسم اویااورا باسم غیراو میخوانند خود را در مسیرضلالت ودوزخ قرارداده‌اند، و بیان امام علیه‌السلام هم در فقره مورد شرح که عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ اَسْمٰائِكَ بِاَکْبَرِهٰا .... این معنا را تـأیید میکند کـه او علیه‌السلام باسماء و صفاتی متوسل شده کـه لایق وشایسته است بذات پروردگار نسبت دهند نه‌بآن اسمائیکه ازشارع نرسیده وصفات نقص برای او اثبات کرده او را قابل

درك بداند .

اسماءحسنای‌الهی کدامند ؟ !

بعضی از مفسّرین اسماءِ حسنای الهی‌را هزار ویکنام شمرده‌اند که‌از شارع رسیده، و گفته‌اند: معانی‌بعضی از آن اسماء راجع است با صفات ذاتیه او سبحانه ؛ چون **اِلٰه وقادِروعالِم‌وحَیّ‌وسَمیع‌وبَصیر**، ومعانی بعضی‌دیگر باصفات فعل‌چون: **خالِق ورازِق وبارِئ ومُصَوِّر ومُبْدِئ ومُعیدو مُبْدِع ومُحْیی‌و مُمیت**، و معانی بعضی دیگر مقیّد تمجید وتقدیسند؛ **چون‌قُدّوس‌وسُبّوح‌وسَلام** و غیر آن.

واین ظاهراً همان اسمائیست که در جوشن کبیر مذکور و مورد توجه اهل توحید وهمیشه در محافل علمی مورد بحث بوده است و تنها شرحی که‌از آن، بنام «شرح‌الاسماء الحُسْنٰی» بعربی نوشته شده از فیلسوف شهیرملاّ هادی سبزواری‌است که شرحی عالی وحاوی مضامینی بسیار لطیف و دقیق میباشد.

بعضی دیگر ازمفسّرین‌اسماءمقدسه‌الهی‌را تاسیصدوشصت‌عددبحساب‌آورده‌اند.

درتفسیر، المیزان آورده: درآیات کریمه قرآن دلیلی که دلالت کند برعدد اسماءِ حسنٰی‌وآنرامحدود سازد نیست، بلکه ازظاهر آیه: **اَللّٰهُ‌لااِلٰهَ اِلّاهُوَلَهُ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰی** ، وآیه: **وَلِلّٰهِ‌الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰی‌فَادْعُوهُ‌بِهٰا** وآیه: **لَهُ‌الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰی یُسَبِّحُ‌لَهُ مٰافِی‌السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْض**، وامثال این‌آیات چنین‌برمی‌آید که هراسمی‌در عالم‌باشد که از جهت‌معنا احسن اسماء بوده باشد آن‌اسم‌ازآن خداست، پس نمیتوان اسماءِ حسنٰی را شمرد وبعدد معینی محدود کرد، و آن مقداریکه در خود قرآن آمده صدوبیست وهفت اسم‌است: که در اینجا به‌ترتیب حروف: الف‌با، متذکر میشویم.

(الف) **اِلٰه ـ اَحَد، اَوَّل ، آخر ، اَعْلٰی، اَکْرَم، اَعْلَم ، اَرْحَمُ‌الرّٰاحِمین ، اَحْکَمُ الْحٰاکِمین ، اَحْسَنُ‌الْخٰالِقین ، اَهْلُ‌التَّقْوٰی ، اَهْلُ‌الْمَغْفِرَة ، اَبْقٰی ، اَقْرَب .**

(ب) بارِئ، باطِن، بَدیع، برّ، بَصیر ،

(ت) تَوّاب .

(ج) جَبّار، جامِع.

(ح) حَکیم، حَلیم، حَیّ، حَقّ، حَمید، حَسیب، حَفیظ، حَفی.

(خ) خَبیر ، خالِق ، خَلّاق ، خَیِّر، خَیْر الْماکِرین ، خَیْرالرّازقین ، خَیْرالْفاصِلین ، خَیْرالْحاکِمین ، خَیْرالْفاتِحین ، خَیْرالْغافِرین ، خَیْرالْوارِثین، خَیْرالرّاحِمین ، خَیْرَالْمُنْزِلین .

(ذ) ذُوالْعَرْش، ذوالطَوْل ، ذُوانْتِقام ، ذُوالْفَضْل الْعَظیم ، ذُوالرَّحْمَة ، ذُوالقوّة، ذُوالْجَلالِ وَالْاِکْرام، ذُوالمَعارج .

(ر) رَحْمان، رَحیم، رَئُوف، رَبّ، رَفیعُ الدَّرَجات، رَزّاق، رَقیب .

(س) سَمیع، سَلام، سَریعُ الْحِساب، سَریع الْعِقاب .

(ش) شَهید، شاکِر، شَکُور، شَدیدُالْعِقاب، شَدیدُالْمحال.

(ص) صَمَد

(ظ) ظاهِر

(ع) عَلیم ، عَزیز ،عَفُو، عَلی ،عَظیم ،عَلّامُ الْغیوب، عالِمُ الْغَیْب وَالشَّهادَه .

(غ) غَنی، غَفُور ،غالِب، غافِرَالذَنْب ،غَفّار .

(ف) فالِقُ الْاِصْباح، فالِقُ الْحَبِّ وَالنَوی، فاطِر، فَتّاح.

(ق) قَوی، قُدّوس، قَیّوم، قاهِر، قَهّار، قَریب، قادِر، قَدیر، قابِلُ التَّوب، قائم عَلی کُلّ نَفْسٍ بِماکَسَبَتْ .

(ک) کَبیر، کَریم، کافی.

(ل) لَطیف .

(م) مَلِك، مُؤْمِن، مُهَیمن، مُتَکَبِّر، مُصَوِّر، مَجید، مُجیب، مُبین، مَوْلی، مُحیط، مصیب، مُتَعال، مُحْیی، مَتین، مُقْتَدِر، مُسْتَعان، مُبْدِئ، مالِكُ الْمُلْك.

(ن) نَصیر، نُور.
(و) وَهّاب، واحِد، وَلی، والی، واسِع، وَکیل، وَدود.
(ه) هادی.

این بود بعضی‌از نامهای نیکوی خدایتعالی‌که امام علیه السلام دربند مورد شرح از دعای شریف دریك‌جمله‌کوتاه متوسل‌بآنها شده وخدا را باین نامهای‌شریف‌سوگند داده است.

بعضی‌از تفاسیر اسماء حسنای‌الهی‌رانودونه نام ذکر کرده‌اند

درمنهج‌الصّادقین: و بعضی از تفاسیر دیگر، روایتی ازامیرالمؤمنین علیه السلام نقل‌کرده،که‌حضرت‌رسالت‌پناه فرمود: بدرستیکه ازبرای حقتعالی نودونه نام است، هرکس خدا را بآن نامها بخواند دعایش مستجاب و هرکس آنها رابشمار درآورد دربهشت داخل میشود، وآن نامهای شریف‌عبارتند از:

الله، واحد، احد، صمد، اول، آخر، سمیع، بصیر، قدیر، قاهر، علی، اعلی، باقی، بدیع، بارئ، اکرم،ظاهر، باطن، حی،حکیم، علیم، حلیم، حفیظ، حق، حسیب، حمید، حفی، رب، رحمن، رحیم، ذارئ، رازق، رقیب، رئوف، رائی، سلام، مؤمن، مهیمن، عزیز، جبّار، متکبّر، سید، سبّوح، شهید، صادق، صانع، طاهر، عدل، عفو، غفور، غنی، غیاث، فاطر، فرد، فاتح، فالق، قدیم، ملك، قدوس، قوی، قریب، قیّوم، قابض، باسط، قاضی‌الحاجات، مجید، ولی، منّان،محیط، مبین، مقیت، مصوّر، کریم، کبیر، کافی،کاشف‌الضّر، وتر، نور، وهاب، ناصر، واسع، ودود، هادی، وفی، وکیل، وارث، بر، باعث، توّاب، جلیل، جواد، خبیر، خالق، خیرالنّاصرین، دیّان، شکور، عظیم، لطیف، شافی.

حقاً باتوجه به‌بیان امام علیه السلام که‌در بند مورد شرح بتمام اسماء الهی توسل جسته‌است، آیافقط همین نودونه اسم‌کافی‌نیست؟ بلکه نگارنده را اعتقادبراینستکه یك‌حرف ازحروف یك‌نام اوسبحانه وتعالی در مقام توسل‌کافی است، ولی‌درعین‌حال

باید از تعلیمات عالیه پیشوای عظیم‌الشأن خـود نتیجه گـرفته و باو اقتدا نمائیم ، همچنانکه فرمود: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاَسْمائِکَ کُلِّها.

ائمه اطهار سلام‌الله علیهم اجمعین اسماء حسنای الهی هستند!!

در کافـی ، بسند خـود از امـام صادق علیه‌السلام روایت کرده؛ که در ذیل جمله «وَلِلّٰهِ الْاَسْماءُ الْحُسْنیٰ فَادْعُوهُ بِها» فـرمـود: **بخدا سوگند مائیم آن اسماء حسنیٰ که خداوند عمل بندگانرا جـز با معرفت ماقبول نمیکند .**

علاّمه طباطبائی در تفسیر خـود در شرح این روایت آورده : این روایت را عیاشی از آنحضرت نقل کـرده، ودر آن اسم بمعنای چیزیکه دلالت برچیزی کند گرفته‌شده، چه اینکه لفظ باشد وچه نباشد، وبنابراین معنا، انبیاء واوصیاء علیهم‌السلام اسماء خدا خواهند بود ، چون دلالت برخدا میکنند و وسائطی هستند بین او وبین خلقش وچون آنحضرات درعبودیّت بپایه‌ای هستند که جز خدا چیز دیگری ندارند، پس نشان دهنده اسماء خداوصفات اوهم ایشانند.

از کلماتیکه دربعضی از سخنان آن بزرگواران مشاهده میشود این معناروشن است که ایشان از اسماء حسنای الهی بوده همچنانکه در زیارت علی علیه‌السلام آمده است: **اَلسَّلٰامُ عَلیٰ اسْمِ‌الله الرَّضِیِّ** ،اشاره براینکه سلام بر آن نام خدا که پسندیده‌است.

بعضی از اهل توحید برآنند: کـه اسم اعظم و اکبر خدایتعالی حقیقت مقام محمدیه است وچنین اشاره کرده‌اند کـه سلسله جلیله محمد وآل محمد صلوات‌الله علیهم‌اجمعین آیت کبرای الهیه وواسطه بزرگ میان خدا وسایر مخلوقات وآنچه غیرایشان از ممکنات است میباشند، آن بزرگواران اشعه انوارلامعه ومدبّرین عالم وجودبه‌امر خدایتعالی هستند، ایشان اسماء حسنای الهیه وواسطه سبب ایجاد جمله ممکنات واز مبدأ فیّاض مطلق کسب فیض کرده و بماسوای خود افاضه مینمایند.

پس باین اعتبار ، در بند مـورد شرح از بیان امام علیه السلام ، معناچنین میشود: خدایا تورا بحق ائمه اطهار علیهم السلام که اسماء حسنای‌توهستند وبحق مقام اکبراسماء کـه مرتبه خاتمیت و حقیقت مقام محمدیـه است ، اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم .

یکی‌از نامهای‌مقدس الهی نام «ربّ» است

همانطور کـه قبلا اشاره شد ، خدایتعالی را نامهای بسیار است که یکی ازآنها نام شریف «رب» میباشد که‌بسیار دقیق ولطیف است همچنانکه قرآن مجید اهمیت آنرا بمرتبه خود رسانیده است ودر نهصدو شصت وهشت مورد این نام را در موارد گوناگون متذکر شده است .

تمام انبیاء واولیاء خدا حوائج وخواسته‌های خود راباتوسل باین‌نام‌شریف‌از خدایتعالی در خواست نمـوده ودعای آنها بهدف اجابت رسیده است، نگارنده این موضوع رابتفصیل در کتاب «عشق ورستگاری» آورده است.

ازشواهدیکه از قرآن مجید بدست میآید، خدایتعالی حتی‌دعای ابلیس راهم بخواندن وتوسل‌باین نام شریف بهدف اجابت‌رسانید، همچنانکه، گفت: س۱۵ی۳۶ **قَالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلٰى يَوْمِ يُبْعَثُونَ**، ای پروردگار مهلت ده مـرا تاروزیکه مردم برانگیخته میشونـد، و خدایتعالی دعای او را اجابت کـرد وفرمود : **قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْـظَرِينَ** بدرستیکه تواز مهلت دادگانی‌تاوقت مقرر .

اخبار وروایاتی که درتأثیر خواندن خدایتعالی باین نام شریف رسیده بسیار است که در اینجا تیمناً فقط بذکر یکی ازآنها اکتفا کرده تااهمیت آن آشکارشود.

درخبر است که‌رسول‌اکرم‌فرمود: هر کس‌هفت‌مرتبه‌یارب بگوید هرحاجت از پس‌آن خواهد باجابت مقرون است (البته باشرائطی کـه در استجابت دعا ذکر شده است).

این‌نکته قابل توجه است که نه تنها نام «رب» بلکه تمام نامهای مقدّس الهی

که قبلا بآنها اشاره شد مورد توجه انبیاء عظام واولیاء گرام بوده همچنانکه در صفحهٔ ۱۱۷ همین کتاب در باره نام : رحمن و رحیم مطالبی گذشت واصلا تمام فقرات این دعای شریف حاکی ازمقام اهمیت اسماء وصفات او سبحانه وتعالی بوده؛ منتها بعضی از آن اسامی در مرتبه اعظم واکبر وبعضی درمقام تعظیم وترفیع وتقدیسند.

درهرحال هرنامی از نامهای مقدّس الهی شامل جمله‌ایست که امام علیه السلام در مقام توسل آورده، وعرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِاَسْمائِكَ كُلِّها.

تمام اسماء الهی در نام جلاله «الله» خلاصه شده است

نام «الله» مخصوص ذات اقدس واجب الوجوداست که مستجمع جمیع صفات کمالیه میباشد.
تمام اسماء وصفات حسنی درضمن لفظ الله مندرج است ولذا آنرا اسم اعظم واکبر شمرده‌اند.

نام الله اکبراست ازنامهای دیگر باریتعالی همچنانکه مصداق آن در آیه شریفه: س۲۹ی۴۵ وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ، بخوبی روشن است که میفرماید: بیاد خدا بودن بالاتر است، واز این معنا نتیجه‌ای حاصل است که ذکر الله بزرگتراست ازذکر همه چیزها و همه نامها.

اگر خوب در اسماء خدایتعالی توجه شود: خواهیم دریافت که هرنامی از نامهای اواز صفتی شکافته شده چون علیم ازعلم، وقدیر ازقدرت، ورحیم از رحمت؛ و یا بر کرداری نهاده شده، چون صانع ازصنع وخالق از خلق وباسط ازبسط.

ولی این نام حقیقی «الله» نه بر کردار نهاده شده ونه از صفت شکافته، وبناء همه نامها است؛ همچنانکه در قرآن مجید مشهود است، جائی گوید: الله ، غفور است ، جائی گوید: الله ، سمیع است، جائی گوید: الله ،لطیف وخبیر است،وهمچنین جملات دیگر که «الله ،» رابنا نهاده واوصاف را براوبسته است.

این نام جلاله از نظر اهمیّت مقام بزرگترین رقمی از ذکر اسامی خداوند

است که درقرآن آورده شده ودر ۳۰۲۷ مورد خدایتعالی خود را باین نام نامبرده است که در اینجاتیمناً فقط یکی‌ازآن‌آیات رامتذکرشده تااهمیّت معنا کاملاآشکار گردد، همچنانکه فرمود: س۱۳ی۲۸، **اَلاٰبِذِکْرِاللهِ تَطْمَئِنُّ‌الْقُلُوبُ** اشاره براینکه آگاه باشید که نام خدا (نام الله) یابیاد خدابودن‌بدلهای‌شماآرامش می‌بخشد، ذکر الله: آئین زبان وراحت‌جان وشادی روح وروان است

اصلا بعضی از مفسّرین برآنند که اولین نامی که خدایتعالی بوسیله جبرئیل برسول اکرم تعلم داد همان نام (الله) است، همچنانکه در اولین آیه‌ایکه بآن بزرگوار نازل شد این بود که از مصدر جلالت امرشد: **اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ‌الَّذِی خَلَقَ** یعنی بخوان پروردگار خود را آن خدائی که خالق وآفریننده تمام موجودات است، آن‌حضرت‌فرمودچه بخوانم، جبرئیل عرض کرد: بگو؛ بسم‌اللهالرّحمن‌الرّحیم وتا آخر سوره حمد برای او خواند.

پس‌نام‌الله از تمام نامهای الهی بزرگتراست، وباین اعتبار که امام علیه‌السلام‌دربند مورد شرح ازدعای شریف عرض میکند: اَللّٰهُمَّ‌اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ اَسْمائِکَ بِاَکْبَرِهٰا .... تمام توسل او متوجه نام‌جلاله (الله) بوده که از همه اسامی‌او بزرگتر است،در عین حال که عرض میکند خدایا همه نامهای توبزرگ‌است.

در اینجابی مورد نیست روایتی که در اصول‌کافی درباره «الله‌اکبر» نقل‌شده است یادآور شویم .

مردی حضور امام صادق علیه‌السلام گفت (الله‌اکبر) امام فرمود ازچه‌بزرگتراست آن‌مرد گفت: ازهمه‌چیزامام فرمود: اورا اندازه کردی؟ آن مرد گفت‌پس‌چه گویم، فرمود، بگو: **خدابزرگتر ازآنست که وصف‌شود** ، ودر روایت دیگر از موسی‌بن جعفر علیه‌السلام سئوال شدازمعنی (الله) فرمود: مسلّط است برهرچه خردباشد یا کلان.

اسم اعظم الهی چیست ؟

بعداز آنکه دانستیم اسماء حسنای الهی کدامند، این نکته قابل توجه است، موضوعی را که بعضی از مفسّرین درباره اسم اعظم الهی متذکر شده‌اند یاد آورشویم.

از آماریکه دربارهٔ اسماء حسنای الهی داده شد باید دانست که همان اسامی هم مراتب و درجاتی دارند که برای آنها وسعتی عریض است همچنانکه از پائین منتهی میشود بیك یاچند اسم خاصی واز بالاشروع میکند بوسعت و عمومیّت که بالای هراسمی‌اسم‌دیگری ازآن‌وسیعتروعمومی‌تر، تاآنکه‌منتهی شود به‌بزرگترین اسماء خدایتعالی که بتنهائی تمامی‌حقایق اسماء را شامل است، و حقایق مختلفه همگی در تحت آن قراردارد، وآن اسمی است که غالباً آنرا اسم اعظم مینامند.

ومعلوم است که اسم‌هرقدر عمومی‌ترباشد آثارش در عالم وسیع‌تر وبرکات نازله ازناحیه‌اش بزرگتر وتمام است،برای‌اینکه گفتیم‌آثار، همه از اسماء است.

پس عمومیّت وخصوصیّتی که در اسماء است بعینه درمقابلش درآثارش است، بنابراین اسم اعظم‌آن اسمی خواهدبود که تمامی‌آثار منتهی بآن شود، و هرامری دربرابرش خاضع‌گردد .

درتفسیر، المیزان؛ در دنباله این‌بحث آورده: درمیانه مردم شایع شده‌که اسم اعظم اسمی است لفظی از اسماء خدایتعالی که‌اگر خدارا بآن بخوانند دعامستجاب میشود ودرهیچ مقصدی از تأثیر باز نمی‌ماند، وچون در میان اسماء حسنای خدا بچنین اسمی دست نیافته، ودر اسم جلاله (الله) هم‌چنین اثری ندیدند معتقد شدند باینکه اسم اعظم مرکب ازحروفی است که‌هر کس‌آن حروف ونحوهٔ‌ترکیب آن را نمی‌داند، واگر کسی بآن دست‌یابد همه موجودات در برابرش خاضع گشته و بفرمانش در می‌آیند .

بنظر اصحاب عزیمت ودعوت اسم اعظم دارای لفظی است که بحسب طبع

دلالت بر آن می کندنه‌بحسب وضع لغوی، چیزیکه هست‌ترکیب حروف آن‌بحسب اختلاف حوائج ومطالب مختلف میشود، و برای بدست آوردن آن طرق مخصوصی است که نخست حروف آن بآن طرق استخراج شده وسپس آنـرا ترکیب نموده و باآن دعا می کنند، و تفصیل آن محتاج بمراجعه بآن فن است.

ودر بعضی از روایات وارده نیز مختصر اِشعاری باین معناهست، مثل‌آن روایتی کـه میگـوید « بِسْمِاللهِ الرَّحْمٰنِالـرَّحِیمِ» نسبت باسم اعظم نزدیکتر است از سفیدی چشم بسیاهی آن، و آن روایتی کـه میگوید : حروف اسم اعظم متفرق در سوره حمد است وامام‌آن حروف را می‌شناسد وهروقت بخواهدآنرا ترکیب‌نموده وباآن دعامیکند، ودر نتیجه دعایش مستجاب میشود .

ولکن بحث حقیقی از علّت ومعلول و خـواص آن، همه این سخنان را رفع میکند، زیرا تأثیر حقیقی دائر مدار وجود اشیاء وقوت وضعف وجودآنها وسنخیت بین مؤثر ومتأثراست‌وصرف‌اسم، لفظی‌ازنظرخصوص لفظ آن چیزی جزمجموعه‌ای ازصوتهای شنیدنی نیست، وشنیدنیها از کیفیات عرضیه‌ای هستند که اگر از جهت معنای متصوّرش اعتبارشود، صورتی است‌ذهنی که فی‌نفسه‌هیچ اثری درهیچ‌موجودی ندارند **و محال است‌که یك صوتی‌که ماآنرا از حنجره خود خارج میکنیم ، و یاصورت خیالیه‌ایکه ما آنرا در ذهن خود تصوّر می‌نمائیم کارش برسد بجائی که بوجود خود، وجود هرچیزیرا مقهور سازد، ودرآنچه‌که ماميل داریم بدلخواه ماتصرّف نموده، آسمان را زمین و زمین‌را آسمان‌کند، دنیا راآخرت وآخرت رادنیاکند،** وهم چنین، وحال آنکـه خود آن صوت معلول اراده ماست.

واسماء الهی‌ومخصوصاً اسم‌اعظم او هرچندمؤثر درعالم‌بوده واسباب ووسائطی برای نزول فیض ازذات‌خدایتعالی در این عالم مشهود بوده باشد لکن‌این‌تأثیرشان بخاطر حقایقشان است‌نه‌بالفاظشان که‌در فلان لغت‌دلالت‌برفلان معنا داردوهمچنین

نه‌بمعانیشان که از الفاظ فهمیده شده ودرذهن تصوّر میشود، بلکه معنای این تأثیر، اینستکه‌خدایتعالی که پدیدآرنده هرچیزیست هرچیزی رابیکی ازصفات کریمه‌اش کـه مناسب‌آن چیز است ودر قالب اسمی است ایجاد میکند ، **نه‌اینکه لفظ‌خشك وخالی اسم ویامعنای‌مفهوم ازآن ویاحقیقت دیگری غیرذات متعالیه خدا چنین تأثیری داشته باشد.**

چیزیکه هست خدایتعالی وعده داده کـه دعای دعا کننده را اجابت کند ، و فرموده: **اُجِیبُ‌دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ**، اجابت میکنـم دعای دعا کننده را وقتی مرا بخواند، این اجابت مـوقوف بردعا وطلب حقیقی وجدی است و نیز اجابت موقوف براینستکه در خواست ازخود خدا شود نه‌ازدیگری، آری کسی که دست‌از تمامی وسائل واسباب برداشته و در حاجتی از حوائجش به پـروردگارش متوسل شود، در حقیقت متوسل بحقیقت اسمی شده کـه مناسب باحاجتش است ، در نتیجه آن اسم نیز بحقیقتش تأثیر کرده ودعای اومستجاب میشود،این است‌حقیقت‌دعای‌به‌اسم.

پس‌از این بحث نتیجه گرفته میشود: اینکه امام علیه‌السلام دراین بنداز دعا بتمام اسماءِ او متوسل شده، در حقیقت بمقامی توسل پیدا کرده کـه اجابت تمام حاجات بآن پیوسته است ، یعنی تأثیر هراسمی از آن اسامی در نوع هرحاجتی است کـه حاجتمند بآن تمسّك پیدا کرده ودعای اومستجاب میشود.

وجه تسمیهٔ اسم اعظم چیست ؟

اهل تحقیق برآنند: که اسم اعظم‌الهی را ازاینجهت اعظم گفتند که بر هویّت مخصوصی دلالت دارد ، و این ازنظر کثرت معانی وعمومیّت احاطه کلّی‌آن و جامعیت آن برسایر اسماءِ دیگراست.

وباز باعتبار دیگر گفته‌اند: ازآنجهت‌اسم اعظم‌را اعظم گویند که‌پیدا کردن آن درمیان اسماءِ الهی تأمل وتوقف دقیقی دارد برآنکه حقیقت آن شناخته شود،

بلکه میتوان گفت امکان شناسائی آن برای هر کس مقدور نیست مگر اولیاء خداو بخواست خدا، چون‌همانطور که در سخنان ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین‌مشهود است؛ خدایتعالی‌را اسمائیست که مکنون ومخزون است درسراپردهٔ غیب‌همچنانکه حضرت سجاد درصحیفه خود؛ در دعای «الرّهبة» آورده: **فَاَسْئَلُكَ اللّٰهُمَّ بِالْمَخْزُونِ مِنْ اَسْمائِكَ**.... یعنی پس،ازتودرخواست مینمایم ـ بارخدایا ـ قسم بنامهای‌پنهان شده‌ات (نامهائیکه علم آنرا بخود اختصاص داده‌ای) .

جناب فیض‌الاسلام، شارح‌صحیفه درشرح این جمله‌آورده است که: پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده: خداوند را چهار هزار نام است هزارنام را کسی جزخدا نمیداند ، وهزار نام‌را کسی‌جزخدا وفرشتگان‌نمیداند، وهزارنام را کسی جزخدا وفرشتگان وپیغمبران نمیداند، وچهارمین هزار را مؤمنین میدانند، پس‌سیصد نام ازآن هزار نام در تورات است، وسیصد درانجیل وسیصد در زبور ویکصد درقرآن، نودونه نام آشکار «یکی اسم اعظم» ازآنها پنهان است.

بنابراین باعتبار این خبر، در بند مورد شرح از دعای شریف که امام علیه‌السلام بتمام اسماءِ الهی توسل‌جسته این‌چهارهزار نام‌شامل‌آن بوده، در حالیکه‌این‌اسامی، اسم اعظم را هم دربر گرفته است.

واز طرف دیگر هراندازه که علم و اطلاع مادرباره اسامی خدایتعالی توسعه پیدا کند. بحقیقت این امر واقف نخواهیم شد که چگونه علی علیه‌السلام این معنا را دریافته واسرار بزرگی را آشکار کرده، در مقام دعاعرض میکند:

وَبِاَسْمائِكَ الَّتِي مَلَأْتَ اَرْكانَ كُلِّ شَيْءٍ اشاره براینکه : سوگند میدهم تو را باسماءِ مقدسه تو که اطراف و جوانب موجودات، بلکه تمام وجود کائنات را فرا گرفته است .

پس خدایا بتمام مراتب این اسماء اجابت فرمای آنچه‌را ازتو مسئلت‌داریم.

اسم اعظم الهی نزد هر یك از انبیاء کلید رمز مخصوصی داشته است ! ! !!

بطوریکه از بعضی از روایات استنباط میشود خدایتعالی بهریك از انبیاء واولیاء خـود حروفی از اسم اعظم را برای استجابت دعای ایشان تعلیم فرموده و برای خاتم انبیاء فقط یك حرف از آن حروف را مکتـوم داشته است.

آنچه نگارنده در این مورد دقتی بعمل آورده است توجهی به دعای مخصوص ومعروف عرفه است: (اَللّٰهُمَّ یاشاهِدَ کُلِّ نَجْوىٰ) کـه دراین مورد مضامینی بسیار عالی آورده و معلوم میدارد هریك ازانبیاء واولیاء خدا، برای استجابت دعای خود خدا را بنامی مخصوص خوانده‌اند (واین بیان مستلزم شرحی بتفصیل برهمان دعای شریف است کـه انشاءالله اگر خدایتعالی توفیقی عنایت فرماید شاید شرحی بر آن نوشته شود تااین گوهر گرانمایه بعالم اسلام معرّفی گردد).

حاصل آنکه در آن دعای شریف خواننده، خدایتعالی را بتمام اسمائی کـه انبیاء واولیاء اورا خوانده‌اند سوگند داده واشاراتی که در بعضی از فقرات آن بکار رفته است، چنین میباشد:

دراول عرض میکند: خدایا توراباآن نام شریفت سوگند که آسمانهارابی‌ستون برافراشتی وزمین را بروی آب منجمد بگستردی ـ و نیز، بآن نام شریفت که گوهر مکنون ودُرّ مخزون وسرّمکتوب پاك تواست وهرخواننده را بآن اجابت میفرمائی.

سپس باین نامها متوسّل میشود: بآن نامی که خضر پیغمبر بذکر آن براامواج دریا میرفت همانند روی زمین که هموار است.

بآن نامی که دریا را برای موسی بن عمران گشادی واورا نجات داده وفرعون و همراهانش راغرق کردی.

بآن نامی که عیسی بن مریم مردگانرا زنده گردانید، وتکلّم کرد در کودکی در گهواره، و کوری وپیسی را بآن نام وباذن توشفاداد.

بآن نامی که یعقوب خواند وفرزندش یوسف راباو باز گردانیدی.

بآن نامی که (ذوالنّون) درقعر دریا درتنگنای تاریکی ندا داد واو را نجات بخشیدی .

بآن نامی که‌ایّوب برزبان جاری ساخت واز بلارهاینده شد.

بآن نام‌بزرگی که داود خواند واز عظمت آن بسجده در افتاد.

بآن نامی که سلیمان متوسل‌شد، ومقام وسلطنتی براوبخشیده شد که‌بعدازاو هیچکس راشایسته واگذاری چنین ملکی نبود.

بآن نامی که آدم برزبان جاری کرد وازترك اولای‌اودر گذشته شد (مورد عفووبخشش قرار گرفت).

بآن نامی که ملك‌الموت (فرشته مرگ) برای گرفتن ارواح بکار میبرد.

بآن نامی که حاملان عرش وجبرئیل و میکائیل واسرافیل و حبیب تو محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وفرشتگان مقرّب‌تووانبیاء مرسل‌تو وبندگان صالح تواز اهل‌آسمانهاوزمین همه تورا بآن نامها خواندند (واجابت فرمودی آنهارا).

و بآن اسم اعظم‌تو .....

سپس درآن دعای شریف باز اسامی دیگر رایادآور شده که‌ذکر آنهابطول می‌انجامد؛ ودرنتیجه‌عرض میکند: **بِحَقِّ هٰذِهِ‌الْاَسْماءِ وَ بِهٰذِهِ الدَّعَواتِ‌اَنْ تَغْفِرَ لَنا**..

نمیدانم آیاخواننده عزیز در این مختصر از شرح دعای عرفه توجهی حاصل کرد تابداند که آیا این بیانات چه ارتباطی بفقره مورد شرح از دعای سحر دارد ، اگر دربیانات اما م علیه‌السلام کاملا دقت شود خواهیم دریافت که تمام این‌اسامی را که فرشتگان و انبیاء واوصیاء واولیاء خدا برای استجابت دعای خود خدا رابآن نامها خوانده‌اند، آن‌بزرگوار دریك عبارت کوتاه‌آورده: وعرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ‌اَسْمائِكَ بِاَکْبَرِهاوَ کُلُّ اَسْمائِكَ کَبیرَةٌ ....

بسیار صحیح وپابرجاست که تمام اسامی که هریك از انبیاء واولیاء بنحوی

ذکر کرده‌اند همه بزرگ وبزرگتر ازآنها همان نامی است که رسول اکرم برای تثبیت مقام رسالت و برای اجرای هرامری ، پروردگارخودرابآن نامیخواند پس امام علیه السلام خدا را بتمام این‌نامها سوگند داده است .

(چه‌توسلی‌بسیار عالی وعجیب است)

خدایتعالی‌اسماءوصفات‌خودراوسیله میان‌خودوخلق‌خودقرارداده‌است!!

دراصول‌کافی روایتی قریب باین مضمون آورده است :

ابوهاشم جعفری گوید؛ من خدمت امام ابوجعفر دوم بودم، مردی از او پرسشی کرد، گفت‌بمن‌بگو که پروردگارتبارک‌وتعالی‌اسماء وصفاتی‌دارد درقرآنش، آیااسماء وصفاتش همان‌خوداو هستند؟

امام فرمود: این سخن دو وجه دارد، اگر مقصود تو که اینها خود او هستند اینست که خدا باتکثر و تعدّد این اسماء و صفات دچار تکثر و تعدّد شود ، خدا از این‌برتر است .

واگر تومیگوئی‌این‌اسماء وصفات اوهمیشه بودند، این هم‌دومعنی‌دارد، اگر مقصودت اینست که همیشه در علم او بودند و همیشه سزاوار آنها بوده، باید گفت : (آری)، واگر میخواهی بگوئی همیشه مفهوم و تلفظ و تقطیع حروف آنهاوجود داشته، باید گفت: معاذالله، که باخدا چیز دیگری بوده است، بلکه خدا بود وخلقی نبود، سپس آنها راخلق کرد، و اسماء وصفات خود را وسیله میان خود و خلق خود ساخت تابوسیله آنها بدرگاه‌وی‌راز ونیاز کنند واورا بپرستند واینها ذکراوباشند، خدا بود وذکری نبود، وآنچه بوسیله این‌ذکرها از اویاد شودهمان خدای قدیمی است‌که همیشه‌بوده، و اسماء وصفات مخلوقند یامعانی که مبدأ آنها است و مقصود از همه‌آن خدائیست که اختلاف براونشاید وتجزیه پذیر نیست‌وکم وبیشی درذات او تصوّر نشود.

خدایتعالی از (نام)خود تجلیل کرده است !!

دربند مورد شرح ازدعای شریف که امام علیه السلام عرض میکند (وَکُلُّ اَسْمائِكَ کَبیرَةٌ) یعنی تمام نامهای تو بزرگ است ایـن معنا عظمت ذات او جلّشأنـه را میرساند، چون هر گاه اسم اوسبحانه بجهت دلالت آن برمسمّیٰ متّصف بصفت‌عظمت وبزرگی باشد، پس معلوم میدارد که بزرگی ذات اودرچه مرتبه خواهد بود، یعنی کسی بعظمت ذات او پی‌نخواهـد برد، واز اینجهت است کـه خدایتعالی از مرتبه اسم‌خودتجلیل کرده،ومیفرماید:س۵۵ی۷۸ تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِی‌الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ، یعنی فرخنده باد نام پروردگارتو، یابزرگ است نام‌پروردگارتو، آن خداوندیکه جامع جمیع صفات کمالیه است.

وهمچنین درجای دیگـر دستور فرموده است کـه نام اقدس او را باتنزیه و تقدیس یاد کرده، وآنچه را که لایق‌وسزاوار مقام ربوبیت نیست‌هیچگاه باوسبحانه نسبت داده نشود ، همچنانکه اشاره باین معنا؛ میفرماید : سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلیٰ، یعنی منزّه‌دان اسم او را ازهرچه صحیح نیست اطـلاق‌آن اسم براو، اشاره براینکه اسماء اورا درمقامی استعمال کن که شایسته ولایق اوباشد.

در تفسیر این‌آیه شریفه مطالبی بسیار است کـه در اینجا گنجایش ندارد و همینقدر متذکر میشویم که طبق روایات رسیده‌چون این‌آیه‌شریفه‌نازل شد، رسول اکرم فرمود: آنرا در سجود قرار دهید. همچنانکه ذکر سجود است (سُبْحانَ رَبِّیَ الْاَعلیٰ وَبِحَمْدِهِ) وچون‌آیه‌شریفه: فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظیم۵۶/ ۹۴ نازل شد آنحضرت فرمود: آنرا براین‌وجه ذکر رکوع قرار دهید (سُبْحانَ رَبِّیَ الْعَظیمِ وَبِحَمْدِهِ).

بنابراین از اهمیّت این‌امر معلوم گردید که چگونه خدایتعالی مقرّرفرمود که اهل‌ایمان در شبانه روز چندین مرتبه ذات اورا بعظمت وبزرگـی یاد کرده و اورا تحمید وتسبیح وتقدیس نمایند، همچنانکه در تأیید این گفتارآیه‌شریفه:س۷۶ ی۲۵، وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّكَ بُکْرَةً وَاَصیلاً، مؤیدآنست، یعنی‌یاد کن پروردگار خودرا

درهر صبح وشام، یابراین اشاره که پیوسته بذکرخدا مشغول باش (که این خودلذّت و کیفیتی دارد که ازبحث ماخارج است).

واین بود مطالبی نسبتاً جامع دربارهٔ اسماء الهی که امام علیه السلام در دعای مورد شرح توسل بآنها جسته است.

اسماءِ الهی

ایکه نامت اول هر دفتر است — نام تو از هر کلامی برتر است
هرکسی خواهد کند کاری تمام — بایدش اول تورا خواند بنام
گر نخواند نام تو آغاز کار — کار او پایان نگیرد برقرار
هریك ازنامت بوصفی‌شد دلیل — تاکه سالك ره بگیرد در رحیل
مظهر لطفت بُوَد نام عطوف — همچنان رحمت که‌آمد دررئوف
قهر تو در نام قهّار آشکار — جبر تو باجابر آمد سازگار
قادر وحیّ و علیم و یاغفور — نام‌تو هریك بوصفی درظهور
جلوهٔ نامت باوصافی تمام — در هزار آمدکفایت‌یك دونام
نام رب و نام الله است بس — گر نباشد نام دیگر دسترس
هرکسی هرحاجتی‌دارد به پیش — باید اول‌باخود آید نزد خویش
بعد از آن هر نامی از نام اِلٰه — که بُوَد هرحاجتی برآن گواه
بر زبان آرد ولی در دل نهان — همچنان غوغا بپا سازد عیان
پس بگوید آنچه مردان خدا — برتوسل خوانده نامش در دعا
برهمان نامی‌بخواند چون خلیل — آتشش برخرمن گل شد دلیل
بر همان نامی که آدم بردکار — کرد آمرزش طلب از کردگار
برهمان‌نامی‌که موسی سوی‌نیل — با نگاهی برگرفت آب از مسیل
برهمان نامی که عیسی یادکرد — روشن از آن‌کور مادرزاد کرد
برهمان نامی‌که ملکی‌بس عظیم — برسلیمان بخششی شد از نعیم
برهمان نامی که‌کشتی شد روان — سرنشین‌چون‌نوح‌ودریا بیکران

برهمان نامی که یعقوب حزین — یاد یوسف کردو براو شد قرین
برهمان نامی که ایّوب علیل — خواندبرمحبوب‌خودزانسان‌خلیل
برهمان‌نامی که‌خضر ازروی‌آب — ره بپیمودی چنان روی تراب
برهمان نامی که یونس در خلاء — شد رها از بند ظلمت در بلاء
برهمان نامی که جبریل امین — خواند بر آن رحمة للعالمین
برهمان نامی که ایجاد جهان — لفظ «کُنْ» شدالکن‌ازآن‌دربیان
برهمان نامی که خاتم نزد او — در شب معراج بودش گفتگو
برهمان نامی که از روی نیاز — عاشقان کردند برمحبوب راز
برهمان نامی که سالك درطریق — ره کند طی سوی دلدار شفیق
عاشقان ،زین نامها افروختند — مُهر خاموشی بلبها دوختند
چونکه‌هرنام ازدل‌آید برزبان — آتش اندازدبروح وجسم وجان
آتش عشق و محبت در نهاد — شعله‌گیرد چون کنی از یار یاد
خوش‌برآن‌حالی‌چوزارو‌ناتوان — که برد نامش بدل نی برزبان



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عِزَّتِکَ بِاَعَزِّهَا وَکُلُّ عِزَّتِکَ عَزِیزَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعِزَّتِکَ کُلِّهَا

خدایا از تودرخواست میکنم بعزّت‌تو (۱) وبحق عزیز ترین مقام‌آن «وحال آنکه» تمام مراتب عزّت تو عزیز است ، خداياز تو درخواست میکنم بحق تمام مراتب عزّتت .

عزّت خدایتعالی چیست ؟ ! !

دانشمندان اهل کلام بر آنند که: عزّت بمعنی، غلبه واستیلا وچیر گی وارجمندی‌و بزر گواری آمده، و گاهی‌هم بمعنی ندرت وجودیا (نادرالوجود وعزیز الوجود) آمده است.

وچنین گفته‌اند: اگرعزت بمقام باریتعالی اشاره شود، هر گاه بمعنی نـدرت وجود باشد باعتبارذات باشد که ذات اقدس‌او دارای وحدت حقیقی است و برای او مثل‌ومانندی نیست.

واگر دراین مورد، عزت رابمعنی قوّت بعداز ذلت بگیریم، پس‌ازباب‌تجرید لفظ است ازمعنی ذلّت چه‌اینکه حضرت اورا هیچگونه ذلّتی‌نیست کـه از آن ذلت بمقام عزت رسیده باشد، بلکه او عزیز مقتدری است که ازلاًوابداً نه برای عزت او ابتدائی است ونه انتهائی .

وحق‌اینستکه گفته شود: عزت اوتعالی وتقدّس مثل سایرصفات حقیقیه‌اوعین

---

(۱) اینکه درترجمه، کلمه عزت بهمان عزت‌ترجمه‌شده، از آن نظراست که معنای این صفت درمورد خدایتعالی بسیار دقیق است که نمیتوان لغتدیگری بفارسی جایگزین آن کرد، البته این‌معنا درخلال شرح روشن‌خواهدشد.

ذات‌اوست وقرآن مجید این‌معنارا دربسیاری ازموارد تأیید کرده؛ جائی میفرماید: س۳ی۶لااِلٰهَ اِلّا هُوَالعَزیزُ الحَکیمُ، ودرجای‌دیگر: س۱۱ی۶۶هُوَالقَوِیُّالعَزیزُ، وزیاده از (۹۰) مورد خدایتعالی مقامات عزت خودرا بابیانات گوناگون‌در این‌معنا تثبیت کرده ودر پایان‌آیات مربوطه آورده است: عَزیزُ الحَکیمُ، عَزیزٌذُوانتِقامٍ، عَزیزُالعَلیمِ، عَزیزُالحَمیدِ، عَزیزُالرَّحیمِ، عَزیزُالغَفّارُ، عَزیزُالکَریمِ، عَزیزُالجَبّارُ، عَزیزٍ مُقْتَدِرٍ، که‌تفسیراین‌آیات‌خودکتاب‌جداگانه‌ای دربرمیگیرد.

ولی‌حقیقت امرآنستکه، عزت خدایتعالی رابهیچوجه نمیتوان توصیف ومعنا کرد، ازآنجهت که هرچه بگویند معلوم نیست که شایستگی آنرا داشته باشد که بمقام ربوبیّت نسبت داده شود، چون خدایتعالی خود در این مورد اشاره‌ای فرموده که سزاوار نیست مقام عزت اورا کسی توصیف‌نماید، بلکه نمیتوان اورابهیچ صفتی توصیف کرد،همچنانکه میفرماید:س۳۷ی۱۸۰،سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمّا یَصِفُونَ، اشاره براینکه، منزه است پروردگار تو که خداوند غلبه‌وقوّت است، ازآنچه‌وصف میکنند اورا.

این‌آیه شریفه معلوم میدارد: که اضافه رب به (عزة) خصوصیتی دارد که‌مقام عزت اورا ازهرچه برآن معنا بستایند، بالاتراست.

و نیز این آیه باآنکه مشعر بتوحید است جامع تمام صفات ثبوتیه وسلبیه میباشد، واصلا بعضی گفته‌اند: که مقام عزت خدایتعالی فوق تمام‌مقامات وغالب‌است برجمیع ماسوی، همچنانکه در کلام مشهور آمده است:

یَفْعَلُ‌اللهُ مایَشاءُ بِقُدْرَتِهِ وَیَحْکُمُ‌مایُرِیدُبِعِزَّتِهِ، واین از مراتب عالی‌مشیّت الهی است که اراده اورا درحکم‌او بمرتبه عزت پیوست داده ومعلوم میدارد که ذات اودر مقام عزت غالب وحاکم در مرتبه اراده ومشیّت اوست.

علی علیه‌السلام درچند جمله کوتاه‌اشاره بمعنای عزت خدایتعالی کرده‌است

بعضی‌از مفسّرین بر آنند: که عزت خدایتعالی همان مرتبه‌قدرت ورفعت وعظمت وجلال و کبریائی‌اوست وبعضی دیگر، همان‌مرتبه خضوع وخشوعی که‌برای تمام موجودات در مقابل مقام پروردگاری حاصل است آنرا عزت اوسبحانه‌وتعالی دانسته‌اند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بااشاره بهردو مورد در چند جمله کوتاه در دعای کمیل این معنارا آشکار کرده وباتوسل باین‌مقامات عرض میکند: **وَبِقُوَّتِكَ الَّتِي قَهَرْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وَخَضَعَ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَذَلَّ لَهَا كُلُّ شَيْءٍ، وَ بِجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ، وبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ.**

ومعانی این جملات عطف بفقره اول دعا اشاره براینستکه : خدایا : سئوال میکنم ازتوبرحمت واسعه‌ای که همه‌چیز را درعالم فراگرفته، و بآن نیروئیکه هر موجودی رامقهور ساخته و بآن مقامیکه هرچیزدر مقابل‌آن سرتواضع پیش نهاده وهرموجودی راخوار وبیمقدار گردانیده است، و بآن مرتبه جلال و جبروت تو که بر هر چیز غلبه یافته **وبقوّت‌و عزّت توکه هیچکس وهیچ‌چیز دربرابر آن عرض‌اندام نتواند کرد** ، وبیاد شاهی و ملك داری و سلطنت توکه مافوق همه چیزهاست .

باآنکه این‌بیانات مستلزم شرحی بتفصیل است ولی از اشاراتی که در معانی ظاهرو سیاق کلام آنها بکار رفته معنای عزت پروردگاری بخوبی روشن‌وآشکارشده مقام بزرگواری وارجمندی اوراکاملا میرساند.

یعنی زمانیکه دانسته شدهمه چیز درعالم درمقابل یك‌قدرت واحده سرتعظیم فرودآورده وخاضع وخاشع وذلیل هستند؛ این‌خود دلیل بربالاترین مقام عزت آن قدرت واحده‌است، همچنانکه دراسماء صفات اوهم‌آمده‌است: **يَامَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ** و این خود همان معنائی را میرساند ، کـه گفته‌اند : (عزت) در مقابل معنی

خواری وذلّت است.

واز آنطرف اگرحقاً یك‌نظر اجمالی بدستگاه جهان آفرینش افکنده شود خواهیم دریافت که‌چگونه این‌چرخ عظیم بااین‌نظم‌و ترتیب خاص تحت فرمان‌یك نیروی بسیار مقتدری قرار گرفته ومقام عزت ورفعت‌اورا خودنمائی میدهد.

عزّت خدایتعالی رابابد درمعانی اسماءصفات اوجستجو کنیم !!

قبلا گفته شد : کـه صفات خدایتعالی تعریف بردار نیست وآنچه را که خداشناسان دراین‌موردتا کنون گفته‌اند فقط باندازهٔ معرفتی بوده‌است که‌خدایتعالی خود بآنها افاضه فرموده، وحقیقت‌آنرا کسی غیراز او سبحانه نمیداند .

ولی گاهی مطالعه وتدبّر دربعضی‌ازآیات قرآنی‌و سخنان اهل توحیدموضوع را طوری روشن میدارد که حقایقی را در خاطر محققان جلوه گر ساخته و آنها را بپاره‌ای از اسرار آشنا میسازد.

اکنون باآنکه گفته شددر شرح این‌بند از دعا، واژه (عزت) را نمیتوان در موردحقتعالی ترجمه ویامعنا کرد، ولی‌بطور کلی ازبعضی‌اسماء صفات‌او که‌بخصوص نشان دهنده مظهر عزت اوسبحانه است میتوان مقام ومرتبهٔ بزرگواری وارجمندی وغلبه اورا دریافت، ودر حالیکه خودآن اسامی مستلزم شرح وسیعی است تامعنا را روشن دارد، دراینجا ازنظر اختصار فقط اشاره بعین‌اسامی کرده و ترجمه مختصری از آنها را متـذکر میشویم، تاخواننده هر کس‌درحدّاستعداد و ظرفیت خود از آن بهره‌مند شده ومرتبه عزت خدایتعالی را دریابد.

يَامَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ : ای کسیکه دارای عزت و جمال هستی.

يَامَنْ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ : ای‌آنکه‌هرچیزی‌درمقابل‌عظمتت‌خواروذلیل‌است.

يَاذَا الْعِزِّ وَالْبَقَاءِ : ای‌صاحب عزت وپایداری.

يٰاذَاالْعِزَّةِ الدّائِمَةِ : ای‌صاحب عزت همیشگی .

يٰاعِزَّمَنْ لاٰعِزَّلَهُ : ای‌عزت‌آنکس که نیست برایش عزتی.

يٰاعَزِيزاً لايُضامُ : ای عزیز کاستی ناپـذیر (ای عزیزی کـه خوار نمیشوی) .

يٰااَعَزَّمِنْ كُلِّ عَزِيزٍ : ای‌عزیزتر از هرعزیز.

يٰامَنْهُوَفِي شَرَفِهِ عَزِيزٌ: ای‌آنکه درشرف خود عزیز هستی.

يٰامَنْهُوَفِي عِزِّهِ عَظِيمٌ : ای‌آنکه درعزت خود بسیار بزرگواری.

يٰامَنْاَعَزَّنِي وَاَغْنٰانِي : ای‌آنکه مرا قوی (عزیز) وبی‌نیاز کردی.

يٰامُعِزُّ يٰامُذِلُّ : ای‌غالب و ای خوار کننده (ای عزیز کننده و ای ذلیل کننده) .

يٰامَنْهُوَ عَزِيزٌ بِلاٰذُلٍّ : ای‌عزیزی که خوار نمیشوی (ای‌عزیزبدون‌ذلت).

يٰامَنْحَمْدُهُعِزٌّلِلْحامِدِينَ: ای‌آنکه‌ستایشت‌عزت‌است برای‌ستایش کنندگان.

يٰامَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ : ای‌آنکه عزتمندی‌بقدرت خود.

يٰامَنْ يُعِزُّ مَنْ يَشٰاءُ : ای‌آنکه عزت میدهی هر کس‌را که‌خواهی.

يٰااَعَزَّمَذْكُورٍوَذِكْرَ : ای عزیزترین یادشده‌ها (ای‌عزیزتر ازیادشدگانی که‌یادشده‌اند).

این است مراتب عزت خدایتعالی که اگر خواننده توجهی‌کامل بآنها داشته باشد نکاتی که در فقره مورد شرح بکار رفته برای اوروشن وآشکار شده و به معانی (عزت واعز وعزیز) که دربند این‌دعاذکر شده آشنا میشود ونیز مصداق‌این معنا را کـه امام علیه‌السلام دربند آخرعرض میکند (اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّهٰا) بخوبی درك مینماید .

..✿ ..... ✿ ...✿..

عزّت وارجمندی از برای خداست
وهرکس رابخواهد بعزّت خود عزیز میگرداند

این موضوع قابل توجه است که تمام مقام و درجاتیکه خدایتعالی در دنیا و آخرت به‌بندگان خود افاضه میفرماید در مرتبه عزتی‌است که هریك ازافراد عالم نسبت بشایستگی خود ازآن‌برخوردارند.

عزتهائی که در دنیا میدهد ازنظر آزمایش و امتحانات و برقراری انتظامات عالم بوده، و عزتهائیکه در دارآخرت ارزانی میفرماید از نظر پاداش کردار و فرمانبرداریهائیست که هر کس در این‌دنیا خود راموظّف بآن دانسته است.

وچون غیرخداوندهمه موجودات بحسب ذات ذلیلند، **پس تنها افاضه عزت وارجمندی بآنها ازطرف اوست** ولی آنچه مسلّم‌است، خدایتعالی عزتهای‌حقیقی ودائمی خودرا دردنیاوآخرت بآنهائی مخصوص گردانیده است که غیراز اوچیزیرا دردل راه‌نداده وجزاو کسی را بسپاس و ستایش نپذیرفته‌اند ، ندیدی که در اسماء صفات اوآورده‌اند: یٰامَنْ حَمْدُهُ عِزٌّ لِلْحامِدِین، یعنی‌ای کسیکه‌ستایشش عزت‌است‌برای ستایش کنندگان.

شاید کریمه: **تُعِزُّ مَنْ تَشٰاءُ**.... مشعر برهمین باشد، که توفیق هدایت‌میبخشد وبانورایمان و نور معرفت عزتمند و ارجمند میسازد هر کس را که بخواهد، چون تنها اوصاحب عزت‌است، بلکه‌اصل‌عزت وتمام‌عزت ازحضرت‌عزت است، همچنانکه فرمود: س۳۵ی۱۰، **مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً** اشاره براینکه هر کس که عزت خواهد وآنکس که طالب شرف وارجمندی باشد باید که ازمالك‌وصاحب عزت طلب کند چون‌بعزت اوتمام‌برگزیدگان وتمام انبیاء واولیاء اوعزیزوارجمند شدند همچنانکه در کلام خود عزت آنهارا عطف بعزت‌خود داده و میفرماید: س۶۳ ی۸ **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِینَ** .... که عزت از برای خداورسولش و اهل ایمانست، ودرحقیقت عزت هرفرد و هرچیز در عالم ازعزت او سبحانه است و شاید

اشاره این آیه براین باشد که هر کس طالب عزت است، باید متعزز شود بطاعت خدا تاخدا اوراعزیز گرداند، چون هر کس که ازاین راه روبر گرداند خدایتعالی مقهور میسازد اورا بعزت وقدرت قاهره خود بلکه تمام عزیزان وآنها که درظاهر در این دنیا از نظر آزمایش در نظر خلق شریف وارجمند شدند، چنانچه اراده فرماید در آن واحد بعزت وغلبه خود آنها را خوار وذلیل وبیمقدارخواهد فرمود،همچنانکه، امام زمان علیه السلام دربیانات خود در دعای افتتاح عرض کـرد : **قَهَرَ بِعِزَّتِهِ الْاَعِزَّاءَ وَ تَوَاضَعَ لِعَظَمَتِهِ الْعُظَماءُ**... (و نگارنـده در کتاب بیان حقیقت این معنا را تشریح کرده است) کهخدایتعالی مقهور کند بعزت خود عزیزان را، یعنی در مقابل عزت ومقام ارجمندش همه مقهور ومغلوبند وبـزرگان در پیشگاه عظمتش همه فروتن و خاضعنـد.

عزّت خدایتعالی از نظر بعضی از مفسّرین !!

بعضی از تفاسیر در ذیل آیـه شریفـه : س۶۳ی۸ ، **وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ**، آوردهاند : کـه عزّخداپنج است،**عزّمُلك وبَقاء، عزّعظَمَت وکِبْریاء، عزّبَذْل وعطاء ، عزّجَلال وبَهاء وعزّ رفعتْ وَعلاء** ونیز گفتهاند:عزرسولپنج است، **عزّسبق وابتداء، عزّاذان ونداء، عزّقدم صدق برانبیاء، عزّاجتباء واصطفاء ، وعزّ ظُهور براعداء .**

وعزمؤمنانپنج است: عز تأخیر که «**نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُون**»وعز تیسیر که «**وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ**» «**وَيُرِيدُ اللّٰهُ بِكُمُ الْيُسْرَ**» و عـز تبشیـر کـه «**وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلًا كَبِيراً**» و عز توقیر کـه «**وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ**» وعزتکثیر که «**اِنَّكُمْ اَكْثَرُ الْاُمَمِ**» .

و وجه توفیق میان این آیه وآیه (**فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً**) آنستکـه عز رسول و مؤمنان از او سبحانه فیضان نموده، پس درحقیقت تمام عزت ازحضرتاحدیت است ومستحق عزت بحسب ذات اواست نه غیراو.

بعضی‌دیگرازمفسّرین گفته‌اند: عزخدابولایت‌است که:«هُنالِكَ الْوَلايَةُ لِلّهِ الْحَقِّ» وعزرسول به کفایت که «اِنّا کَفَیْناکَ الْمُسْتَهْزِئینَ» وعز مؤمنان بعلّو رفعت کـه : «وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ».

پس، از فحوای این کلمات دانسته شد که عزت هرچیز وهر کس در عالم از عزت خدایتعالی است همچنانکه درتفسیر آیه سابق‌الذکر هم گذشت کـه انبیاء و اولیاء بعزت او متعزز شده‌اند .

وبنابمطالبی که قبلا اشاره شد و بمصداق کریمه: وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ.... و آیات دیگر دراین مورد بعضی از صاحبان عزت در مقام تفضیل، اعز وارفع بربعض دیگر هستند .

لذا میتوان باین اعتبارات در معنای فقره مورد شرح چنین گفت: خدایاتورا بحق تمام مراتب عزت و بحق آنهائی که در نزد تو عزیزند و بحق تمام انبیاء کـه عزیزترین آنها رسولا کرم است، وبحق تمام‌اولیاء واهل ایمان که‌اعز آنها ائمه‌هدی سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هستند، اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت دارم .

اولیاء خدا برای خواسته‌های مهم خودخدا رابعزّت اوسوگنده‌اند

بعضی ازاسماء صفات الهی‌در مقام توسل بسیارحسّاس ومؤثر واغلب مورد توجه اولیاء خدا درطلب‌حاجات بوده است، همچنانکـه امیرالمؤمنین علیه‌السلام در چند مورد از سخنان خود در مقام دعا بعزت خدایتعالی متوسل‌شده، ودرجائی عرض‌میکند: فَاَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ اَنْ لا یَحْجُبَ عَنْكَ دُعائي.... اشاره براینکه: خدایا از توخواهانم بعزت کمرا از درگاه خود مرانی واجابت فرمائی دعای‌مرا، و درجای دیگر عطف بیك سلسله از توسلات دیگر، عرض میکند: وَبِعِزَّتِكَ الَّتي لا یَقُومُ لَها شَیْءٌ، یعنی بعزت تو که هیچ چیز بمقام آن نمیرسد، و در مورد دیگـر : فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لي دُعائي پس بعزت

اجابت نمای دعایم‌را. وبسیاری از فقرات دیگر برهمین مضامین.

حضرت سجادهم علیه‌السلام ، در دعای ابوحمزه ثمالی آورده: **فَوَعِزَّتِكَ يٰاسَيِّدِي لَوِانْتَهَرْتَنِي مٰابَرِحْتُ مِنْ بٰابِكَ** اشاره براینکه بعزت و بزرگواریت قسم ای آقای من اگر مرا ازپیشگاه‌رحمت ومغفرت‌خود برانی ازتودوری نجویم وروی برنتابم.

وهمچنین شاهد کلام دربندمورد شرح‌است که امام باقر علیه‌السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عِزَّتِكَ بِاَعَزِّهٰا وَ كُلُّ عِزَّتِكَ عَزِيزَةٌ، که‌شرح‌و ترجمه‌آن گذشت.

این‌موضوع تاچه‌حد قابل اهمیت است ؟!

از اینکه‌اولیاءِخدا برای خواسته‌های مهم خود خدا را بعزت او سوگند داده‌اند چنین نمودار است که این‌سوگندی بسیار عظیم بلکه‌بسیار مؤثراست.

باآنکه رویه پیشوایان، و تعالیم عالیه ایشان ازهرجهت برای‌ماکافیست، ودر واقع حجّتی است که باید در تمام امور بآنها اقتدا کنیم ولی در اینجا برای اهمیت این موضوع وازجهت‌آنکه دانسته شود این توسل‌جنبه‌عمومی‌دارد، بموردی‌برخورد کرده‌ایم که در واقع اسراریرا فاش و آشکار مینماید ، همانطور که قبلا اشاره شد گذشته از اینکه‌اولیاء خدابمقام عزت خدایتعالی متوسل شده‌اند شیطان هم که‌خلق رانده شده‌ای ازدرگاه اوست باین‌نام‌متوسل‌شده وبمرادرسیده است وشاید این‌توسل ازنظر سوابقی بوده که درجنبه ملکوتی داشته وواقف بعظمت این‌سوگندبوده‌است، همچنانکه قرآن‌مجید بیان‌قول‌اورا در داستان سجده‌برآدم‌آشکار کرده ، که گفت : **قٰالَ فَبِعِزَّتِكَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ اِلّٰا عِبٰادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ** یعنی بعزت تو قسم گمراه گردانم اولادآدم راغیر ازبندگان پاك وخالص‌تو، وباایراد این قسم در اراده خود استقامت نمود وبآمال خود رسید (این داستان تفسیر جداگانه‌ای‌دارد که در تفاسیر مذکور است).

لذا میتوان گفت که عزت خداوندی مقام بسیار مؤثری است که هر کس در

هرمرتبه که باشد توسل بآن‌جوید نتیجه خواهد گرفت پس باید به‌امام‌خودحضرت باقر علیه‌السلام اقتدا کرده وبگوئیم: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِعِزَّتِكَ كُلِّها.

عزّت‌خدایتعالی

ایکه ذاتت عزت هستی نماست — عالمی از عزتت دائم بپاست
عزتت غالب بحکم «ماترید» — «ماتشاء» از قدرتت آید پدید
هر چه در عالم بیاید در وجود — سر نهد بر خاك ذلّت در سجود
خاضع و خاشع ز اسرار جلال — تا ز عزت پرده گیرد از جمال
هر عزیزی عزتش از شأن اوست — عزت دارین اگر بخشد نکوست
قوّت و قهرش بهرچیزی رساست — عزتش غالب بهر چه ما سواست
هر که بینی غیر او باشد ذلیل — جز کسی آنکو بعزت شد دلیل
هر که را عزت ببخشد زین جهان — آزمایش باشد او را در نهان
گر کند طاعت بماند برقرار — عزتش در هر دو عالم پایدار
ور بگیرد راه کبر و راه آز — عزتش ارزش ندارد یك دو غاز
عزت آن باشد که از عزّ حکیم — فایض آید در مقاماتی سهیم
با کراهت مطلبی آرم به پیش — چون‌ندانم‌لطف‌آن درشعرخویش
اینکه ابلیس آن قسم را یاد کرد — تا قیامت زین اثر بیداد کرد
داد سوگندی بعزّ کردگار — تا برآرد خلق عالم را دمار
غیر آنکس کو بُوَد نیکو عباد — آنکه در اغوا نیاید برعناد
زین سبب دانسته شد بر من یقین — که نبود او را توسل به از این
چونکه قبل ازآدم او دانسته بود — که بُوَد در ذات حق عزّت وجود
این توسل بس چنان باشد عظیم — فیض از آن‌گیرد نکوکار ولئیم
آنکه نزد حق عزیز و ارجمند — وانکه از عزت نباشد بهره‌مند

هر دو بر عزت قسم کردند یاد
تا که هریك خود رساند برمراد

چونکه باشد عزت او را در مقام
همچنان بالا ز اوصافش تمام

پس مرا آمد بخاطر اینچنین
که زنم بر عزتش چنگی متین

تابگیرم آنچه خواهم از حبیب
لَیْسَ لی اِلّا شِفاء مِنْ طَبیب

همچنان عزت‌از او خواهم مدام
که بُوَد در هر دو عالم بر دوام

یاکنم اصلا دعا برحال «زار»
تابُوَد عزت مر او را پایدار



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مَشِیَّتِکَ بِاَمضاهَا وَکُلُّ مَشِیَّتِکَ ماضِیَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَشِیَّتِکَ کُلِّها

خدایا من جداً ازتومیخواهم از مشیّت واراده ازلی تو (آن مشیّتی کـه جهان آفرینش برآن ایجادشده، آن‌مشیّت دیرینهٔ‌تو که برهمه چیز نافذ است، آن‌مشیّتی که علم توبرآن آگاه است، آن مشیّتی که هستی بخشنده و گذاراتر است‌برآنچه باید در عالم انجام پذیرد) وبحق نافذترین مراتب خواسته واراده تو ، (در حالیکه) تمام مراتب آن‌نافذ وازعلم تو گذشته است.

خدایا درخواست میکنم ازتوبحق تمام مراتب مشیّت وارادات.

مشیّت‌ماضیه یعنی چه ؟

دراین بندازدعا کـه درسیاق کلام مشیّت الهی عطف به کلمه «امضاها» داده شده، نکتـه دقیقی بکار رفته که چنین میرساند: تمام‌کائنات وآنچه ازازل بوجود آمده ازمشیّت مطلقه او بوده وتمام آنچه بعداً در عالم ایجاد شود یاهر امری اتفاق افتـد آنهم باز باراده و مشیّت او سبحانـه بـوده و تمام مراتب آن از ازل بعلم او گذشته است.

درمورد مشیّت الهی مطالبی است که هم‌از نظر قرآن وهم از نظر روایات در مقالات بعد بحث خواهیم کرد، ولی دراینجا منظور از مفهوم لغت «امضاها» میباشد تامعنای‌کاملتری از این‌عبارت حاصل گردد.

اهل‌لغت «امضاه» رابمعنی «اتمّه» انجام‌داد، واجرا کرد، واجازه‌داد، و گواهی کرد، معنا کرده‌اند ودرقاموس (المنجد) بمعنی «نفوذ کرد» اشاره کرده ولی‌باحفظ

آن‌معنی که‌در کلمه «ماضیه» بکار رفته است، چنین اشاره شده که این کلمه‌درموارد اوامر محکم وانجام یافته استعمال میشود.

وامّاهمانطور که گذشت ترجمه این‌بنداز دعا بقدری دقیق ومورد تأمل بوده، که نگارنده ازساحت مقدّس امام علیه‌السلام معذرت طلبیده و آنچه را در حدّ گنجایش فهم خودداشته روشنگر ترجمه قرار داده است.

واگربخواهیم باعتباراین معانی کمی دائره ترجمه را وسعت‌دهیم؛ باید گفت: خدایا تو را بحق تمام مشیّت تو که ازگذشته برعالم حکمفرمابوده و منویات تو را بانجام رسانیده است؛ وبحق‌آن مشیّتی که اجراءِ آن بامضاءِ تورسیده و بحق مراتب بانفوذتر آن که همه‌ازعلم تو گذشته است (آن مشیّتی که متعلّق به هستی و بوجود آمدن جوهر عقلیه امکانیه بوده، آن مشیّتی که قبل از خلقت آدم عوالم قبل و عالم ملکوتی را ایجاد کرده، آن‌مشیّتی که فقط تعلّق بوجود ازلی‌داشته‌واز اول‌تاآخر بر تمام‌امورنافذبوده‌است(درحالیکه تمام‌خواسته‌های‌تودرلوح محفوظ ویادر«امّ‌الکتاب» ثبت وگذشته است) .

پس بحق تمام مراتب مشیّتت‌اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم.

مشیّت خدایتعالی چه معنی دارد ؟!

مشیّت بمعنی خواست واراده خداوند است که‌هرگاه بر چیزی تعلّق گرفت بایجاد آن امرخواهد فرمود، وبتعبیردیگر مشیّت‌الهی اولین مرتبه فعل‌خدایتعالی است که چون برچیزی تعلّق گرفت اراده میفرماید ، و برآن اراده مقدر میسازد و برآن تقدیر بقضاء خود جاری وساری میدارد احکام‌خود را.

باآنکه بعضی معنای مشیّت واراده رایکی دانسته‌اند ولی گفته‌شده که مشیّت مقدّم براراده است، مشیّت خواستن است واراده‌عزم پیدا کردن.

بعضی گفته‌اند: اراده عبارت است از علم خدایتعالی بمصالحی در فعل و همان

سبب ایجاد فعل میشود، چون قدرت وعلم او بهمه چیز تعلّق میگیرد و درهمه وقت؛ اماهمه‌چیزرانمی‌آفریند و در همه وقت مگر درضمن علم بآن فعل ، علم بمصلحتی درآن داشته باشد.

بعضی گفته‌اند : معنی اراده آنستکه بافعال خویش علم دارد و کسی او را مجبورنکرده ومغلوب چیزی نشده است،بعضی دیگر بااشاره به پاره‌ای از روایات کافی گفته‌اند: که اراده زائد برعلم وحادث است.

بعضی‌ازحکماء الٰهیین از جمله «جناب‌ملاصدرا» گفته‌اند: اراده بر دومعنی اطلاق میشود، یکی اراده حادثه وآنرا در حدیث، بخود ایجاد تفسیر کردند، یعنی احداث فعل ـ ودیگری اراده که ازصفات ذاتیه خدا است وهرگز بغیر آن متّصف نمیشود (اغلب نزاع‌اهل علم‌درمعنای دوم است).

محقق‌طوسی فرمود: که آن‌عین علم‌حق است بمصالح و خیرات، و اشاعره آنرا صفتی زائد برعلم گرفته وحادث‌دانستند .

ازحضرت موسی بن‌جعفرعلیه‌السلام‌است که فرمود : اراده خدا احداث اوست لاغیر، برای آنکه اندیشه نمیکند، وهمّ وفکر ندارد.

صاحب‌کتاب کشف‌المراد «خواجه نصیرالدین محمد طوسی» که شارح آن علاّمه حلّی میباشد گفته است: اگر اراده چیزی زائد برذات خدا باشد و قدیم باشد تعددقدما لازم آید واگر حادث باشد درذات او، ذات او محل حوادث واقع میشود، واگر حادث باشد درغیرذات اوغیر معقول است که صفت چیزی در خارج اوباشد و بهرحال وقتی حادث باشد مخلوق است و باراده آفریده شده است، پس برای اراده، اراده دیگر باید ثابت کرد، وتسلسل لازم‌آیدپس‌چاره جزاین نیست که گوئیم‌همان خصوصیّت فعل که متضمّن مصلحتی بوده وخدا بآن علم داشته وداعی بخلقت اوشده است همان اراده است .

(اراده) یکی از صفات فعلیه است

صاحب کتاب «عقل ودین» (دراصول عقاید استدلالی) در کتاب خودمطالبی قریب باین مضمون آورده است: لازم است که انسان بداند خداوندتعالی صاحب اراده است واین صفت برای اوبه برهان عقلی وشرعی ثابت است ومحل اتفاق وضروری تمام ادیان است، ولی در میان علماوحکما اختلاف است دراینکه آیا اراده از صفات ذات است یااز صفات فعل.

حکما وموافقین ایشان آنرا ازصفات ذات وقدیمی میدانند، ولی اهل شرع و متکلّمین ومحققین ازعلما آنرا ازصفات فعل و حادث میشمرند، و مذهب اهل بیت عصمت وروایات ایشان نیز اراده را ازصفات فعل شمرده‌اند .

سپس درآن کتاب قبل‌ازآنکه بتفصیل این‌دونظریه بپردازد، گفته است: اولا باید دانست که اراده و مشیّت دولفظند ومعنی هردو یکی است، چه درلغت وچه در لسان‌شرع ودر اخبار باین موضوع تصریح شده‌است.

ودوم آنکه، اراده و مشیّت عبارتند از قصد و یاامر و وادار کردن بکاری با حالت اختیار .

سوم‌آنکه، اراده بردوقسم است: تکوینی وتشریعی، اراده تکوینی الهی همان ایجاد فعل است ازحقتعالی واین اراده بمعنی قصد است منتها ، اینکه خدا را قصد قلبی ونفسانی نیست بلکه قصد اوهمان ایجاد فعل است ودر این‌اراده تکوینی مراد حقتعالی تخلّف ندارد وحتمی الوقوع است، امّااراده تشریعی، بمعنی طلب و وادار کردن مکلّف مختار است برفعل یاترك چیزی و در اینجا، مراد تخلّف می‌پذیرد از اراده، یعنی حقتعالی اراده وامرمیکندبایمان مکلّف‌ولی‌مکلّف عصیان‌میکند وایمان نمی‌آوردومرادحقتعالی‌واقع‌نمیشود.

واضافه میکند: که ماکاری باراده تشریعی نداشته و محل بحث‌مااراده تکوینی است که آیاازصفات ذات است یاصفات فعل، سپس دررّد قول آن عده از حکما که

میگویند اراده صفت ذاتی حق‌وازلی‌وابدی است مطالبی بتفصیل آورده وادلّه‌محققین ازعلماء را متـذکر شده و اعتقاد خودرا بر آن ثابت داشته کـه اراده ازصفات فعل میباشد وباین‌آیات شریفه هم‌استدلال کرده است.

سوره۳۶ آیه۸۲ **اِنَّمٰااَمْرُهُ اِذٰا اَرٰادَشَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ‌کُنْ فَیَکُونُ** . یعنی جز این نیست‌امراو که چون اراده کند چیزیرا بگوید باش،پس‌بیاشد. (البته قول« کُنْ» اشاره بسرعت نفوذ کلام است در تکوین اشیاء براسرع وجهیکه‌ممکن باشد) .

سوره ۱۶آیه۴۰، **اِنَّمٰا قَوْلُنٰا لِشَیْءٍ اِذٰا اَرَدْنٰاهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ**. یعنی جزاین نیست گفتار مازمانیکه بخواهیم چیزیرا بگوئیم باش، پس بیاشد.

وآیات دیگر از این قبیل : س۳۳ ی۱۷ **قُلْ‌مَنْ ذَاالَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ‌اللهِ‌اِنْ اَرٰادَبِکُمْ‌سُوءاً اَوْ اَرٰادَبِکُمْ رَحْمَةً** س ۵ ی ۱ **اِنَّ‌اللهَ‌یَحْکُمُ‌مٰا یُرِیدُ**، س ۸۵ ی ۱۶ ، **فَعّٰالٌ لِمٰا یُرِیدُ**،وازنظر نفی‌ودفع‌جبرمیفرماید: س۴۰ی۳۱،**وَمَااللهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبٰادِ**، خدایتعالی اراده ستم بربندگان نخواهد کرد .

بطور کلّی از تفاسیر این آیات مستفاد میشود که اراده بمعنی ایجاد اشیاء و از صفات فعلی خدایتعالی است .

مشیّت‌الهی ازنظر اخبارو روایات!!

قبلاً گفته شد که اراده ومشیّت دولفظند ومعنی‌هردو یکی است همچنانکه در اخبار باین موضوع تصریح شده است‌اکنون برای روشن شدن این‌امروهمچنین از آنجهت که دانسته شود حقیقت مشیّت الهی چیست ببعضی ازروایات که‌اسنادآنها بسیار معتبر است اشاره خواهیم کرد.

از اصول کافی: امام صادق فـرمود : خلـق‌الله المشیّة بنفسها ثمّ خلق الاشیاء باالمشیّة یعنی خدا خود مشیّت رابیواسطه آفرید و همه چیزرا بمشیّت آفرید.

شارح کافی در ذیـل این روایت آورده: اراده حق همان توجه ایجادی او

است بخلق چیزی واین توجه ایجادی باعتبار نسبت بخدا ، اراده اواست، و باعتبار نسبت اوبخلق مشیّت او است وچنانچه از این‌اخبار فهمیده میشود.

حقیقت اراده ومشیّت یکی‌است.

بعضی ازعرفا در معنای این‌حدیث شریف گفته‌اند : که‌ائمه‌هدی علیهم‌السلام گاهی مشیّت واراده رابریك‌معنی اطلاق میکردند و گاهی بر دومعنای مختلف ومراد ازحدیث شریف این استکه خدایتعالی خلق‌فرمود لوح محفوظرا بانقوش‌آن بدون سببی دیگر از لوح، و نقشی دیگر،وخلق فرمود سایر چیزها رابابین دو، و گفته شده که‌این‌معنی مناسب‌باقول معصوم علیه‌السلام است که‌فرمود: **اَبیَ‌اللهُ اَنْ یجری الْاُمور اِلّا بِاَسبابِها .**

از کافی : امام صادق فرمود: مشیّت پدیدشده است .

علی‌بن ابراهیم هاشمی گوید: ازابوالحسن موسی‌بن جعفر علیهماالسلام شنیدم میفرمود: نباشدچیزی جز آنچه خدا خواهد، واراده کند، ومقدّر سازد ومجری‌دارد، گفتم : معنی‌خواسته چیست؟ فرمود: آغاز کردن‌کاراست ، گفتم: معنی مقدّر سازد چیست؟ فرمود: اندازه گرفتن چیزاست از جهت‌طول وعرض، گفتم: معنی‌مجری کردن چیست فرمود: چون چیزی را مجری کند آنرا بگذراند وآنست که‌دیگر بر گشتی ندارد .

علّامه مجلسی درشرح این روایت آورده: مشیّت مقام فعلیّت مطلقه است و اراده تعلّق آنست باشخاص و جزئیات که دراین صورت درکالبد ماهوی محدودی ظهور میکند واندازه گیری میشود واستقرار وجود در آن ماهیت مشخص و محدود مقام اجرا است .

ابوبصیر گوید: بامام ششم علیه‌السلام گفتم: خواسته ، اراده کرده ، تقدیر کرده، ومجری ساخته، فرمود: آری، گفتم ودوست‌هم‌داشته؟ فرمود:نه، گفتم چطور؟خواسته

اراده کرده،تقدیر کرده،مجری ساخته، ودوست نداشته فرمود : همچنین بما دستور رسیده است.

عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : بساخدا فرمانی دهد ونخواهد، وبخواهد وفرمانی به‌آن‌ندهد، بشیطان فرمان داد کـه بر آدم سجده کند وخواست که سجده نکند واگر خواسته بود سجده میکرد، آدم‌را از خوردن آن‌درخت‌نهی کرد،وخواست که‌ازآن‌بخوردواگر نمیخواست که‌آدم‌بخورد‌نمیخورد.

ابوالحسن امام هفتم علیه السلام فرمود: براستی خدا دو اراده و دوخواست‌دارد ، یك‌اراده حتمی ویك‌اراده‌عزمی،بساباشد ازچیزی نهی کند وآنرا بخواهد، وبچیزی فرمان دهد و آنرا نخواهد، مگر ندانی که خدا آدم را از خوردن آن درخت نهی کرد ولی‌خوردن‌آنها را خواست واگر نمی‌خواست‌بخورند، خواست‌آنان‌برخواست خداچیره نمی‌شد، وبه‌ابراهیم علیه السلام فرمان‌داد فرزندش راسر‌ببرد و اگر میخواست خواست ابراهیم برخواست خدایتعالی چیره میشد.

بنابراین روایات مشیّت الهی مراتبی دارد که مرحله اجراء آن‌بستگی‌بمقام حکمت ومصلحت داشته، وتوسل امام علیه السلام دربند مورد شرح از دعا، برهمان مشیتی است که درواقع اجراء آن بمرحلهٔ امضاء پروردگاری‌رسیده وثبت شده‌است.

تمام موجودات عالم مطیع ومنقاد مشیّت الهی هستند ! ! !

پیشوایان بزرگ اسلام گاهی بـرای تشریح بیانات خود معارف الهی را بنحوی گوناگون تفسیروتعبیر وتوجیه کرده تاهیچ‌جای‌شك وتردیدی باقی‌نماند.

در همین فقره مورد شرح ازدعا که امام باقر علیه السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ‌مَشِیَّتِكَ بِاَمْضٰاهٰا....

درجای دیگر یعنی در دعای سمات بر وجه دیگر آمده است: وَ بِمَشِیَّتِكَ

الّتی دانَ (۱) لَهَا الْعالَمُونَ، یعنی، خدایاسو گند میدهم تورابمشیت وخواسته‌توآنچنان مشیتی که منقاد ومطیع شدند برآن تمام موجودات در عالم، آن مشیتی که جهان آفرینش در مقابل آن‌سر تعظیم وتسلیم فرود آورده است.

شارح دعای سمات (جناب میرجهانی) در شرح این فقره ازدعاآورده:مراداز از مشیت، اراده تکوینیه متعلّق بخلـق اشیاء است بروجه اصلح و موافق حکمت و انقیاد، واطاعت اشیاء عبارتست ازقبول آن‌فیض کامل ورحمت‌واسعه.

قیصری، درشرح فصوص گفته که مشیت خدا عبارت است از تجلیه ذاتی و عنایت سابقه برای ایجاد معدوم یااعدام موجود، و اراده خدایتعالی عبارت است از تجلیه برای ایجاد معدوم، پس‌مشیت اعـم است از اراده، سپس اضافه میکند : کسی که توجه کند بمواردداستعمال مشیت واراده درقرآن مجید این معنا را درك خواهد کرد که‌این دولغت باهم فرقی‌نداشته وبعضی‌موارد درمقام یکدیگر استعمال‌میشوند.

مشیّت خدایتعالی ازنظرقرآن مجید !!

آیاتی که دربارهٔ مشیت الهی آمده بسیار و مضامین آنها بقدری تکان دهنده است کـه خواننده را تحت تأثیر عوالم جبری قرارداده واختیارات خودرامورد تأمل قرار میدهد، ولی‌اگردرتفاسیرآنهادقتی بعمل‌آید روشن میشود که‌خدایتعالی ازنظر قدرت نمائی واینکه دانسته‌شود کسی جزاوکاره‌ای نیست مقام مشیت خود را ظاهر وآشکار کرده است .

نکته قابل توجه‌آنستکه‌باید جداً دانسته شود آنچه‌را که‌خدایتعالی ازمشیت خود درامور تکوینی سخن‌رانده است هیچگونه شك وتردیدی درآن راه نداشته و ثابت است، ولی‌آنچه راکـه مربوط بامور تکلیفی و مرتبط بدستگاه انتظامی عالم

(۱) دربعضی از نسخ «عالِمون»،بکسرلام آورده،اشاره براینکه : برآن مشیتی که منقاد ومطیع شدند دانشمندان.

است وآنچه‌را که روشنگر آزمایشهای خصوصی وعمومی انسانها ومربوط به‌نتیجه نهائی از رازآفرینش است مورد تأمل و توهم بعضی قرار گرفته که اگر موضوع شکافته نشود محل گمراهی وانحراف بوده وخواننده را برسر دو راهی قرار میدهد چون‌بیان آنها درظاهر بقدری متوجه جبراست که اگرشرح وتفسیری برآنها داده نشود برای هر کس تَوَهُّم ایجاد خواهد کرد .

لذا نگارنده سعی‌خود رابکاربرده تادرعین حال که ازمشیت الهی بحث میشود درخلال جوابگوی این معناباشد که برای خواننده توهمی حاصل نشده ونظراو را بمفهوم واقعی درتفسیر آیات جلب نماید.

باآنکه اگر بخواهیم تمام آیات را که مربوط باین‌موضوع است‌تشریح ویا تفسیر نمائیم از نظر گسترشی که دارد در این مختصر مقدور نیست ولی سعی شده که مطالب را بسیار فشرده و کوتاه کرده و بسط کلام را بکتاب دیگر در این مورد موکول نمائیم .

اکنون قبل ازآنکه بخواهیم بطور کلّی وارد این بحث شویم توجه خواننده رابیك سلسله ازحقایق آیات قرآنی که حضرت سجّادعلیه‌السلام در سخنان خود درمقام مشیت واراده پروردگاری آورده، جلب نموده تادر اولین مرحله حقیقت امر روشن و آشکار گردد .

درجائی از دعای ابوحمزه ثمالی حضرت سجادعلیه‌السلام در مقام مناجات عرض میکنـد : **وَأَنْتَ الْفَاعِلُ لِمَا تَشَاءُ تُعَذِّبُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ وَتَرْحَمُ مَنْ تَشَاءُ بِمَا تَشَاءُ كَيْفَ تَشَاءُ لَا تُسْئَلُ عَنْ فِعْلِكَ وَلَا تُنَازَعُ فِي مُلْكِكَ وَلَا تُشَارَكُ فِي أَمْرِكَ وَلَا تُضَادُّ فِي حُكْمِكَ وَلَا يَعْتَرِضُ عَلَيْكَ أَحَدٌ فِي تَدْبِيرِكَ لَكَ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ.**

اشاره‌براینکه: خدایا،توئی که‌هرچه‌اراده‌فرمائی‌بجاآوری ، وعذاب کنی‌هر کس راکه‌خواهی‌بآنچه که‌خواهی‌وبهر کیفیت که‌اراده فرمائی، ومورد رحمت وبخشایش

قراردهی هر کس‌را که‌خواهی، وبخواست خود ازخوان رحمتت بهره‌مند سازی‌بهر نحو وبهر طریق وهر کیفیت که خواهی (هر کس‌را کـه خواهی مستحق رحمت یا مستوجب زجروشکنجه قراردهی).

بر کرده‌هایت کسی رایارای دم‌زدن نیست ودر امور سلطنت مطلقه‌ات احدی را قدرت منازعت‌نه !!! وانیاز گرفته‌نمی‌شوی در امر وفرمانت، وعناد کرده نمی‌شود درحکمت، یعنی کسی راآن لیاقت نیست که باحکمتت مخالف باشد، و هیچکس را شایستگی نه که بتدبیرت معارض شود (یادر کار ساختمان این عالم بر تواعتراض نمایـد) چـون از برای تواست آفرینش و فرمانفرمائـی این جهان و آن جهان ای بزرگوار پروردگار عالمیان .

یك سلسله از حقایق قرآن مجید در مشیّت الهی !!

امام(ع)دراین‌فقرات ازدعا که‌در بخش‌قبل‌ترجمه آن گـذشت یك سلسله ازحقایق قرآن مجید را بلسان دعا درآورده وبعد ازآنکه بعزّت پروردگار سوگند یاد میکند که داگر رانده شود ازآستان او سبحانه روی‌برنخواهدتافت،سپس‌علّت‌رهانکردن واصرارخودرا برآن‌درگاه چنین‌میرساند: که‌اوعزّوجل فاعل لمایشاء است .

استدلال آنجناب وگـواه فرمایش او در قرآن مجید بسیار روشن است که خدایتعالی درمعرّفی خودبسیار فرموده: اِنَّ‌اللهَ‌یَفْعَلُ مٰایَشٰاء یعنی خدا میکند آنچه را که بخواهد.

وازآنطرف درآیات‌بسیاری بابیانات گوناگون این‌حقیقت راتشریح فرموده؛ جائی میفرماید: یَهْدِي مَنْ یَشٰاء یعنی‌هدایت میکند هر که راخواهد، وجای دیگر: یُضِلُّ‌مَنْ‌یَشٰاء، و بخود وامیگذارد هر کس‌را که خواهد و همچنین؛ عبارات دیگر: یُزَکّي مَنْ‌یَشٰاء ، یَرْزُقُ مَنْ‌یَشٰاء ، یَخْلُقُ مٰایَشٰاء ، یُعَذِّبُ مَنْ‌یَشٰاء ، یَنْصُرُ مَنْ‌یَشٰاء

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاء ، يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ ، يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاء ، يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشاء.

وخلاصه بمعنای مصداق کاملی که فرمود : «يَفْعَلُ مَا يَشاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيد» تمام این جملات فرمانفرمائی مطلق اورا سبحانه تثبیت نموده واین معنارا میرساند که غیراز اوهیچکس وهیچ چیز در امور مؤثر نیست.

ولکن بدیهی است که نبایستی این تَوَهُّم پیش آید که این مطالب قرآنی رااهل (جبر) برای خود دست آویزی قرار دهند وبگویند حال که چنین است وتمام امور بخواست باریتعالی است کسی را اختیاری برای تحصیل مقامات دنیاوآخرت نیست؛ نه‌چنین است!! واین موضوع خودبحث مفصّلی دارد ومسئله مهمّی است که بزرگان دین ازطریق ادلّه و براهین قرآنی آن‌راحل نموده‌اند، واین مختصر گنجایش آن را ندارد، لکن همینقدر متذکر میشویم: که بعضی‌ازآیات قرآنی را نمی‌توان‌به‌تنهائی تفسیر کرده ونتیجه گرفت، بلکه متممی دارند که بایستی بکمك آیات دیگر با عبارات مقدّم ومؤخّر آنها معانی‌واقعی را درك کرد، مثلا اینکه خدایتعالی‌میفرماید: يُضِلُّ مَنْ يَشاء؛ باید دید که خود حقتعالی درخصوص چه‌دسته‌ای این بیان‌راآورده؛ چون در مقابل میفرماید : وَيُضِلُّ اللهُ الظّالِمِينَ ؛ یا : كَذلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ.

ونیز عبارات دیگر، پس معلوم میشود که خدایتعالی چه‌سنخ ازبندگانرا در معرض گمراهی قرار میدهد ، و همچنین در مقام هدایت هم که میفرماید : يَهْدِي مَنْ يَشاء ، در مقابل چه عبارات بسیاری براین مضامین آورده که : لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفاسِقِينَ ، لا يَهْدِي كَيْدَ الْخائِنِينَ، لا يَهْدِي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفّار ، یابروجه دیگر: وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا اشاره‌این آیات براینستکه خدا هدایت نمیکند خیانتکار و دروغگو واهل فسق وفجور را، بلکه هدایت میکند آنهائیرا که باختیار خود بسوی اوروی‌آورده وطالب هدایت‌باشند.

پس معلوم شدچه کسانی درمسیر ضلالت ویاهدایت قرار میگیرند، و مقدمه اضلال وهدایت‌حق بدست بندگان‌جاری میگردد، وهمچنین در عبارات دیگر آنها که مورد سخط و غضب خدایتعالی قرار میگیرند همه از نتیجه بازگشت اعمال و افعال ایشان بوده وبلاتردیددرامور تکلیفی، اختیار ازاحدی سلب نیست، وهمانطور که گذشت در این باب مطالب بسیار است وباز درشرح آیاتی کـه مربوط بمشیت الهی میباشد بعداً اشاره‌ای دیگر بروجه دیگرخواهیم کرد(۱).

مشیّت خدایتعالی درباره هدایت دسته جمعی افراد عالم !!

بعضی از امور کـه مربوط باوضاع کلّی انتظامات عالم است دقت و مطالعه در اطراف آن بسیار شایان اهمیّت بـوده و آدمـی را بپاره‌ای از اسرار خلقت آشنا میسازد.

خدایتعالی در مـوارد بسیاری بروجوه گـوناگون دربارهٔ مشیت خود نسبت بامر هـدایت دسته جمعی افراد عالم آیاتی آورده کـه در اینجا برای روشن شدن موضوع وازنظر اهمیّت مراتب مشیت اوسبحانه ببعضی ازآنها اشاره خواهیم کرد.

سوره انعام آیه۱۴۹، **قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبٰالِغَةُ فَلَوْ شٰاءَ لَهَدٰيٰكُمْ اَجْمَعِينَ**، بگو ازبرای خداست قصد واراده محکم وثابت پس اگر میخواست همه شما را راهنمائی میکرد بسوی خود (ولکن تکلیف منافی جبراست و حکمت مناقض قهر).

سوره یونس آیه۹۹: **وَلَوْ شٰاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْاَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً**، اشاره براینکه خدایتعالی اگر میخواست تمام افراد عالمرا براکراه واجبار بایمان‌آورد میتوانست ولی این منافی حکمت وتکلیف است.

---

(۱) نگارنده درکتابهای «سرنوشت انسان» و«عشق‌ورستگاری» درباب (جبروتفویض) این موضوع را ازنظر قرآن مجید بطور اختصار و بقدر توانائی حلاجی کرده طالبین برای اطلاع بیشتر بآن‌کتابها مراجعه نمایند.

سوره مائده آیه ۴۸ **وَلَوْشَاءَاللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِيمَااٰتٰيكُمْ**...
اگر خدا میخواست هر آینه شمارا یك امّت متفق و بر یك ملت متحد قرار میداد و لکن میآزماید شما را در آنچه بشما فرستاده است از شرایع مختلفه در هرعصر و زمانی تامطیع از عاصی تمیز داده شود.

سوره‌هودآیه ۱۱۸ **وَلَوْشَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلَايَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ**.
اشاره براینکه اگر خدا میخواست همه مردم را بریك دین و یك آئین وامیداشت، واین منافی تکلیف است چون‌یکی ازشرائط تکلیف اختیار است پس همه‌را تمکین و اختیار داد، بعضی ایمان را اختیار کردند و بعضی کفررا، باآنکه همه را برای افاضه رحمت وازجهت حسن اختیار آفریده است (ولی تمام شد سخن پروردگار که پرسازد دوزخ را ازآنهائیکه نافرمانی کرده واز راه اختیار ازاطاعت سرباز زدند).

سوره نحل آیه ۹۳ ، **وَلَوْشَاءَاللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ**..

اگر حکمت خدایتعالی‌مقتضی بودشمارا بریك گروه متفق براسلام‌وامیداشت ولی وامیگذارد بخود آنکه راکه خواهد وراه مینماید هر کس را که روبسوی او نماید (قبلا در تفسیر این‌آیه شریفه مطالبی گذشت).

سوره شوری آیه ۸ ، **وَلَوْشَاءَاللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظّٰالِمُونَ مَالَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَانَصِيرٍ** ....

اگرخدا میخواست همه رابریك ملت ودین وامیداشت ولکن درمی‌آورداهل توحید را در رحمت واسعه خود وبرای ستمکاران واهل عناد هیچ یارویاوری‌نیست، یعنی‌حکمت و مشیّت اوسبحانه تقاضای‌آن میکند که همه مردمانرا مکلّف گرداند وبنای‌کار ایشانرا براختیار نهد تاهر کس فرمانبرداری کرد مستحق بهشت شده و هر کس طریق کفر وعناد را اختیار کرد مستوجب دوزخ گردد .

سوره انعام آیه۳۵، **وَلَوْشَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدىٰ** .... اگر میخواست خدا همه آنانرا بهدایت مجتمع میساخت، **در تفسیر، المیزان**، آورده: گرچه هدایت دسته جمعی بشر امری امکان‌پذیر است ولکن با ناموس عمومی عالم اسباب و نظامیکه در استعداد قابل وافاضه فاعل است منافات دارد، چه‌هدایت تنها وتنها بکسی افاضه میشود که تقوی پیشه خود ساخته ونفس را تزکیه کند **(قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰيها)**...

ودر مقابل، ضلالت‌هم تنها نصیب کسی میشود که‌ازذکر پروردگارش اعراض نموده ونفس‌را آلوده سازد؛ **(وَقَدْ خابَ مَنْ دَسّٰيها)** واین اصابه ضلالت عبارت است از اینکه آدمی زیر بار هدایت نرود، پس‌خداوند عطاءِ هر نفسی را بآن مقداری که استحقاق دارد باومیرساند، اگرخیر بخواهد باومیدهد واگرشر بخواهد باو میدهد.

ونیز آیه شریفه: س۶ی۱۰۷، **وَلَوْشَاءَاللهُ مَا اَشْرَكُوا** بازاین معنا را میرساند که اگر خدا میخواست تمام مردم روی زمین ایمان می‌آوردند.

آری نظام عالم تشریع هم مانند نظامی است که درعالم تکوین برقراراست، همچنانکه در سراسر عالم تکوین قانون و سنّت وعلیّت و معلولیّت برقرار است، و باآنکه مشیت پروردگار مطلق است همواره در ایجاد موجودات واحداث حوادث بروفق نظام علّت و معلول‌تعلّق‌میگیرد و آن حادثه‌ای را احداث میکند که علّتی اقتضای حدوث آنرا داشته باشد، یعنی شرایط حدوثش موجود و موانع آن مفقود بوده باشد.

همچنین در عالم تشریع کسی را هدایت میکند که از ناحیه خودش تقاضای هدایت داشته باشد (وَالَّذِينَ جٰاهَدُوا فِينٰا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنٰا) وبآن کسی رحم میکند که ازاورحم بخواهد، وامّا کسی که از هدایت ورحم‌او اعراض کند اورا هدایت ننموده وترحم نمیکند

پس‌از این‌بیانات دانسته شد: باآنکه حکم ومشیت الهی عمومی وجاری ونافذ است ولی تحت یك‌قانون وسنّتی میباشد که برمقتضای حکمت‌و مصلحت برهرامری

تعلّق گرفته وبامضاء او رسیده است.

خدایتعالی هر کسی راکه‌خواهددرمعرض شکنجه قرار میدهد

سوره اعراف آیه ۱۵۶ **قَالَ عَذَابِی اُصِیبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ**... عذاب خویش رابهر کـه خواهم میرسانم این نکته قابل توجه است که عذاب از اقتضای عمل گناهکاران ناشی میشود نه‌از ناحیه‌پروردگار عالـم،از ناحیه او سبحانه جزرحمت ناشی نمیشود ، یااصلا باید گفت عذاب همان فقدان رحمت است یعنی نرسانیدن رحمت ونعمت خود برافرادیکه بخاطر کفر و گناه استعداد رحمت ونعمت را از دست داده‌اند خودبر آنها عذاب است .

تاخدا نخواهد کسی بردانشی‌راه نیابد

اهل‌حکمت بر آنند: خدایتعالی بااراده ومشیت خود برمخلـوقات غالب است ولـی انسان بیچاره گمان میکند که اراده و مشیت خودش اصالت دارد و بمیل خویشتن میتواند در عالم تصرّف نماید، خیال میکند بااراده خود نظم متصل به‌هستی راشکافته برتقدیرالهی سبقت میگیرد باآنکه همه دررشته مشیت اوست.

شاید تا کنون خواننده متوجـه شده باشد که مشیت الهی بطور کلی در همه چیزوتمام‌امور نافذبوده بلکه درغیر امورتکوینی وآنچه که ازنظروظائف‌اکتسابی انسانها ومربوط به‌سیر تکامل جهان آفرینش است بسیار مؤثر بوده و هرتحولی که درهردوران از نظر اموراجتماعی وانسانی بوجودمی‌آید یاهربابی ازعلوم که‌بوسیله یکی از افراد عالـم گشوده میشود، تنهابخواست واراده او صورت گرفته و روشن‌تر. گفته شـود ، کسی در کاری کاره‌ای نیست ؛ همچنانکـه خـود فرمود : س۲ی۲۵۵ **وَلَا یُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَاءَ**؛ اشاره براینکه فرانگیرد کسی چیزی‌ازدانش او را مگر بخواست او، واگر دیدید در جهان امروز یکی عامل تسخیر فضا گردید

ویادانش بشری بجائی رسید که قلبها رابهم پیوند داد، این تنها بخواست و مشیت او بوده، وعاملین آنها فقط آن امتیاز را دارند که خدایتعالی ازنظر شایستگی آنهارا برای درك این دانشها انتخاب کـرده است همچنانکـه اگر کمی قدم را فراتر نهیم می‌بینیم که خدایتعالی برای‌انتخاب فرستاده وولی خود و در واقع کار گـذار خود، مردانی رابر گزیده است، که شایستگی آن مقام‌راداشته‌اند، وآیه شریفه‌س۳ی۱۷۹: **يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ** و کریمه: س۲ی۲۶۹ **يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً** گواه برهمین‌است، که علم نبوّت واسرارولایت‌را افاضه میفرماید بهر کس که خواهد وآنهائیرا که این‌مقام بخشید از خیر بسیاری بهره‌مند شدند.

بنابراین، توسل امام علیه‌السلام بتمام مراتب مشیت الهی دربند مورد شـرح، از جهتی برخورد باین معانی دارد، که اوعلیه‌السلام خدارا بآن‌خواست واراده‌ای سـوگند داده که تمام انبیاء و اولیاء خـود را برای راهنمائی و شناسائی خود برخلق عالـم بر گزیده است.

درمقابل اراده‌ومشیت الهی، پیغمبرهم کاره‌ای نیست!!!

از مطالبی کـه دربارهٔ مشیت الهی گذشت دانسته شد که‌غیر ازخواست‌واراده او، اراده وخواست‌هیچکس درعالم مؤثر نیست.

یعنی حقیقت امر آنستکه هرچه‌خدا بخواهد میشود وهرامری که بامضاء اورسیده اجرامیگردد، نه‌هرچیزی که مابخواهیم، مگر آنکه خواست مابامشیت اوتطبیق داشته باشد، ومصداق این معنارا خدایتعالی در دو مورد ازقرآن مجید بیان داشته، میفرماید: س۷۶ی۳۰ **وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ**...

واصلا خدایتعالی برای اینکه به‌بندگان خود برساند که همه هیچ‌کاره‌اند و همه‌کار به‌اراده ومشیت اوصورت میگیرد در قرآن مجید مطالبی یاد آور شده کـه دیگر کسی ادعانکند من کاره‌ای‌هستم، یامثلا افتخار کند که‌من مالك ملك‌وپادشاهی

هستم، یاعزیزوارجمند هستم، یابرفضل وحکمت خود مباهات کند، اوسبحانه وتعالی تمام این‌مواهب را ازعطابخشی‌خود دانسته، جائی برسول‌اکرم میفرماید که‌بگوید: س۳ی۲۶ **تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ** عطا میکنی پادشاهی رابهر که خواهی ومیگیری ومیستانی ملك را ازهر که‌خواهی وارجمند میسازی ویاخوار وبیمقدار میداری هر کس را که خواهی ....

و همچنین است مصداق آیات دیگر : س۳ی۷۳ **قُلْ اِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**، یعنی بگو همانا که فزونی بدست خداست بهر که خواهد بخشد، یاآیه دیگر که‌میفرماید: س۶ی۸۶ **نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ** .... بالابریم درجه‌ومقام‌هر کس را که خواهیم.

و حتی اشاره این امر بوجود مقدّس انبیاء شده و میفرماید : س ۳ی ۱۷۹ **يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ** یعنی برمیگزیند و یاانتخاب میکند از فرستادگان خود هر که را که خواهد .

واصلا نگارنده با کمال احتیاط و تأمّل میگوید ؛ همان پیمبرانی هم که برگزیده‌وفرستاده اوهستند در مقابل مشیت واراده مقام پروردگاری‌کاره‌ای‌نیستند، مگر برسول اکرم نفرمود : که بگو بامردم، س۷ی۱۸۸ ، **لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلَا ضَرّاً اِلَّا مَا شَاءَ اللهُ** ، اشاره براینکه بگو من‌نمیتوانم سود وزیان خود را دریابم مگرآنچه را که خدا خواهد .

وحتی در داستان‌امر هدایت هم این‌معنا راتصریح کرده خطاب برسول اکرم فرمود : س۲۸ی ۵۶ **اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ** ..... یعنی ای‌پیغمبر تورهبری نکنی‌آنکسی را که دوست داری ولکن خدارهبری کندهر که را که خواهد.

وجالب اینجاست که‌خدایتعالی اصلا برسول خود دستور میدهد: هرکاری که میخواهد انجام دهد خواست او را مقدّم برخواست خود دارد واگر اراده انجام

کاری در آینده دارد صراحتاً بگوید «اِنْشاءَالله» همچنانکه فرمود : س۱۸ی۲۴ ، **وَلاتَقُولَنَّ لِشَاْئٍ اِنّي فاعِلٌ ذٰلِكَ غَداً، اِلّا اَنْ يَشاءَالله**.... اشاره براینکه اگر قصد انجام‌کاری داری مگو این‌کاررا میکنم مگر آنکه بگوئی، بخواست خدا (و این در واقع یك دستور عمومی است که هر کس هر کاری میخواهد انجام دهد آنرا مقیّد سازد بمشیت الهی) .

پس باتوضیح این مطالب که دربارهٔ مشیت الهی گذشت باید در تمام امور گفت : س۱۸ی۳۹ **ماشاءَالله لاقُوَّةَ اِلّا بِالله** که نیست نیروئی برای هیچکس مگر از نیروی پروردگار عالم ، اوست که اراده‌اش برتمام خواسته‌ها مقدّم است محو میکند هرچه‌را که بخواهد وثابت نگاه میدارد آنچه‌را که بخواهد، همچنانکه در لوح محفوظ ثبت شده است تمام آنچه‌را که از اول تاآخر مشیت او سبحانه وتعالی بآن تعلّق گرفته است ، که فرمود: س۱۳ی۳۹ **يَمْحُوا اللهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ اُمُّ الْكِتابِ**. (واین آیه‌شریفه تفسیری بتفصیل‌دارد که‌از وظیفه‌این کتاب خارج‌است).

بنابراین: باتوجه بتوسل امام علیه‌السلام درفقره موردشرح، باعتبار این‌بیانات‌باید گفت: خدایا تورا بحق تمام مراتب مشیتت که‌خواسته‌هارامحوویاثابت‌نگاه میدارد، وبحق آن‌مراتبی که درلوح محفوظ ثبت و اجرای‌آن بامضاء تورسیده است، اجابت فرمای آنچه را از تو خواهانم.

ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین‌مشیّت الهی‌هستند !!

قبلا گفته شد که خدایتعالی بمشیت و اراده خود برمیگزیندانبیاء واولیاءِخودرا ونیز گفته‌شدباآنکه مقام انبیاء و اولیاء مقام خلیفة اللّهی است وایشان بسیار مقرّب‌درگاه الهی‌هستند وباعتبار دیگرواسطه میان خلق وخدا هستند ایشان هم‌غیر ازآنچه که خدا بخواهد خواست و اراده‌ای ندارند، ولذا چون خواست آنهاخواست‌خدایتعالی است‌ایشان همه‌مشیت‌الهی‌هستند.

در کتاب روائح‌النّسمات آورده: که امام صادق علیه‌السلام فرمود:(نَحْنُ مَشیَّةُالله) و چند روایت دیگر آورده حاکی از اینکه ائمه‌هدی علیهم‌السلام همه‌مشیّت الهی هستند و استناد دیگری‌بزیارت‌جامعه کرده که میفرماید:مَنْ اَرَادَاللهَ بَدَءَ بِکُمْ،هر کس بسوی خدا قصد کند آغازطلب ازشما کند (ونیز درفقره دیگر «وَالْعامِلُونَ بِاِرادَتِه» ایشان عمل کنندگان بخواست او هستند) و در شرح روایات‌آورده: مشیت کونیه نوریه، نوریست که‌خدایتعالی درحقیقت محمدو آل‌محمدعلیهم‌السلام خلق فرمودهورحمت واسعه‌الهیه همان مشیت‌نوریه مستقره در حقایق مقدسه ایشان است، ایشانند بابهای مشیت الهی ومفاتیح استفاضه ازاو،وخدا بسبب‌ایشان افاضه فیض برممکنات میکند واو است مؤثر در اشیاء وشریکی برای او نیست هرچه است ازاو بسوی‌او است الّا اینکه امور را باسباب جاری سازد، و آل محمد سبب کلّی هستند میان او و سایر مخلوقات، وهراسبابیکه درعالم وجود پیدا کند ابتدا و انتهای آن از آل محمد علیهم‌السلام است.

و نیز اضافه میکند مَثَلِ ایشان مَثَل آینه است ومشیت الهیه درآن منعکس میشود وخدابسبب ایشان افاضه فیض بماسوی‌الله میفرماید، وچنانچه قبلا شرح‌داده شد ایشان ازپیش خود و بالاستقلال واجد اعتباری بامشیت نیستند بلکه‌خدای‌متعال صانع ومدبّر ومؤثر در تمام اشیاء است .

وممکن است تعبیر از مشیت ایشان بمشیت خدا ازباب اضافه تشریفیه باشد، ازقبیل تعبیر شدن ایشان بعین‌الله ووجه‌الله ویدالله وامثال اینها واین‌تعبیرات‌ازجهت شدت قرب ایشان است‌بخدا وشدت قرب‌مشیت ایشان بمشیت‌خدا بقرب‌معنوی.

اکنون باتوضیحات فشرده‌ایکه ازجهات گوناگون درباره مشیت الهی دربند موردشرح گذشت، گمان میرودتا کنون درحقیقت این‌معنا شرحی براین‌وجه‌نیامده باشد، وتنها منظور نگارنده دراین مورد برآنستکه دانسته شود، دریك‌عبارت کوتاه که امام علیه‌السلام دراین‌دعای شریف‌عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ مَشِیَّتِکَ بِاَمْضاها

وَ کُلُّ مَشِیَّتِکَ مَاضِیَةٌ؛ چه اسرار مهم ازمعارف الهی گنجانیده شده، وچگونه آن بزرگوار بمقامی متوسل شده وسوگند یاد کرده است که تمام امور درعالم بآن بستگی دارد.

مشیت الهی

آنکه را این عالم هستی ازاوست — کار او در نزد نیکان بس نکوست
هرچه را خواهد کند براختیار — کس نباشد معترض او را بکار
گر بخواهد عالمی را تازه ساز — میزند برنقش هستی نقش باز
آنچه راخواهد برآرد در وجود — بروجود آرد زبودش از نبود
هر که را خواهد دهد عزّت تمام — یا که بر ذلّت بَرَد نقشش بکام
هر که راخواهد عذاب آرد بکار — یا کند برسوی دوزخ رهسپار
هر که را خواهد برد خلد برین — وانکه راخواهد کندرحمت قرین
هر که راخواهددهدروزی گزاف — واندیگر بخشد بحدی در کفاف
هر که راخواهدبراو ننگ آورد — وانکه خواهدروزیش تنگ آورد
هر که راخواهدکندشادی نصیب — واندیگر اندوه غم براو قریب
هر که راخواهد دهد خیر کثیر — بر علوم حکمتش سازد خبیر
هر که را خواهدکند پایه بلند — رفعتش بخشد مقامی ارجمند
وانکه راخواهدکندخواروذلیل — برخود او را واگذارد بی‌دلیل
در هدایت رهنما بانور خویش — در ضلالت نور بردارد ز پیش
یك حقیقت در سخن آمد میان — که نشاید گفتگویش در بیان
تا نخواهد حق کسی را رستگار — در ره ایمان نگیرد برقرار
تا نخواهد ره نماید بربهشت — کِی توان دوری نمود ازکارزشت
تا نخواهد آنچه ماخواهیم باز — سرِّ این معنا برون افتد ز راز
یعنی او داد است برما اختیار — تا برد هرکس ره خود را بکار
اختیاری تاکه هرکس در جهان — هم تواند بیم گیرد هم امان

.. ✿ ..... ✿ ..... ✿ ..

الغرض یك نکتهٔ دیگر بجاست — که‌همین بس‌مایه خوف‌ورجاست
هر کسی گوید که فردا این کنم — یاکه‌خود تقدیرخود تعیین‌کنم
گر نگوید مایشاءالّله چنین — گم‌کند در هرطریقی ره‌یقین
هرچه‌ماخواهیم کی باشددرست — گر نخواهد او شودهر کارست
یادم آمد عارفی میگفت فاش — آنچه را خواهد خدا تسلیم‌باش
درمشیت آنچه خواهد ذوالجلال — حکمتش ظاهر نماید در کمال
گر بخواهدکس بُوَد زارو پریش — میزندآتش‌بدل درعشق خویش

خواهم ازاوهمچنان خواهدکه(زار)
همنشین باشد بمه رویان و یار

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ قُدْرَتِکَ بِالْقُدْرَةِ الَّتی اسْتَطَلْتَ بِها عَلی کُلِّ شَیْءٍ وَکُلُّ قُدْرَتِکَ مُسْتَطیلَةٌ اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِقُدْرَتِکَ کُلِّها

خدایا در خواست میکنم از تو، ازقدرت وتوانائی‌تو، ازآن نیروئیکه برهمه چیز درعالم‌غالب وبرهمه اشیاء‌احاطه‌دارد؛ (خدایا سو گند میدهم تورابحق آنچنان قدرتیکه بلند منشی نمودی بآن برهمه‌چیز ومستولی هستی‌بآن بر تمام موجودات‌و مسلّط برصحنهٔ پهناور جهان آفرینش).

درحالیکه همه‌قدرت تومستولی وغالب‌بر تمام اشیاء است (همه‌قدرت‌توفرازی بخش وبرهمه‌چیز احاطه دارد).

خدایا درخواست میکنم‌از توبحق تمام مراتب قدرتت!!!

قدرت خدایتعالی چیست؟ و«استطاله» چه معنی دارد ؟!

دراول‌باید گفت: که‌قدرت بمعنی قوه وتوانائی ونیرو آمده، واستطاله بمعنی: دراز کشیدن و احاطه کردن و فراگرفتن و باعتبار دیگر بمعنی قهر و تفضّل هم آمده است.

امّا، معنی قدرت در مورد اشیاء ومخلوقات نسبت بخالق آنها متفاوت است، ازآنجهت که اصولا قدرت خدایتعالی ذاتی است و مراتبی دارد که هر گاه در مقام مشیّت واراده درآید آنرا قدرت فعلیه گویند، چون‌قدرت واقعه‌برمقدور غیرقدرت ذاتیه است، ازآنجهت که ذات قدرت برخلق واقع نمیشود.

واز آنطرف هرنیرو وقدرتیکه درموجودات ازهرجهت مشاهده میشودافاضه آن باراده ومشیّت الهی میباشد واین معنا بسیار دقیق است که دربند موردشرح‌امام

علیه السلام چنین اشاره فرموده، وبآن مرتبه ازقدرت خدایتعالی متوسل شده که فرا گرفته ورفعت وغلبه پیدا کرده است بآن تمام چیزها و کوچك و بیمقدار و متواضع کرده است تمام ماسوی را،

یعنی بمراتب آن قدرتی پروردگار خودرا سوگند داده است: که کائنات بآن استطاله پیدا کرده ورفعت گزیده وقهروغلبه وتفضّل برهمه چیز گسترده است.

و این اعظم شئون قدرت است، در حالیکه تمام مراتب نیروی او در مرتبه کمال، وقدرت او کامله است و در سیاق کلام در فقره مورد شرح معنی «مستطیلة» بهمین اعتبار آمده است.

ولکن باید سطح این معنارا ازنظر درك وفهم عمومی در مرتبه دیگر آورده، و گفته شود: خدایتعالی برهرچیز وانجام هر کار قدرت وتوانائی دارد، بروجهیکه هم در جنبه منفی وهم مثبت مؤثر است یعنی، هم میتواندکاری انجام دهد وهم میتواند انجام ندهد، چون آن قدرت ونیروئیکه خود برهرچیز افاضه میفرمایدیاجنبه مثبت دارد یامنفی، مثلا نیروی برودت هیچگاه نمیتواند ذاتاً حرارت داشته باشدیانیروی حرارت نمیتواندذاتاً برودت داشته باشدولی برای اثبات قدرت کامله الهی شایدهمین یك اشاره کافی باشد که در داستان ابراهیم علیه السلام که میخواستند اورا درخرمن آتش بسوزانند باآنکه ذات آتش سوزاننده است وآتش نمیتواند کسی رانسوزاند بمجرد اراده خدایتعالی مصداق این معنا ظاهر گردید که فرمود: س۲۱ی۶۹ یٰانٰارُ کُونِی بَرْداً وَسَلاٰماً عَلیٰ اِبْرٰاهِیمَ، ای آتش سرد وسلامت باش برابراهیم، این است معنی قدرت کامله، که بلکه خرمن آتش را مبدّل به گلزار مینماید.

قدرت خدایتعالی درهرچیز بحد مقدّر است !!!

اگر حقاً قدرتیکه خدایتعالی داشت دراختیار اشیاء وموجودات بی‌شعور بود یا «بقول مادیین» در اختیار طبیعت قرارگرفته بود، بهیچوجه انتظامات عالم برقرار نمیشد، چون طبیعت کـه نمیداند نیروی حاصله از

انرژی خورشید را برچه وجه نگهدارد تابکراتی که در مدار او هستند آسیب نرساند، یاچه میداند که نیروی‌جاذبه هرچیزی رابرچه وجهی نگهدارد که قانون جاذبه رالغو نسازد، وازهمین جهت است که گفته‌اند: قدرت حقیقی باید مقارن علم و شعور باشد.

این است که قدرت ذاتی توأم باعلم‌ذاتی فقط مخصوص پروردگار عالم است همچنانکه درشأن خود فرمود: « عَلیماً قَدیراً » اوسبحانه وتعالی میداند هرچیز را تاچه‌حدوتاچه اندازه نیروبخشدوافاضه نیرو رابرهرچیز تاچه‌اندازه متوقف‌سازد.

اوست که تمام اشیاء وموجودات راروی یك‌اصول صحیح واندازه گیری‌دقیق ایجاد فرموده وبهرچیزبقدر خود نیرو بخشیده است، هرچیزی رابرای هرمنظوری باتناسب بموقعیت وحدود بهره گیری ازآن آفریده، یابعبارت دیگر مقدّرات هر چیزی را ازهرجهت باصول‌حکمت ومصلحت تطبیق داده بدون کم وزیادایجادآنرا تثبیت فرموده است ، شاید معنای کریمه : س۲۵ی۲ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدیراً ، همین باشد که او سبحانه و تعالی بیافریدهمه چیز را بروجهیکه مقدّر ساخت براندازه‌های دقیق وپابرجا ، و یابرمعنای دیگر که فرمود : س۵۴ی۴۹ اِنّا کُلَّ شَیْءٍ خَلَقْناهُ بِقَدَرٍ، یعنی هرچیز را باندازه خود آفریدیم و بمقدار و مرتبه‌ای که لایق آن باشد .

پس از اینجهت معلوم گردید که هر گونه تقدیر و مقدّرات بستگی بقدرت کامله اوداشته وهر گونه اوامری که صادر میفرماید حدواندازه معینی دارد که آن تثبیت شده واز حکم گذشته وباعتبار دیگر بتصویب رسیده است،همچنانکه فرمود: س۳۳ی۳۸، وَکانَ اَمْرُاللهِ قَدَراً مَقْدُوراً ، اشاره براینکه او امر الهی اندازه گیری شده وبررسی شده است همان اوامری که مکتوب ومقدّر درلوح محفوظ بوده‌وحکم ازلی بدون زیاده و کم‌باآن تعلّق گرفته‌است،وباعتبار دیگر هرچه‌خدامقدّر فرموده واقع خواهد شد .

خدایتعالی برهمه چیزو برهمه کار تواناست!!

حق آنستکه اگر کسی طالب خداجوئی وخداشناسی باشد ازراهی گام بردارد کـه خدایتعالی،خود او را راهنمائی فرموده است، یعنی اگر میخواهدبداند که قدرت خدایتعالی برچه‌وجه‌است ببیند خوداوسبحانه در این موزد چه گفته است.

اگر در قرآن مجید دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که خدایتعالی در ۴۵ مورد بمضامین ووجوه گوناگون بعد ازذکر توانائی خود در هرامری میفرماید : اِنَّ اللهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۱)، یعنی همانا خدا برهرکار وبرهرچیز تواناست،اشاره براینکه آنچه کـه خواهد برهروجهیکه خواهد انجام پذیر است، هرچیز که در مرتبه تصوّر ما گنجایش داشته باشد برانجام‌آن توانائی داشته وعجز برای‌اونیست، قدرت دارد براینکه زمینی بوجود آورد که میلیونها مرتبه اززمین‌ما بزرگتر باشد، قدرت دارد براینکه خلقی ایجاد کند که میلیونها مرتبه از خلق دیگر بزرگتر یا کوچکتر باشد، وهمچنین قدرت دارد جهانی دیگر ایجاد کند واین‌جهان را نابود سازد!!! هرکار کوچك وبزرگی برای اوسهل وآسان و انجام آن برای او یکسان است!!.. آفریدن‌یك «پرکاه»ویك «کهکشان‌بزرگ» هردوبرای‌اوبی‌تفاوت‌ویکسان است، شاید این مطلب راغیر قابل تصوّر ونامعقول و لااقل اغراق آمیز تصوّر کنید ولی چنین نیست این‌یك حقیقت است و کوچکترین اغراقی درآن‌وجود ندارد.

در کتاب (خدارا چگونه‌بشناسیم) این‌معنارابروجه روشنی آورده ومیگوید: بارها گفته‌ایم اشتباه ماازاینجاناشی میشود که مقیاس سنجش رادرهرمورد خودمان قرار میدهیم، البته دربرابر قدرتهای محدود ماکار کوچك وبزرگ فرق دارد، یکی آسان و کم‌زحمت و دیگری مشکل و پرمشقّت است ، **ولی فراموش نکنید در عالم بی‌نهایت «ذات‌وصفات خدا» اصلا ازکم وزیاد،آسان‌ومشکل، کوچك**

(۱) «قدیر» صیغه مبالغه است وکسی غیر ازحقتعالی بآن موصوف نمیشود.

و بزرگ، ومانند اینها که از خواص موجودات محدود است اثری نیست ، وخلاصه برای یك‌قدرت نامحدود همه‌چیز یکسان است (۱).

روشنترین دلیل که میتوان بر تعمیم قدرت خداوند آورد (علاوه بر آنچه از مطالعه موجودات گوناگون در کتاب هستی و تکوین بدست می‌آید) همانست که از سابق پی‌ریزی آنرا کرده‌ایم و آن اینکه : **خداوند یك هستی بی‌پایان و نامحدود است،** چنین وجودی مسلّم برهمه‌چیز توانا است، زیرا عجز وناتوانی از انجام یك منظور یابواسطه محدود بودن قدرت فاعل است و یابراثر محدود بودن وسائل تولید ویاوجود موانع.

قرآن مجید میگوید: س۳۵ی۴۴، **وَمَاكَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمٰوٰاتِ وَلَافِي الْاَرْضِ اِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً**، یعنی هیچ‌چیز درآسمان و زمین خداوند را ناتوان نمیکند چون او دانا و تواناست.

پس باعتبار این بیانات توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح براین اشاره‌است: خدایا تورابحق قدرت وتوانائیت (آن قدرتیکه در مقابل هیچ چیز عجز وناتوانی نداشته، آن قدرتیکه برهرچیز وبرهرکار مستولی است) اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم .

قدرت خدا یتعالی همیشه به‌امورممکنه تعلّق میگیرد!

بعضی از مردم از نظر کنجکاوی در خداجوئی و خداشناسی درهر گونه ازمجالس ومحافل سئوالاتی مطرح مینمایند که برای شنونده ممکن است تَوَهُّم ایجاد نماید، همچنانکه درصدراسلام هم‌ازپیشوایان بزرگ دین سئوالاتی‌میشد که ایشان هم‌در عبارات بسیار کوتاه و پرمغزی پاسخ آنها را میدادند ، از جمله برای نمونه حدیثی را که از (توحید صدوق) نقل شده

(۱) علی علیه‌السلام درنهج‌البلاغة میفرماید (خطبه ۱۸۰) بزرگ وکوچك وسنگین و سبك ونیرومند وناتوان درآفرینش اویکسانند.

یاد آور میشویم.

کسی از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسید: آیا خداوند تومیتواند جهانرا در درون تخم مرغی جادهد بدون اینکه جهان کوچك وتخم مرغ بزرگ شود، در پاسخ فرمودند: خداوند از انجام هیچ کار عاجز نیست ولی آنچه سئوال کردی مطلب محالی است.

ودر کتاب دیگر این مسئله را ازامام‌هشتم علیه‌السلام بروجه دیگر روایت کرده که‌آن‌بزرگوار درپاسخ چنین‌سئوالی فرمود: خدایتعالی‌میتواند دنیارا در کوچکتر از تخم مرغی قرار دهد زیرا خدا قرارداده آسمان وزمین رادرچشم تو وحال‌آنکه چشم تو کوچکتر از تخم مرغی است، چه‌اگر چشمت رابگشائی آسمان و زمین و آنچه میان آنها است خواهی دید واگر خدا اراده فرماید تورا نابینا خواهد کرد.

در کتاب (خدارا چگونه بشناسیم) در این مورد که قدرت خدایتعالی همیشه بامور ممکنه تعلّق میگیرد، آورده:

بعضی ازدانشمندان علوم طبیعی که متأسفانه در مسائل مربوط بخداشناسی و صفات خدا اطلاعات بسیار ناقص و محدودی دارند وقتی دربحث «قدرت و توانائی خداوند برهمه‌چیز» وارد میشوند، باغرور ونخوت مخصوصی سئوال میکنند:

آیابعقیده شما خداپرستان، خدا میتواند موجودی مثل خود بسازد؟ اگر بگوئید میتواند باید قبول کنید که وجود خداوند دیگری محال نیست؛ واین‌مطلب بامسأله‌یگانگی خدا که‌مورد نظرشماست سازگار نمیباشد واگر بگوئیدنمیتواند، پس‌چرا میگوئید خداوند برهمه‌چیز قادر است؟!

آیاخداوند میتواند موجودی بسازد که نتواندآنرا معدوم کند؟! آیامیتواند جسم بسیار بزرگی بسازد که خودش ازحرکت دادن‌آن‌عاجز باشد؟! اگر بگوئید نمیتواند خدا راعاجزوناتوان معرفی کرده‌اید.

و اگر بگوئید: میتواند چنین موجود باچنین جسم عظیمی بسازد، بازهم

اعتراف کرده‌اید که خداوند برهمه‌چیز توانائی ندارد، زیرا خودتان قبول کرده‌اید که اومیتواند جسمی بسازد که خودش ازحرکت دادن آن عاجز باشد یاموجودی بسازد که خودش نتواندآنرا نابود سازد، پس‌چرا میگوئید: او برهمه‌چیز تواناست.

این‌بودنمونه‌ای ازسئوالات‌مادیهایاغیرآنهادر مورد «قدرت نامحدودخداوند» که‌بگمان خود دلیل دندان شکنی برای محدود بودن قدرت خداپیدا کرده، وباین وسیله ادلّه عمومیّت قدرت اورا ابطال نموده‌اند.

پاسخ تمام این سئوالات فقط یك جمله است (آری یك‌جمله) وآن اینکه:

«قدرت همیشه بامور ممکنه تعلّق میگیرد و به امرمحال قابل تعلّق نیست»

سپس درآن کتاب باذکر چند مثال پاسخ‌این سئوالات بیجا ونامعقول‌راداده، و اضافه میکند: اکنون بیائید پارا از دایره مثالهائی که برمحور موضوعات خاصی دور میزند فراتر نهاده وموضوع رابصورت یك«قاعده کلّی» مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم ـ بایك مطالعه مختصر معلوم میشود که مرکزاعمال قدرت همیشه«امور ممکنه» است ، **وامری که‌ذاتامحال میباشدبکلّی ازدائره «اعمال‌قدرت» بیرون است** ، بعبارت دیگر بکاربردن کلمه «قدرت» فقط در موردی صحیح است کـه ذاتاً امکان داشته باشد وبنابراین استعمال این کلمه درمورد محالات رسماً غلط‌است.

مثلا در این جمله: **«آیا خداوند قدرت دارد موجودی بسازدکه نتواند آنرا معدوم‌کند؟»** بکاربردن کلمه«قدرت» کاملا غلط‌وبی‌معنی‌است زیراموجوداتی راکه خداوند میسازد حتماً ازممکنات هستند وموجودی که‌ذاتاً ممکن‌است، قابل فنا ونیستی است، زیرا هستی آن ازخودش نبوده واز ناحیه دیگری بوده وهرلحظه میتواند ازآن بگیرد،بنابراین موجودی راکـه خداوند بسازد حتماً میتواند آنرا معدوم کند، ومحال است موجودی فرض کنیم کـه قابل ایجاد باشد امّا قابل معدوم کردن نباشد، و چون چنین موجودی محال است بکار بردن کلمه «قدرت» در مورد آن غلط است

بااین حساب پاسخ تمام ایراداتیکه دربارهٔ قدرت خداوند میشود همه روشن میگردد، زیرا تمام این ایرادات از اینجاناشی شده که امر محالی را مورد بحث قراردادهاند، مثلا وجود شریك وشبیه ومانند برای خداوندامر محالی‌است (بدلائل غیرقابل انکاری که دربحث توحید گفته شده است).

همچنین ایجاد جسمی که قابل تحریك نباشد معنی ندارد، چون‌لازمهٔ ایجاد یك‌چیز محدود بودن‌آنست ولازمهٔ محدودبودن آنستکه دربرابر قدرت نامحدودی قابل حرکت است.

همچنین قرار دادن‌جهان وسیع دریك محیط کوچك وناچیز اگر باین‌معنی باشد که نه چیزی از وسعت جهان کم شود و نه‌چیزی بروسعت آن محیط کوچك افزوده‌شود امرنامعقول ومحالی‌است، زیرابزرگ باوصف بزرگی هرگز باکوچك باوصف کوچکی برابر نمیتواند باشد تاچه رسد از آنهم کوچکتر شود، **بنابراین همه این‌مثالهایك‌سلسله محالات‌است وازدایره قابلیّت هستی‌بیرون‌می‌باشد.**

و از همه بالاتر اگر ایرادات و مثالهای مزبوررا کاملا تجزیه و تحلیل کنیم خواهیم دید از خود این ایرادات عبارات‌کاملا متناقضی بیرون میآید، برای نمونه؛ اینکه میگویند «آیاخداوند میتواند موجودی مانند خود بسازد؟ این سؤال پس از تجزیه وتحلیل باین سؤال برمیگردد: آیا خدا میتواند بموجود ممکن و محدودی (چون‌هرممکنی محدود است) هستی بدهد (در حالی که آن موجود هم نامحدود و هستیش از خودش باشد) بدیهی است این‌سؤال اصلا غلط ونادرست است‌ویك‌عبارت متناقضی بیش نیست تمام سؤالات و ایرادات بالا همه پس از دقت بهمین سرنوشت مبتلا میشود .

وجه تسمیه اسماء صفات خدایتعالی از نظر قدرت !!!

حقیقت امر آنستکه نگارنده نمیداند درهر بحثی که ازصفات خدایتعالی وارد میشود، چگونه حقایق را در قالب الفاظ ریخته که هم حق مطلب اداشود وهم مبادا لغزشی حاصل شود که نعوذبالله بساحت مقدّس پروردگاری جسارت و مطالب در خورشأن او سبحانه وتعالی نباشد، چون‌همانطور که قبلا گفته شد ذکر صفات خدایتعالی بسیار مشکل و اصلا صفات او تعریف بردار نیست .

اینستکه حتی‌الامکان سعی‌شده است که پارا ازمرز قرآن خارج نگذاشته و بسط کلامرا بسخنان‌ائمه‌هدی‌علیهم‌السلام ادامه‌دهیم تاموضوع ازواقعیت‌خارج‌نشود.

اکنون که بحث درموضوع‌قدرت خدایتعالی دورمیزند میتوان ازذکرمعانی اسماء صفات‌او که درصفت قدرت بروجوه گوناگون آمده است استفاده کرد، و این در واقع هریك از اسماء عنوانی برای هر یك از مقالاتی است که خود شرح جداگانه‌ای دربرمیگیرد، والبته در خلال شرح این بند ازدعا به پاره‌ای از مطالب آن اشاره شده است ولی دراینجا فقط اکتفا میکنیم بذکر اسامی‌وترجمه‌مختصری از آنهاتاخواننده هر کس‌درحدود استعداد خود از درك‌معانی‌آنهابهره‌مند گردد.

از جوشن کبیر

یٰامَنْ لَهُ‌الْقُدْرَةُ وَالْکَمٰالُ : ای آنکه از برای اوست توانائی و برازندگی (دربارهٔ کمال‌الهی‌درصفحه۱۶۳مطالبی گذشت).

یٰامَنِ اسْتَسْلَمَ کُلُّشَیْءٍ لِقُدْرَتِهِ: ای‌آنکه همه‌چیز درمقابل قدرتش تسلیم‌است، یعنی در حقیقت هرچیزی‌ناچار است که تسلیم قدرت او باشد.

یٰامَنْ هُوَ قٰادِرٌ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ: ای آنکه اوتوانا برهمه چیز است (این بحث را از نظر قرآن مجیدبه‌تفصیل‌خواهیم آورد).

يٰاَقَوِيُّ : ای نیرومند وای توانا .

يٰاذَاالْقُدْرَةِ الْكٰامِلَةِ : ای‌صاحب نیروی‌کامل (قدرت وقوّت او ذاتی و بروجهی‌کامل است کـه هم میتواندکاری انجام دهد وهم‌انجام ندهد).

يٰاذَاالْقُوَّةِ الْمَتِينَةِ : ای‌صاحب نیروی بسیار محکم‌واستوار (سستی وبی‌اعتباری درقوّتش راه ندارد).

يٰارَبَّ الْقُدْرَةِ فِي‌الْاَنٰامِ : ای پروردگار قدرت برهمه خلق، (هرنیرو و قدرتی در خلق ازنیرو وقدرت اوست).

يٰاقَوِيّاً لٰايَضْعُفُ : ای نیرومندیکه ناتوان‌نگردد (عجز وضعف‌از ذات اقدسش بکلّی دور است).

يٰامَنْ هُوَفِي وَفٰائِهِ قَوِيٌّ : ای‌آنکه در وفای خود پایداری (در عهد خود ثابت وآنچه را تعهد کرده است در انجام آن توانا وپایدار است).

يٰامَنْ هُوَفِي قُوَّتِهِ عَلِيٌّ : ای‌آنکه درتوانائی خود بلندمرتبه است (مقام ومرتبه نیرومندیش والاوبرتراست).

يٰاقٰادِرُ : ای توانا.

يٰامَنْ فِي‌الْمَمٰاتِ قُدْرَتُهُ : ای‌آنکه‌درمردن توانائی اوست (۱) (ای‌آنکه مظاهر قدرت اودرعوالم مرگ‌وپس‌ازآن‌ظاهر ونمایان است) این بحث در آیاتی که مربوط بقدرت الهی دررستاخیز است بتفصیل بیاید.

يٰامَنْ لٰاحَوْلَ وَلٰاقُوَّةَ اِلّٰا بِهِ: ای‌آنکه نیست‌هیچ‌قوّت و قدرتی مگرباو(همه

(۱) قادر است که درآن واحدخلق عالمرا بمیراند وقادر است کـه در آن واحد یکجا برانگیزاند .

کس وهمه چیز هیچ کاره وتنها قدرت و قوّت او درعالم مؤثر است).

یٰامَنْ بَلَغَتْ اِلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قُدْرَتُهُ: ای آنکه برسد بهر چیز توانش (قدرت او همچنان رحمت او بهمه چیز در عالم وارسیده و جهان آفرینش را فرا گرفته است).

یٰامَنْ تَصَرَّفَ فِی الْخَلاٰئِقِ قُدْرَتُهُ: ای آنکه تصرّف نماید درمخلوق توانائی وقدرت او، (ای آنکه قدرتت متصرّف وغالب است بر تمام آفریده خود).

یٰامُقَوِّیَ مَنِ اسْتَقْوٰاهُ : ای نیرو بخش برهر کس که طلب نیرو نماید (تمام قدرت و قوّتها در عالم از نیروی او نیرومند است).

یٰاقَدِیرُ : ای توانا.

یٰامَنْ هُوَعَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ: ای آنکه برهر چیز وبرهر کار تواناست (این بحث ازنظر قرآن مجید بتفصیل بیاید).

یٰامَنْ تَعَزَّزَ بِقُدْرَتِهِ : ای آنکه عزّتمند باشد به نیروی خود (قدرت او یکی ازمظاهر عزّت اوست).

یٰااَقْدَرَ الْقٰادِرِینَ : ای تواناترین توانایان (ای آنکه هیچکس از او نیرومندتر نیست).

این است خلاصه‌ای از مراتب قدرت خدایتعالی که هریك ازآنها فرا گرفته واحاطه کرده است تمام عالمرا، وامام علیه السلام در این بندازدعا بتمام این مراتب سوگند یاد کرده ودر مقام توسل برآمده است.

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

قدرت خدا یتعالی از نظر قرآن مجید!!

با آنکه تا کنون هر گونه مطالبی که دربارهٔ صفات خدایتعالی گفته شداصل وریشه آن اشاره بآیات قرآنی بوده، ولی درعین‌حال بنابروش تنظیمی این کتاب لطف کلام در آنست که برای درك کامل معنا توجه خواننده را باصل آیات مربوطه جلب نموده ، تاهیچگونه تَوَهُم وتردیدی حاصل نگردد، و در این مورد نگارنده معذرت میخواهد که نمیتواند از این‌فشرده‌تر مطالب را عرضه بدارد!!

***

آیا خدا نمیتواند یك تحوّلی درعالم ایجاد کند وآیتی بمردم نشان دهد که آنچه فرموده است همه بپذیرند؟

بلی میتواند؛ مگر نه فرمود : س۶ی۳۷ **قُلْ اِنَّ اللهَ قَادِرٌ عَلٰی اَنْ یُنَزِّلَ آیَةً وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ لَایَعْلَمُوْنَ** بگو همانا خدا تواناست که علامت و نشانه‌ای فرستد (که آنچه راباور ندارند قبول کنند) ولکن‌بیشتر از ایشان نمیدانند.

***

آیاخدا نمیتواند عذابی ایجاد کند ازبالای سرشمایازیرپای شمایابهم اندازد شمارا هر گروهی باهم که بعضی بربعض دیگر زیان وارد آورند؟!

آری میتواند ؛ س۶ی۶۵ ، **قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا وَیُذِیْقَ بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ**... بگو اوتواناست بآنکه برانگیزاند برشماعذابی ازفراز شمايااززیر پای‌شما یابهم اندازد شمارا گروههائی وبچشاند بعضی از شمارا زیان‌وبدی ازبعض دیگر...

***

آیاخدا نمیتواند بعداز آنکه اهل عالم رانیست ونابود کرد دوباره آنها را بازگرداند ویااصلا دوباره بهمان قالب،مثل آنها را ایجاد کند.

بلی میتواند : س۳۶ی۸۱ **بِقَادِرٍ عَلٰی اَنْ یَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلٰی وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِیْمُ**

آری قادر است براعاده آدمیان وداناست بکیفیت احوال موجودات.

آیا خدا نمیتواند خلقی بهتر ازخلق این عالم ایجاد فرماید؟ آیانمیتواند خلقی ایجاد کند که از هرجهت بهتر از اهل کفر و عصیان و فرمانبردارتر از اهل ایمان باشند.

آری میتواند: س۷۰ی۴۰، **اِنّالَقادِرُونَ ، عَلیٰ اَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ**... ما توانائیم برآنکه تبدیل کنیم بهتر از ایشان.

حاصل آنکه تمام قوّت وقدرت وغلبه برهرچیزی ازبرای خداست همچنانکه خود فرمود: س۲ی۱۶۵؛ **اَنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمیعاً** تمام نیرو ازبرای خداست، و اصلا در جای دیگر فرمود: س۱۸ی۳۹ ، **لاٰقُوَّةَ اِلّابِاللّٰهِ**، نیست نیروئی جز نیروی خدا، اینجاست که معنای (**ذُوالْقُوَّةِالْمَتین**) بخوبی ظاهر شده ، یعنی قادریست بلیغ الاقتدار بروجهی که گرد ضعف وعجز برگرد سرادقات اونگردد . همچنانکه قدرت قاهرهاش دلیل قوة بالغه گشته و شدت قوّتش حجّت متانت قدرت شده ، نه در کار متانتش فتوری ونه در قوة بنده نوازیش قصوری، (**جَلَّتْ قُدْرَته وَعَظُمَت قُوَّته**).

لذا امام علیه السلام در بند مورد شرح بمراتب این قدرت عظیم متوسل شده که همه ازآن خدا وهیچ نیروئی ازآن بالاتر نیست.

علم وقدرت ازماهیّت ذات باریتعالی است!!

درقرآن مجیدهر کجا که خدایتعالی ازبنای شگفت انگیز جهان آفرینش ذکری بمیان آورده ویا اموریرا مطرح میکند که امکان آن مورد تأمّل است ویا بموضوعی اشاره میکند که پذیرش آن برای آنها که سست ایمان هستند مشکل است درپیرو گفتار خود برای تأیید مقام قدرت بلافاصله متذکر میشود که: **اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ**.

واین موضوع را درهرمورد بروجهی بخصوص آورده مثلا جائی میفرماید :

س۳ ی۲۹ ، **يَعْلَمُ مَافِي السَّمٰوٰاتِ وَمَافِي الْاَرْضِ وَاللهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بااشاره بمعنای تمام آیه شریفه میفرماید : اگر پنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست یا آشکار کنید آنرا خدا میداند، واصلا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است واوبرهمه چیز تواناست.

دراینجا نکته‌ای که قابل توجه است وقبلا هم‌بآن اشاره‌ای شد آنستکه در آیه شریفه قدرت راتوأم بادانش خود کرده، واین دلیل روشنی است بر آنکه؛ علم و قدرت از ماهیّت ذات اقدس اوست ، یعنی علم او ذاتی و قدرت اونیز ذاتی است ویا باعتبار دیگر: نیرو و دانشش برهمه چیز احاطه دارد، و این معنا را خود در جائی بروجه دیگر آورده و این هردوصفت راباهم متذکر شده و میفرماید: س۳۰ ی۵۴ ، **وَهُوَالْعَلِيمُ الْقَدِيرُ** اوست دانای توانا که‌علم وقدرتش همه‌چیزرا دربر گرفته‌است.

ونیزدرجای دیگر قدرت‌خود رابمشیت‌خود دریك‌جهت قرارداده ومیفرماید: س۴۲ ی۲۹ **اِذَايَشَاءُ قَدِيرٌ** اشاره براینکه : هرزمان که خدایتعالی اراده‌اش بانجام کاری تعلّق گرفت بادانش ونیروی خود امربانجام آن فرماید.

حاصل آنکه خدایتعالی جائی برسبیل توبیخ برآنها که انکار بقدرت او در تمام امور دارند میفرماید : س ۲ ی ۱۰۶ ، **اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** آیا نمیدانی که خدا برهمه‌چیز تواناست ؟

قدرت و توانائی دلیل برمالکیّت و حاکمیت مطلق اوست!!

ظهور قدرت وتوانائی حقتعالی در مقام مشیّت‌واراده او کاملا ظاهر وآشکار است، همانطور که در بحث «مشیّت الهی» گذشت قدرت و نیروی ذاتی او چنین میرساند که برهرکار اراده فرماید انجام پذیر است.

زنده میکند، میمیراند، عزّت میبخشد، ذلّت میدهد ، رحمت مینماید، زحمت میدهد، روزی میچشاند ، روزی میستاند ، ملك میبخشد ، ملك میگیرد و خلاصه

عالمی رانابود میکند وعالم دیگر ایجاد میفرماید ؛ اینها همه دلیل برقدرت مطلقه اوست والوهیّت مطلقه‌هر کمالی رابطور مطلق داراست، کمالات اومحدودبهیچ‌حدی ومقیّدبهیچ‌قیدی‌نیست؛ همچنانکه‌قدرت‌اوهم یکی‌از کمالات مطلقه‌اوست،ویاباعتبار دیگر کمال قدرت او از کمال اختیار اوست یعنی او قادر مختار است ومختار بودن او امری بدیهی و آشکار است که دلیل و برهانی لازم ندارد ، چون کسی بالاتر و نیرومندتر از او نیست که بتواند او را ازکاری باز دارد و یابأمری مجبور نماید ، بنابراین قدرت وتوانائی اودلیل برمالکیّت مطلقه اوست.

روایتی ازامام ششم علیه‌السلام !

قبلا گفته شد که ایجاد ممکنات از عدم ، دلیل‌کافی برقدرت‌خدایتعالی میباشد واکنون گفته میشود، که نظم و انضباط این جهان آفرینش و صحنهٔ پهناور عالم کهکشانها و کثرت کرات بیشمار که باهم هیچ تصادف و تصادمی ندارند ، اینها همه از قدرت پروردگار است ! .

امام‌ششم علیه‌السلام، بیکی از مادیّین مصری فرمود: آیا نمی‌بینی خورشید و ماه را که هریك باهم تصادف نکرده وبریکدیگر برخورد نمیکنند و در مدار معین و فاصله منظّمی سیر نموده از مسیر خود خارج نمیشوند، اگر هریك‌بسیرخود قادر بودند چرا بدنبال یکدیگر برنمیگردیدند، واگرناچار ومقهور قدرتی نبودندچرا در سیر خود تأخیر نکرده وتند و کندنمیروند.

سپس فرمود: ای‌برادر مصری، خدای قادری آنهارامضطر و مقهور نموده که دائماً چنین باشند واو نیرومندتر و تواناتر وبزرگتر از آنهاست، مرد مادی عرض کرد راست فرمودی !!

امام فرمود: چرا کرات بالا سقوط نمیکنند؟ وچرازمین فرونمیریزد؟ کیست که‌آنها رابفاصله معینی ازیکدیگر نگاه داشته؟ (کیست که نیروی جاذبه آنها را

تعدیل بخشیده است؟).

آن مرد مصری عرض کرد : والله ، نگاهدارنده آنها پروردگار است !! وبا شنیدن این سخنان از آن بزرگوار، نور ایمان در دل او تابیده ودین مبین اسلام را پذیرفت.

خدا یتعالی قدرت خود را در هر دوران بنحوی آشکار کرده است !!

اگر خواننده عزیز صفحات قبل را بدقت مطالعه کرده باشد این معنا را دریافته است که قدرت خدا یتعالی همیشه بامور ممکنه تعلّق گرفته واز نظر علم ودانش او در محالات بلا اقدام است، ولی گاهی برای آنکه مرتبه قدرت خود را بجهانیان بنمایاند وآنها را با نقیاد واطاعت وادار نماید در بعضی از امور شگفت انگیز که بنظر ما امری محال است اقدام نموده ودر هر دوران مراتب قدرت خود را بنحوی آشکار کرده است وشاید معنی اعجاز در همین بحث نهفته شده باشد، ولی اکنون شاهد گفتار ما موضوع دیگریست.

در دوران نوح علیه السلام طوفانی ایجاد میکند که آب عالم را فرا گرفته و همه و همه چیز را از میان میبرد ونوح ویارانش را نجات میبخشد، در دوران موسی علیه السلام دریا یا آب نیل را میشکافد ویا آنرا پس میراند، تا موسی واصحابش را از غرق شدن رهائی بخشد، در دوران ابراهیم علیه السلام آتش را بر او خاموش کرده وآنرا مبدل به خرمن گل مینماید، در دوران عیسی علیه السلام مرده را به اذن خود بوسیله او زنده کرده وخود او را هم زنده به عالم بالا رفعت میدهد، در دوران رسول اکرم پیغمبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم ماه را به دو نیمه کرده دوباره بهم متصل میسازد، ویا بدون وسیله رسول خود را باسرعتی میلیونها مرتبه سریعتر از سیر نور بعالم بالا برده بمقام قرب نزدیك مینماید و جهانیانرا بقدرت وتوانائی خود هشدار میدهد.

وهمچنین بسیاری از امور دیگر که بنظر ما امری محال است وباین ترتیب در هر دوران قدرت خود را بروجهی آشکار کرده است.

ولی نمیدانم که آیاخواننده این اشکال را نمیگیرد که پس در این دوران و دورانهای بعد قدرت نمائی اوازاینطریق برچه وجه است؟، آری نگارنده جواب میدهد: که نشانه‌ای از مراتب قدرت خدایتعالی دراین دوران و دورانهای بعد : زنده بودن وجود مقدّس امام زمان حضرت ولّی عصر عجل الله تعالی فرجه است که اهل عناد وانکار آنرا امری محال میدانند، وچون اثبات این امر دراین مختصر گنجایش ندارد.

لذا نگارنده توصیه مینماید کـه برای اطلاع کامل؛ خواننده به کتاب (بیان حقیقت، بیانات ولی عصر عج) مراجعه نماید که حقاً آن کتاب با بیاناتی محکم اثبات این امر رامدلّل داشته و جهانیان راچنان آگاه ساخته است تابدانند که حجّت خدا درروی زمین تاهر زمانی که خدا اراده فرماید زنده وبرقرار است، وروزی فرارسد که یاران او گردش جمع شده وقدرت خدا ظاهر وآشکار گردد همچنانکه فرمود: س۲ ی۱۴۸ اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللهُ جَمِیعاً اِنَّ اللهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.

پس باتوجه باینکه تمام انبیاء عظام وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین هریك آثاری ازقدرت الهی هستند ویاآنها خود وسیله نمایش مراتب قدرت الهی هستند، بلکه باعتبار بعضی ازروایات آنهامرتبه‌ای ازقدرت الهی هستند وشایدجمله «وَاجْتَبٰیکُمْ بِقُدْرَتِهِ» درزیارت جامعه اشاره برهمین معنا باشد که چون بقدرت او برگزیده شدند آنها خود یکی از مراتب قدرت باشند.

لذا امام علیه السلام دربند مورد شرح ازدعا بمقام آن بزرگواران سوگند یاد کرده وباین مراتب قدرت توسل جسته است.

ظهور قدرت خدایتعالی در اولین حادثه رستاخیز!!

تا این قسمت کـه بحث در مراتب قدرت خدایتعالی گذشت دانسته شد کـه قدرت او برجهان آفرینش احاطه داشته وهمه چیز رادرعالم فراگرفته است ونیز معلوم گردید که هر تحول عظیم و آثارعجیبی کـه

مشاهده میشود همه از آثار قدرت اوست.

ولی بامطالعه دقیق درآیات قرآنی بموضوع مهمی برخورد کردیم که گویا اینهمه‌آثار قدرت که در این‌جهان‌پهناور بچشم میخورد در مقابل تحوّل عظیمی که ازنظر قدرت نمائی پروردگار دراولین حادثه رستاخیز برپامیشود؛ هیچ وهیچ است یعنی همانطور که دربحث نعم‌الهی گذشت که نعمتهای موجود در این‌عالم جزئی از نعمتهائیست که دردار آخرت به‌بندگان افاضه میشود دراین موردهم گفته‌میشود که آثار قدرت الهی در این‌جهان جزئی ناچیز از مراتب قدرتی است که‌در دارآخرت ظهور مینماید.

اکنون شواهداین‌امردرآیات‌قرآنی بخوبی‌روشن وآشکاراست، یعنی قرآن مجید قبل از آنکه قدرت الهی در رستاخیز بمرحله ظهور درآید،چگونگی وداستان‌آنرابطورکامل نقل فرموده وشایدمتجاوزازهزارآیه رااختصاص بخصوصیات آن‌تحوّل عظیم داده است، همچنانکه نگارنده اولین کتاب خودرا بنام «سرنوشت انسان» که مجموعه‌ای از شرح حالات مختلفه رستاخیز است، درسالهای گذشته منتشر کرده وظهور قدرت‌خدایتعالی رادراین امر رسانیده است.

ولی افسوس وصد افسوس که‌گویا مردم ازظهوروبروز این‌قدرت عظیم بی‌خبرند و شاید نمیخواهند بدانند که روز جزائی‌هست بلکه موضوع راسرسری گرفته نمیخواهند باور کنند که قیامتی برپاخواهد شد وهر کس‌زندگانی جاوید خودرا یادر تنعّم وآسایش ویادرمشقت وبدبختی ازسرخواهد گرفت.

ما دراین‌بحث بآنها که بخدا وروز جزا اعتقادندارندکاری نداریم، آنها خود دانند بروند دنبال‌کار خودشان چون تاهراندازه که بایدحجّت بآنهاتمام شود، ازهر جهت تمام‌شده وراهی غیراز عناد وانکارندارند، ولی‌در اینجا روی سخن‌بافرادیست که‌علاقه ایمانی داشته‌وپابند باصول عقاید هستند گویا بعضی‌ازآنها هنوزبطورکامل توجه‌خود رابه حادثه عظیم‌رستاخیز نداده وآنچنان که‌باید از گفتار الهی‌بی‌خبرند.

اینستکه نگارنده باآن مطالب بسیاری که بخاطر سپرده است وازشدت‌ترا کم واهمیّت موضوع نزدیك است دادوفریادش بآسمان بلند شود باصدائی رسا از زبان قرآن خطاب بجهانیان میگوید: آی مردم دنیا!! بدانید: قیامت نزدیك است چیزی نمانده است که قدرت خدایتعالی بروجهی ظهور کند که طومار این جهان برچیده وجهان دیگری ایجاد شود، چیزی نمانده است که تحوّل عظیمی درعالم برپا گردد، وهمچنان نزدیك است که آسمان همانند فلز گداخته شده و کرات آن‌جاذبه‌ونور خود را ازدست داده واین‌زمین چنان لرزه‌ای براندامش‌افتد که بزمین‌دیگری‌تبدیل و کوههای آن‌مانند پشم زده شده درهوابحرکت در آیند.

چه‌غوغای‌عجیب درآن‌هنگامه برپاست، مأموریّتهای عظیمی‌بعهده فرشتگان است که بعضی ازآسمان بزمین نزول کرده وبعضی اززمین بآسمان عروج میکنند؛ **در اینجا خوب‌بظهور قدرت خدایتعالی توجه نمائید!**

چه‌خبر است؟!! چه‌اتفاق تازه‌ای افتاده که تمام خلق اولین و آخرین در آن واحد بیك اخطار که‌در نفخه‌صور دمیده‌میشود، سراسیمه ازآرامگاه خودبرانگیخته شده ودرصحنه محشر همانند ملخهای پراکنده بیك جا وبدورهم‌جمع میشوند.

چقدر بروز قدرت خدایتعالی درآن روز عجیب و شگفت انگیز است آنها که اکنون مردم جهان راآمار گیری میکنند وحشت‌دارند که تاچندسال‌دیگر جمعیت جهانی هزارها برابر شده وعرصه برخلق تنگ میشود!!

چگونه است که درآن روز خلق عالم ازاولین تاآخرین دریکجا جمع شده وغوغائی عجیب برپا میدارند.

هر کس مرهون‌کارو کرده‌خویش‌ومشغول‌بخوداست، هر کس‌بادسته‌و گروهی محشور است که در این‌دنیا بآنها محشور بوده و بآنها اقتدا کرده است، بلکه مردم به‌دودسته وباعتبار دیگر به‌سه دسته تقسیم شده‌گروهی بارویهای سفیدو گشاده‌شادان وخندان و گروهی بارویهای تیره افسرده وغمگین، نامه‌اعمال دسته اول‌بدست‌راست

ودسته دوم‌بدست‌چپ آنهاداده شده وهمه منتظرند که فرمان‌الهی صادر و دادگاهها تشکیل شده مراحل و مواقف حساب و کتاب وصراط ومیزان را طی کرده، هر کس بمقام خلود خود یادر بهشت یادر دوزخ رهسپار شود.

اینستکه خدایتعالی برای اثبات این‌امر وبرای آنکه خلق عالم بدانند که خلقت‌آنها باطل‌و بیهوده نبوده وبلاشك دوباره زنده خواهند شدوپاداش کردارخود را خواهند دید آیات بسیاری نازل فرموده **وقدرت و توانائی‌خود رادر این‌امر بروجوه گوناگون تأییدکرده است**، که در اینجا برای نمونه بذکر چند آیه ازآنها پرداخته تااهمیّت این‌موضوع کاملا روشن‌وآشکار شده ودانسته شود که‌ارتباط بیان امام علیه‌السلام دربند مورد شرح باین آیات چگونه است!!،

خدایتعالی قدرت خود رادر امر معاد بسیار تأییدکرده است !!!

بطوریکه قبلا گذشت اگر بخواهیم اثبات قدرت خدایتعالی رادر امرستاخیز وازنظر قرآن یادآور شویم خود کتاب جداگانه‌ای دربرمیگیرد که آنرا هم اشاره کردیم به کتاب «سرنوشت انسان» مراجعه شود، ولی دراینجا تیمناً بذکر چندآیه که ارتباط مستقیم به بیان مورد شرح دارد میپردازیم .

درسوره القیمة آیه۴۰ میفرماید: **اَلَیْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلٰی اَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتیٰ.**

قبل ازاین‌آیه شریفه اشاره میفرماید: که‌آدمی چنین میپندارد که‌کاراومهمل ومعطل وضایع گذاشته میشود واوراسزا وپاداشی درجهان دیگر نیست، سپس‌تقریر قدرت وتوانائی‌خود میفرماید: براین‌وجه: که‌آدمی قطره‌آبی بیش نبوده که‌مراحلی رادر رحم پیموده و بعد از آن باعتدال قامت و حسن صورت و کمال رسیده و برای تناسل آماده شده است، پس‌آیا آنکسیکه چنین قدرتی دارد که آدمی را باین نحو ایجاد میکند قادر نیست که‌او را دو باره زنده گرداند بعد از آنکه‌فانی میشود.

آیا آنکه‌قادر است‌نطفه‌راعلقه‌سازد وعلقه‌رامضغه ومضغه‌رابگوشت واستخوان وتسویه آن نموده اورا حیات بخشد وحواس پنجگانه وعوالم گوناگون باطنی‌بآن کرامت فرماید، آیا قادر وتوانا نخواهد بود برایجاد او بعد از موت؟ (آری قادر خواهد بود) .

درجای دیگر باز اشاره بهمین معنا کرده و میفرماید: س۸۶ی۸ ، **اِنَّهُ عَلٰی رَجْعِهِ لَقَادِرٌ**، همانا که اوتواناست که باز گرداند کسی‌را که خود خلق کرده‌وخود میرانیده است، وحتی درجای دیگر ازنظر توجه‌بندگان به ریز کاریهای مراتب قدرت خود، بروجهی سوگندآمیز وهم بالحنی آمیخته باکمی توبیخ میفرماید : س۷۵ی۴، **اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ**، آیاآدمی‌میپندارد که‌جمع‌نخواهیم کرد استخوانهای پراکنده اورا واعاده آن‌نخواهیم نمود بعداز پوسیدگی، اینطور نیست، **بَلٰی قَادِرِینَ عَلٰی اَنْ نُسَوِّیَ بَنَانَهُ** آری ، جمع کنیم آنرا در حالیکه توانا باشیم که حتی ریز کاریهای بندانگشتان وسرانگشتان اوراهم باهم تألیف کنیم.

(بلکه نگارنده‌را اعتقاد براینستکه آثار ضرب انگشتان که امروزه در تمام دنیا برای شناسائی مجرم‌یکی از مشخصات روشن وآشکاری است،درآن جهان هم باعتبار این آیه شریفه تمام‌شیار خطوط‌انگشتان هرفردی عیناً همان نقشی را دارد که در دنیاداشته است).

واین یکی از عجائب قدرت پروردگاری است که آنهمه مخلوق اثر ضرب انگشت هریك‌نقش مخصوصی دارد.

حاصل‌آنکه خدایتعالی قدرت خود را درواقعه قیامت و بازگشت مخلوق در بسیاری‌از آیات تأیید کرده ، جائی میفرماید : س ۱۶ ی ۷۷ ، **وَمَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا کَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ**، یعنی‌و نیست کارقیامت‌درسرعت‌و سهولت مگر مانندیك‌چشم بهم‌زدن‌بلکه نزدیکتر،همانا که‌خدابرهمه‌چیز تواناست.

ودر جای دیگر بابیان دیگر میفرماید: س۱۱ی۴ **اِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ وَهُوَ عَلٰی**

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، بسوی خداست باز گشت شما واوبرهمه‌چیز تواناست، وجائی‌این‌معنا راباعبارت دیگر آورده میفرماید: س۴۲ی۹، **وَهُوَ يُحْيِ الْمَوْتٰى وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**، یعنی اوزنده گرداند مرد گانرا واوبرهمه‌چیز تواناست.

کوتاه سخن: آنکه خدایتعالی در جائی ازقرآن مجید خودرابهترین توانا ونیرومندترین‌نیرومند برتمام مقدّرات دانسته ومیفرماید: س۷۷ی۲۳ **فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ** اشاره‌براینکه توانا بودیم‌برآفرینش‌شما ونیك‌توانائیم، وجالب اینجاست که در پیرو این‌آیه شریفه خدایتعالی‌برسبیل تهدید میفرماید:

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ، وای برآنها که باور ندارند اقتدار وتوانائی‌مارا برتدبیر واندازه گیری وبرمقدرات‌جهان آفرینش.

این‌بود مختصری ازشرح وتفسیر قدرت خدایتعالی ازنظر قرآن مجید، ولی نگارنده نمیداند که‌آیاخواننده تااین‌حد متوجه اهمیّت مقام توسل امام‌در این‌فقره از دعاشده است‌یانه؟ آیامعنی (استطاله) رادر این عبارت درك کرده است؟ که عرض میکند: **اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ قُدْرَتِكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِی اسْتَطَلْتَ بِهَا عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ** ... یعنی باعتبار شرح آیاتی که گذشت آن بزرگوار بمقامی توسل جسته وسوگند یاد کرده است. که‌ظهور وپایان این جهان بآن بستگی داشته وپایداری جهان دیگر که فناناپذیر است بآن پیوستگی دارد ویاروشن‌تر گفته شود که امام علیه‌السلام دراین‌بند ازدعا بتمام مراتب قدرت ونیروی‌خدایتعالی متوسل‌شده‌یعنی‌آن‌نیرو وقدرتی که‌دردنیا وآخرت مستولی برتمام امور است.



قدرت الهی

این زمان گویم بآوازی بلند — که مرا باشد خدائی ارجمند
هر کسی خواهد رود سویش بپیش — بایدش تنها رود بانفس خویش
یاکه بامن همقدم باشد چنان — تابه نزدیکش برم او را عیان
همقدم بامن شود در کوی دوست — تابگویم اوچه خلّاقی نکوست
گویمش قدرت در عالم از یکیست — کوهم ازانبازوهر شرکی بریست
هر چه بینی از نکوئیها پدید — دست قدرت از نهانش آفرید
هرچه در کارش بَرَد قدرت بکار — دانش خود را نماید آشکار
قدرتش غالب بهرچه ماسواست — حکمتش ظاهر برآنچه درنماست
هر چه آید حیطه وهم وخیال — یاکه بالاتر بُوَد امری محال
قدرت خالق برآن باشد محیط — گر بُوَد محدود یابیحد بسیط

..... ✿ ..... ✿ ..... ✿ .....

گرچه باشد مقتدر در هرامور — از محالاتش بُوَد قدرت به دور
چونکه هرچیزی بحد مقدور کرد — سرّ امکان را به (لا) مستور کرد
هان مباش از اینجهت گم کرده راه — تا نیفتی بعد از این در اشتباه
در مشیّت قدرت وعلمش بجاست — نه که هریك ازیك دیگر جداست
علم وحلم وقوّت وقهرش یکیست — ذاتش ازهرجزء وترکیبی بریست
آنچه بینی زین جهان در روزگار — جمله از نیروی او آید بکار
زین سبب برمن بسی این حیرت است — آنچه می بینم ز عین قدرت است
مشکل و آسان بکارش یکقرار — سعی وکوشش ازمقامش برکنار
چه، کند ایجاد صدها کهکشان — چه ، پرکاهی نگهدارد در آن
چه روان سازد هزاران رودنیل — چه، برون از چشمه‌ها آب قلیل
جمله باشد نزد اویکسان تمام — گر بُوَد کوهی چوموئی درکلام

..... ✿ ..... ✿ ..... ✿ .....

بس کنم مطلب که من را چاره نیست — جز بگویم قادر مطلق یکیست
اینهمه آثار قدرت زین جهان — صد هزارش یك نمیباشد عیان
چونکه بردارد حجاب از پرده یار — بس نمایان قدرتش صدها هزار
در قیامت سرّ این معنا تمام — فاش گردد در بر هر خاص و عام
آنزمان قدرت نمائی در ظهور — برعیان بینی بوقت نفخ صور
یکطرف غوغای محشر در میان — یکطرف برگرد هم خلق جهان
یکطرف فوج ملائك در نزول — یکطرف هر امّتی دور رسول
نه زماه و نه ز خورشید است نور — پرتوی از نور حق اندر ظهور
جمعی از شوق لقاء کردگار — هم به دل آرام و هم دل بیقرار
جمع دیگر منفعل از کار خویش — سر زخجلت برده پائین رو به پیش
خلق عالم جمله بی تاب و خموش — منتظر تادر رسد فرمان بگوش
کی توان دم زد سخن در گفتگو — یا کند یاری ز یاری جستجو
نه پدر نفعی رساند بر پسر — نه تواند کس کند دفع خطر
نه بُوَد سودی زمال و نه زخویش — هر کسی برحالتی زار و پریش
حاصل آنقدرت بروز واپسین — در نما آردنما امری متین
پس عیان نیروی او در هر جهان — هم به دنیا هم به عقبا هر زمان
من بر آن قدرت برم سوگند یاد — که تواند آنچه را خواهیم داد
اینکه میخواهم ازاو ایمان پاك — تابرم باخود از این گوهر بخاك
همچنین خواهم که نیروئی جوان — پس بگرداند به «زار» ناتوان



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عِلمِکَ بِاَنفَذِهِ وَکُلُّ عِلمِکَ نافِذٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعِلمِکَ کُلِّهِ

خدایادرخواست میکنم از توبحق نافذترین مراتب علمت (در حالیکه) تمام مراتب‌علم و دانش تو نافذ و رسا و مؤثر است (و برهمه چیز احاطه دارد) خدایا درخواست میکنم از توبحق تمام مراتب علمت .

نفوذعلم‌الهی چیست ؟!

یکی ازصفات ذاتیه ثبوتیه کمالیه الهی علم است که تمام اشیاء را در عالم فراگرفته واوسبحانه وتعالی عالم‌کامل وبهرمعلومی ازجزئی‌و کلّی وپنهان‌وآشکار داناست .

دربارهٔ علم الهی مطالب بسیار است که بطور مختصر وفشرده در شرح‌این‌فقره ازدعا متذکر خواهیم شد، ولی دراینجا باتوجه بسیاق کلام امام علیه‌السلام بایدقبلا گفته شود که نفوذ وتأثیر علم الهی چیست؟

باآنکه معانی بعضی از مطالب رادربارهٔ صفات الهی نمیتوان در قالب الفاظ ریخت ولی در اینجا با کمال احتیاط گفته میشود که : نفوذ علم الهی همان احاطه دانش اوباعماق ممکنات وظواهر وبواطن آنهاست همچنانکه‌آیات قرآنی تصریح داشته و تفسیر آنها بیاید، واز اسماء صفات اوست «**یامَنْ اَحاطَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمُهُ**» .

و همچنین نفوذ علم او قبل از وجود علم وعلّت برقرار بوده ، همچنانکه در «عدیله» آمده است: **وَکانَ عَلیماً قَبْلَ اِیجادِ الْعِلْمِ وَالْعِلَّةِ** یعنی : و داناست‌پیش از پیدایش علم‌وعلّت، ویاباعتبار دیگر میتوان این معنا را از اسماء صفات اوفهمید که:

«یٰامَنْ عِلْمُهُ سابِقٌ» اشاره براینکه: دانش او در مرتبه‌ایست کـه از ازل میدانسته آنچه تاابد خواهد بود.

ونیز نفوذ علم‌حقتعالی آگاهی اوبرتمام دیدنیها و شنیدنیهاست، یعنی آنچه را که ماباچشم دیده وباگوش میشنویم او باعلم بی‌پایان خود میداند.

وباز گفته‌میشود که‌نفوذ علم‌اوپیوستگی دانش‌اوبرتمام اشیاء است که‌هیچگاه ازهیچ ذرّه‌ای منقطع نخواهد شد ومصداق «یٰامَنْ لَحِقَ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمُهُ» این معنا راخوب میرساند.

اکنون باید این توجه راحاصل کرد که نفوذ علم او بروجهیستکه آنچه‌را که اراده فرماید بجزئیات و کلّیات آن‌کاملا آگاه است یعنی علم و قدرت و مشیّت او در مقام ذات یکجا وپیوستگی داشته که تأثیرآن در معلومات نشانه‌وحدت‌کاملی است، ویاباعتبار دیگر چون مشیّت اوبچیزی تعلّق گیرد ومظاهر قدرت‌او در ایجاد آن آشکار شود جزئیات آن از علم او پوشیده نیست همچنانکـه در اسماء صفات اوست «یٰامَنْ هُوَ بِمَنْ اَرادَهُ عَلیمٌ».

کوتاه سخن: آنکه نفوذ علم او را در تفسیر آیات مربوطه متذکر خواهیم شد، تادانسته شود که چگونه امام علیه‌السلام باین مرتبه عالی از صفات خدایتعالی توسل جسته واورا باین مقام سوگند میدهد که‌آنچه را خواهانست مورد اجابت‌قراردهد.

اثبات علم‌خدا

قبل از آنکـه بخواهیم دربارهٔ علم الهی وارد بحث شویم لازم است کـه بطور کلّی گفته شود خدایتعالی عالم است بر وجهیکه هیچ چیز ازدانش اوپوشیده وپنهان‌نیست، همچنانکه‌دراسماء صفات‌اوآمده است: یٰامَنْ لایَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ شَیْءٌ اشاره‌براینکه هیچ‌چیزمحو نمیشود ودور نمیماند ازمحیط علم او.

در اثبات علم خدایتعالی مطالب‌بسیار است که بیشتر ازحکماءِ الهیین‌دلائلی

اقامه داشته ورساله‌های جداگانه بر آن نوشته‌اند که اکنون به‌پاره‌ای از آن اشاره خواهیم کرد.

بعضی قائلند: که این نظم وانضباطی که درجهان آفرینش حکمفرماست وحسن تدبیری که در اداره امور عالم بکار میرود خود نشانه علم‌ودانش کامل آفریننده‌است، یعنی هرورقی‌ازاوراق هستی‌هرذرّه‌ای‌ازذرّات وجود هرسلّولی از سلّولهای‌جانداران هر کره‌ای از کرات آسمانی وخلاصه آنچه که درعالم‌اطلاق «چیز» بآن شود گواهی میدهند که آفریدگار آنها از تمام خصوصیات وجـودی آنها آگاه و مطلع است چون بدون آگاهی‌ودانش کامل، صانعی نمیتواندازرازهای درونی وبرونی یك‌مصنوع پرده برداشته وآنرا بنظم‌شگفت انگیزی ایجاد نماید.

بعضی دیگرازحکما دلیل‌دیگراثبات علم‌خدا راتجرّداودانسته‌اند، همچنانکه میگویند شایستگی‌مقام تجرّد درآنست که هرمجرد قابل‌آن‌هست که معقول گردد، چون مانع تعقّل هرچیز ماده‌آنست وهرچه‌معقول گردد قابل آن هست که در ذهن عاقلی متصوّر شود ومعقول دیگری هم درذهن همان عاقـل بااو مصاحب باشد، پس هرمعقول هم ممکن است‌باعاقلی مصاحب گردد وهم بامعقول‌دیگر «مانند خود» در ذهن عاقل مصاحب گردد .

ودراین مورد مثالهائی آورده که خلاصه نتیجه راچنین میرسانند که‌خداوند عالم مجرد است، یعنی‌جسم‌وجسمانی نیست ومانعی از ادراك اشیاء وعلم‌بآنهانداردد، پس بایدعالم بهمه چیز باشد.

دلیل دیگری که بعضی ازحکما درائبات علم الهی آورده‌اند؛ چنین است که میگویند: **هرچیز غیراو مستند باو است**، علم ودانش ازجمله در میان‌ممکنات عالم بسیار است وعلم باید مانند همه‌صفات کمال ازناحیهٔ او باشد ونیز گویند اوعلم بوجود خود دارد **(در حالیکه وجود اوعلم وعلم‌خارج‌از ذات‌او نیست)** چون مجرد است، وهرعالمی که علم بعلّت دارد علم‌بمعلول دارد، اوعلّت همه‌چیز است‌پس

علم بهمه چیز دارد.

در کتاب «عقل‌ودین» در اثبات علم حقتعالی و عمومیّت آن چند دلیل اقامه کرده، وعقاید بعضی از فلاسفه‌را که منکر علم ذاتی حق میباشند و میگویند او بجزئیات عالم نیست رد کرده است.

دلیل‌اول، آنکه میگوید: هرموجودی مستندبخداوند است و وجود و کمالات هرچیزی ازاوست وخالق ومخترع‌هرچیزی عالم است‌بمخلوق ومصنوع خودوممکن نیست جاهل بآن باشد.

دلیل‌دوم، آنکه خدا فاعل مختار و فعل او از روی اراده است ومحال است اراده کند چیزیرا بدون علم بآن‌چیز.

دلیل‌سوم، تنزیه وتجرّد حقتعالی از صفات امکانی دلیل است برعلم و احاطهٔ او، زیرا نسبت مجرد بتمام چیزها علی‌التساویست وفرقی ندارد.

دلیل چهارم، محکم وزیبا وعلمی‌بودن ونظم وترتیب وتناسب مخلوقات‌دلیل است برعلم خالق آنها زیرادر هرموجود مصلحتها وحکمتها گذاشته است.

دلیل‌پنجم، برعلم حقتعالی علومیست که بانبیا وائمه وعلما و ملائکه اعطا کرده ومحال است که معطیشیٔ فاقد آن‌باشد و اگر کسی در علوم اهل بیت عصمت نظر کند بعلم حق‌معرفت پیدا میکند.

دلیل‌ششم، آنکه علم بمعنی دانستن و کشف هرچیزی میباشد و آن کمال است وضد آن که‌جهل باشد ازصفات نقص میباشد واگر حقتعالی عالم نباشد لازم می‌آید فاقد کمال ومتّصف بنقص باشد درحالیکه اوکامل بالذّات است.

دلیل‌هفتم، آنکه اگر حقتعالی عالم نباشد در خلقت خود « در آفرینش موجودات» محتاج براهنما خواهدبود که او را برمنافع ومضار ومصالح و مفاسد هر چیزی آگاه سازد تاآنچه دارای مصلحت است ایجاد کندوآنچه نیست ایجادنکند، واحتیاج ازعجزو نقص است و خداوند عاجز وناقص نیست، باضافه آن راهنما اگر

واجب الوجود باشد خود او خالق است و اگر آن راهنما ممکن باشد پس در اصل وجود وعلم محتاج بخالقی است ، و ممکن نیست راهنمای خالق خود باشد زیرا باید قبل از خالق خود موجود باشد وتقدّم شیٔ بر نفس لازم میآید وآن محال است.

دلیل هشتم، فطرت تمام موجودات دلالت برعلم حقتعالی دارد، زیرا هر موجودی درسختیها باوپناه میبرد ومعلوم میشود که اورا عالم وبصیر میداند.

دلیل نهم، خبردادن تمام انبیاء وائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین است برعلم وآگاهی او برتمام اشیاء از کلّی و جزئی .

امّا دلیل قاطعی که باید صدر تمام این دلائل قرار گیرد تفسیر آیات مربوطه قرآنی است که شرح آن بعداً بتفصیل بیاید تادانسته شود که امام علیه‌السلام در این بند از دعا بچه مقام عالی متوسل شده است.

علم خداوند چگونه است؟ (علم حصولی وحضوری) چیست ؟

در موضوع چگونگی علم خدایتعالی و کلیدحلّ مشکلات این بحث دانشمندان خداشناس مطالبی بسیار آورده‌اند، ولی شاید روشنترین گفتاری که در این مورد بنظر نگارنده رسیده همان گفتاری ازمجموعه بحثهای جناب حجة الاسلام مکارم است که در کتاب «خدا را چگونه بشناسیم» آورده ، و میگوید : **همه‌چیز راباعقل خود درك میکنیم، اماحقیقت «عقل» و «درك» چیست؟ وچگونه حادثه‌ای راکه‌دربیرون وجودماصورت گرفته در درون وجود خود مییابیم ؟ و این نقش صورت ذهنی چیست ؟ و محل آن کجاست ؟ و . . .**

اینها سؤالاتی است که جزء پیچیده‌ترین مباحث فلسفی شمرده میشودوپاسخ دادن بآنها متفکّران وفلاسفه را بزحمت انداخته است!!

راستی عجیب‌است، ماهمه‌چیزرا از طریق علم وادراك بدست‌می‌آوریم‌ولی هنگامیکه بماهیّت «علم و ادراك» میرسیم برای درك حقیقت آن بزحمت میافتیم!

نمیگوئیم درك آن ممکن نیست، می گوئیم دردسر دارد!!

بحث درپیرامون حقیقت علم و ادراك یك بحث جالب وشیرین و عمیق فلسفی است کـه درخور مباحث جداگانه‌ایست، امّا آنچه در اینجا باید بآن توجه داشت اینستکه هنگامی که وجود چیزی رادرك میکنیم مسلماً خودآن چیز باهمان«وجود خارجی» نزد منبع شعـور و ادراك ما در درون وجود ماحاضر نیست، بلکه همیشه صورت و عکس آن پیش ماحاضر است.

سپس درآن کتاب در پیرامون این موضوع مثالها وشرحی بتفصیل آورده و علمی را که ازطریق «نقش» و«صورت» حاصل میگردد دراصطلاح فلسفه بنام« **علم حصولـی** » متذکر شده، وعلمی را که باوجود خارجی (نه‌باعکس وصورت) نقشی از آن درفکرو روح منعکس میشود آنرا « **علم حضوری** » نامیده از آنجهت که ذات «معلوم» پیش عالم حضور داشته که‌آن‌کاملترین نوع ادراك است.

بنابراین‌درباره‌نوع اول گفته‌میشود که‌**علم‌حصولی یعنی علمی که واقعیت علم‌با واقعیت‌معلوم‌دو تاست** مثل‌علم‌ما بزمین‌وآسمان‌ودرخت وحیوانات که ماباین اشیاء خارجی‌علم‌داریم‌یعنی‌ازهریك‌ازآنها تصویری‌درنزدماهست،دراینجاواقعیت‌علم ،تصویری است که درذهن ماموجود است وواقعیت معلوم، ذاتی است که درخارج میباشد یعنی آن چیزیکـه در حافظه ما جا دارد صورتی از نقش آنهاست نه واقعیت و حقیقت خارجی آنها.

وعلم «حضوری» آنستکه واقعیت معلوم عین واقعیت علم‌باشد ، مثل وقتیکـه تصمیم میگیریم، اراده میکنیم، لذّت‌میبریم، اندوه ناکیم در آنجا واقعیت تصمیم واراده ولذت واندوه بدون وساطت تصویر ذهنی برما روشن است.

فرقدیگری که بین علم حصولی میباشد اینستکه در علم حضوری قوه وآلت مخصوصی دخالت ندارد بلکه عالـم باذات و واقعیت خود واقعیّت معلوم‌را می‌یابد ، مثلا درحالیکه شخصی اراده میکند، باذات وواقعیّت خـود واقعیّت اراده را مییابد،

یعنی آنچیزیکه اراده را میيابد همان خود «من» است بدون هیچگونه‌واسطه‌ای.

وهمچنین نفس، تمام واقعیتهای مربوطه به‌جنبه‌های مختلف ادراکی وشوقی وتحریکی ازقبیل عواطف وشهوات وهیجانات وتحریکات وو.... همه‌وهمه رایکسان می‌یابد، بنابراین علم حضوری مربوط بیك‌دستگاه مخصوص نیست ولی علم حصولی مربوط بیك دستگاه مخصوص است ، که بعنوان دستگاه ذهن یادستگاه ادراکی خوانده میشود (۱).

پس ناگفته‌پیداست که علم‌خدا نسبت بحقایق‌واسرار وموجودات وپدیده‌های این‌جهان ازنوع اول یعنی «علم حصولی» نیست، خداوند نه چشم دارد نه گوش، نه سلسله اعصاب ونه‌روح، که‌عکس موجودات وحوادث درآن نقش بندد، بعلاوه او در همه‌جا ودرهرزمان حاضر است وتمامی حوادث وموجودات باهمان وجود خارجی خود پیش ذات‌مقدّس اوحضوردارند، زیرا ذات اودرعین اینکه قطعاً غیرازموجودات ومخلوقات اوست ازآنها هم‌جدانیست، بنابراین علم اوحتماً ازنوع دوم یعنی «علم حضوری» (منتها یك‌علم حضوری‌کامل) میباشد یعنی همه حوادث وموجودات جهان باتمام اسرار هستی خود بدون هیچ واسطه‌ای درپیشگاه اوحضور دارند وذات‌اوبهمهٔ آنها احاطه دارد.

نوع اول از علم (یعنی علم حصولی وعلم بالواسطه) برای موجوداتی مانندما است که وجودمان ازهرنظر محدود است وطبعاً درون‌وبرون وجودماباهم فرقدارد، بسیاری ازحوادث وموجودات این‌جهان ازماجدا هستند ومااز آنها جدا هستیم‌ولی درمورد وجود لایتناهی ونامحدود خدا که همه وجودات وحوادث دربرابرهستی او یکسانند معنی ندارد.

اکنون باتوجه بمطالبی که درباره علم‌حضوری حقتعالی گذشت وتطبیق آن

---

(۱) از پاورقی کتاب «خدارا چگونه بشناسیم» صفحه۱۸۱ نوشته فاضل محترم جناب حجتی کرمانی.

بابند مورد شرح ازدعا که امام علیه السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِاَنْفَذِهِ وَ كُلُّ عِلْمِكَ نافِذٌ، این معنا کاملاروشن خواهد شد: که نفوذ علم الهی همان اسرارو رموزی است که درحیطه علم اوحاضر وبرتمام موجودات وجهان هستی احاطه‌دارد.

علم خدا یتعالی از نظر قرآن مجید!!

خدا یتعالی در داستان خلقت آدم در اولین مرحله ، فرشتگانرا ازچگونگی علم خودآگاه‌ساخت، یعنی بعدازآنکه آنهارا از خلقت آدم خبرداد و موضوع خلافت اورا درروی زمین‌بمیان‌گذاشت، فرشتگان بااستنباط ازآنچه درعقول‌ایشان مرکوز بود وازماهیّت فرزندان آدم اطلاع داشتند که بعضی عامل فساد وخونریزی هستند، برسبیل‌تعجّب به‌پیشگاه‌الهی‌عرض کردند: که این‌خلقت‌چگونه است؟ وحال آنکه ماتورا تنزیه وتقدیس کرده به‌بزرگی یادمیکنیم، خدا یتعالی درجواب‌ایشان فرمود: س۲ی۳۰ **اِنّی اَعْلَمُ مٰالاٰ تَعْلَمُونَ**، اشاره براینکه آفرینش آدم برمصالح و حکمی است که من‌میدانم وشما نمیدانید.

سپس بعدازآنکه آدم راآفرید؛ باوآموخت تمام‌اسماء، والهام کردبراوآنچه راکه باید بداند، وباو فرمود که بفرشتگان اسامی‌آنها را اعلام کند.

بعد از آن از نظرشگفتی که برای فرشتگان درایجاد آدم حاصل شده‌بود خدا یتعالی بروجه تنبیه نه بروجه استفهام خطاب بآنها کرده فرمود : س۲ی۳۲ ، **اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنّی اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَمٰا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ** آیانگفتم بشما که من‌میدانم آنچه پوشیده است‌ازاحوال آسمانهاوآنچه پنهان است در زمین و میدانم آنچه راکه ظاهر میکنید و آنچه راکه کتمان و پنهان میدارید .

شاهد کلام آنکه خدا یتعالی دراولین‌واقعه خلقت آدمی مرتبه‌علم ونفوذدانش خود رابرآدم وفرشتگان اعلام کرده وگوشزد فرمود که مخلوقات ازهرطبقه‌ای که

باشند چیزی نمیدانند ودانشی ندارند مگر آنکه ازطرف اوبآنها آموخته شود.

هیچ چیز درجهان آفرینش برخدا پوشیده نیست !!!

نکته قابل توجه آنستکه آیاتی کـه در این بخش تفسیر میشودتمام مربوط بنفوذ علم‌الهی بوده‌وارتباط مستقیم به‌بیانات امام علیه‌السلام دربند مورد شرح‌ازدعای سحردارد، واینکه گاهی مختصری‌بشأن نزول آیات اشاره میشود ازنظر روشن شدن موضوع ودرك کامل خواننده است.

اکنون دراین‌مورد که دانسته شود که‌هیچ‌چیز درعالم برخدا پوشیده نیست، قرآن مجید اشاره‌ای بقول‌حضرت ابراهیم علیه‌السلام کرده کـه بعدازآنکه فرزند خود اسمعیل‌را درآن‌وادی بی‌آب‌وآبادی سکونت‌داد ودعا کرد که آنجامر کز عبادت و اقامه نماز شود ودلهای مردم بسوی آنسامان کشیده شود ومردم آندیار از انـواع میوه‌ها و نعمت‌های دیگر متنعم شونـد (همچنانکـه اکنون اجابت دعای او کاملا مشهود است).

سپس‌درمقام‌توحیدعرض کرد: س۱۴ی۳۸، **رَبَّنَااِنَّكَ تَعْلَمُ مَانُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْاَرْضِ وَلَافِي السَّمَاءِ**،ای‌پروردگارماتومیدانی‌آنچه پنهان میکنیم وآشکار میسازیم، یعنی نهان وآشکار مارا میدانی وباحوال مصالح ما اعلم ازمائی (پس‌لازم نیست ماباز گو کنیم‌حاجات خود را).

وجمله آخر دراین‌آیه شریفه‌جهت تأکید قول مذکور است که میفرماید: **وَمَا يَخْفٰى عَلَى اللهِ مِنْ شَيْءٍ**.... یعنی‌هیچ چیزدرآسمان ودرزمین‌برخداپوشیده‌نیست (ازآنجهت که اوعالم است بعلم ذاتی ونسبت‌آن بهمه‌معلومات یکسان‌است).

ودرجای دیگر از قرآن مجید خدایتعالی این معنا رابابیان‌دیگر آورده، و میفرماید: س۱۰ی۶۱، **وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْاَرْضِ وَلَافِي السَّمَاءِ وَلَا اَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْبَرَ اِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**، براین‌اشاره که‌هیچ‌چیزدرآسمان

ودرزمین ازپروردگارتوپوشیده نیستاگر بسنگینی ذرّه‌ای ناچیز باشدوتمام‌چیزها از کوچك وبزرگ همه‌در حیطه علم‌او ودر کتابی روشن وآشکار است.

پس‌اینکه امام علیه‌السلام دراین‌بند از دعاعرض میکند (وَكُلُّ عِلْمِكَ نافِذٌ) معنی نفوذ دانش اودر تمام اشیاءهمین‌است که هیچ‌چیز درعالم براو پوشیده وپنهان‌نیست.

علم‌خدا یتعالی بر همه‌چیز محیط است!!

بعداز آنکه‌خدایتعالی‌درباره قدرت خود درآفرینش آسمانهای هفتگانه و زمین ونفوذ امر وفرمان خود درآنها مطالبی‌یادآور میشود سپس میفرماید: س۶۵ ی۱۲، **وَاَنَّ اللهَ قَدْ اَحاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ عِلْماً** اشاره براینکه‌دانش اواحاطه داردبهمه‌چیز وهیچ چیز ازعالم بالا وعالم پائین از دائره علم وقدرت اوخارج نیست یعنی وسعت دانش اوهمه‌جارا فراگرفته است،همچنانکه حضرت ابراهیم علیه‌السلام هم بعد از آنکه پروردگار خود را بقوم خود معرفی کرد، گفت: س۶ی۸۰ **وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَیْءٍ عِلْماً.**

علی علیه‌السلام هم در دعای کمیل عرض میکند: **وَبِعِلْمِكَ الَّذِی اَحاطَ بِكُلِّ شَیْءٍ**، وبدانشت که همه‌چیزرا در عالم فراگرفته است .

در کتاب(خداراچگونه‌بشناسیم)آورده(کسیکه‌همه‌جاحاضراست‌همه‌چیزرامیداند).

ماازهرنظر «محدودیم» وخدایتعالی‌ازهرنظر «بی‌نهایت» لذا وقتیکه‌میگوئیم خداوند همه‌چیزرا میداند یعنی از کلیه‌حوادثیکه دردوردست‌ترین نقاط آسمان‌ها، دردل کهکشانها، سحابیها، میگذرد، کراتی که درحال تکوین وپیدایشند؛ کراتیکه افسرده و مرده‌اند باخبر است.

حوادثیرا که میلیونها ومیلیاردها سال‌پیش در این‌جهان پهناور رخ داده ودر تاریکی وحشتناك زمان گذشته فرورفته میداند.

ازحوادثیکه درمیلیاردها سال بعدرخ میدهد و درپشت پرده‌های ضخیم اعصار وقرون‌آینده‌از نظرماپنهان است باخبر میباشد.

اگر در خط سیر الکترونهای یکی از اتمهای بیشمار این جهان در دورافتاده‌ترین کرات آسمانی کمترین تغییری پیدا شود در پیش علم او روشن است، و اگر دانه شنی در یکی از بیابانهای سخت و سوزان بر اثر وزش نسیم سرسوزنی جابجا شود می‌بیند، اگر برگ کوچکی در دل جنگل تاریك و وحشتناکی از شاخه جدا شود و آرام بروی زمین سقوط کند میداند، مسیر ماهیان در اعماق دریاها، جنبش حشرات در زیر صخره‌های کوهها، حرکات جنبندگان در دل غارها طپیدن قلبها در میان سینه‌ها، سرعت سیر خون در رگهای موئین بدنهای ما، همه وهمه پیش او چون آفتاب روشن است چرا روشن نباشد، مگر نه او همه‌جا حاضر است وهیچ نقطه‌ای از زمین و آسمان پهناور از او خالی نیست، مگر او یك وجود بی‌پایان که بهمه چیز احاطه دارد نیست؟ کسیکه در هر زمان و در همه‌جا حاضر است چگونه ممکن است از چیزی بی‌خبر باشد.

بنابراین باتوجه به بیان امام علیه السلام در بند مورد شرح که عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِاَنْفَذِهِ وَ كُلِّ عِلْمِكَ نافِذٌ، این معنا بخوبی روشن خواهد شد که نفوذ دانش او همان احاطه علمی او بر تمام اشیاء است.

خوب گفت آن شاعر عالیقدر

محیط است علم خدا بر بسیط　　قیاس تو بروی نگردد محیط

خدا یتعالی بر تمام تحوّلات که در آسمان و زمین ایجاد میشود آگاه است

بسیار روشن است که هر صانعی از جزئیات و کلّیات مصنوع خود باخبر است، خدا یتعالی بعد از آنکه خود را در آیه‌ای از قرآن مجید بتمام معنا معرفی میکند، میفرماید؛ آن خدائی که مالك آسمانها و زمین است و زنده میکند مردگانرا و میمیراند زندگانرا و بر همه چیز قادر و تواناست، او قدیم ازلی است که اولیّت او را بدایت نیست، و باقی ابدی است که آخریّت او را نهایتی نیست، و آشکار است وجود او، و نهان است حقیقت

ذات او (یعنی اواول وآخر وظاهر وباطن است وبهمه چیزداناست).

سپس اشاره بآفرینش آسمانها وزمین کرده و دربارهٔ نفوذ علم واحاطه دانش خود بتمام موجودات میفرماید : س۵۷ی۴، **یَعْلَمُ مٰایَلِجُ فِی‌الْاَرْضِ‌وَ مٰایَخْرُجُ‌مِنْهٰا وَ مٰایَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ وَمٰایَعْرُجُ فیهٰا ....**

اشاره براینکه میداند آنچه درآید درزمین ومیداندآنچه بیرون می‌آید از زمین ومیداندآنچه فرود می‌آید ازآسمان ومی‌داندآنچه‌بالا رودودرآیددرآسمان واوباشماست هر کجا که باشید وبهرچه میکنید بینا و آگاه است (این آیه شریفه تفسیری بتفصیل دارد که در اینجا مجالی برای‌آن نیست) ولی اشاره‌ای درآن بکار رفته که باتطبیق‌آن باین عصرودوران قابل توجه است، یعنی اکنون عاملین‌تسخیر فضا باید بدانند که‌کار خود کرده‌ای نکرده‌اند واین اختراعات وتصرّفات تمام بهره گیری ازعلم‌الهی بوده که‌فقط مأموریّت‌آن بعهده‌آنها گذاشته‌شده وآنهاتوانسته‌اند باعتبار «ومایعرج فیها» بسوی کرات آسمانی‌بالاروند، همچنانکه تازمانی که‌مشیّت اوبرای کشف‌بردانشی تعلّق‌نگیردانجام نپذیرد واودانسته ومیداند که‌چه‌موقعیتهائی بشر استعداد و شایستگی پیدا میکند که بتواند ازدانش او بهره‌برداری کند.

آری امام علیه‌السلام دراین بندازدعا متوسل بعلم ودانش اوشده آن علمی که نافذ است در تمام اشیاء وبتمام امور، آن‌علمی که معلوم مانیست ودورانهای‌بعدمظاهری بوجودمی‌آورد که اکنون برخلق‌عالم پوشیده وپنهان است.

ای‌مردم‌بدانید که آنچه درنهاد شماست خدا میداند !

اگرحقاً تمام مردم خداشناس بودند واعتقاد آنهادر مرحله‌ای بود که یقین داشتند آن خدائی را که میپرستند ازحال آنهاکاملا باخبر است‌وحتی‌هرقصد وارادهای که در دل بگذرانند او برآن آگاه است، دیگر دنیا گلستان بود وآنهمه فساد و فحشاء از میان برداشته میشدبلکه جنگها و

خونریزیها متوقف میگشت .

تنهااین‌همه بدبختیها وناروائیها ازآن نظر است که مردم اعتقاد بآن خدائی ندارند که ازنهاد آنها کاملا مطلع است،بآن خدائی اعتقادندارند که میداندچه کسی تبهکار وچه کس مصلح است، آن خدائی کـه خود فرمود: س۲ی۲۲۰، **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ** .

اکنون شاهد کلام دراینستکه علم الهی‌درمرتبه‌ایست که ازاسرار درونی‌تمام مخلوقات آگاه وبرهمه‌چیزداناست وچون این‌مـوضوع برای‌شناسائی او در مرتبه اعلای اهمیّت است لذا او خود درموارد بسیاری از قرآن مجید بابیانات گوناگون بآن اشاره فرموده تااگر کسی بخواهد حقیقتاً معرفت‌کاملی حاصل‌نماید باین‌آیات توجه نماید .

سورةالبقره آیه۲۳۵: **وَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ مٰافِی اَنْفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ**...

ای مردم بدانید کـه خدامیداند آنچه دردلهای شماست و بترسید وبرحذر باشید که مبادا برکار ناشایسته‌ای عزم نمائید.

سورة آلعمران‌آیه۲۹: **قُلْ اِنْ تُخْفُوا مٰافِی صُدُورِکُمْ اَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللّٰهُ** .

بگوای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اگرپنهان دارید آنچه در سینه‌های شماست‌یاآشکار کنیدآنرا خدا میداند ، بلکه : **وَیَعْلَمُ مٰافِی السَّمٰوٰاتِ وَمٰافِی الْاَرْضِ** .... میداند آنچه در آسمانها و آنچه‌در زمین است.... واو برهمه چیزدانا و برهرکار تواناست .

سورة المائدة آیه ۹۹ **وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَمٰا تَکْتُمُونَ** وخدا میداندآنچه راکه آشکار میکنید وآنچه را پنهان میدارید.

سورة الانعام آیـه ۳ : **یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهْرَکُمْ وَیَعْلَمُ مٰا تَکْسِبُونَ**، میداند آنچه را در دل مخفی دارید وآنچه راآشکار سازید ومیداندآنچه را از خیروشر و نیکوئی‌و احسان کـه کسب مینمائید، یعنی‌اشاره حقتعالی براینستکه میفرماید :من اسرار خصایص شمارا دررتبه‌غیب میدانم‌وآثار نقایص شما را درعلم‌وشهادت میشناسم

ومیدانم آنچه را که ازکارنیك و بد که‌بجا می‌آورید که کدام سبب ترقی و مربوط بدرجات انسانیه است و کدام موجب‌تنزّل و مربوط بدرکات حیوانیه است.

ودرجای دیگر بروجه توبیخ بلکه تهدید میفرماید: س۹ی۷۸ **اَلَمْ یَعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوٰیهُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ**، آیا ندانستند که خدامیداند آنچه را که‌پنهان میکنند وآنچه را که درخفا بایکدیگر میگویند، وآیا نمیدانند که خدا داننده تمام پنهانیها و دانای کلّ‌حال است.

حاصل آنکه خدایتعالی درجای‌دیگر از قرآن‌مجید این‌معنا رابروجه‌لطیف ودقیق‌تری‌بیان‌داشته ومیفرماید: س۴۰ی۱۹، **یَعْلَمُ خٰآئِنَةَ الْاَعْیُنِ وَمٰا تُخْفِی الصُّدُورُ**، یعنی میداند خیانت چشمها را و آنچه پوشیده میدارند سینه‌ها، اشاره براینکه خدایتعالی عالم است برحرکات دقیق چشمی که خیانت کننده است یعنی دزدیده بچیزی نگاه میکند که نگاه کردن بآن مجاز نباشد.

یابعبارت دیگر که بعضی ازمفسّرین هم بآن اشاره کرده‌اند خدایتعالی عالم است برآن عوالم لطیفی که در چشم‌پنهان‌است هنگامیکه کسی‌باچشم حقارت باهل ایمان‌نگاه‌می‌افکند(۱)چون اوعالم وداناست‌بآنچه پوشیده وپنهان‌است درسینه‌های خلق‌ازدوستی‌ومحبت‌واز کینه وبخل واز اراده کردن بکارخیر یاکار ناروا.

واین است معنای نفوذ علم الهی که امام علیه‌السلام دربند مورد شرح متوسل بآن

(۱) درتفسیر آیه شریفه اعتقاد براینستکه (خٰائِنَةَ الاَعیُن) همان نگاههای مرموز وغیر مشروع و ناروائیست که‌توأم باهواهای نفسانی برنامحرمان وآنهائیکه نظرکردن برآنها منع شده، افکنده میشود وارتباط دل‌ودیده رادر راه پیروی‌نفس برقرار میسازد، واین چه بدبختی عظیم است که اکنون دراین دوران دامنگیر عموم بلکه مورد ابتلای اهل ایمان قرارگرفته همچنانکه‌برای جلوگیری ازاین‌امر باید حقاً هرآن‌وهرزمان این‌آیه‌شریفه رادر نظرداشت که خدا باخبر وآگاه و عالم است برچشمهائیکه نگاه خیانت آمیز کرده ودل رامتوجه بامور ناروا میدارند.

شده وعرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عِلْمِكَ بِاَنْفَذِهِ وَ كُلُّ عِلْمِكَ نافِذٌ.

خدایتعالی چه بسیار ازدانش‌خودو نادانی ماسخن رانده‌است !!

درچند مورد ازقرآن مجید خدایتعالی ازدانش‌خود وبی دانشی مابیاناتی آورده کـه این هم خود دلیلی براثبات مقام علـم اوست درسـوره البقره آیه ۲۱۶ اشاره‌براین معنادارد که: چه‌بساشما ناخوش‌وناگوار دارید چیزیرا کـه خیروخوبی شمادرآن باشد وچه‌بسادوست دارید چیزیرا و آن برای شما بد وناگوارباشد، سپس میفرمایـد : **وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ**، و خدا میداند آنچه خیرو خوبی وشروبدی شمادر آنست وشما نمیدانید.

جای دیگر درشأن گروهی که‌بدون علم‌و دانائی باهم مجادله کرده ودرامور باهم مخاصمه میکنند ، برسبیل توبیخ میفرماید : س۳ی۶۶ **فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ**، پس چرا مجادله وستیزه میکنید درآنچه شمارا درآن دانشی نیست وخدا میداند وشمانمیدانید.

چه‌بسیار این آیه شریفه درمقام تعلیم برآمده است که انسان در مواردیکه علم وآگاهی‌کامل‌برچیزی ندارد برآن‌پافشاری‌نکرده واحتمال برنادانی خودداشته وبداند که خدا دانای کلّ حال است.

بنابراین باتوجه به بیان امام علیه‌السلام دربند مورد شرح باید گفت: خدایا تو را بمقام ومرتبه علمت وبحق آنچه که تومیدانی ومانمیدانیم اجابت فرمای‌آنچه را که از تومسئلت داریم.

خدایتعالی دانای بسیاردقیق است!!

حقیقت امـرآنستکـه اگر بخواهیم درباره علـم خدایتعالی از نظر قـرآن مجید بحث را ادامه دهیم باید کتاب جداگانـه‌ای براین کتاب پیوست نمائیم آنهم تازه نتوانسته‌ایم حتی درخور فهم‌خود حق‌مطلب را ادا نمائیم.

ببینید چه‌آیات بسیاری کـه درقرآن مجید اشاره بعلم الهی شده و بمناسبت هرموضوع خدایتعالی در پایان هرآیه بروجوه گوناگون آورده است : وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ، اِنَّ اللهَ وٰاسِعٌ عَلِيمٌ ، عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ، وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، فَاِنَّ اللهَ شٰاكِرٌ عَلِيمٌ ، اَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَـكِيمُ ، عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ، عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ، عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ، عَلِيمٌ حَلِيمٌ، اَلْعَزِيزُ الْعَلِيمُ، عَلِيمٌ بِمٰا يَفْعَلُونَ، عَلِيمٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ ، حَفِيظٌ عَلِيمٌ، خَلّٰاقُ الْعَلِيمُ، عَلِيمٌ قَدِيرٌ، عَلِيمٌ خَبِيرٌ، عَلِيمٌ بِمٰا يَصْنَعُونَ.

این جمـلات در ۱۶۰ مورد در قرآن مجید در پایان آیات مربوطه بچشم میخورد ودر ۶۶ مورد دیگـر خدایتعالی خود رابصیغه «علاّم واعلم و عالم» معرفی کرده است همچنانکه درپایان آیات آورده :

عٰالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ، عَلّٰامُ الْغُيُوبِ، اَعْلَمُ مٰا تُبْدُونَ وَمٰا تَكْتُمُونَ ، اَعْلَـمُ غَيْبَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ، اَعْلَمُ بِمٰا يَكْسِبُونَ، اَعْلَمُ بِالشّٰاكِرِينَ، اَعْلَمُ بِالظّٰالِمِينَ، اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ، اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ، اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ، اَعْلَـمُ بِالْمُفْسِدِينَ ، اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ، اَعْلَـمُ بِمٰا فِي اَنْفُسِهِمْ، اَعْلَمُ بِمٰا يَصِفُونَ، اَعْلَـمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ، اَعْلَمُ بِكُمْ، اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ، اَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ ، اَعْلَـمُ بِمٰا يَعْمَلُونَ، اَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ، اَعْلَمُ بِمٰا فِي صُدُورِ الْعٰالَمِينَ، اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ، اَعْلَمُ بِمٰا اَخْفَيْتُمْ وَبِمٰا اَعْلَنْتُمْ.

حال‌حقاً معلوم گردید کـه در این مختصر مجالی برای تفسیر اینهمه آیات نیست واین‌خود کتاب جداگانه‌ای رادربر میگیرد،اکنون‌نکته قابل توجه‌آنستکه خدایتعالی چه‌بسیار مرتبه علم خود را بروجه صفت تفضیلی «اعلم» در بیان آورده و گاهی بصیغه مبالغه «علاّم» خود را معرفی کرده که این‌بیانات چنین میرساند کـه هیچ مرز وانتهائی برای دانش اونمیتوان قائل شد، علم‌بی‌پایان اوبهیچوجه محدود نیست، اینکه مکرر میفرماید«انّی‌اعلم» شاید اشاره براین‌باشد که من‌داناترم‌ودانشم بالاتر است ازهرچه که دروصف‌آید، یاباعتبار دیگر معناچنین باشد: که مرتبه‌علم

ودانش من درمقام وصف در نیاید، همچنانکه‌هیچ اوصافی نمیتواندمقام‌بزرگی اورا سبحانه بحد آنچه شایسته عظمت اوست‌برساند و معنای تکبیر بروجه «الله اکبر» قرین بهمین صفت است که گفته شود «الله‌اعلم».

شاهد کلام آنکه باتوجه به‌بیانات امام علیه‌السلام درفقرهٔ مورد شرح معنای نفوذ علم الهی‌ازنظرقرآن مجید درتفسیر هریك ازآیات مربوطه بخوبی روشن‌وآشکار شده و حقاً این توسل در مقامی بسیار عالی است که‌عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ.

دانائی خدایتعالی بسیار لطیف‌است!!

از مطالبی که‌درباره علم‌خدایتعالی‌ازنظرقرآن‌مجید گذشت‌دانسته شد که اوسبحانه‌وتعالی‌عالم‌وعلیم‌واعلم وعلاّم است برتمام اسرار غیب و پوشیده‌ها و باعتبار دیگر میتوان گفت: اوازهرعالم داناتر وازهرعلیم باخبرتر وازهرعلاّمه برتروبالاتر است، همچنانکه‌خودفرمود: س۱۲ی۷۶، وَ فَوْقَ كُلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ، اشاره‌براینکه بالاتر از هرصاحب دانشی دانشور دیگریست تاآنکه منتهی گردد بعالم حقیقی که بالذات بهمه معلومات عالم است وفوق اوعالمی نیست.

اکنون اگر بطور کلّی این توجه حاصل شود که خدایتعالی آفریننده تمام موجودات درعالم امکان است مسئله نفوذ علم واحاطه دانش او بتمام موجودات خود بخود حل‌خواهد گردید، چون کسی که صانع مصنوعی باشد از تمام جزئیات آن‌با خبر است، از تمام لطائف ودقائقی که در ساختمان آن بکار برده آگاه است، یعنی وقتی که خدایتعالی میفرماید: اِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ معلوم است دلهائیرا که او خود آفریده وعوالم ظاهر وباطنی که اوخود در آنها ایجاد فرموده و اسراریرا که خود درآنها بودیعت گذاشته از همه واز همه بااطلاع است، بلکه او سبحانه وتعالی برتمام جزئیات امور از حالات جسمانی و مقامات روحانی اطلاعات دقیق و لطیف داشته، همچنانکه درجائی‌ازقرآن مجیدبروجه تیزبینی وباریك‌دانی خودمیفرماید:

س۶۷ی۱۴، **اَلا یَعلَمُ مَن خَلَقَ وَهُوَ اللَّطیفُ الخَبیرُ** اشاره براینکه آیاندانداَنچه درباطن امر ویا در نهاد سینه‌هاست آنکسی کـه ایجاد باطن کرده و آفریننده تمام نهانیهاست، وحال آنکه او تیزبین وباریك‌دان است بظاهر وباطن وحقایق‌مکنونات ودانا وآگاه است برتمام جزئیات و کلّیات.

پس امام علیه‌السلام دربند مورد شرح ازدعا خدارا بآن مرتبه‌ازعلم اوسو گندداده است که تیزبینی وباریك دانی آن درحدی است کـه از اسرار تمام نهانیها باخبر و میداند هرعوالمی را که در نهاد و سینه‌های افراد در تحویل وتحوّل است.

همین یك آیه برای حصول معرفت بعلم خدا یتعالی کافیست!!

خدایتعالی دربعضی از موارد مهم که برای شناسائی اوسبحانه وتعالی اهمیّت بسزائی دارد درقرآن‌مجید بیاناتی گـوناگون آورده کـه تفسیر بعضی از آنها گذشت، گاهی برسبیل تعریف، گاهی بروجه‌توبیخ، گاهی ازبیان قول انبیا و گاهی بابیانات محکم حقایق‌را روشن وآشکار کرده‌است.

اکنون اگرخواننده عزیزتوجه خودرابا‌ین آیه شریفه معطوف‌دارد خواهد دریافت که خدایتعالی درهمین یك‌عبارت دربارهٔ علم خود مطلب راتمام کرده است، همچنانکه میفرماید : س۶ی۵۹ ، **وَعِندَهُ مَفاتِحُ الغَیبِ لا یَعلَمُها اِلّا هُوَ وَیَعلَمُ ما فِی البَرِّ وَالبَحرِ وَ ما تَسقُطُ مِن وَرَقَةٍ اِلّا یَعلَمُها وَلا حَبَّةٍ فی ظُلُماتِ الاَرضِ وَلا رَطبٍ وَلا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ** اشاره براینکه کلیدهای ناپیدا و اسرار و رموز خزائن غیب در نزد اوست یعنی آنچه پوشیده و پنهان از خلق عالم است هیچکس نمیداند مگر او، اوست که میداند آنچه دربیابانها وآنچه دردریاهاست، لطف‌دانش اودر مرتبه‌ایست که نیفتد هیچ‌برگی ازدرخت مگر میداند آنرا وعالم است بآنکه چند برگ ازدرخت افتاده وچندبرگ برآن باقی مانده وهربرگی که ساقط‌میشود چند نوبت برپشت وروی منقلب گشته و دور خـود چرخیده تا بزمین برسد (**واین**

معنا نفوذ واحاطه علم اورا بجزئیات میرساند) وعالم و واقف است بردانه‌هائی که درتاریکیها ودر دل زمین جای‌دارند وهر لحظه در تحوّلی میباشند.

کوتاه سخن: هیچ رطب ویابسی یاهیچ تروخشکی نیست در عالم مگر آنکه خدایتعالی برآن آگاه است .

در تفسیر این آیـه شریفه و در معنای رطب ویابس مفسّرین مطالب بسیاری آورده‌اند که خلاصه‌آن اشاره براینستکه :

آنچه‌را که در عالم مشهود ومحسوس است درعلم خدایتعالی ثابت ودر کتابی روشن وآشکار است وباین اعتبار معنای نفوذ علم‌الهی در تمام اشیاء روشن وتطبیق آن بافقره مورد شرح در کمال وضوح است.

علومیکه تاکنون اجازه افشای آنها صادر نشده است!!

چندعلم است کـه خدایتعالی کسی رابـرآن آگاه نخواهد ساخت و کـوشش آدمی برای حصول آنها بی‌نتیجه است همچنانکـه در سوره لقمان آیه ۳۴ میفرمایـد: **اِنَّ‌اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ وَيُنَزِّلُ‌الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مافِـى‌الْاَرْحامِ وَما تَـدْرِى نَفْسٌ‌ماذا تَكْسِبُ غَـداً وَ ماتَدْرِى نَفْسٌ‌بِاَىِّ اَرْضٍ تَمُوتُ اِنَّ‌اللهَ عَلِيمٌ‌خَبِيرٌ**

اشاره براینکه‌علومی که مربوط بحادثه قیام قیامت وواقعه رستاخیزاست‌نزد خدایتعالی است‌و کسی واقف برآن نیست کسی نمیداند کی وچه موقع قیامت برپا میشود واز ماهیّت وحالات مختلفه آن کسی آگاه نیست، همچنانکه ازرسول‌اکرم دراین‌باره سئوال شد که قیامت‌چه موقع برپامیشود، فرمود: خدا میداند،س۷ی۱۸۷ **يَسْئَلُونَكَ عَنِ‌السّاعَةِ اَيّانَ مُرْسيها: قُلْ‌اِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبّى.**

ودیگر دانشی که مخصوص بخدایتعالی است مسئله نزول باران است که‌تنها او سبحانه میداند که‌درچه موقع‌ودر کجا وچه اندازه باران میبارد، باآنکه درجهان

امروز تمام دستگاههای هواشناسی (رادارهای عظیم) که حرکت توده‌های وسیع ابررا بجهات مختلف‌نشان میدهند همه‌روزه پیش‌بینی‌هائی کرده واطلاعاتی‌دراختیار عموم میگذارند که چه موقع باران می‌بارد یانمی‌بارد مع‌الـوصف این پیش بینی‌ها تازمانیکه اراده خدایتعالی تعلّق نگیرد بلااثر بلکه اغلب‌مخالف نظریات آنهاست.

ودیگر علمی کـه مخصوص ذات پروردگار است‌آنستکه تنها او میداند که طفل دررحمها دختر یاپسر است.

باآنکه دانش امروز توانسته است اشعه ایکس را از ماوراء اجسام عبور دهد وهر گونه عکسبرداریرا ازداخل و خارج اجسام سنگین بردارد در عین حال هنوز این موفقیت‌حاصل نشده که دانشمندان بدانند قبل از خروج نوزاد از رحم که آیا پسر یادختر است؟ مگر آنکه بعداً اراده خدایتعالی برافشای این‌امر تعلّق بگیرد!!

وهمچنین اشاره آیه شریفه برآنست که تنها اودانا وآگاه است که فردا چه میشود وهر کس‌چه میکند وچه‌نمیکند، ومیداند و باخبر است که‌هر فردی از افراد عالم درچه ناحیه اززمین‌مرگ اوفرا میرسدوبکجا بخاك سپرده میشود، همچنانکه میداند وقت مرگ او کی تحقق پذیرد و کس دیگر براین اموردانانیست،همانا که خدا برهمه‌چیز آگاه وخبیر است.

اکنون باتوجه به‌بیانات امام علیه‌السلام دربند موردشرح باید درمقام توسل عرض کرد: خدایا تورا بحق مقام ومرتبه علمت سوگند (آن‌علمی که کسی‌غیرازتوواقف برآن نیست) اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت دارم.

دانش رسول‌اکرم تاچه‌حدبوده است؟!

دربارهٔ علوم‌انبیاء عظام‌بخصوص‌خاتم آنهارسول‌اکرم وائمه‌هدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین مطالبی بسیار است که شاید تاکنون هزارها رساله برآن نوشته شده، اکنون دراین کتاب ازنظر پیوستگی موضوع به بیان مورد شرح بچندآیه قرآنی

در این مورد اشاره خواهیم کرد.

در سوره النساء آیـه ۱۱۶ میفرماید : **وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْكَ الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مٰالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ** .....

این آیه درشأن رسول اکرم است کـه میفرماید: فرستاده است خدا قرآن و حکمت وپیام احکام رابرتو وآموخته است تورا آنچه نمیدانستی.

دربحرالحقایق:آورده‌است که (وَعَلَّمَكَ مٰالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ)آن علم ماکان وماسیکون است که حقتعالی درشب اسراء بآن‌حضرت‌عطا فرمود، چنانچه در احادیث معراجیه آمده است.

بطوریکه ازبعضی ازتفاسیر مستفاد میشود: این‌آیه‌شریفه مشعراست براینکه آنچه‌را که ازعلوم اولین تاآخرین‌رسول اکـرم نمیدانسته خدایتعالی باو آموخته است، البته این مربوط بحداعلای علومی است که درخور فهم وادراك مراتب‌بشریّت بوده بلکه علومی که شایسته درك ودرحوصله مقام نبوّت بوده است وبدیهی است که این‌علوم در مقام علـم بی‌پایان الهی هیچ و قلیل است همچنانکـه درمسئله پرسش کیفیّت روح ازرسول اکرم که خدایتعالی خطاب بآن‌بزرگوارفرمود که بگوروح ازامر پروردگار منست، (یعنی‌اسرار روح مخصوص است بعلم خدا وغیراو کسی‌بآن دانانیست) سپس ازنظر عمومیّت معنا خدایتعالی میفرماید: س۱۷ی۸۵ **وَمٰا اُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّٰا قَلِیلاً** یعنی وداده نشده‌اید شمااز دانش مگراندکی (نسبت بعلم خدا).

اگرخواننده دربحث کلام الهی درصفحه ۱۵۳ درتفسیرآیه شریفه:**وَلَوْاَنَّ مٰا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلاٰمٌ**....دقت کرده باشد این معنا بخوبی برای اوروشن‌خواهد شد که علوم انبیاء درمقابل علم بی‌پایان الهی درغایت قلّت‌است وهمانطور که اشاره شدعلومی که بایشان افاضه میشود بقدر طاقت مقام نبوّت ومرتبه اعلای‌درك‌بشریّت ودر عین حال محدود است (تنها علم خدایتعالی ذاتی و نامحدود است).

واز طرف دیگر خـدایتعالی از جهت آنکه مردم بدانند کـه پیغمبر هم از

دانشهای پنهان وعلم غیب بی‌اطلاع است و آنچه‌را که میداند از طرف پروردگار باو افاضه میشود، درجائی ازقرآن مجید میفرماید: س۶ی۵۰ **قُلْ لَا اَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللهِ وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا اَقُولُ لَكُمْ اِنِّي مَلَكٌ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحَى اِلَيَّ...**

اشاره براینکه: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم باهل عناد بگو کـه نمیگویم بشما خزائن الهی نزد من است ، واز غیب و ناپیدا اطلاعی ندارم تامادام که برمن وحی برسد، و نمیگویم شمارا که از جنس فرشته‌ام، بلکه من‌بشری مثل‌شماهستم وپیروی‌نمیکنم مگر آنچه را که برمن‌وحی میرسد.

ودر جای دیگر این معنا رابروجه دیگرآورده و میفرماید: س۷ی۱۸۸ ای پیغمبر بگو بامردم مالك نیستم برنفس خـودبر کسب سودیادفع زیانی مگر آنکه خدا بخواهد، سپس میفرماید بگو: **وَلَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ** ... اگر ازعالم‌غیب وناپیدا اطلاع داشتم، هرآینه‌خیروخوبی بسیاری برای خودحاصل میکردم وهیچ‌بدی بمن نمیرسید.

منظور از اینکه میفرماید : **(وَلَا اَعْلَمُ الْغَيْبَ)** یا **(وَلَوْ كُنْتُ اَعْلَمُ الْغَيْبَ)** اینستکه من درعلم بچیزی از خود استقلال ندارم وچنان نیستم که‌بی‌آنکه ازوحی چیزی بیاموزم بآن علم پیدا کنم.

حاصل،این کلامرا خدایتعالی در جای دیگـر بابیان بسیار روشنی آورده و میفـرمایـد : س ۷۲ی ۲۶ ، **عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ اَحَداً اِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ**... خدای آگاه و دانای باسرار نهان آگاه نگرداند احدی را برغیب و پنهانیها مگر کسی را که بپسندد وانتخاب کند از فرستادگانش، یعنی مگر رسول خودرا که بربعضی‌ازآن‌اطلاع‌دهد بتوسط ملك‌ومشاهده اوبرحسب مصلحت‌وحکمت تابرای او معجزه‌ای باشد.

پس‌باتوجه به بیان امام علیه السلام در بند مورد شـرح اشاره توسل آن بزرگوار براینستکه: خدایا تورابحق دانشهای نهان‌تو که کسی غیرازتو برآن‌آگاه نیست و

قلیلی ازآنرا بفرستادگان خود آموختی اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت‌دارم.

هیچ علمی نزد هیچ عالمی یافت نمیشود
جزآنکه عیناً آن علم‌از علم خداست !!

حقاً برهیچکس پوشیده نیست که آدمی‌قبل ازآنکه ازمادر متولد شود هیچ نمیدانسته وازعلم ودانش بهره‌ای نداشته است وهر کس بعد از ورود بعالم دنیا بهر مقام‌علمی که رسیده خدایتعالی باوآموخته است .

باآنکه این معنا کاملا روشن و آشکار است ولی خدایتعالی از نظر اهمیّت موضوع عیناً در جائی از قرآن مجید تصریح کرده و میفرماید : س۱۶ی۷۸ **وَاللهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهٰاتِكُمْ لٰا تَعْلَمُونَ شَيْئاً** ...

اشاره براینکه هر کس ازهرطبقه، چه‌انبیاء عظام، چه‌اولیاء گرام، چه‌حکما وفلاسفه وعموم دانشمندان جهان ازروزیکه از مادر متولد شدند چیزی نمیدانستند وخدایتعالی آنها راهریك درحدّ استعداد وشایستگی بفیض علوم نائل گردانید.

و از طرف دیگر قرآن مجید بیانی صریحتر دارد که میفرماید : س۹۶ی۵، **عَلَّمَ الْاِنْسٰانَ مٰالَمْ يَعْلَمْ**. یعنی بیاموخت آدمی راآنچه نمیدانست (۱).

بنابراین هیچکس هیچ چیز نمیدانسته وهر کس هرعلمی آموخته از علم خدایتعالی بوده است واین‌خود دلیل برآنستکه هیچ علمی جزءِ ذات انسان نبوده و آدمی هیچ دانشی نداشته است، وتنها علم باریتعالی عین‌ذات مقدّس اوست وهیچگاه از اوجدا نبوده و نخواهد بود.

از اینرو علم ودانشی که‌بآدمی اعطا میشود درجات‌مختلفی‌دارد که‌خدایتعالی

---

(۱) نگارنده درکتاب «عشق ورستگاری» درشرح پیانات حضرت سجاد (ع) که‌درمقام سپاسگزاری ازنعم الهی عرض‌میکند «وَاَنَاالْجٰاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ» مطالبی‌آورده که‌این‌بحث‌امورد تأیید، و پیوستگی کلامرا کاملا بآیات الهی میرساند.

هر کس را نسبت باستعداد و شایستگی که دارد بهره‌مند میسازد، همچنانکه ، بعضی رادر مقام علوم ومعارف خصوصی ممتاز کرده بمرتبه نبوّت ورتبه‌ولایت میرساندوبه اعلـی درجه نشان علمی مفتخر میسازد ، و در شأن ایشان میفرمایـد : س۲ی۲۶۸ **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْاُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً**. و یا در واقع بهر کس کـه خدایتعالی حکمت آموخت خیرونیکوئی بسیاری براو ارزانی داشته است.

وبعضی‌دیگر را امورفقه واحکام‌آموخته وبعضی رادر امر اختراع‌واکتشاف متخصص گردانیده وبعضی رابحدّی آموخته که اقلا بدانند خود ازدانش بی‌بهره‌اند وخلاصه، غیراز انبیاء واوصیاء که آنها جامع علوم درمرتبه ومقام خود هستند تمام افراد عالم در مقابل هم‌نادانند، **متخصص علم طب درمقابل عالم‌علم هیئت‌نادان است ، دانشمند زیست شناس از دانش عالم روانکاو بی خبر است استاد فزیکدان از اطلاعات‌کشاورزی بی‌بهره‌است، و همچنین استاد شیمی‌ازکار مهندس راه وساختمان سردر نمی‌آورد**، پس‌همه و همه در مقابـل هم نادانند و هیچکس نمیتواندادّعا کند که‌همه‌چیزرا میداند و هر کس‌هرچیز میداندخدایتعالی باوافاضه کرده است.

اکنون باتوجه به‌بیان امام علیه‌السلام درفقره موردشرح خواهیم دریافت که تمام موضوعهائی کـه درباره علم خدایتعالی در این بحث‌مطرح شده است ارتباط کلّی به بیانات آن‌بزرگوار داشته، همچنانکه در اینجا اشاره توسل براینستکه:

خدایا تورابحق تمام مراتب علمت «اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِعِلْمِكَ كُلِّهِ» آن علومی که بتمام انبیاء واولیاء خود افاضه فرمودی، آن‌علومی که بتمام افراد عالم‌بخشیدی وهریك رادر رشته‌ای متخصص گـردانیدی و آن علومی کـه بکاشفین و مخترعین جهان عطافرمودی وآنها را درمرحله سیر تکامل قراردادی تاازبعضی از دانشهای نهائی بهره گیری کنند، بتمام این مراتب علوم‌توراسوگند میدهم که اجابت‌فرمائی آنچه را از تومسئلت دارم.

تاخدا نخواهد کسی هیچگونه علم واطلاعی حاصل نخواهد کرد!!

هیچیك از موجودات عالم به‌چیزی ازعلم پروردگار احاطه ووقوف پیدا نمیکنند، مگر بخواست و اراده ذات اقدس او سبحانه وتعالی.

در این‌مورد خدایتعالی درجائی ازقرآن‌مجید صراحتاً یادآور شده ومیفرماید: **وَلَایُحِیطُونَ بِشَیْءٍ مِنْ عِلْمِهِ اِلَّابِمَاشَاءَ** ....

یعنی فرانگیرد کسی چیزی را ازدانش اومگر بخواست واراده اوسبحانه.

البته هر کس بقدر همان شایستگی که خدایتعالی خود باو داده است بفیض مراتب مختلف علوم نائل میگردد واگر مراتب علم نبوّت ورسالت و ولایت را کنار بگذاریم خواهیم دریافت که هریك ازعلما درهررشته نسبت بمراتب خود درك‌فیض کرده‌اند.

و همچنین است دانشهائیکه برای حدّ مرحله کمال از نظر سیر تکامل در تشکیلات عالم بوسیله دانشمندان و علماء بزرگ یاکاشفین و مخترعین در هرزمان پدیدار میشود تنها بخواست و اراده حقتعالی کشف شده و صاحبان آن علوم بهمان اندازه‌قابل احترامند کـه مورد لیاقت و شایستگی الطاف الهی قرار گرفته و چنین مأموریتی نصیب آنها شده است ، یعنی آن علوم از حقتعالی است و هر کس را که خواهد مأمور کشف آن خواهد کرد و برای کاشف مقام ستایشی بالاتر از استحقاق او نیست .

و از طرف دیگر چه بسا از علوم که هنوز اجازه افشای آن از طرف پروردگارعالم‌صادرنشده ودر دورانهای بعد افتخار کشف هریك بیکی از انسانهای‌آن دوران‌برگزار میشود.

پس تااراده خدایتعالی متوجه کشفی ازعلوم نباشد هیچ مغز متفکّری قادر به پیدایش علمی ازعلوم نخواهد شد بدیهی است کـه میتوان گفت آنهائیکـه مشمول الطاف الهی بافاضه در علوم شده‌اند با کسانیکه این شایستگی را نداشته کـه درك

علوم کنند یکسان نیستند، همچنانکه خدایتعالی فرمود: س۳۹ی۱۲،**قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** .

در تفسیر ، المیزان در ذیل آیه شریفه «**وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ...**» پس ازشرحی بتفصیل آورده: این جمله بیان میکند که تدبیر مال خداست؛ واوباارتباطاتی که میان اشیاء برقرار کرده عالمست، وسایر اسباب وعلل وبخصوص آنهائیکه دارای علم هستند هرچند تصرّفاتی میکنند وعلمهائی دارند لیکن علمی را که از آن استفاده میکنند ازعلم خدا و منوط بمشیّت واراده اوست واز اینرو از شؤون علم الهی بشمار میرود، وهمچنین تصرّفات آنها ازشؤون تصرّف پروردگاه وانحاءتدبیر اواست و کسی نمیتواند برخلاف تدبیری کـه باراده الهی و درمملکت او جاری است اقدامی کند جزاینکه همان اقدام از جمله تدبیرات الهی باشد.

ونیز اضافه میکند: درصورتیکه منظور از «علم» در جمله «**وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ...**» معنای مصدری یااسم مصدری باشد ، جملـه مزبور دلالت دارد براینکه تمام علوم مخصوص بخدا است و هیچ علمی نزد هیچ عالمی یافت نمیشود جزاینکه عیناً علم خدا است ....

پس دانسته شد که هیچکس نمیتواند هیچ دانشی را ازخود دریابد مگر بهاراده وخواست حقتعالی همچنانکه انبیاءِ عظام هم باآن مقام شامخ نبوّتی کـه داشتند تقاضای دانش زیاده ازخدایتعالی میکردند بطوریکه دراین مورد پروردگار عالم خطاب برسول اکـرم کرده وفرمود: (**وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً**) بگو خدایا دانش مرا افزونی بخش .

واز اینجهت معلوم گردید که تمام حقایق وواقعیّتها درعلم خدایتعالی حاضر وموجود وآدمی هرگز نمیتواند بهدانش اواحاطه پیدا کند مگر بخواست واراده او تاحدّی که اجازه داده شود.

بنابراین باتوجه به بیان امام علیه السلام دربندمورد شرح باید گفت: خدایاتورابحق

آن علومی که بهر کس هراندازه که خواستی افاضه فرمودی، اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت دارم.

تمام دانشهائی که خدایتعالی به آدمی آموخته تنها برای شناسائی خود او سبحانه و تعالی است !!

قبلا مطالبی گذشت که‌هیچکس هیچ‌دانشی‌حاصل نمیکند مگر آنکه‌ازطرف پروردگار عالم باو افاضه شود.

اکنون اگرحقیقت و واقعیّت‌هردانشی رادرعالم بررسی کنیم‌خواهیم‌دریافت که برگشت آن‌بسوی شناسائی حقتعالی است، هریك از انبیاء که آمدند و علوم خود را برخلق جهان عرضه داشتند برای شناسائی وایمان بحقتعالی بوده، کتابهای آسمانی که حاوی آنهمه علوم ودانش بوده وبجهانیان ارائه شده باز از نظرهمان شناسائی وایمان بحقتعالی‌بوده، هردانشمند ویاکاشف ومخترعی که بخواست‌خداوند دانشی حاصل کرده آنهم باز برای شناسائی پروردگار عالم بوده است.

اکنون اگر گفتار انبیاء و کتب آسمانی راکنار بگذاریم خواهیم دید در هرعصر و دوران خدایتعالی از نظر سیر تکامل که مردم جهان باید زمانی همه خداشناس باشند دامنهٔ دانش خود راگسترش داده ودر هررشته دانشمندانی‌راانتخاب کرده تااز طریق علمی مردم جهان‌را بشناسائی او سبحانه آشنا سازند.

هم اکنون بسیار در کتابهای ارزنده جهان دیده میشود که غیراز علماء علم الهی دانشمندان بزرگ فضائی، فیزیولوژی، زیست‌شناسی، طبیعی، پزشکی ، ووو.. همه‌وهمه از راه دانشی که خدایتعالی خود بآنها اعطا فرموده (که در ظاهر برای انتظام امر آفرینش ودرباطن برای شناسائی خود او سبحانه وتعالی بوده است)این گروه دانشمندان مردم جهان را ازطریق علمی بشناسائی خدا آشنا کرده‌اند.

با آنکه جهان اسلام از اثبات چنین امری مستغنی و بی‌نیاز است که

بخواهد ازسخنان بزرگان خارج ازاسلام دلائلی براثبات وجود خدایتعالی ازنظر علمی اقامه کند، چون حقیقت امر ، کتاب آسمانی اسلام (قرآن مجید) و گفتار پیغمبر خاتم رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بیانات پیشوایان بزرگ ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم‌اجمعین مطلب راتمام کرده ودیگر هیچ لزومی برای گفتار غیر نیست، یعنی هرچه گفته شود پائین‌تر است ازآنچه قرآن مجید متذکر شده است، ولی بدنیست که برای نسل جوان و باصطلاح روشن فکر که امروزه تمام عقاید خود را متوجه به‌تمدّن وعقاید غرب کرده و میگویند در عصر تسخیر فضا دیگر بحث خداشناسی مطرح نیست، بآنها باید گفته‌شود، همان‌عاملین‌تسخیر فضاهمان‌کاشفین کرات کهکشانی همان مخترعین صنعتهای سنگین‌همآنها که امروزه درصددند سلّولهای زنده‌بوجود آورند وحتی اغلب آنها دانشمندانی هستند که باعالم مادّه سروکار دارند، همه‌بایك زبان قائلند که خدائی دانا وتوانا وجود دارد که کوچکترین اسراری از اوپوشیده وپنهان نیست وآنها تمام ازنظر علمی بروجود خدایتعالی استدلال کرده‌اند.

البته بنابگفته یکی از دانشمندان معاصر همانطور که رجال ادیان والٰهیّون میخواهند ازراه دین وبیانات کتب آسمانی واخبار و احادیث و توسل بوجود انبیاء بوجود اقدس الهی پی‌برند، رجال علوم غیردینی هم از راه اکتشافات و اختراعات و ازطریق بکار بردن روش‌های علمی و نتایج حاصله از آنها این موضوع را تعقیب مینمایندمثلاً **آیا چگونه میتوانند خدا را در اسرار و رموز شکافته شدن‌اتم شناخت؟ وآیا چگونه میتوان خدا رادرسرعت سیر نور، درارسال‌سفینه‌های فضائی ودرکشف پدیده‌های تازه بتازه شناخت؟ وآیا .....**

دانشمندان بزرگ‌معاصر ازطریق‌علمی‌وجود خدارا ثابت کرده‌اند !!

ازمطالبی که گذشت‌معلوم گردید تمام علومی را که خدایتعالی‌بهرطبقه از افراد عالم افاضه فرموده تنها برای شناسائی‌خوداو سبحانه و تعالی بوده است.

اکنون دانشمندان علوم جهانی بامطالعه پدیده‌های

طبیعی و استدلالات عقلی توانسته‌اند وجـود یك قدرت مافوق بشری را ثابت کنند، شاید دراین عصر مشعشع هزاران هزار دانشور درتمام ممالك مختلف جهان مشغول غور وبررسی در اسرار شگفتیهای جهان هستندکه همه از راه مطالعات و تجسّات علمی صریحاً اعتراف کرده‌اند کـه در این جهان یك عقل و یك قدرت ابـدی وجود دارد.

اخیراً کتابی بقلم چهل‌تن از دانشمندان بزرگ معاصر امریکائی که‌ترجمه آن بنام «اثبات وجود خدا» منتشر شده است این موضوع را بخوبی تأیید کرده و حقاً میتوان آنرا بهترین‌سندی‌دانست که درمقابل مادیّین وآنها که‌آفرینش‌جهانرا برسبیل تصادف میدانند اقامه کرد، درآن کتاب که نام هریك ازدانشمندان بزرگ معاصر راذکر کرده است اثبات وجود خدا را از نظر علمی تأیید کـرده وبابی از علوم رادر معارف الهی گشوده است.

دراینجا از نظر تأیید این بیان اشاره مختصری به بعضی از مطالب آن کتاب کرده تادانسته شود که خدایتعالی بوسیله هر گونه دانشی کـه بآدمی اعطا فرموده خود را معرفی کرده‌وبخلق عالم شناسانیده‌است. والبته این‌بحث برای روشنفکرانی است که توجه خودرا به تمدن غرب دوخته‌اند، والاّ کلمات بزرگان اسلام از اینها بالاتر است.

بزرگترین دانشمند گیاه شناس معاصر پس از شرحی بتفصیل درباره رشد ونمو وتوارث نباتات میگوید: اعتقاد من براینستکه خدائی وجود دارد که دائما از خلال قوانین ثابت ومرموزی که جهان گیاهان را اداره میکند ظاهر میشود.

متخصص فیزیولوژی گیاهی میگوید: هیچمرد خداشناسی نمیتواندقبول کندآنچه را که علوم ازعالم ماورای‌طبیعت بعالم طبیعت می‌آورد مخالفت ومباینتی بادین دارد !!

یك فیلسوف عالیقدر میگوید : خدا در هرچیز تجلّی میکند و همه چیز

بقدرت وی قائم وپابرجاست.

بزرگترین عالم فیزیك دان جهان میگوید اگر نیکو بیندیشید، علم شمارا ناچار از آن خواهد کرد که بخدا ایمان داشته باشید و من باید اظهار کنم که بااین گفته کمال موافقت رادارم.

ریاضی‌دان مشهور دیگر میگوید : اکتشاف ساختمان اتم اکنون نشان داده است که درتمام این‌مثالهاقوانین معینی‌حکمفرماست وشانس و تصادف را دخلی درآن نیست.

دانشمند دیگری میگوید: اصول اولیه علوم ذاتاً بوجود خدا دلالت داردو آنها که‌دائماباامطالعه‌وتحقیقات علمی‌سروکاردارند بهتر بحقیقت‌وجودخداپی‌میبرند.

متخصص ژئوشیمی، پس ازشرحی بتفصیل در مطالعات علمی‌خود میگوید: ازبدوآفرینش جهان قدرت لایتناهی والوهیّت وی در تمام موجودات‌وآفریدگانش مشهود است .

بزرگترین زیست شناس مشهور میگوید: ایمان استوار وراسخ بخدافقط درنتیجهٔ بصیرت‌کامل ازحقایق جهان بوجود می‌آید.

عالم فیزیك وریاضی، در پایان بحث‌خود میگوید: مطالعه دقیق‌وبیطرفانهٔ پدیده‌های علمی مرا بقبول وجود خدائی که جهان را اداره و کنترل میکندمتقاعد ساخته است. من ایمان دارم که درجهان مایك کنترل مرکزی وجود دارد ونیروی کنترل کننده نیز همانا خدای واحد است .

فیزیکدان معروف دیگری میگوید: هیچ موجود مادّی نمیتواند خودرا بیافریند بهراندازه که گیتی روبه توسعه وتکامل میرود بهمان اندازه وجود یك حکمت عالیه روشنتر نمایان میشود ».

دکتری عالیقدر درفلسفه‌وعلوم دیگر میگوید: بعقیده‌من تجلّی‌یك‌حکمت عالیه در دنبال تکامل و توسعه تدریجی جهان دلیلی‌کافی برای اثبات وجود خداست،

حتی بدون استدلال باینکه هیچ ماده‌ای نمیتواند خود را بیافریند.

عالم وراثت، میگوید: مطالعه طبیعت قدرت لایتناهی‌وحکمت عالیه خالق را بمانشان میدهد (ماا کنون حقایق‌را از پشت پرده می‌بینیم ولی فردا که این پرده از میان برداشته‌خواهد شد معرفت ما دربارهٔ خدا بحد کمال خواهد رسید).

استاد فیزیك علمی، میگوید: بنابه گـواهی اکثر افکار فلسفی، دلالتهای عمومی سرانجام مارا بوجود صانع و بارئی هدایت میکند، منتها آنها خصوصیات و صفاتی را که در کتب مقدسه، برای خدا، ذکر شده بیان نمی کنند. این نارسائی و دلالتهای عمومی که فلاسفه پیش می کشند باز نمی‌تواند موضوع خداشناسی ویکتا پرستی را که کتب مقدسه بیان نموده‌اند، رد کند.

دانشمند دیگری میگوید: اگر کسی ازفهم دلالت‌ها از نظر علمی وعقلی عاجز باشد علّتش آنست که آنهارا نمیتواند مورد توجه قرار دهد. همین‌مردبزرگ بابیان دیگر میگوید: موضوعی کـه برای اثبات آن خیلی تلاش لازم است اعتقاد بوجود چیزی است کـه بهیچ حواس ظاهر درك نمیشود و فقط از راه علم به غیب میتوان بآن پی‌برد.

اکنون باتوجه باینکه تمام علومی کـه از طرف خدایتعالی بطبقات مختلف خلق جهان افاضه شده برای معرفت وشناسائی خوداوسبحانه بوده است وتمام‌دانشی که به‌بندگان اعطاشده ویاآنها کسب کرده‌اند از علوم‌خودحقتعالی‌بوده، وازطرفی دانش امروز هم وجود خدا را ازطریق علمی ثابت کرده است، لذا باعطف توجه به بیان امام علیه‌السلام دربند مورد شـرح میتوان چنین توسل پیدا کرد: خدایا تو را بحق تمام مراتب علومت که برای شناسائی خود بانبیاء واولیاء افاضه نمودی وبآن‌علومی که تمام دانشمندان جهان را بآن رهنمون فـرمودی، اجابت فرمای‌آنچه را از تو مسئلت دارم.

انبیاءعظام وائمه‌هدی(ع) مخازن علم الهی هستند!!

ازتفاسیر آیات قرآنی کـه دربارهٔ علم الهی گذشت دانسته شدکه خدایتعالی هر گونه علومی رابهر کس که خواهد افاضه فرماید، وهر کس را کـه خواهد متخصص فنی از علوم‌نماید، ولی درتفسیر آیه شریفه: س۴ی۱۱۶ **وَاَنْزَلَ‌اللهُ عَلَیْكَ الْكِتٰابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مٰالَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ**، که شرح آن گذشت معلوم گردید که تمام علوم وآنچه‌شایسته مقام نبوّت است برسول اکرم افاضه شده، یعنی‌آنچه‌رسول نمیدانسته(حال بایددید که حد ندانستنیهاچیست!!) البته حدّی کەدرخور مقام عالی دانش بشریّت است !!

بنابراین خدایتعالی از میان‌بندگان خود افرادی را انتخاب فرموده وجمعی رابر گزیده است تااز علوم خاصی کـه مخصوص خود اوسبحانه است وبرای انتظام امرعالم ضروریست، بآنها بیاموزد، همچنانکه جمله (**وَاصْطَفٰاكُمْ بِعِلْمِهِ**) در زیارت جامعه مشعر برهمین است که اختیار کرده و بر گزیده است خدایتعالی بزرگوارانی را که شایسته وسزاوار برای درك‌تعلیمات عالیه‌علوم الهی بوده وآنها را خزانه‌داران علم خود قرار داده است.

ومصداق (**وَخُزّٰانَ‌الْعِلْمِ**) یا (وَخَزَنَةً لِعِلْمِهِ) در این معنا بخوبی ظاهـر است، ودر قرآن کریم اشاره «وَالرّٰاسِخُونَ فِی‌الْعِلْمِ» بهمین اعتبارآمده است که خدایتعالی ایشانرا خزانه‌داران دانش خـود قرار داده واسرار ورمـوز معارف حقه را برآنها آموخته وسینه‌آنها را صندوقچه‌علم‌خود گردانیده است. همچنانکه روایات‌بسیاری در این‌باره رسیده، وازجمله ازحضرت صادق است که فرمود: مائیم راسخون درعلم، وروایات دیگرآمده که علم انبیاء درنزدما بودیعت گذارده شده و ماوارث آنهائیم.

وازهمین جهت است کـه خدایتعالی مقام شامـخ ایشانرا رفعـت داده و آنان بزرگواران را خزانه‌داران علـم خود قرارداده واز طرفـدیگـر علوم قرآن راکه حاوی تمام اسراورموز است‌در سینه‌آنها جای داده، همچنانکه فرمود: س۲۹ی۴۸

بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ... که در تفسیر این آیه شریفه آمده است: آیات روشن در سینه کسانی که علم بآنها داده شده ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین هستند، که خدا یتعالی ایشان و پیروان ایشان و کسانی که از اهل ایمان و علم هستند. بمقام شامخ و عالی رفعت میدهد: س۵۸ی۱۱ ، **یَرْفَعِ اللهُ الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذینَ اُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ** .

حاصل آنکه درجات ارجمند ومقامات رفیع مخصوص اهل علم ودانش است و کسی ازبندگان بالاتر واعلم ازانبیا وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین نیست.

بنابراین از تفسیر آیات و ازمضامین اخبار وارده چنین برمی آید که مراتب دانش شگرف رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وائمه هدی علیهم السلام درمرتبه ای است که هیچ علمی اعم ازعلوم مربوط به تکوینی ویا تشریعی برایشان پوشیده نیست، و گذشته ازاین بطوریکه در مباحث قبل گفته شد علم الهی نامحدود وعلم بشری محدود است، در محدودیت علم رسول وامام موضوع مهمی قابل توجه ودقت است که مرتبه علوم ایشانرا تاهر حدّی بالا خواهد برد، یعنی وقتی میگویند پیغمبر یاامام برهمه چیز مطلع اند باید دانست که آن بزرگواران هر گاه بردانستن چیزی اراده کنند یا بخواهند ازعلومی مطلع شوند، خدا یتعالی امتیازی بآنها داده که بر آن امر مطلع و آگاه میشوند، همچنانکه روایتی از امام صادق علیه السلام است که فرمود: وقتی امام اراده میکند چیزی بداند خداوند اورا بآن چیز آگاه میسازد وازهمین جهت است که آن بزرگواران در موارد بسیاری ازمغیبات خبر میدادند ومردم را ازوقایعی که بعداً واقع میشده آگاه میکردند.

پس اگر گفته شود که پیغمبر وامام صاحب علم اولین و آخرین هستند بی مورد نیست، چون هرچه را که خواهند بدانند بامر خدا یتعالی بر آن واقف خواهند شد.

نگارنده، درپایان این بحث متذکر میشود که تا کنون درباره علم الهی مطالبی تااین حد رسا وفشرده کمتر نوشته شده است، واین خود بابی از علوم الهی است که بر

سبك نوینی در این کتاب گشوده شده است.

لذا باز عطف کلامرا به‌بیان امام علیه‌السلام در بند مورد شرح داده ودرمقام توسل چنین گفته‌میشود : خدایا تورا بحق تمام مراتب علمت آن‌علومی که درتمام اشیاء و موجودات نفوذ دارد، آن‌علومی کـه همه‌چیزرا در عالم احاطه کرده، آن علومی که برتمام انبیاء واولیاءِ خود و برتمام دانشمندان جهان افاضه فرمودی، آن علومی که غیراز تو کسی برآن آگاه نیست؛ بحق‌تمام مراتب این‌علوم سوگند، اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت دارم.

علم الهی

ذات حق‌علم‌است وعلم‌ذات،ذات — بس بُوَد دررمز این معنی نکات
علم‌او ذات‌است وذات علم، علم — همچنان‌ظاهر بعلمش وصف‌حلم
عارفان بر سِرّ این مطلب گـواه — بیخرد در این میان گم کرده راه
هـر کسی دارد گمانـی در نهاد — که‌چـان بایدکند زین وصف‌یاد
لیك گفتا خود بوصف خودعیان — کـه منم دانـا به‌اسرار نهـان
عالم وعـلّام واعلـم‌بس یکیست — کوهم‌ازهرحدومحدودی‌بریست
عالمی کـو قبل‌از ایجـاد جهان — واقف و دانـا بعلمی بیکـران
از ازل دانسته هررمزی‌که بود — تا ابـد دانا به‌اسرار وجـود
علم او باشد بهر چیزی محیط — گرچه باشد عالمی از حد بسیط

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

آنکه‌را درهرمکان باشد حضور — بی‌گمان عالم بهر نزدیك ودور
آنکه بینا بردل هر ظلمت است — در مصالح‌کار او برحکمت است
آنچـه باشـد در درون سینه‌ها — از عداوت یا خصومت کینه‌ها
آنچه در اسرار چشم آیـدپدید — از خیانـت یامحبت وقت دیـد
هرمژه برهم خورَد در هر نگاه — هرچه برهر نیك وبد باشدگواه

هرچه آید صحنهٔ فکر وخیال — آنچه در دل بگذرد در هرمجال
آنچه بینی از قریب و از بعید — یاکه برخاطر نشانی هرنوید
جمله میداند همان دانای حال — گرچه پنهان یاکه فاش اَندَرمقال

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

در تجرد هر که باشد لامکان — علم او دارد احاطه برجهان
علم او نافذ بعمق ممکنات — همچنان ثابت بروح کائنات
هرکجابینی که علمی ظاهراست — علم او باشدکه هرجا باهراست
دانشش اندر جهان گسترده است — هم بظاهرهم نهان در پرده‌است
جزبرآن ظاهرکسی آگاه نیست — آنچه‌درغیب‌است کس راراه‌نیست
هرچه داندهرکسی‌از علم‌اوست — چونکه‌هرعلمی بعلمش‌روبروست
علم خلق اولین و آخرین — هیچ باشد نزد خلّاق مکین
هرکه راخواهد دهد دانش تمام — وانکه را خواهد رساند برمقام
هرکه‌راخواهدکند ازعلم دور — تابرد برجهل خود سهمی بگور

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

پرده بردارم زرازی درنشان — تاهدف گیرد به تیرم درمیان
آنچه حق براهل عالم یاد داد — از وجود خود سخن بنیاد داد
هرکسی راعشق خود آموختش — در محبت شعله‌ای افروختش
هیچکس‌درعشق اوراهی نیافت — جزکسی کوخانه‌ای‌در دل‌بساخت
خانه‌ای مملو زمهرو سوز وساز — خانه‌ای تاباشد آنجا جای راز
فاش گویم مطلب دیگر رواست — قول‌حق‌راچون‌دراینجا پابجاست
معدن حکمت بُوَد صدر رسول — سینه او مخزن علم و اصول
همچنان واقف به اسرار علوم — از علوم خاکی و علم نجوم
اولیاء حق بدانش اینچنین — هرکه‌داند آنچه‌خواهد بریقین
رتبهٔ آنها مقامی بس رفیع — چون‌محیط دانش‌هریك وسیع

... ✿ .... ✿ ....✿...

کاش من را بهره‌ای بودی مدام تا زدانش خود رسانم برمقام
خوشدل ازآنم که ازلطف‌حبیب شدمرا از علم او قدری نصیب
همچنان از آب بحری بیکران بس‌چشیدم قطره‌ای را هرزمان
یك امید دیگری دارم ز دوست که بیاموزد مرا هرچه نکوست
هم‌بیفزاید مرا از علم خـویش تابرم در معرفت گامـی به‌پیش
باچنین حالی که «زار» وناتوان قدرتـی از علم اوگیرم عیان

✿ ✿ ✿



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِاَرْضاهُ وَكُلُّ قَوْلِكَ رَضِیٌّ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِقَوْلِكَ كُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم ازتوبحق پسندیده‌ترین گفتارت (درحالیکه میدانم) تمام گفتار وسخنهایت پسندیده است خدایا درخواست میکنم ازتوبتمام گفتارت.

قول خدا یتعالی چیست؟! در اول باید گفت که «قول» بمعنی : گفتار و سخن و کلام آمده است، واگر مصداق این معانی‌را درنظر بگیریم، باعتباری میتوان گفت که قول حقتعالی همان بیاناتی است که‌بصورت کتب آسمانی‌برپیغمبران نازل شده ویاباعتبار دیگرسخنان دیگری است که با واسطه یا بلا واسطه یابوسیله فرشتگان مقرّب برپیمبران القاء شده است.

اکنون‌اگر این‌جهت کلّی‌را ازاقوال حقتعالی‌درنظر بگیریم خواهیم‌دریافت که بیان امام علیه‌السلام درفقره موردشرح تاچه‌حد مورد اهمیّت است که اصلا کسی‌قادر نیست بطور شاید وبایدآنرا تفسیر وتشریح ویاتوجیه نماید.

ولی چه باید کرد که باتوجه بکلام معروف «آب دریارا بقدر تشنگی» باید چشید، ناگزیریم هرچه بتوانیم مطالب‌را فشرده کرده تا توجه خواننده از اصل موضوع دور نگردد.

دراینجا موضوعی که قابل تذکراست آنستکه باتوجه بمطالبی که در شرح فقره (اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ كَلِماتِكَ ....) در صفحه ۱۳۶ گذشت، اگر از این‌جهت که معنی «قول» راکلمه بگیریم تاحدّی معانی اقوال خدایتعالی در بیان کلام روشن گردیده است ،وباآنکه این دو فقره از نظر معنا با هم ارتباط داشته و در یك سطح

ویك معنی مترادف قرار دارند ولی درعین حال کلمه « قول » حقتعالی معنی مستقلی داشته ودر بعضی ازموارد در مراتبی بسیار حسّاس معنارا از معنی کلام تفکیك کرده است که اکنون ازنظر قرآن مجید بآن اشاره خواهیم کرد.

قول خدا یتعالی از نظر قرآن مجید!!

قرآن مجید درباره قول حقتعالی مطالبی گوناگون دارد کـه در اینجا بچند مورد ازآن اشاره خواهیم کرد .

قسمت اولـ اقوالی است کـه خدایتعالی اطلاق معنی «قول» را به حدیث یا بخـود قرآن کـرده و میفرماید : س۳۹ی۱۸ **فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ ...**

این آیه شریفه درباره کسانی است که ازپیروی شیطان سرباز زده وازهوای نفس دوری گزیده وتوبه‌را ازیادنمیبرند، که خدایتعالی خطاب برسول اکرم میفرماید: بشارت و مـژده ده بندگان مرا آنهائیکه میشنوند گفتارحق را وپیروی مینمایند نیکوتر آنرا یعنی عمل میکنند بآن قولی که اقرب بحق واصوب بفوز است.

آنچه‌را که مفسّرین متذکر شده‌اند؛ اشاره این آیه شریفه به پیروان قرآن است، یعنی آنهائیکه استماع قول حق کرده و راه عبادت و طاعت را اختیار مینمایند که‌احسن طریق است.

ودرجای دیگر خدایتعالی قرآن‌مجید رابمعنی «قول» اطلاق فرموده؛ درآیه ۵۱ ازسوره ۲۸میفرماید: **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**،اشاره براینکه: همانا پیوند دادیم ومتصل گردانیدیم برای ایشان سخن را ، یعنی پیوسته فرستادیم قرآنرا آیه‌بآیه یاسوره بعداز سوره‌ای شاید در آن تأمل کرده پندپذیرند.

اکنون باتوجه باینکه قبلا گفتیم تمام کتب آسمانی «اقوال» الهی هستند میتوان ارتباط این‌معنا رابه‌بند مورد شرح تطبیق کرده و معنی «ارضاه» را از آن

بیرون کشید، همچنانکه امام علیه السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِاَرْضاهُ وَ كُلُّ قَوْلِكَ رَضیٌّ ....

پس باعتبار این بیانات اشاره این توسل براینست: خدایا تورا بحق تمام کتب آسمانیت کـه همه‌پسندیـده است وبحق پسندیده‌تر از آنها کـه قرآن مجید است اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت دارم.

خدای بحق غیر از حق چیز دیگری نمیگوید!!

قسمت‌دوم ـ ازاقوال‌حقتعالی قولی‌است که‌خدایتعالی راستی وصحت گفتار خـود رادر آن تأیید فرموده و برای اینکه دانسته شود اوسبحانه وتعالی سخنی‌غیر ازبیان حق نمیگوید؛ میفرماید: س۳۳ی۴ وَاللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ یعنی سخن خدا راست و مطابق باواقع است.

ودرجای دیگر بمضمون دیگر میفرماید: س۶ی۷۳ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ.. یعنی سخن او راست است (یاقول او نافذ است درکائنات) و از برای اوست پادشاهی وفرمانروائی ....

وآیات بسیار دیگری درباره صحت وراستی قول خدایتعالی داریم کـه بعضی را درخلال شرح‌همین بند ازدعا بمناسبت‌خود یادآور خواهیم شد.

قول خدایتعالی و کلمهٔ «کن» !!

در چند مورد قرآن مجید اشاره‌ای دارد کـه تفسیر «قول» را برلفظ «کن» فـرموده است، همچنانکه جائی‌میفرماید: س۱۶ی۴۰، اِنَّما قَوْلُنا لِشَیْءٍ اِذا اَرَدْناهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَیَكُونُ، اشاره براینکـه جزاین نیست زمانیکـه ماارادہ بایجاد چیزی داشته باشیم گوئیم «کن» بباش، پس‌باشد.

این‌آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد کـه در اینجا مجالی برای ذکر آن

نیست ومنظور نگارنده ازبیان آن دراینجا از نظر تفسیرقول حقتعالی در این آیه شریفه بوده است.

وهمچنین درجای دیگر خدایتعالی این معنا رابروجه دیگر تأیید فرموده، ودرآیه۸۲ازسوره ۳۶ میفرماید: **اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.**

یعنی همانا کهامراو چنانست که چون اراده بایجاد چیزی کند بگوید«باش» پس فوری میباشد.

البته لفظ «کن» اشاره بسرعت نفوذ امر او در تکوین اشیاء است براسرع وجهیکه ممکن باشد نه تکلّم باین کلمه.

صحّت قول حقتعالی در رستاخیز!!

قبلا اشاره شد که خدای‌بحق غیراز حق‌چیزدیگری نمیگوید، اکنون صراحت این‌بیانرا خدایتعالی در آیاتی در داستان رستاخیز بیان فرموده و جائی در شأن گروهی که کفران ورزیده وضلالت رابرهدایت اختیار کردند میفرماید: س۳۲ ی۱۳ ، **وَلٰکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنّٰاسِ اَجْمَعِینَ** اشاره بر اینکه: قول‌حق وثابت اینستکه پرمیکنیم دوزخ رااز گروه کفارجن وانس آنهائیکه از اطاعت سرباز زده وهدایت را درنیافتند، ودرجای دیگر این‌معنا رابروجه دیگر آورده و میفرماید: س۳۶ی۶، **لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلیٰ اَکْثَرِهِمْ فَهُمْ لٰا یُؤْمِنُونَ** ، یعنی همانا ثابت و راست شد گفتار مابشکنجه بیشتر از اهل کفر که ایمان نمی‌آورند، همچنانکه بیان قول ایشان است که‌وقتی بپاداش خود رسیدند میگویند: س۳۷ی۳۱ **فَحَقَّ عَلَیْنٰا قَوْلُ رَبِّنٰا اِنّٰا لَذٰائِقُونَ**، یعنی پس ثابت شد برما سخن پروردگارما که بچشاند برماشکنجه‌های دردناك را.

وهمانطور که درباره اهل دوزخ قول خودرا بمرحله ثبوت میرساند درباره اصحاب بهشت هم بروجهی بسیار نشاطانگیز قول خود رابمرحله عمل درآورده و

درود خود را براین وجه بآنان میرساند: س۳۶ی۵۸ سَلٰامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ، چه قول بسیار نیکو ورضایتبخشی، که خدایتعالی ازجانب خود بر نیکوکاران درود میفرستد.

اکنون شاهد کلام در بیان فقره مورد شرح است: اگر در این دو آیه شریفه خوب توجه شود قول اول درباره اهل دوزخ پسندیده است (یعنی نه درنزد آنها بلکه درمورد آنها مصداق قول اوپسندیده است) ازآنجهت که خدایتعالی تبه‌کاران واهل کفر را به‌سزای کردارشان میرساند.

وقول دوم پسندیده‌تر است از آنجهت که بالاتر از آن نیست که خدایتعالی اهل جنت رابا‌ین پیام مفتخر فرماید که اَلسَّلٰامُ عَلَيْكُمْ يٰااَهْلَ الْجَنَّة، همچنانکه جائی اشاره باین معنا فرموده که: س۲۲ی۲۴ وَهُدُوا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ .... ره‌نمون شوند اهل ایمان دررستاخیز بقول نیکوئی از گفتار پروردگار، شاید براین اشاره که چون وارد بهشت شوند، خازنان جنت گویند س۳۹ی۷۳، سَلٰامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهٰا خٰالِدِينَ، درود بر شما که پاک شدید پس داخل شوید در بهشت جاودان.

پس باین اعتبار در بند مورد شرح که امام علیه‌السلام متوسل بقول پسندیده‌تر از حقتعالی شده (درحالیکه قائل است که تمام اقوال اوپسندیده است) دانسته شد که قول نیکو وپسندیده‌تر همان قولی است که خدایتعالی باهل بهشت داده است.

پسندیده‌ترین اقوال خدایتعالی!!

قبلا گفته شد که اگر تمام کتب آسمانی را قول پسندیده حقتعالی بگیریم قرآن مجید از آنها پسندیده‌تر است ازآنجهت که آن کتاب آسمانی خاتم وکاملترین آنهاست واین معنا در خود قرآن مجید تصریح شده است.

اکنون اگر تمام کلمات وآیات قرآنی راقول پسندیده بگیریم باعطف توجه به‌بیان امام علیه‌السلام در فقره مورد شرح باید دانست که قول پسندیده‌تر از آن اقوال کدام است.

البته درخلال شرح همین بند ازدعا آنچه را کـه در این مورد قرآن مجید خودتصریح کرده است متذکرخواهیم شد، ولی دراینجاباید گفت که‌قول‌پسندیده‌تر قولیست که میل و رغبت شنونده را بخود جلب کرده وبرخصوصیتی استوار باشد، و باآنکه درآیات قرآنی برای تفکیك این اقوال قدری تفکر وتدبّر لازم‌است‌درعین حال‌آنها که آشنائی بقرآن مجید دارند این معنا را درك خواهند کرد که کدام از آیات درمقام اقوال پسندیده‌ترند.

نگارنده: با کسب معذرت ازساحت مقدّس الهی آنچه رادر این‌مورد دریافته وبامدارکی که از خصوصیات بعضی ازآیات تحصیل کرده (باتوجه باینکه گفته‌شود این بحث خارج از تفسیر است) آیاتی را بخاطر سپرده که در مقام اقوال پسندیده است ودر اینجا از نظر اختصاربترجمه بعضی ازآنها اکتفا کرده تاخواننده باهمیّت توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح واقف گردد.

بهترین قولی که خدا یتعالی به‌بندگان داده‌است !!

این اقوال در قرآن‌مجید بسیار چشمگیر است: یاد کنید مرا تاشمارا یاد کنم ـ شکر گوئید مراتاشکر شما گویم ـ بعهد من وفا کنید تابعهد شما وفا کنم، وبا بیان دیگر میفرمایـد: پروردگار شما صاحب رحمت وبخشش است بخوانید مرا تاشما را اجابت کنم، می‌آمرزم گناهان کسانی‌را که بسوی‌من‌بازگشت کرده ودر مرحله ایمان اعمال صالح‌بجای می‌آورند، اطاعت کنید مرا وفرستاده مرا ـ کیست که راستگوتر وخوشقول‌تر از خدا باشد؟

ودر مواردی خطاب برسول اکرم اشاره براین مضمون میفرماید: **بشارت‌ده کسانیراکه ایمان آورده وکار نیکو میکنند به‌باغها و بوستانهائیکه از زیر درختان آن آبهای جاری روان است و آنچه مایل باشند از انواع میوه و خوراکیها برای ایشان میسّر وازبرای آنهاست همسرهای زیبای‌چشم‌گشاده**

ومقام خلود ایشان همیشه در آن جایگاه مصفا است.

(عجب قول نیکو وپا برجائی)

واگر بخواهیم از این قبیل اقوال خدایتعالی را متذکر شویم ازاصل موضوع خارج شده وبجائی نمیرسیم، همینقدر باتوجه به بیان امام علیه السلام عرض میکنیم: خدایا تورا بحق بهترین سخنان وپسندیده ترین گفتارت اجابت فرمای آنچه رااز تومسئلت داریم.

تمام گفتار خدایتعالی درست و وعده او راست است !!

سخنان ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین اغلب مضامین آنها دریك سطح عالی قرار دارد؛ و باآنکه درعبارات باهم جزئی تغییراتی دارند ولی درمضمون اشاره بیك معنا میباشد .

امام سجاد علیه السلام درسخنان خوددر مقام مناجات عرض میکند: **اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْقائِلُ وَقَوْلُكَ حَقٌّ وَ وَعْدُكَ صِدْقٌ** اشاره براینکه: خدایا توئی گوینده و گفتار تودرست و وعده تو راست است.

سپس عرض میکند : **وَاسْئَلُوا اللّٰهَ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ اللّٰهَ كانَ بِكُمْ رَحِيمًا** که این بیان ارتباط مستقیم بآیه قرآنی دارد .

آنچه در این بیانات مورد توجه است آنستکه: امام علیه السلام بعد از آنکه عرض میکند خدایا تو گوینده هستی و گفتار تو راست است اشاره بوعده‌های او کرده و وعده اورا مترادف باقول پسندیده وراست آورده است.

اکنون میتوان گفت که امام باقر علیه السلام هم در عبارت مورد شرح تمام جهات قول خدایتعالی رادر نظر داشته که متوسل بقول پسندیده اوشده است.

چه بسیار که خدایتعالی گفتارخودرا درقرآن مجید بوعده‌های راست وصحیح تأیید کرده: جائی میفرماید : **اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ** و جای دیگر : **وَكانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا**، ونیز بروجه دیگر: **اِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ**، و خلاصه، **بَلىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا**

وعبارات دیگر قریب باین مضامین، حال باید دید وعده‌هائی که خدایتعالی در گفتار خود داده چیست؟

نگارنده: در کتاب «عشق ورستگاری» این معنا رابتفصیل آورده، ولی دراینجا تیمناً به دو وعده از گفتار خـدایتعالی اشاره میشود تا ارتباط آن بفقره مورد شرح روشن گردد.

در سوره المائده آیه ۹، چنین میفرمایـد: **وَعَدَاللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ**، یعنی وعده داده است خـدایتعالی آنانرا کـه ایمان آوردند و کردار شایسته کردند بآمرزش وپاداشی بزرگ، دراینجاوعده بمعنی همان «قول» است ودرجای دیگر بروجه دیگر میفرماید: س۹ی۷۲ **وَعَدَاللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِـدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً ....** وعده داده است خدایتعالی مردان وزنان اهل ایمان را به‌بهشتهائی کـه زمین آنها از درختان پوشیده باشدودرزیر درختان آنها آب روان باشد وایشان درآن بهشتها جاویدان باشند وهمچنین قول داده است خداایشانرا بجایگاه‌خوش ومسکنهای‌زیبا.

البته خدایتعالی در مقابل این وعده‌های نیکو باهل کفر ومنافقین هم وعده‌هائی داده وبرای آنها شکنجه‌هائی یادآور شده است ولی در اینجا شاهد کلام درقول و وعده‌نیکو وپسندیده‌تر ازخدایتعالی است که امام علیه‌السلام درفقره مورد شرح بآن توسل جسته وعرض میکند: **اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مِنْ قَوْلِكَ بِاَرْضَاهُ ....**

قـول رضایتبخش خدایتعالی همان قولی است که برسول اکرم داده شده است !

ازآنجا که رضایت خدایتعالی رضایت وخشنودی رسول اکرم است وخدایتعالی درهرموردرضایت آن بزرگوار را فراهم آورده است، درجائی ازقرآن مجیدبهترین و پسندیده‌ترین قول خودرابآنحضرت داده، ومیفرماید: س۹۵ ی ۵، **وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ**، اشاره براینکه

زود باشد که خشنود سازد رسول خود را ازنعم تامه خود وعطا فرماید باو آنچه را که در دنیا وآخرت شایسته مقام نبوّت است، ازمنصب شفاعت ونجات امّت که موجب رضایت کامل و خشنودی آن بزرگوار باشد.

بنابراین اگر درتوسل امام دربند مورد شرح ارتباط آنـرا بهمین یك آیه شریفه درنظر بگیریم کافیست که بگوئیم: خدایا تورا بحق بهترین و پسندیده‌ترین قولی که برسول اکرم دادی واورا خشنود وراضی ساختی اجابت فرمای آنچه‌را از تومسئلت داریم.

قول دیگری از خدایتعالی که رضایت خود رادر آن اعلام داشته است!!

اگر درآیه شریفه که درشأن ولایت علی علیه‌السلام نازل شده دقتی بعمل آید خواهیم دریافت، که خدایتعالی تنها رضایت خود را در دینی ابراز داشته که کامل‌تر از تمام ادیان بوده است، همچنانکه در آیـه شریفه بعداز آنکه میفرماید امروزکامل گردانیدم دین شمارا بنصرت و اظهار غلبیت آن بر همه‌ادیان وتمام کردم نعمت خود را برشما بهدایت وتوفیق ویابه‌اکمال احکام دین، سپس میفرماید: «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً» اشاره براینکه اختیار کردم برای شمااسلام را دینی پاکیزه‌تر ازهمه ادیان (۱).

البته این آیه شریفه تفسیر جداگانه‌ای دارد که تاکنون صدها کتاب برآن نوشته شده ودرپیرامون داستان غدیر خم ونصب خلافت علی علیه‌السلام مطالبی بسیار آمده است، ولی در اینجا شاهد گفتار آنستکه: خدایتعالی صراحتاً رضایت خودرا ازدین پسندیده خودبیان داشته وباتوجه به‌بیانات امام علیه‌السلام دربند موردشرح، معنای توسل چنین میشود: خدایاتورا بحق تمام ادیان حقه توبحق دین حنیف اسلام که ازآنها پسندیده‌تر است اجابت فرمای آنچه را ازتومسئلت داریم.

---

(۱) درذکر این آیه‌شریفه‌باید توجه داشت، که سیاق کلام، درخود آیه‌شریفه، خود قول پسندیده حقتعالی است.

رسول اکرم (ص) وائمه هدی(ع)قول پسندیده خدا هستند !!

درباب قول پسندیده خدایتعالی مطالبی ازنظرقرآن مجید گذشت ولی دربعضی از آیات شریفه اشاره‌ای شده است حاکی ازآنکه انبیاء و اولیاء و آنها که میتوانند شافع خلق و یا امّت باشند واقوال وسخنان آنها پسندیده است آنها خود قول پسندیده خدا هستند؛ شاید مصداق آیه شریفه: س۵۳ی۴ **اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُوحٰی** این‌معنا راخوب‌برساند که قول آنها قول‌خداست، واز طرف‌دیگر در آیه شریفه که میفرماید : س۲۰ی۱۰۹ **یَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اَذِنَ لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلًا**، شاید اشاره براین باشد که در روز رستاخیز توصیه وشفاعت هیچ شافعی سودبخش نیست مگر شفاعت کسانیکه خدایتعالی اذن شفاعت بآنها داده وقول آنها در نزد او پسندیده باشد.

ونکته دقیق دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است: اشاره‌ای‌در تأویل‌این آیه شریفه است که میفرماید : س۲۷ی۸۲ **وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ**.... اشاره براینکه و چون واقع شود گفتار، یاوعده‌ایکه داده شده برآدمیان، بیرون آوریم برای ایشان جنبنده‌ای از زمین که سخن گوید بایشان و کسانی که بوعدو وعید مایقین حاصل‌نکردند .

در تفسیر این آیه شریفه مطالبی بسیار است که از وظیفه این کتاب خارج میباشد ولی آنچه مسلّم است ظاهر آیه شریفه معلوم میدارد که زمانی دابّة الارض ظهور کند ومأموریتهائی دارد انجام دهد.

اکنون شاهد کلام دراینستکه بعضی از صاحبان تفاسیر و کتب‌دیگر این‌آیه شریفه راکنایه‌از خروج‌صاحب‌الامر دانسته یعنی «وَقَعَ الْقَوْلُ» رابظهورآن‌بزرگوار اشاره کرده‌اند؛ وآنچه درخطبه البیان: امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده مؤیّد اینست که میفرماید «اَنَادَابَّةُ الْاَرْضِ» پس ارتباط این معنا ومعنی قول‌پسندیده میرساند که انبیاء وائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین قول پسندیده خدایتعالی هستند،وباعتباراین

بیانات باتوجه بتوسل امام علیه السلام در بند مورد شرح میتوان گفت: خدایا تو را بحق تمام انبیاء واوصیاء که قول پسندیده توهستند وبحق رسول اکرم که قول‌پسندیده‌تر است اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت داریم.

قول حقتعالی

بس نکو قولیست قول کردگار — قول‌حق‌قولی که مصدر شد بکار
بهتر از گفتار او گفتار نیست — هر که نشنید این سخن هشیار نیست
قول او بهتر زهر چه گفته‌اند — همچنان لعلی که از دُر سفته‌اند
قول او اندر کتابش آشکار — قول او شد برحقیقت استوار
قول‌او ازلفظ «کُنْ» آید برون — قَوْلُهُ الْحَق فِی کِتَاب یعْرِفُون
تاکه‌خواهد هرچه‌باشد درجهان — پس بگوید باش باشد درعیان
وعده وقول وکلامش درکتاب — هرسه دریك معنی آمد درحساب
همچنان‌هرعهد وپیمانی که‌بست — غیر ممکن باشدش آرد شکست
آفرین برعهد واین قول درست — که‌نبینی هرگزش‌یك ذرّه سست
آنچه را گفتست از وعدو عید — میرساند برشقی یا بر سعید
اهل دوزخ را در آتش‌وعدگاه — اهل جنت را بهشتش دیدگاه
هرگروهی درمکانی جانشین — فَادْخُلُوهَا فِی مَقَام خَالِدِین
مژده جنت چه‌بس‌قولی نکوست — باسلام و تهنیت از نزد دوست
آنچه در قرآن بیامد در پیام — قول او باشد یکایك در کلام

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

بهترین گفتار او قولیست نیك — که‌نگیرد کس‌براو مثلی شریك
گفته هرکس آورد برمن‌سپاس — من کنم براو سپاسی بی‌قیاس
یا اگر برذکر من باشد مدام — من بگیرم ذکراو را بردوام
نکته دیگر،از این نیکوتر است — که همه کار جهانرا در براست
اینکه‌گویندش بهرچه قادراست — امراوازقول وقدرت صادر است

قول از این بهتر نباشد درجهان — که نمایان رحمتش در هرمکان

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

خوشتر آن قولی که محکم در وصال — جمله مشتاقان رساند برمآل
بهتر از این برمحبان در کلام — قول محبوبی که وصلش شد پیام
عاشقان خوشدل به نیکو قول یار — عارفان از هر مقالی برکنار
آنکه شد تسلیم امر کردگار — گر بُوَد عارف چه عاشق بیقرار
یك اشارت بس کنم در این بیان — تا شناسی نزد هرفن پهلوان
پس بدانی پهلوان عشق کیست — آنکه قولش بالسان حق یکیست
من چنین بگزیده‌ام ره درصواب — تا براندازم ز تن از خود حجاب
تکیه‌گاهم بس برآن قول درست — که مرا هرگز نسازد عهد سست
با دلی مملو ز عشق وحبِّ یار — همچنان خواهم وفادر عهد «زار»



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مَسائِلِکَ بِاَحَبِّها اِلَیکَ (۱) وَ کُلُّ مَسائِلِکَ اِلَیکَ حَبیبَةٌ

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَسائِلِکَ کُلِّها

خدایا درخواست میکنم ازتو ازمسائل توآن‌مسائلی که‌نزد تو محبوبتراست (در حالیکه میدانم) تمام مسائل تومحبوب و دوست داشتنی است، خدایا درخواست میکنم از تو بحق تمام مسائل تو.

مسئلت‌چه‌معنی دارد ومسائل‌خدایتعالی چیست؟!!

مسئلة: اسم سئوال، وسئوال بمعنی‌طلب کردن چیزی ویاحاجت و درخواست است، و مسائل جمع مسئله میباشد ولی در فقره مورد شرح در سیاق کلام امام علیه‌السلام دقتی‌بکار رفته که‌بایدکاملا توجه‌کرد که‌منظور از مسائل خدایتعالی چیست؟

اهل‌لغت دربارهٔ واژه مسئلت معانی بسیاری آورده که میدان وسیعی از کلام رادربرمیگیرد و گذشته ازاینکه اصل معنا را از کلمه سئوال گرفته‌اند معنی مسئله را؛ موضوع، یاامر، یامطلب ذکر کرده‌اند،همچنانکه درزبان فارسی هم‌معمول‌است چنانچه باامری یاموضوعی مواجه شوند آنرا تعبیر بمسئله کرده، و در مباحثه حل آنرا خواهانند، بطوریکه دربحثهای علمی‌هم کاملا مصطلح است .

اکنون درشرح این فقره ازدعا نگارنده با کمال شرمندگی ازساحت‌مقدّس امام علیه‌السلام معذرت خواسته وبامدارکی که ازفحوای کلام آن‌بزرگوار بدست‌آورده بچند مورد اشاره مینماید.

(۱) در بعضی نسخ، (الیك) ندارد .

مورد اولـ اگر معنی «مسئله» را موضوع یامطلب بگیریم میتوان گفت تمام اموری‌را که خدایتعالی درعالم مقرر فرموده وهرموضوع ومطلبی را که‌درمیان گذاشته همه‌مسائلی است که از طرف اوسبحانه وتعالی مطرح شده است.

اصل‌خلقت جهان،خودمسئله‌ای است، ایجاد عالم کهکشانها و کرات‌آسمانی، خلقت انواع واقسام موجودات،ارسال رسل وانزال کتب‌آسمانی، نابودی این عالم‌و برقراری وتحوّل رستاخیز، وخلاصه تمام تحوّلاتی که از اول تاآخر بوقوع پیوسته ومی‌پیوندد بلکه تمام آنچه که قبل از اول وبعد از آخر روی میدهد، همه مسائلی مربوط بخدایتعالی است واز اینجا اهمیّت توسل امام علیه‌السلام در بند مورد شرح کاملا آشکار شده که عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِمَسائِلِكَ كُلِّها.

مورد دوم
مسائل خدایتعالی
اوامر و نواهی
او سبحانه‌است!!!

اگر معنی «مسئله» را امـروفرمان بگیریم ، بسیار روشن است کـه مسائل خدایتعالی چیست و قرآن مجید این‌معنا را بخوبی‌آشکار کرده است،همچنانکه از بیانات امام زمان ولی عصر (عج) است کـه عرض میکند: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفاشِي فِي‌الْخَلْقِ اَمْرُه، یعنی حمد از برای خدائیست که در جهان آفرینش‌کارش هویدا و پدیدار است، و کریمه: **اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ** اشاره برهمین است که تمام تعبیراتی که‌درمعنای امر آمده است، یعنی، حکم، فرمان،دستور، شأن کار وحادثه، همه‌از مسائل الهی ودرشأن مقام ربوبیّت است، و گذشته از اینکه تمام موجودات درعالم به‌امر وفرمان او ایجاد شده تمام مسائل مربوط به‌برقراری آنرا بوسیله اوامر صادره حل کرده است .

در منظور اصلی از مسئله خلقت فرمود : س۱۲ی ۴۰ **اِنِ‌الْحُكْمُ اِلّا لِلّٰهِ اَمَرَ اَلّا تَعْبُدُوا اِلّا اِيّاهُ**..

ببینید این‌مسئله را چگونه حل فرمود: ای‌مردم نپرستید مگر خدای یکتاو یگانه را که‌حکم وفرمان چنین است.

وبسیار ازاوامرصادره دیگر که‌برهمین‌معنادور میزند همچنان: **اَطیعُوا اللهَ وَاَطیعُوا الرَّسُول**... وآن اوامری که برای اتمام حجّت به‌بندگان دردنیا و برای ترفیع مقام آنها در دار آخرت صادر فرموده که خود کتاب جداگانه‌ای را در برمیگیرد.

اکنون شاهد کلام‌درتوسل امام علیه‌السلام دراین‌بند ازدعای‌شریف‌است که‌باعتبار این بیانات آن‌بزرگوارباآنچه تعبیربه امرپروردگاری شده توسل جسته است.

مورد سوم سئوال و تقاضای بندگان ازمسائل حقتعالی است!!

از مطالبی که قبلا گذشت دانسته شد که تمام‌اوامری که ازمصدر جلالت صادر میشود از مسائل حقتعالی است،پس با توجه باین معنا مصداق آیه شریفه : **اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ**، بخوبی روشن شده، که در واقع خدایتعالی خود خواستار خواسته‌های بندگان است، یعنی‌آنچه که بندگان از او بخواهند خواست خود او سبحانه وتعالی میباشد و همچنین کریمه: س۴ی۳۲ **وَ سْئَلُوااللهَ مِنْ‌فَضْلِهِ**، بازاشاره بهمین معنا میباشد که خدا خواهان است که بندگان از او مسئلت نمایند آنچه‌را که مورد نیاز ایشان است، پس باعتبار این معنا آنچه را که تمام‌انبیاء عظام‌واولیاء گرام ازخدایتعالی مسئلت داشتند از مسائل خود حقتعالی‌است، همچنانکه‌درحدیث قدسی خطاب بحضرت موسی علیه‌السلام چنین وارد شده است، ای‌موسی‌هرچه‌رانیازمندی حتی علف گوسفند ونمك طعام خود را از من‌بخواه.

بنابراین برگشت مسائل بندگان بمسائل حقتعالی است.

پس باتوجه به‌بیان امام علیه‌السلام در بند مورد شرح اشاره توسل براینستکه :

خدایا سئوال میکنم ازتوبه بهترین‌مسئلتها، که ازتو سئوال شده است ویادرخواست میشود، وسئوال میکنم از توبحق بهترین سئوالهائیکه بندگان صالح تو ازتو تقاضا کردند، وسئوال میکنم از توبحق بهترین سئوالهائیکه مورد اجابت‌قراردادی.

حقاًچه توسل بسیار بزرگی است: ببینید در قرآن مجید خواسته‌های انبیاء واولیاء چه بوده، ببینید آنهمه ادعیه مأثوره که از ائمه‌هدی سلام‌الله علیهم اجمعین رسیده چه میباشد، تاباهمیّت توسل‌امام علیه‌السلام دراین‌بندازدعا واقف گردید.

چه تفاوتی‌میان کلمه دعاء ومعنای مسئلت است ؟!

از مطالب بالا معلوم گردید که بحث در پیرامون مسائل الهی ارتباط مستقیمی به‌دعاء و طلب حاجات دارد، اکنون این‌نکته قابل توجه است که دانسته شود چه تفاوتی میان معنی‌مسئلت ومعنی‌دعاءاست.

باآنکه این دو واژه ازیك جهت درسطح یك معناقرار گرفته‌اند ولی دربعضی از موارد بنابر اعتباری معنا ازهم‌تفکیك شده وگاهی هم مترادف قرار گرفته‌اند، همچنانکه: دربیانات امام ولی‌عصر (عج) علیه‌السلام اشاره‌ای بآن شده ودر مقام مناجات عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اَذِنْتَ لِي فِي دُعٰائِكَ وَمَسْئَلَتِكَ .... یعنی خدایا اجازه دادی مرا در دعا وخواهش از خود.... نگارنده درشرح این فقره‌از دعا در کتاب « بیان حقیقت» مطالبی بتفصیل آورده، امّا دراینجا چیزیکه قابل تذکر است اشاره بجزئی‌اختلاف معنای این دو واژه است.

صاحب‌تفسیر «المیزان» در تفسیر خود آورده است: دعاء ودعوت عبارت‌است ازاینکه صاحب دعاء نظر طرف‌را بخودش متوجه کند و«سئوال» این‌است که بعداز متوجه کردن اوفائده وبهره‌ای از اودر خواست نماید.

بنابراین سئوال درحکم‌غرض ونتیجه‌دعاءاست واین معنی برتمام مواردسئوال قابل انطباق است.

پس اگر برگشت مسائل الهی بنا باعتبار مطالبی که قبلاً گذشت بسئوال بندگان‌باشد در این مورد هم اهمیّت معنای‌این بندازدعا بخوبی روشن‌خواهدشد.

مورد چهارم
مسائل‌خدایتعالی،
و رستاخیز !!

موضوعیکه تاکنون درباره مسائل الهی گفته شد همان اعتباراتی بود که از فحوای کلام امام علیه‌السلام بدست آمده است ولی اکنون این موضوع از نظر قرآن مجید مطرح است که آیاحقاً سئوالهایُ واقعی پروردگاری چیست؟

قرآن مجید در داستان قیامت وتحوّل رستاخیز مطالبی بسیار آورده که از جمله سئوالهای پروردگاری در مراحلی از مواقف قیامت است ، البته از کیفیت‌و چگونگی این مسائل کسی آگاه نیست، ولی اعتقاد باین امر کاملاضروری‌است که در دارآخرت ازعقاید افراد عالم وکارهائی که در دنیا انجام داده‌اند پرسیده میشود، همچنانکه درچند مورد خدایتعالی درقرآن مجیدتصریح فرموده، جائی‌میفرماید: س۱۶ ی۵۶: **تَاللّٰهِ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ** یعنی بخدا حتماً پرسیده‌شویداز آنچه دروغ می‌بستید، و درجای دیگر: س۱۶ی۹۶ **وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** یعنی و هرآینه پرسیده شوید البته ازکارهائی که میکردید، وباز درجای دیگر: س۱۰۲ی ۲۴ **ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ** ، اشاره براینکه حتماً در آنروز پرسیده شویداز نعمتهائی که بشما ارزانی شده است و خلاصه در جائی هم میفرماید : س۳۷ ی۲۴ **وَقِفُوهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** ، بازدارید ایشانرا که دراین‌موقف جای پرسش و سئوال ازآنهاست !!!

واین آیات شریفه تفاسیر جداگانه‌ای دارد که در اینجا مجالی برای ذکر آنها نیست همینقدرمتذکر میشویم که در رستاخیز در موقفی از هر گروه از اهل عالم ازعقاید آنها وآنچه در دنیا ازخوب وبد کرده‌اند واز آنچه نعمت‌بآنها رسیده

سئوال میشود ونگارنده رااعتقاد اینست که اول چیزی که از فرد فرداهل‌عالم‌سئوال میشود درباره اعتقاد ومعرفت بوجود مقدّس الهی است وشاید این از «احب مسائل» الهی در دارآخرت باشد .

در روایتی هم‌آمده است : که حقسبحانه و تعالی، از هرصاحب نعمتی سئوال خواهدکرد، که در مقابل نعم اوچه کرده است .

پس‌باعتبار این بیانات وتوجه به‌بیان امام علیه‌السلام دربند مورد شرح، مقام‌توسل چنین است: خدایا تورابحق تمام مسائلی که در دارآخرت درصحنه رستاخیزمطرح میشود وبحق محبوبترین ونیکوترین‌ازآن مسائل که پرسش ازاعتقاد بوجودمقدّس حضرت تواست اجابت فرمای آنچه را ازتومسئلت داریم.

حقاً خوب است خواننده چشم‌دل راباز نماید ومحیط افکار راگسترش دهد ببیند : وسعت ودائره این توسل تاچه‌حد پهناور است واین‌خودچه مسئله عظیم‌است که‌تمام آنچه دردارآخرت ازاولین تاآخرین سئوال کرده میشود وتمام مسائلی که در مقام انبیاء واولیاء مطرح است، امام علیه‌السلام درمرتبه سوگند بهمه‌آنهاتوسل‌جسته و حوائج خود راخواستار شده است.

احب‌مسائل‌خدایتعالی چیست!؟ (مرتبه‌اول)

تااین قسمت از بند مورد شرح دانسته شد که‌مسائل خدایتعالی‌چه‌میباشد، واکنون‌بایداین‌توجه‌راحاصل کرد که احب مسائل اوچیست؟که امام علیه‌السلام عرض میکند: اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ مَسائِلِكَ بِاَحَبِّها...

باتوجه‌بمطالبی که‌درچندمورد گذشت، اگر مسائل الهی‌راهمان‌امر وموضوع و مطلب بگیریم یعنی بگوئیم کتابهای آسمانی که همه‌حاکی از اوامر و مطالب و موضوعات است همه‌مسائل الهی‌اند پس قرآن مجید احب آن‌مسائل است‌ازآنجهت که کتاب خاتم واکمل از تمام کتب است .

وهمچنین اگر خود قرآن را از مسائل الهی بدانیم، آیات توحید ورحمت، آیاتیکه درمعارف الهی آمده است، آیاتیکه طالبان حقیقت را بشاهراه هدایت راهنمائی میکند، آیاتیکه روح اهل ایمانرا بمقام قرب نزدیك میسازد، آیاتیکه نشان دهنده سرای مصفای جاوید است همه وهمه ازاحب مسائل الهی‌اند .

اگر مسئله ادیان را ازمسائل الهی بدانیم، دین‌مبین اسلام احب آن مسائل است ازآنجهت که کاملتر وخاتم تمام ادیان است.

اگرمسئله نبوّت را از مسائـل الهی بدانیم ، مسئله خاتمیّت و وجود مقدّس رسول‌اکرم احب آن مسائل است وحقاً وجـود مقدّس آن‌بـزرگوار احب مسائل الهی است و شاید همین یك اشاره برای اثبات این امر کافی باشد که فرمود : لَوْلاكَ لَمَاخَلَقْتُ الْاَفْلاك، اگر مسئله وجود اودر میان نبود عالمی برپانبود.

اگر مسئله‌ولایت‌را از مسائل الهی بدانیم‌بدون تردید وجود مقدّس‌ائمه‌اطهار سلام‌الله علیهم‌اجمعین ازاحب مسائل الهی‌اند، واصلا میتوان گفت مسائلی‌بزرگتر و نیکوتر ومحبوبتر از مسائل حقیقت محمدیه‌وولایت مطلقه وخلافت‌کامله نیست که پایان این مسائل دردنیا تکامل جهان انسانیت وظهور وغلبه دین مبین‌اسلام برتمام ادیان بوسیله یکتا فرد مقام ولایت خاتم خاندان مرتبه رسالت وجودمقدّس حضرت ولی‌عصرعجل‌الله تعالی فرجه است .

پس باعتبار این بیانات باتوجه‌به‌بیان امام علیه‌السلام دربند موردشرح مرتبه‌توسل چنین‌است: خدایا تورابحق تمام کتب آسمانیت که قرآن از آنها محبوبتر است و بحق تمام ادیان که دین مبین اسلام ازآنها نیکوتر است، وبحق تمام انبیاءعظام که محبوبترین آنها پیغمبر خاتم است، وبحق تمام اولیاء کـه همه درنزد تو محبوب و محبوبترند اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت دارم .

احب مسائل خدا یتعالی چیست؟ «مرتبه دوم»

اگر خواننده از اول این بحث توجهی کرده باشد دریافته است که مسائل الهی در دوجهت مورد شرح قرار گرفته است.

جهت اول همان موضوع ومطالبی بود که ازطرف او سبحانه وتعالی مطرح شده وبحث آن روشن گردید امّا جهت دوم مسائلی میباشد که برگشت آن بخود بندگان است، یعنی همان امر بمسئلت از طرف پروردگار که قبلا بشرح آن اشاره‌ای شد، ولی دراینجا بایددانست که آیا احب این مسائل چیست؟

آنچه را که دراین مورد بامدار کی میتوان گفت چنین است که احب مسائل مسئلتهای انبیاء عظام و اولیاء گرام از پروردگار است که قرآن مجید این موضوع را بابیانات گوناگون متذکر شده است، همچنانکه یکی ازآنها درمقام مسئلت عرض کرد: **رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ**. ودیگری گفت: **رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ** ودیگری: **رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي**... وهزاران خواسته‌های دیگر، و بالاتر آنکه پیغمبر خاتم خودبه‌اذن وامر پروردگار از او مسئلت کرده که خدایش فرمود: بگو وبخواه که ای پروردگار بیفزای مرا دانش «**وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً**» یابربیان دیگر: **وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ** .. که از اینجا معلوم میشود مسئلتهای انبیاء همان خواسته الهی است چون در اینجا امر میفرماید که بگو وبخواه بیامرز مرا که توبهترین رحم کنندگانی.

وهمچنین است دعاها ونیایشی که ازطرف اولیاء خدا چه‌ازلسان قرآن وچه دعاهائیکه فقرات آن تمام ارتباط بآیات الهی داشته است ، همین دعای مورد شرح که ازلسان مبارك امام باقر علیه‌السلام صادر شده همان دعاهای معروف،دعای کمیل از بیانات علی علیه‌السلام، دعای ابوحمزه‌ثمالی از بیانات حضرت سجاد علیه‌السلام دعای افتتاح از بیانات امام ولی‌عصر علیه‌السلام وهزاران بیانات دیگر از کلمات ائمه‌اطهار است که همه وهمه‌از مسائل الهی‌اند.

آخر اگر توجه کنید که هریك از آن بزرگواران چگونه از خدا مسئلت میکردند خود گواهی خواهید داد که مسئلت آنها احب مسائل است ، وقتیکه علی علیه‌السلام عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ سُئوٰالَ خٰاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خٰاشِعٍ اَنْ تُسٰامِحَنی وَ تَرْحَمَنی وَ تَجْعَلَنی بِقِسْمِكَ رٰاضِیاً قٰانِعاً**، یا بعبارت دیگر: **اَللّٰهُمَّ وَاَسْئَلُكَ سُئوٰالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فٰاقَتُهُ.** (۱)

آیا حقاً این گونه سئوالها از احب مسائل نیست ؟ اگر بهریك از مضامین عالی کلمات گهربار آن بزرگواران توجه شود این معنا روشن خواهد شد که تمام مسئلتهای ایشان از احب مسائل الهی است ومصداق **«وَ کُلُّ مَسائِلِكَ اِلَیْكَ حَبیبَةٌ»** دربیانات ایشان کاملا ظاهر وآشکار است.

نکته‌ای که درپایان این بحث قابل توجه است آنستکه شرح این مسائلی که اخیراً گذشت در مورد ارتباط مسائل انبیاء واولیاء وبندگان خاص خدانسبت باحب مسائل الهی بود، ولی اکنون باید دانست که این موضوع ازنظر عمومی بندگان چه معنا دارد:

قبلااشاره‌ای شد که هرخواسته‌ای از خواسته‌های بندگان یاهردعائی ازدعای بندگان کـه بخواست خدایتعالی تقاضا شود این از احب مسائل است. بطور مثال ؛ خدایتعالی امر میفرماید: س۱۱ی۹۰ **وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَیْهِ**، استغفار کنید پس توبه و بازگشت نمائید بسوی او ، بنابراین احب مسائل آنستکه گفته شود **«اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبّی وَاَتُوبُ اِلَیْه»** یااوامر دیگری که برهمین وجه ازمقام ربوبیّت صادر شده است مانند آیات حمد و شکر وذکر که میفرماید : **(وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ)** یا **(وَاذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰه)** یا **(وَاشْکُرُوا لِی وَلٰا تَکْفُرُونِ)** که بیان هریك در مقام مسئلت

(۱) یعنی: خـدایاسئوال میکنم از توسئوال بنده خاضـع وخواروترسان براینکه آسان گیری برمن ورحم کنی برمن وقـراردهی مرا بقسمتت راضی وقانع ـ خدایا سئوال میکنم از تو همچنان سئوال کسیکه احتیاج او سخت شده است.

از احب مسائل است،ومرتبه ازاینها بالاتر بیان قول حقتعالی در امر به درودوتهنیت برسول اکرم‌است‌همچنانکه‌فرمود: **یاأَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً.**

که بنابه بعضی از روایات دعائی از بندگان بهدف اجابت میرسد که ابتدا شود به درود و تحیّت برسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس‌حقاً اینها همه ازاحب مسائل الهی و محبوبتر از خواسته‌های دیگر است.

بنابراین باعتبار این‌بیانات اشاره توسل امام‌براین وجه‌است: خدایاتو رابحق تمام مسائل نیکو ودوست داشتنی توو‌بحق نیکوتر آنها و بحق تمام مسائل نیکوئی که انبیاء واولیاء از تودرخواست کرده وبحق تمام مسائلی که خود امر به‌درخواست آن فرمودی وبحق تمام دعاهای نیکوتری کـه ازبندگان صالح خود مورد اجابت قرار دادی .

پس‌اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم.

مسائل الهی

بارالها از تو دارم بس سئوال — نزد هر حاجت‌که‌من راشد مآل
از تـودارم مسئلت در هر امید — تا دهـی برمژده وصلم نوید
وصل هرحاجت‌که آید در نیاز — هر زمان تاپرده بردارم زراز
روکنم برسوی درگاهت چنان — تـا کنـم آغـاز اسـرار نهان
لیك باشـد مطلبی در خاطرم — که‌برافشایش هم‌اکنون حاضرم
مشکلی‌دارم که‌خودیك‌مسئله‌است — حل کندآنکو که‌خوددرمرحله‌است
هر معمائی که بینی در جهان — طرح آن از مسئلتها شد عیان
هردعـایا مسئلت ازهـر امـام — یاکند هرکس دعا در هرمقام
هرچه‌را شد هرپیمبرخواستار — هرسئوال از هر نبی‌آمد بـکار
هرکسی در هرچه باشد در نیاز — یاکند در نزد هر محبوب راز
هرکه‌خواهدآنچه‌میخواهدخدا — گرزخواهشها کند خواهش‌جدا

هر که را هر مسئلت آید به‌پیش / گر نباشد مسئلت از نفس خویش
هر مسائل کـه بامـر کردگار / نقش حاجت را بَرَد در نزدیار
جمله باشـد در مشیّت استوار / هر چه شد اندر مسائل آشکار
زین‌سبب‌من‌این‌روش بگزیده‌ام / کـه توسّل در مسائل دیده‌ام
دارم اول در مراتب یك نشان / بر کتابی که نباشد غیر از آن
هرچه‌خواهم ازمسائل‌اندروست / هرسئوالی‌ازسئوالش‌بس نکوست
بعد از آن اندر توسّل دامنیست / که‌مراخاطر از آن در ایمنیست
پس‌زنم چنگی برآن دامن زمهر / تا رسانم عشق خود را برسپهر
دامن خاتم بگیرم بر دو دست / تانیفتد قول و عهدم در شکست
بعد از آن برگلرخان‌گیرم پناه / تـا رسـم یکـسر به‌الطاف اِلٰـه
همچنان جویم توسل برکتاب / ازسئوال وامرو ازنیکو خطاب
تا برآید حاجتم از لطف یار / هم‌نماید مرحمت برحال «زار»



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن شَرَفِکَ بِاَشرَفِهِ وَکُلُّ شَرَفِکَ شَرِیفٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِشَرَفِکَ کُلِّهِ

خدایا در خواست میکنم از تو ازرفعت و بزرگی وبلند مقامی تو، و بحق بالاترین مراتب آن، (در حالیکه) تمام مراتب شرافت وبزرگواری توشریف وارجمند است ، خدایا همانا که در خواست میکنم از تو بتمام مراتب شرافت و بزرگواریت.

معنی شرف در مورد بندگان و دربارهٔ خدایتعالی چیست؟!

شرف درمورد بندگان بمعنی: آبرو، حیثیّت، ارجمندی، سرافرازی وبلند پایه‌ای حسب آمده است ودر بعضی موارد هم در نیکنامی و اعتبار وارج و قدر استعمال شده است.

امّا دربارهٔ خدایتعالی معانی دقیق ولطیفی دارد که باتوجه بیشتری بشرح این بنداز دعا موضوع روشن وآشکار خواهد شد.

اکنون بطور کلّی گفته میشود که شرف خدایتعالی همان مقام رفعت وعزّت و بزرگواری وهمان مظاهر قدرت و عظمت و مجد و جلال و کبریائی و علو مرتبه اوست.

ونیز گفته میشود که شرف خدایتعالی جلوه‌ای ازمقام ذات اوست همچنانکه همه چیز درعالم درمقابل قدرت عظیم اوسر تعظیم فرود آورده و کائنات را خاضع و خاشع کرده است.

شرف خدایتعالی: قدر ومنزلتیست که مخصوص ذات ربوبیّت است.

شرف خدایتعالی: درهمان مرتبه کمال وجلال او نمایان است.

شرف خدایتعالی: درمقام علم ودانش اوکاملا ظاهر وآشکار است.

شرف خدایتعالی: در مرتبه علو وبرتری کلّی‌است که تجلّی نوراورابمرتبه کمال نمایان میدارد .

شرف خدایتعالی: بالاتر ازآنست که درمقام توصیف برآید.

واین‌صفت اعظم صفات الهی است، بلکه‌تمام‌مقامات صفات عالیه اورادربردارد ونشان دهنده همه‌مظاهر کمالات اوجلّ شأنه است، واز اینجهت امام علیه السلام بآن‌توسل جسته است.

معانی شرف الهی رامیتوان‌دراسماء صفات‌اوجستجو کرد!

برای شناسائی صفات خدایتعالی راهنمائی بهتر از معانی اسماء صفات‌اوجلّ‌شأنه نیست همچنانکه‌اگر بخواهیم دربند مورد شرح این‌معنا رادرك‌نمائیم‌باید بصفاتی رجوع کنیم که مظاهر این‌صفت راجلوه گر میسازد .

باآنکه معانی بعضی ازصفات الهی را نمیتوان بقالب الفاظ ریخت‌ولی‌دراینجا درمعنی شرف‌الهی اشاره به‌اسمائی میشود کـه صراحت بیشتری دراین مورد دارد ، همچنانکـه در آن اسماء آمـده است : **یامَنْهُوَفِی لُطْفِهِ شَریفٌ،وَیامَنْ هُوَفِی شَرَفِهِ عَزیزٌ .**

دراینجا اگر ارتباط این‌دونام شریف‌را بآیات قرآنی روشن سازیم، خواننده باصل معنا توجه خواهد کرد، دراول باید گفت که معانی‌ظاهر این اسماءچنین‌است: ای‌آنکه اودرلطف خود شریف‌است وای آنکه اودرشرفش عزیز است .

اکنون در جمله اول باید توجه باین معنا حاصل کرد کـه لطف خدایتعالی چیست؟ که شرافت او اشاره بآن‌لطف شده است.

قرآن مجید این‌معنا رابخوبی آشکار کـرده وجائی میفرماید : س۴۲ی۱۹ **اَللّٰهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ وَهُوَالْقَوِیُّ الْعَزیزُ .**

اشاره براینکه خدا بسیار مهربان است ودقیق و باریك‌دان بامور بندگان بروجهیکه درمرتبه لطف اوعقول بادراك کلیّات آن‌قاصر و اوهام برسیدن جزئیات آن‌عاجزند، یعنی اوسبحانه‌وتعالی از تمام اسرار نهان‌باخبراست، همچنانکه‌درجای دیگر میفرماید: س۲۲ی۶۳ **اِنَّ‌اللهَ‌لَطِیفٌ خَبِیرٌ**، اشاره براینکه رسیده است لطف‌و فضل اوبهمه آفریدگان واحاطه کرده است‌علم اوبهمه اشیاء، همچنانکه اولطیف التدبیر است برهمه امور.

ودر داستان یوسف علیه‌السلام است که‌در لطف وباریك‌دانی خدایتعالی گفت:س۱۲ ی۱۰۰ **اِنَّ رَبّی لَطِیفٌ‌لِمایَشاءُ**. اشاره براینکه در هرچه اراده فرماید لطف او مؤثر است، وکریمه : س۶۷ی۱۴ **اَلایَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ‌وَهُوَاللَّطِیفُ الْخَبِیرُ** اشاره برهمین است که آفریدگار باخبر وآگاه است بتمام مکنونات و اسرار، و باریك‌بین و باریك‌دان است بحقایق تمام اشیاء، وچون آگاهی اوبراینوجه است که درمقام‌لطف داناو باریك بین بشایستگی هریك ازبندگان‌برای افاضه رحمت ونعمت‌وغیره‌است، بنابراین درپایان آیه شریفه اشاره میفرماید: روزی میدهدهر کس را بهرچه وبهر اندازه که بخواهد، از روی‌حکمت ومصلحت واودرلطف ومرحمت درتمام امور بسیار توانا وغالب‌در اراده است، پس‌در اینجا ارتباط لطف‌خدایتعالی بمقام‌شرافت اومعلوم گردید.

امّا درجمله‌دوم ازاسماء صفات باریتعالی که در پیروجمله اول گفته‌شده‌است: یامن‌هوفی شرفه‌عزیز،اگراین معنا خوب شکافته شود باتوجه بآیات قرآنی مقام شرف اورا سبحانه بروجه دیگری روشن و آشکار میسازد. خوب توجه کنید که خدایتعالی بطور کلّی در مرتبه عزّت خود میفرماید: **فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّهِ‌جَمِیعاً**.

قبلادر صفحه۲۰۲همین کتاب مطالبی در این مورد گذشت ولی‌دراینجاازنظر ارتباط مقام عزّت بمرتبه شرافت باریتعالی نکات دقیقی موجود است که بااشاره ببعضی ازآنها باهمیّت کلام واقف خواهیم شد.

دربحث صفت عزّت خدایتعالی قبلا گفته شد که گذشته از آیاتی که ارتباط مستقیم بمقام عزّت پرورد گاری دارد خدایتعالی درزیاده ازنود موردبابیاناتی گوناگون مقام عزّت خودرا عطف بمرتبه شرافت داده است یعنی دربعضی ازموارد مکرر فرموده است: **هُوَالْعَزِیزُ الْحَکِیمُ** که باعطف توجه بنام شریف او یعنی، «**یٰامَنْ هُوَفِی شَرَفِهِ عَزِیزٌ**» اشارهمقام حکمت بشرف اوسبحانه است، وهمچنین کریمه «**وَهُوَالْعَزِیزُ الْعَلِیمُ**» که باز اشاره مرتبه دانش بمقام شرافت اوست، وازاینقبیل درقرآن مجید بسیار آمده است، **عَزِیزُالرَّحِیمِ**، **عَزِیزُالْکَرِیم**، **عَزِیزمُقْتَدِر** ومراتب دیگر که معانی مقام شرافت اورا بخوبی میرساند، و پوشیده نماند که این بحث بسیار دقیق و قابل گسترش است وبرای درك معنا باید توجه عمیقی معطوف داشت.

ارتباط شرف خدایتعالی بمقام عطا و بخشش او چیست؟

ازمطالبی که گذشت دانسته شد که معانی بعضی از صفات الهی را میتوان دراشاراتی که دراسماء صفات اوآمده است جستجو کرد، اکنون ذکر این نام «**یٰامَنْ عَطٰائُهُ شَرِیفٌ**» حقایقی رادربرداردکه باتوجه بآیات قرآنی معانی دیگری از شرف الهی رابروجه دیگر آشکار کرده است.

خدایتعالی آنچه به بندگان خود از هرجهت عطامیفرماید خواه ازنظر مادّی ویامعنوی بستگی کلّی بمقام شرافت اوداشته وخود جلوه‌ای ازمرتبه بزرگواری اوست، همچنانکه میتوان گفت: افاضه علوم بربندگان یاافاضه نعمت ورحمت ویا اعطای روزی بسیار وغیراینها همه درمرتبه صفات شرف الهی قرار دارند، قرآن مجید این معنا رادر چند مورد روشن داشته.

جائی در داستان سلیمان علیه‌السلام که تقاضای ملك وسلطنتی کرد که قبل از او وبعد از اوبکسی داده نشده است بعداز آنکه خدایتعالی چنین مُلکی باو عطا کرد، فرمود: **هٰذٰاعَطٰآؤُنٰا**.... این است عطاء ما

اگر شرح این داستان را از آن سلطنتی که خدایتعالی برسلیمان بخشیده بود شنیده باشید آنوقت مقام شرف و بزرگواری الهی را در آن عطیه و بخشش در میبافتید، البته هر گونه عطایائی که ازطرف خدایتعالی به بندگان افاضه شود دراین معنا صادق است، و گذشته از این، عطاء پروردگاری نسبت بتمام موجودات در عالم، فیض بخش است و کسی از آن منع کرده نشده است، همچنانکه فرمود: س۱۷ی۲۰ **وَمٰا كٰانَ عَطٰاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً** منتها بعضی درمراحل مخصوص لطف او قرار گرفته و مورد عنایت خاص واقع شوند، مانند انبیاءعظام که گذشته از مقام نبوّت هریك درمواردی مخصوص مشمول لطف وعنایت پروردگاری بودند، سلیمان را ملکی بی نظیر بخشید وموسی راعصائی حیرت انگیزداد وعیسی راقدرتی برزنده کردن مردگان ومحمد را گفت عطا کنم برتو تاحدیکه رضایت فراهم شود.

چه اعطای بزرگی که در مقام اشرفیّت است **«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضىٰ»**

وبالاتر بگوئیم که خدایتعالی در مقام شرافت خود برسول اکرم فرمود: **إِنّٰا أَعْطَيْنٰاكَ الْكَوْثَرَ**، اشاره براینکه عطا کردیم بتوای محمد ﷺ خیر کثیری را، اگر بخواهیم بدانیم خیر کثیر چیست که برسول اکرم افاضه شده است غیراز تفاسیری که از اهل بیت علیهم السلام رسیده چیز دیگری نمیدانیم، بیشتر از تفاسیر برآنند که معنی آیه چنین است: عطا کردیم بتو فاطمه را که ازنسل او ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین بوجودخواهندآمد که این خود خیر کثیری درعالم است(۱).

بنابراین مصداق این معنا درنام شریف الهی «یٰامَنْ عَطٰائُهُ شَرِيفٌ» کاملاجلوه گر است که وجود مقدّس ائمه هدی که سبب آن فاطمه سلام الله علیها بوده وبرسول اکرم عطاشده همه شریف ودر مرتبه شرافت الهی بوده، واشرف آنها وجود مقدّس رسول اکرم که اصل وریشه و پایه اهل بیت نبوّت است میباشد بلکه اشرف است از تمام

(۱) امام فخر رازی درتفسیر کبیرخود دردیل تفسیر کوثر مینویسد: کوثر هشت معنا داردکه تمام مفاهیم و معنایش درباره صدیقه طاهره فاطمه زهرا (س) صدق میکند.

انبیاء چون از هر گرامی درنزدحق گرامی‌تراست همچنانکه درمقام علم‌ازهمه اعلم ودرمرتبه کمال اکمل ودرمنزلت رفیعتراست‌واز همین جهت‌او را اشرف مخلوقات گفته‌اند؛ واصلا میتوان گفت‌شرف هرصاحب شرفی ازشرف‌آن بزرگوار و اوصیاء او بوده ودر زیارت (جامعه) در شأن ایشان گفته شده : **طِبْتُمْ طِبْتُمْ لِشَرَفِكُمْ** که گردن کج کند هربزرگ وصاحب شرفی درمقام شرافت وعلوّایشان.

البته‌ناگفته‌نماند باآنکه وجود مقدّس رسول‌اکرم اشرف مخلوقات‌است،ولی ازنظر بیان امام علیه‌السلام دربند مورد شرح ذات مقدّس الهی اشرف ازهرشریفی درعالم است، همچنانکه‌دراسماء صفات اوآمده است **«یَااَشْرَفَ مِنْ كُلِّ شَرِیفٍ»** وهمانطور که قبلا گفته شدصفات مقدس‌الهی قابل مقایسه باصفات مخلوقات نیست.

پس‌باعتبار این‌بیانات اشاره توسل دربند مورد شرح‌چنین است: خدایا تو را بحق تمام انبیاء واولیاء که همه‌در نزد توشریفند وبحق‌اشرف‌ازآنهارسول اکرم که برگزیده تواست اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت داریم.

آبرووشرف‌ازآن کسانیست که‌بیادخدا هستند!!

بعضی ازاوصاف خدایتعالی مراتبی دارد که گاهی از برای متخلّق شدن بندگان بآن صفات ارتباطی در اسماء صفات اوسبحانه وآیات قرآنی بوجود آورده است.

در شرح مراتب شرف‌باریتعالی این نام‌شریف بسیار چشمگیر است که گفته شده **«یَامَنْ ذِكْرُهُ شَرَفٌ لِلذَّاكِرِینَ»** یعنی ای‌آنکه ذکرش شرف از برای ذکر کنندگان است وحقاً اینطور است که یاد خدا بودن مایه آبرو وشرف و حیثیّت بندگان است و کسی رابرهیچ چیز افتخاری نیست مگرآنکه روابطی از زبان و ارتباطی ازقلب باخداداشته باشد!!! آری: لباس زیبا، صورت‌نیکو، اندام رعنا،ثروت سرشار ، افتخار برنسب ، منهای توجه بخدا بی ارزش است ، همانطور که فرمود :

اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیٰکُمْ.

کسانی در نزد خدا شریف وآبرومندند که درشأن آنها فرمود : س۳ی۱۹۱ **اَلَّذینَ یَذْکُرُونَ اللهَ قِیٰاماً وَقُعُوداً وَ عَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ** .... اشاره براینکه اشخاص شرافتمند آنهائی هستند که ازروی اخلاص یاد میکنند خدا را درحال ایستاده ونشسته وبرپهلو تکیه زده، یعنی درهمه حال بذکر خدا مشغولند واندیشه میکنند درآفرینش آسمانها وزمین بروجهیکه قائلند پروردگارا، نیافریدی چیزیرا باطل وطلب رحمت مینمایند (۱) .

حاصل آنکه تحصیل مقام شرافت برای بندگان از اطاعت کردن خدایتعالی وبیاداوبودن است وشاهد کلام دراین بیانات ارتباط نام شریف پروردگار **«یٰامَنْ ذِکْرُهُ شَرَفٌ لِلذّٰاکِرِینَ»** به بند مورد شرح در این دعای شریف است که باین اعتبار مقام توسل چنین است: خدایا تورا بحق بندگان صالح وگرامی تو که شرافت حاصل کرده‌اند بذکر ویاد کردن تو، وبحق اشرف آنها تمام انبیاء واولیاء که درهمه‌حال بیاد توهستند، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت داریم.

تجلّی شرف الهی درمقام پاداش بندگان

درمراتب گوناگونی که دربارهٔ شرف الهی گذشت نکته دیگری باقی مانده است که تفسیر نام شریف **«یٰاشَرِیفَ الْجَزٰاءِ»** میباشد، واین نام مقدس الهی چنان میرساند که مقام شرف‌الهی درپاداش کردار بندگان تجلّی بسزائی دارد، همچنانکه قرآن مجید این معنا راخوب رسانیده وجائی میفرماید : س۶ی۱۶۰ **مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثٰالِهٰا وَمَنْ جٰاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلاٰ یُجْزیٰ اِلاّٰ مِثْلَهٰا وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ .**

(۱) نگارنده: درباب ذکر خدایتعالی درکتاب (عشق ورستگاری) صفحه ۲۴۲تا۲۵۵ «چاپ‌سوم» تفسیری بتفصیل از نظر قرآن مجید آورده که حقیقت این‌معنا راآشکار کرده‌است.

حقاً پاداش دهنده چقدر بزرگوار وشریف‌القدر است که سزای‌کار ناشایسته رادرحدی مقررداشته که برابری بآن کند نه،زیاده بر آن.

ولی پاداش‌کار نیك‌را دەبرابر قرار داده است بلکه بمصداق آیه شریفه : س۴ ی ۴۰ وَ اِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضٰاعِفْهٰا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ اَجْراً عَظِيماً، مفسرین در ذیل این آیه شریفه کمیّت جزاء برحسنه راتاهفتصد برابر ذکر کرده‌اند؛ حتی بالاتر از این خدایتعالی پاداش بعضی از اعمال نیك‌را بیحساب قرارداده همچنانکه‌فرمود: س۳۹ی۱۳ اِنَّمٰا يُوَفَّى الصّٰابِرُونَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ، یعنی همانا تمام‌دادەمیشود پاداش واجر کسانیکه شکیبائی میورزند، پاداشی بیحساب وبیشمار.

اکنون اگر درحقیقت صحنه رستاخیز ومصادیق آیاتی‌را که خدایتعالی در شأن نیکوکاران ذکر کرده ونیز پاداش آنها درآن‌مقام خلود جلوه گر میشدمعنای این‌نام مقدس «یٰاشَرِيفَ‌الْجَزٰاءِ» بخوبی آشکار میگردید حتی درسزا وپاداش اهل ظلم و کفرهم خدایتعالی شریف الجزاء است‌که اگر آنها را بسزای کردار خود نمیرسانید منظور نهائی از امر خلقت بثمر نمیرسید.

درهرحال شاهد کلام درفقره مورد شرح میباشدکه بنابر تعبیری که گذشت مقام توسل چنین است :

خدایا تو را بحق تمام مراتب جزا و پاداشت که همه در مرتبه شرافت و بزرگواری است و بحق شریفترین مراتب آن که سزا و پاداش نیکوکاران است اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت داریم.

شرف الهی

ایکه در عزّت و شرف بمقام — قدر تو منزلت گرفته تمام
ذات تو اشرف از تمام جهات — عزتت در شرف گرفته ثبات
نکته سنجی بسی توراست لطیف — چون ز لطفت عیان مقام شریف

شرفت در جزای نیکوکار / بس نمایان بوعدهٔ دیدار
هرچه در جلوه‌گاه پنهانیست / یك تجلّی ز نور سبحانیست
در بزرگی بزرگواری ذات / بس‌نهان در شرف رموز نکات
جلوه‌ای ازجلال وقدروکمال / پرتو افکنده از شرف بجمال
اشرف از آنجهت بُوَد در ذات / که بُوَد هرشرف از او مرآت
شرفش در مقام لم یزلیست / آبرو بخش هر نَبِیّ و ولیست
هر علوّی که در شرافت اوست / در تجلّی رسد ز دوست بدوست
در شرف هر که برگزید مقام / عزّت و رفعتش گرفت بکام
شرف اولیا یکایك از اوست / هرکه‌از اوشرف گرفته نکوست
هرکه باشد بذکر دوست قرین / با شرافت رسد بخلد برین
حاصل معنی شرف از یار / اجر نیکی دهد یکی به هزار
بلکه در امر صبر و کار شکیب / بیحساب آید اجراو به حسیب
این بُوَد معنی شرافت دوست / که نکوئی کند بهر که نکوست
همچنان هرکه بدکند باخویش / چونکه بُ توبه رو نهد برپیش
میپذیرد از او به نرمی باز / تاکند روبوی او به نیاز
در توسل هرآنکه ره پوید / ره بسوی شرافتش جوید
من از اینرو شرف طلب کردم / که شرف مرهمیست بر دردم
هرکه دارد شرف به نزد حبیب / پس‌نخواهد بدرد خویش‌طبیب
شکر گویم که این متاع عظیم / کرد بر من عطا خدای کریم
شرف و آبرو بهر مقدار / آنچه شایسته بود داد به «زار»

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن سُلطانِکَ بِاَدوَمِهِ وَکُلُّ سُلطانِکَ دائِمٌ

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِسُلطانِکَ کُلِّهِ

خدایا در خواست میکنم از تو از سلطنت و پادشاهی و حاکمیّت‌تو، و بحق پایدارترین مراتب آن، در حالیکه مقام سلطنت تو همیشه پایدار و بردوام است، بارخدایا در خواست میکنم از توبحق تمام مقام تسلط و فرمانروائیت.

معنی سلطنت الهی چیست؟!

قبلا باید گفت که سلطان بمعنی: حجّت و برهان و قدرت و تسلّط و پادشاه و فرمانروا و حاکم آمده است و در بعضی موارد هم بمعنی «ولی» ذکر شده است؛ و تمام این معانی در بند مورد شرح مصداق سلطنت و پادشاهی الهی را میرساند، وچون رویه این کتاب در شرح فقرات دعا بر اینستکه مدارك خود را استناد به بیانات الهی داده تا مفهوم حقیقی از معانی آن حاصل شود؛ لذا توجه خواننده را بآیات مربوطه قرآنی جلب نموده تا اهمیّت گفتار امام علیه السلام در این بند از دعا بخوبی روشن و آشکار گردد.

معنی سلطان از نظر قرآن مجید ! !

چه بسیار نیکو و بجاست که در شرح بیانات امام علیه السلام خواننده به پاره‌ای از تفاسیر آیات الهی آشنا شده و حقایقی را درك مینماید بخصوص اگر بمختصری از شأن نزول آیات اشاره شود.

اکنون در موضوع سلطنت الهی بچند مورد از معنای سلطان از نظر قرآن مجید اشاره خواهیم کرد.

در آیاتی چند که خدایتعالی مکرر درشأن اهل کفر وشرك آورده اشاره معنی

«سلطان» به‌حجّت وبرهان شده است ازجمله درداستان هود که در زمان او مردمان باوی در بت‌پرستی مجادله میکردند و نامهای بت‌هارا برزبان میراندند، خدایتعالی برای رد گفتار آنها میفرماید: س۷ی۷۱، **مٰانَزَّلَ اللّٰهُ بِهٰا مِنْ سُلْطٰانٍ**...اشاره‌براینکه: خدا هیچ حجّت و برهانی نیاورده است، و(یااجازه بعبادت بتها نداده است) که شما برعبادت آنها اصرار میورزید.

ودرجای دیگر بازدرباره مشرکان آورده: س۱۰ی۶۸، **اِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بِهٰذٰا** .... اشاره براینکه : نیست نزد شما ای مشرکان هیچ حجّت و برهانی براین گفته‌هائیکه ندانسته برخدا دروغ وافترا می‌بندید.

ونیزدرجائی دررسالت موسی علیه‌السلام میفرماید: س۱۱ی۹۲، **وَلَقَدْ اَرْسَلْنٰا مُوسٰى بِاٰيٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِينٍ**... یعنی بتحقیق که فرستادیم موسی‌را باتورات ومعجزه‌های خود که نشانه‌های صحّت نبوّت اوبوده وباحجّت و برهانی آشکار ، همچنانکه بیان قول خود موسی علیه‌السلام است که گفت : س۴۴ی۱۹، **اِنِّی اٰتِیکُمْ بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ** ، اشاره براینکه آورده‌ام (یاآورنده‌ام) برای شما حجّت و برهانی روشن. و این شیوهٔ بعضی ازمنکرین پیمبران بود که ازرسولان زمان خود میخواستند که نبوت خودرابروجه روشنی آشکار سازند، وبیان‌قول آنها چنین‌بود، کهمیگفتند: س۱۴ی۱۰، **فَأْتُونٰا بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ**، یعنی بیاورید برای ماحجّتی روشن برصحت‌دعوی خود.

حاصل آنکه آیات بسیاری در قرآن مجید داریم کـه در آنها معنای کلمه سلطان اشاره به‌حجّت وبرهان شده است، و شاهد کلام در اینجا آنستکه اگر معنی سلطان را حجّت بگیریم باتوجه به بیان امام علیه‌السلام در بند مورد شرح معنی توسل چنین است:خدایا توراباحق حجّت وبراهینی که دائم بوسیله فرستادگان‌خودبرخلق عالم تمام کردی وبحق پایدارترین مقام حجّت و براهینت کـه بوسیله رسول اکرم بتمام جهانیان ارائه فرمودی اجابت فرمای آنچه را از تومسئلت‌دارم.

معنای دیگر سلطان از نظر قرآن مجید چیست ؟

در بعضی از آیات قرآنی هم سلطان بمعنی تسلّط و اقتدار آمده است در حالیکه معنای حجّت هم از آنها استنباط میشود .

همچنانکه در داستانی از رستاخیز است که پیروان شیطان در آن هیاهوی قیامت متعرض شیطان شده واورا ملامت میکنند که چرا مارا ازراه راست منحرف کردی؟ و او در جواب اعتراض ایشان گوید: چرا مرا ملامت میکنید درحالیکه خدا وعده راست بشما داد که همین وعده روزجزا باشد ومن بشما وعده دروغ دادم که هیچ خبری نیست نه قیامت است ونه حساب و کتاب، و امروز دروغ من ظاهر شد، در حالیکه: س۱۴ی۲۲ ، **وَمَاكَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ، اِلَّآ اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا اَنْفُسَكُمْ...** نبود مرا برشما تسلّطی که شمارا باجبار واکراه بر کفر ومعصیت وادار سازم (یانبود مرا هیچ حجّت و برهانی که آنرا ازمن قبول کنید) مگر آنکه خواندم شمارا پس اجابت کردید مرا، بنابراین مرا ملامت نکنید وخودرا سرزنش نمائید که بدون برهان ودلیل ازمن پیروی نمودید.

واین معنا درجای دیگر ازقرآن مجید بروجه دیگر آمده است که میفرماید: س۳۴ی۲۱ ، **وَمَاكَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ اِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْاٰخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ..** اشاره براینکه: شیطان تسلّط واستیلائی براهل ایمان نداردمگر بر کسیکه پیروی او کند ویادرشك وتردید در امر آخرت باقی بماند .

وامّا دلیل دیگریکه سلطان بمعنی سلطه واقتدار آمده است؛ آیه۳۳ازسوره اَلرَّحمٰن است که میفرماید: ای گروه جن وانس اگر میتوانید بیرون روید ازسلطه اقتدار من یابیرون روید از اقطار آسمانها وزمین پس بیرون روید وفرار نمائید در حالیکه نمیتوانید وقادر نیستید برآن مگر به تسلّط وغلبه یابقدرتی که من بشما اعطا

کنم (لَاتَنفُذُونَ اِلَّابِسُلْطَانٍ) (۱) .

بنابراین اگر سلطان رابمعنی تسلّط واقتدار بگیریم باتوجه به بیان امام علیه السلام دربند موردشرح معنا چنین است: خدایا تورا بحق تمام مراتب تسلّط وغلبه و اقتدارت که همه دائمی است وبحق مقام سلطنت وفرمانروائی تو که انقطاعی برآن حاصل نیست ، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم .

سلطنت خدایتعالی دائمی است !!

با آنکه گفته شد که یکی از معانی سلطان حجّت وبرهان است و از بیاناتی که گذشت مصداق این معنا ظاهر گردید ولی از جهت دیگر ازمفهوم سیاق کلام امام در بند مورد شرح چنین برمی‌آید که معنی سلطان باعتبار دیگری‌همان مقام سلطنت ومراتب قدرت و قوّت الهی برملك داری و تسلّط او برجمیع ماسواء است . ودراین معنا میتوان گفت : مظهر سلطنت وپادشاهی او همان قدرت و استیلا و تصرّف و تدبیر او در انتظام وبرقراری دستگاه جهان آفرینش است ، یعنی هیچ چیز درعالم نیست مگر آنکه مطیع امر و فرمان او سبحانه و تعالی است ؛ همه چیز درحیطه تسلّط واقتدار اوست ، جهانها و کهکشانها و کرات آسمانی وآنچه درآنها ایجاد کرده اوخود برآنها سلطنت‌وحکومت میکند ، اوخود همه‌کاره است : ایجاد میکند ، نابود میکند ، زنده میکند ، میمیراند ، دوباره حیات میبخشد عزّت میدهد ، ذلت میدهد ، رحمت میکند ، شکنجه می‌آورد ، رفعت میبخشد ، بلندی میآورد ، پستی روا میدارد ، هر کسی را چند روزی در گوشه‌ای ازملك خود پادشاهی میدهد و از او باز میستاند ، انبیاء و اولیاء خود را سلطه واقتدار داده

(۱) با آنکه آیه شریفه مربوط به داستان رستاخیز است ، ولی مصداق آن هم‌اکنون در این عصر تسخیرفضا آشکار است که چنانچه خدایتعالی اراده فرماید مسلّط میسازد هر کس را که بخواهد تا باقطار آسمانهاوزمین‌نفوذ نماید (نگارنده این معنا را درکتاب «بیان‌حقیقت» بتفصیل آورده است)

سلطنت معنوی میبخشد ، اقتدار وسلطنت را از اهل ظلم وجور باز ستاند و آنها را بدیار عدم میسپارد ، و خلاصه او خود سلطـان کل و فاعل لمایشاء است ، سلطنتش قبل از ایجاد عالم‌برجا بوده وبعد از فناءِ عالم‌هم‌برقرارخواهد بودوهیچگاه منقطع نخواهد شد ، سلطان ازلی و ابدی است ، پادشاهی او بر کائنات غلبه دارد و تسلّط او همیشـه دائم و برقـرار است ، همـچنـانکـه در دعـای سمـات آورده است : **وَ بِسُلْطٰانِكَ الَّذِي عُرِفَتْ لَكَ بِهِ الْغَلَبَةُ دَهْرَ الدُّهُورِ** یعنی بپادشاهی وسلطنت تو آنچنـان پادشاهی کـه شناخته شـد بآن از برای تـو غلبـه برتمـام اشیـاء در همـه زمانها ودوران .

پس باعتبار این بیانات وبا توجه به بیان امام علیه‌السلام در بند مورد شرح اشاره توسل چنین است :

خدایا تورا بحقّ مقام سلطنت وپادشاهی تو کـه تسلّط و غلبه آن برجهـان آفرینش همیشه و دائمی است ، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم .

علی علیه‌السلام دربارهٔ سلطنت الهی چه گفته است ؟!

درآغازخطبه ۱۸۶ ازنهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علیه‌السلام پروردگار خود را چنین سپاسگـزاری میکند : **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَظْهَـرَ مِنْ آثَارِ سُلْطٰانِهِ وَ جَلاٰلِ كِبْرِيآئِهِ مٰا حَيَّرَ مُقَلَ الْعُيُونِ مِنْ عَجٰائِبِ قُدْرَتِـهِ** اشاره براینکه :سپاس خدائیرا که ازنشانه‌های سلطنت وبزرگواری خود شگفتیهای قدرت وتوانائیش را آشکار ساخت وکاسه چشمها را مات ومبهوت کرده و اندیشه ها را ازشناختن خویش باز داشت .

ودر خطبه ۱۵۹ درعظمت جهان‌آفرینش‌سخنان خود را چنین ادامه میدهد : **وَمَا الَّذِي نَرىٰ مِنْ خَلْقِكَ وَنَعْجَبُ لَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ وَنَصِفُهُ مِنْ عَظِيمِ سُلْطٰانِكَ...** وچه چیزاست آنچه ما از آفریده تومی بینیم واز شاهکارهای قدرت تو که در آنها

بکار برده ای بشگفت میآئیم و آنرا از بزرگی مقام سلطنت و پادشاهی تو وصف مینمائیم وحال آنکه چیزهائیکه از نظر ما پنهان است وبین ما وآنها پرده‌هائی آویخته است و عقلهای ما آنها را درك نمیکند بزرگتراست از آنچه می بینیم وباقتدار وسلطنت تو توصیف میکنیم .

ونیز درخطبه ۱۰۸ بروجه دیگری عرض میکند : **وَلاٰ يَنْقُصُ سُلْطٰانَكَ مَنْ عَصٰاكَ وَلاٰ يَزِيدُ فِي مُلْكِكَ مَنْ اَطٰاعَكَ** اشاره براینکه پادشاهی و اقتدار تو کم نمیشود یا (سلطنت تورا کم نمیکند) کسیکه تورا معصیت و نافرمانی نماید ، وبه ملك و پادشاهی تو نمی‌افزاید کسیکه از تو اطاعت و پیروی کند .

ودر پایان این خطبه عرض میکند : چه بسیار حقیر وناچیز است این دیدار ما ، یعنی آنچه را ما ازعظمت وپادشاهی تو می بینیم درمقابل آنچه ازپیش چشم ما از اقتدار وسلطنت تو ناپیداست .

وهمچنین درخطبه۲۲۷ : دربزرگی‌مقام سلطنت او واندیشه‌های ما میفرماید: اندیشه‌ها باو احاطه ننموده بلکه بوسیله اندیشه‌ها باندیشه‌ها آشکار گشته ، وبسبب اندیشه‌ها امتناع نموده از احاطه اندیشه‌ها باو ، و اندیشه‌ها را نزد اندیشه‌ها بمحاکمه آورده ، بزرگی او طوری نیست که نهایات باو برسد و او را بزرگ جلوه دهند در حالیکه دارای جسم باشد،و عظمت او قسمی نیست که غایات باو خاتمه یابد واو را عظیم نشان دهند درحالیکه دارای جسد باشد ، بلکه : **بَلْ كَبُرَ شَأْناً وَعَظُمَ سُلْطٰاناً** ، مقام سلطنت وپادشاهی او بزرگ است .

و در خطبه ۲۲۸ معنی سلطنت الهی را بروجه دیگر آورده و میفرماید : **هُوَالظّٰاهِرُ عَلَيْهٰا بِسُلْطٰانِهِ وَعَظَمَتِهِ وَهُوَالْبٰاطِنُ لَهٰا بِعِلْمِهِ وَمَعْرِفَتِهِ** ، اشاره براینکه : اوست که بسلطنت و بزرگی خود برزمین غالب و مسلّط است و بعلم ومعرفت خود ازچگونگی آن آگاه است و بیزرگواری و ارجمندیش از هرچیز بالا وبرتر است .

سپس خطبه شریفه را چنین ادامه میدهد : **لَا تَسْتَطِيعُ الْهَرَبَ مِنْ سُلْطَانِهِ إِلَىٰ غَيْرِهِ** ... کسی توانائی ندارد از سلطه اقتدار و پادشاهیش بجانب دیگری گریزد ، همچنانکه در دعای کمیل عرض کرد (وَلَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ) .

حاصل آنکه علی علیه السلام درجمله دیگری ازدعای کمیل مطلب را تمام کرده و در مقام توسل عرض میکند :**وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي عَلَا كُلَّ شَيْءٍ** ، اشاره بر اینکه : بآن مقام سلطنت وپادشاهیت که بالاتر از هرچیز است.

اکنون نگارنده نمیداند با این مدار کی که از سخنان امام امیر المؤمنین (ع) در معنی سلطان وسلطنت الهی بدست آمد ، آیا خواننده بعظمت سلطنت الهی پی برده ومعنی این توسل را دربند مورد شرح دریافته است ؟ که امام باقر علیه السلام عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ سُلْطَانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَكُلُّ سُلْطَانِكَ دَائِمٌ .

حضرت سجاد علیه السلام درباره سلطنت الهی چه گفته است ؟

درصحیفه سجّادیه است که حضرت سجاد علیه السلام در یکی از سخنان خود درمقام دعا عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ يَا ذَاالْمُلْكِ الْمُتَأَبِّدِ بِالْخُلُودِ وَالسُّلْطَانِ الْمُمْتَنِعِ بِغَيْرِ جُنُودٍ وَالْاَعْوَانِ** ... اشاره براینکه ای خدا ای پادشاهی کهسلطنت تو همیشه برقرار است وای صاحب اقتداریکه در سلطنت خود بدون کمك یاری دهنده‌ای وبدون پشتیبان ولشکر وسپاهی قدرت وتوانائی توکامل است : **عَزَّ سُلْطَانُكَ عِزّاً لَا حَدَّ لَهُ بِاَوَّلِيَّةٍ وَلَا مُنْتَهَىٰ لَهُ بِاٰخِرِيَّةٍ** سلطنت وحکومت تو چنان غالب است که حد ومرزی برای آن ازاول وانتهائی ازآخر برای آن نیست وپادشاهی توچنان بلند پایه است که همه چیز درمقابل آن فرومانده است ، کسی را یارای فرار از حکومت تو نیست ، **وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ**... مرا توانائی بیرون رفتن از سلطه اقتدار تو نیست و کجا میتوانم از حیطه قدرت تو خارج شده پا بیرون گذارم !!!

ونیز در جای دیگر درهمان صحیفه عرض میکند :**حُجَّتُكَ قائِمَةٌ لا تُدْحَضُ وَسُلْطانُكَ ثابِتٌ لا يَزُولُ**. یعنی حجّت و دلیل تو پا بر جاست که باطل نمیشود و سلطنت وپادشاهیت ثابت وهمیشگی است که نیست ونابود نمیگردد.

این معنا با عبارت مورد شرح چقدر نزدیك است، که امام باقر علیه السلام عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ سُلْطانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَ كُلُّ سُلْطانِكَ دائِمٌ ... تنها سلطنت و پادشاهی الهی‌است که همیشه بوده وهست : (لَمْ يَزَلْ سُلْطاناً اِذْلا مَمْلِكَةَ) (۱) ثابت بوده است این پادشاهی قبل ازآنکه ملکی وجود داشته باشد : هُوَ الْاَوَّلُ وَالْآخِر ...

واز اسماء صفات او سبحانه است : **يا مَنْ هُوَ في سُلْطانِهِ قَديمٌ** و **يا مَنْ لا سُلْطانَ اِلّا سُلْطانُه**.

سلطنت وپادشاهی او دیرینه است وپادشاهی غیراز پادشاهی او نیست.

بنابراین،ازاین بیانات معلوم گردید که اهمیّت توسل امام باقر علیه السلام دربند مورد شرح تا چه مرتبه است.

انبیاء عظام وائمه هدی علیهم السلام سلطان و حجّت دائمی الهی هستند !!

قبلا مطالبی گذشت کـه یکی از معانی سلطان؛ حجّت است و این معنا از نظر تفاسیر آیات قرآنی کاملا روشن وآشکار گردید، اکنون باید این توجه را حاصل کرد که به چه وسائلی‌خدایتعالی حجّت را باهل عالم تمام کرده تا ازجهت دیگر مصداق معنی سلطان دربند مورد شرح ظاهرونمایان گردد.

این معنا پوشیده نیست کـه خدایتعالی برای اثبات خدائی و یگانگی خود همیشه وسائلی را برانگیخته وحجّت قرار داده که از همه بالاتروجود مقدّس انبیاء عظام واولیاء گرام بوده‌اند که درهردوران دلائل وبراهینی بوسیله آن بزرگواران

(۱) از دعای عدیله

برای شناسائی واقامه دین خود ارائه نموده وآنها را حجّتی برای اهل عالم قرار داده است (**اِقَامَةً لِدِینِكَ وَحُجَّةً عَلٰی عِبٰادِكَ**) همچنانکه روایات بسیاری در این مورد داریم که هیچگاه زمین از حجّت خدا خالی نخواهد ماند،از جمله از حضرت رضا علیه السلام است که فرمود : **لَوْخَلَتْ الْاَرْض طرفَة عَیْن مِنْ حُجَّت لَسَاخَتْ بِاَهْلِهٰا** حتی اگر باندازه یك چشم برهم زدن زمین خالی ازسرپرست باشد اهلش را فرو خواهد برد .

پس در هردوران انبیاء و اولیاء سلطان و حجّت خدا برمردم بوده‌بخصوص آنکه شواهدی در سخنان ائمه اطهار است که این معنا را کاملا تأیید مینماید ، همچنانکه در زیارات ایشان آمده است : **اَنْتُمْ حُجَجُ الْجَبّار** ، یا : **وَحُجَجِ اللهِ عَلٰی اَهْلِ الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَةِ** ، و در بعضی از زیارات دیگر آمده : **اَلسَّلامُ عَلٰی حُجَّةِ اللهِ الْبٰالِغَة** . بلکه این معنا از نظر اهمیت مقام سلطنت امام ولی عصر (عج) بروجه شایسته‌ای آمده و در زیارت آن بزرگوار گفته میشود : **اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا حُجَّةَ اللهِ عَلٰی مَنْ فِی الْاَرْضِ وَالسَّمٰاء ، اَشْهَدُ اَنَّكَ الْحُجَّةُ عَلٰی مَنْ مَضٰی وَمَنْ بَقِیَ** .

حقاً شرح این عبارت از زیارت،خود کتاب جداگانه‌ای را در برمیگیرد ، ولی چه باید کرد که مجالی برای گسترش بعضی از مطالب در این کتاب شریف نیست ، همینقدر گفته میشود که اشاره معنا براینست که : سلام برتو ای حجّت خدا که برتمام خلق آسمان و زمین پادشاهی ، گواهی میدهم که تو حجّت خدا بر گذشته و آینده هستی ، بلکه تو حجّت خدا هستی برآنچه از دوران باقی مانده است (ببینید از عمر دوران چه باقی مانده است) آنوقت باتوجه بیشتری خواهید دریافت که این معنا چه ارتباط مستقیمی به بیان امام علیه السلام دربندمورد شرح داشته که عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ مِنْ سُلْطٰانِكَ بِاَدْوَمِهِ وَ كُلُّ سُلْطٰانِكَ دٰائِمٌ** ، این سلطنت امام زمان علیه السلام است که هم اکنون دائمی و برقرار است تا آنکه دین حقّه الهی را برتمام ادیان غالب کرده و حکومت اسلامی را درهمه جهان برقرار

سازد ، همچنانکه ما انتظار آنرا داریم ، واز تعلیمات خود آن بزرگوار است که در دعای افتتاح عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ اِنّا نَرْغَبُ اِلَیْكَ فی دَوْلَةٍ کَریمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْاِسْلامَ وَاَهْلَهُ ...**

خدایا ما میل و اشتیاق داریم بسوی تو برای تأسیس دولتی گرامی و محترم که در آن دولت غالب گردانی و عزیز نمائی اسلام واهل اسلام را و خوار و ذلیل گردانی نفاق واهل دو روئی را .

بنابراین با عطف توجه بمعانی دیگر« سلطان » که بیان آن درصفحات قبل گذشت و با توجه باین بیانات اشاره توسّل در بند مورد شرح چنین است : خدایا تورا بحق تمام انبیاء وائمه هدی علیهم السلام که سلطان وحجّت تو برخلق عالمند وبحق با دوامترین سلطنت ایشان که حکومت حقه تو و حکومت اسلامی است ، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم .



سلطنت الهی

ای توئی سلطان کُل اندر جهان — حاکمی مطلق بمُلك بیکران
از زمین و آسمان تا کهکشان — سلطه قدرت تو را باشد عیان
پادشاهی از تو باشد بس عظیم — یك‌حکومت‌بس‌درعالم ازحکیم
هر شهی را چند روزی‌درمقام — داده ای بر گوشه ملکی زمام
سلطنت بر او نباشد پایدار — چون نماند کس بجز تو برقرار
این توئی سلطان‌کل در هرزمان — حاکم اندراین جهان و آنجهان
آنکه‌را قدرت‌بدینسان قائم است — سلطنت او را بدوران دائم است
هر که را شه داده برشاهی نشان — رمز سلطانی در او باشد نهان
تا بُوَد حجّت بر اهل روزگار — چون کند حق‌را زباطل برکنار
لیك آن شاهی‌که باشددرطریق — هم‌بَرَدکشتی بساحل ، هم غریق
هم بُوَد بر خلق عالم رهنمون — هم بظاهر پی‌بَرَد ، هم‌از درون
انبیا زین سلطنت گیرند نام — چونکه‌هریك‌حامل‌ازحق‌یك‌پیام
اولیا اندر شهنشاهی چنین — نور حق بررخ فشانند از جبین
پس مرا باشد برآن شه افتخار — که بگیرد هرشه از او اقتدار
اینچنین‌شاهی درعالم‌واحداست — که فقط‌مشرك‌مراورا جاحداست
جمله موجودات او را در سپاس — بس‌ثنا گویند از حد بیقیاس
منهم ازآن جمله باشم در وجود — که کنم هر دم بیاد او سجود
اینکه بر شاه جهان بردم پناه — زین‌سبب باشدکه دارم بس‌گناه
چون شنیدم آن شه والا مقام — بررعیّت هر خطا بخشد تمام
این امیدم باشد از او در نهان — که برد یکسر مرا خُلد جنان

همچنان لطفی کند بر حال «زار»
تا نباشد بیش از این دل بیقرار

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ مِن مُلكِكَ بِاَفخَرِهِ وَكُلُّ مُلكِكَ فاخِرٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ بِمُلكِكَ كُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم ازتو ازپادشاهی و ملك داری تو و بحق نازنده ترین وبا افتخارترین مراتب آن ، در حالیکه تمام مراتب آن افتخارآمیزاست ، خدایا درخواست میکنم ازتو بحق تمام مراتب ملك وپادشاهیت .

ملك خدا یتعالی وافخر ملك او چیست ؟

در اول باید گفت کـه معـانی مُلك بضم « میم » و مِلك بکسر « میم » را بعـداً شرح خواهم داد ، ولی دراینجا بطور کلّی گفته میشود که توسل امام دراین بند از دعا بتمام موجودات درعالم وآنچه که مربوط و متعلّق بحقتعالی است میباشد واین معنا را بطور کامل نمیتوان دریافت مگـر با توجه به بیان قول خود حقتعالی که درآیات بسیاری با بیانات گوناگون تأیید فرموده که تنها مالك تمام موجودات واشیاء خود اوست وهیچکس غیر از او مالك هیچ چیز نیست .

بنابراین آنچه کـه اطلاق شئی بآن شود ، در مالکیت و از آن خدایتعالی است ، وچون خالق هرچیز ویا صانع هرچیز برایجاد ویا برصنع خود افتخاردارد ، پس تمام آنچه در مالکیت خدایتعالی قرار دارد در مرتبه افتخارآمیز و نازندگی است ، منتها بعضی درمرتبه نیکوتر وارزنده‌تر هستند که امام علیه‌السلام اشاره توسل را در بند مورد شرح بر وجـه تفضیل بـه کلمه « افخر » (۱) آورده است « کـه این خود فصاحت ولطف کلام را میرساند » .

۱ـ (فخر) بمعنی نازیدن ، بالیدن ، و مباهات کردن است و « افخر » در مرتبه تفضیلی آن و (فاخروافتخار) بمعنی نازنده وفخر کردن است .

اکنون با کوچکترین دقت خواهیم دریافت که اگر تمام موجودات واشیاء را در عالم از آن خدایتعالی بدانیم بعضی از آنها در مرتبه رجحان و تفضیلی‌اند، همچنانکه اگرهمه کره زمین را ملك خدا بگیریم که « وَ لِلّٰهِ الْاَرْضُ جَمِیعاً » بعضی ازقطعات آن مزّیت و شرافتی بقطعات دیگر دارند که خدایتعالی خود هم در قرآن مجید تأیید فرموده ؛ مانند اماکن مشرفه و مساجد و خود مکه معظّمه که بکریمه « لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبٰارَکاً» یاد شده است وحتّی دراین مورد روایتی داریم که این‌قطعه‌از زمین‌فخر کرده‌است برسایرزمینهاوافخرمکانها در روی کره زمین‌است .

و از طرف دیگر اگر تمام مخلوقات را از آن خدا بدانیم که فرمود : (وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ...) اشرف وافخر آنها را میتوان بندگان او دانست ، واگرتمام بندگان وانسانها را بمصداق کریمه « اِنّٰا لِلّٰهِ » از آن خدا بدانیم ، بلاشك و بدون تردید وجود مقدّس انبیاء عظام وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین افخر واشرف از تمام آنها هستند واثبات این معنا درمطالب صفحات قبل گذشت .

پس اشاره توسل در بند مورد شرح چنین است : خدایا تو را بحق تمام موجودات درجهان آفرینش ، بحق تمام آسمانها و زمین ، بحق تمام مخلوقات وانسانها ، وبحق اشرف وافخر از آنها : اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت دارم .

تنها خدایتعالی مالك ملك و صاحب تمام موجودات در عالم است !!

دربند مورد شرح امام علیه‌السلام بمقامی توسل‌جسته است که حقاً عظمت آنرا نمیتوان درك کرد ، اگر خواننده درشرح فقره « بهاء » سرآغازاین دعا توجه کرده باشد ، روایتی آورده شد که عظمت بهاء خداوند را در «باء» بسم الله ذکر کرده وحرف «س» را دربسم الله به سناء الله وحرف« م » را اشاره بعظمت‌ملك وپادشاهی‌الهی کرده‌است و شاید بهترین راهی که میتوان این روایت را تشریح کرد و باهمیّت آن پی برد ،

همان بیان آیات الهی باشد که اکنون پاره‌ای از آنها اشاره خواهیم کرد .

خدایتعالی درجائی از قرآن مجید برسبیل معرّفی خود به « ملك الملوکی» میفرماید : س ۳ ی ۲۵

قُلْ اللّٰهُمَّ مٰالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشٰاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشٰاءُ .....

اشاره براینکه ؛ بگو : خدایا توئی مالك ملك و پادشاه ملك دنیا وآخرت (هر مالکی غیرتو مالك نیست) و هرملکی سوای تو فانی !!! عطا میکنی ملك وپادشاهی را بهر کس که خواهی و مصلحت دانی و می‌ستانی ملك را ازهر کس که اراده فرمائی ، زمام اختیار جهانداری و ملك داری را بقبضه اقتدار هر کس که خواهی سپاری وعنان اختیارشهریاری را از کف اختیار هر کس که خواهی‌بیرون آوری ، مفتاح اختیار بدست قضای تواست ، عزیزوارجمند میسازی هر کس را که خواهی وخوار وبیمقدار میگردانی هر که را اراده فرمائی .

دراینجا لازم است ازنظرمعنی ملك و ملك داری بیانی را که صاحب تفسیر « المیزان » در ذیل این آیه شریفه آورده متذکّرشویم تا اهمیّت توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح بخوبی‌آشکار گردد .

« مِلك » بکسرمیم ـ ازمفاهیمی است که ما به‌آن آشنائی‌کامل داشته وبدون شك معنایش در بینمان معهود است و آن یا حقیقی است ویا اعتباری . (۱)

مِلك حقیقی آنست که مالك بتواند در مِلك خود بحسب تکوین و وجود هر گونه تصرّفی بنماید ، چنانکه انسان درچشم خود همین‌توانائی را داشته بهرقسم که اراده‌اش تعلق گیرد از بستن و باز کردن آن میتواند تصرّف کند همچنین در

۱ـ « مِلك » بکسر میم وضعی و اعتباری عبارت است از اینکه مالك « چون انسان » بتواند تصرف درملکش نماید ، اما بحسب رابطه‌ای‌که عقلاء از اهل اجتماع آنرا اعتبارکرده‌اند (وآن همان تحویل وتحول مالکیتهائی‌است‌که مردم همه روزه بآن مواجه هستند) واکنون این موضوع ازبحث ما خارج است .

دست خود و.... وناگفته‌پیدا است که دراین رقم از ملك بین مالك وملکش یك نحو رابطه حقیقیه‌ای وجود دارد کـه قابل تغییر نیست وموجب آنست کـه مملوك قیام بمالك داشته باشد ، به آن نحو قیامی که از او بی‌نیازی نداشته از او جدا نخواهد شد ، مگرزمانی که ازاصل باطل گشته وازبین برود ، مثلاچشم ودست ازاصل باطل واز انسان جدا شوند ، **باری عالم وجمیع اجزاء و شؤون او کـه ملك خداوند است** ، بطور اطلاق از همین قسم حقیقی میباشد ، پس خداوند میتواند در هرچه بخواهد بهرنحو که خواسته‌اش باشد تصرّف نماید .

امّا « مُلك » بضمّ میم ، گرچه از سنخ « مِلك » بکسر میم است ، لیکن آن مالکیتی است که شخص نسبت به ملکهای عده‌ای از مردم داشته باشد ، مثلا پادشاه مالك ملکهای رعایا بوده و او را « ملیك » میگویند ، یعنی او میتواند در ملکهای رعیّت بهرنحو که خواهد تصرّف نماید بدون‌آنکه احدی ازآنان توانائی‌معارضه را داشته باشند .

پس در حقیقت مُلك بضمّ میم : یك نحو مِلکی است کـه برمِلك دیگر وارد میشود و آنرا ما دراصطلاح ملك طولی میگوئیم ، و برای آن از باب مثل « مالك بودن مولی را نسبت به « عبد » و آنچه عبد در تصرّف دارد » ذکر میکنیم ، از این جهت برای « مُلك » بضمّ میم ـ همان تقسیماتی است که برای « مِلك » بکسر میم ـ گفتیم وجود دارد .

پس برای خداوند متعال تمام آن اقسام ثابت میباشد ، یعنی ذات اقدس او مالك ومليك موجودات است بتمام اقسام .

امّا اینکـه او مالك حقیقی میباشد بیانش این است : خداوند متعال نسبت بتمام اشیاء ربوبیّت مطلقه دارد وتمام موجودات بطور کلّی‌قائم بذات اقدس اواست ، زیرا او خالق و آفریننده هرچیز واله هرچیز است کـه فرمود : س ۴۰ ی ۶۲ **ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ خٰالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا هُوَ....** و از این معنا چنین برمی‌آید

که بهرچه نام «شئ» نهاده شود ، بطور کلّی قائم بذات الهی وذاتاً مفتقر و محتاج او است ، و بدون حضرت او از خود استقلالی ندارد ، و چون خداوند متعال مالك هرچیزی است ، یعنی هم نسبت به بندگان و هم نسبت به آنچه در ملك آنهاست مالکیتش مسلّم است ، پس ملیك علی‌الاطلاق موجودات هم میباشد .

وامّا بیان اعتباری‌آن : خداوند متعال ازنظراعتبارهم مالك موجودات است ، زیرا او کسی است که بمالکین اعطاء مال کرده و به آنان بخشیده است ، و روشن است که اگر خود ، مالك آن مالها نبود چنین اعطاء و بخششی غیر جائز محسوب میشد ، همچنانکه در آیه ۳۳ از سوره نور،خود براین امر اشاره فرموده که : وَاٰتُوهُمْ مِنْ مٰالِ اللهِ الَّذِي اٰتٰيكُمْ ... پس خداوند متعال تنها پادشاهی است که پیش از ما مالك آنچه در دست ما است بوده ، وبا ما هم همان ملکیت را دارد وپس از ما هم وارث آن میشود ، بنابراین او بطور اطلاق مالك ملك است .

چه خوب از این بیانات مفهوم واقعی از بیان امام علیه السلام در بند مورد شرح روشن گردید ، که عرض‌میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِاَفْخَرِهِ وَ كُلُّ مُلْكِكَ فَاخِرٌ ... واز مطالبی که گذشت معنای ملك الهی آشکار وباجزئی دقتی معنی «افخر» را درمراتب ملك داری اوکاملا میتوان دریافت بلکه خواننده خود میتواند استنباط کند که چه چیز ازمالکیّت الهی درمرتبه ، افخرواشرف است .

مراتب ملکداری خدا یتعالی ازنظرقرآن مجید !!

برای بدست آمدن حقایقی از بیانات امام علیه السلام هیچ چیز بهتر از آیات مربوطه قرآنی ما را راهنمائی نمیکند .

اکنون‌دراینجادربند مورد شرح که‌آن بزرگوار اشاره بافخرملك او کرده وبطور کلّی تمام ملك او را فاخرذکر کرده ؛ باید دانست

که مفهوم این معنا از نظر قرآن مجید چیست . (۱)

با آنکه شرح این موضوع گسترش زیادی دارد ولی نگارنده سعی خود را برای اختصار وفشرده کردن مطالب بکار برده وفقط اشاره بفهرستی از آیات مربوطه با مختصر تفسیری از آنها مینماید تا خواننده هریك باندازه درك خود از آن استفاده نماید .

خدایتعالی درجائی از قرآن مجید برسبیل قدرت وتوانائی خود برملکداری و برایجاد هرچیز میفرماید : س ۵ ی ۱۷ ، **وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.**

وازبرای خداست پادشاهی وملك داری آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست ، میآفریند هرچه را که میخواهد ، وقادر علی الاطلاق ، وبرهمه چیز توانا است .

مضمون این آیه شریفه درچند مورد در قرآن بروجوه دیگر تکرار شده است ، پس با توجه باین معنا امام علیه السلام بصاحب ملکی توسل جسته است که قادر وتوانا برهمه چیزاست .

ودرجای دیگر ازقرآن خدایتعالی برسبیل گواهی بامورآفرینش درپادشاهی خود میفرماید : س ۸۵ ی ۹ ، **اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** ؛ اشاره توسل امام دربند مورد شرح برآن خدائیست که اورا ثابت است ملکداری و پادشاهی آسمانها وزمین وبرهمه چیز از افعال و اقوال بندگان گواه وداناست وبرهراسرار آشکار ونهان مطلع است .

جائی بر سبیل نفی شرك و ولد از خود میفرماید : س ۲۵ ی ۲ ، **اَلَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ ،**

۱ـ نگارنده در کتاب « بیان حقیقت » در ذیل بیان امام ولی عصر (عج) که عرض میکند : (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ) بمناسبت مقام ملکداری خدایتعالی آیاتی از قرآن مجید را شاهد کلام آورده که درفقره موردشرح ازاین دعا هم مورد استفاده قرار گرفته است .

(اشاره توسل امام علیه السلام) بر آن مالك وپادشاهی است که فرانگرفته فرزندی ونبوده باشد ازبرای او انبازی درپادشادهی وملك داری .

جائی برسبیل سپاسداری ازطرف تمام موجودات کهدرعالم هستند ، میفرماید : س ۶۴ ی ۱ ، **یُسَبِّحُ لِلّٰهِ مٰا فِی السَّمٰوٰاتِ وَمٰا فِی الْاَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ ...** اشاره توسل امام بر آن مالك وپادشاهی است که تمام موجودات درعالم اورا بپاکی وپاکیزگی ستایش مینمایند .

جائی بروجه ستودن خود از تحکیم و تحسین مبانی خلقت میفرماید : س ۶۷ ی ۱ ، **تَبٰارَكَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْكُ وَ هُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ** ، (اشاره توسل امام بر آن صاحب ملکی است) کـه بزرگوار ومتعالی است از صفات مخلوقات در ذات وصفات ، آن خدائی که بدست قدرت اوست پادشاهی دنیا وآخرت .

جائی برسبیل افاضه‌حیات واراده موت بربندگان میفرماید : س ۹ ی ۱۱۶ ، **اِنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلٰا نَصِیرٍ .**

(اشاره توسل امام بر آن پادشاه و صاحب ملکی است) کـه زنده گـرداند مردگانرا وبمیراند زندگانرا کهه‌یچکس‌راهیچ‌کارسازوچاره سازی‌غیرازاونیست .

جائی بروجه‌اختیاروقدرت‌کامله‌خود درامر آفرینش‌میفرماید : س ۴۲ ی ۴۸ **لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ اِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ الذُّكُورَ .**

اشاره توسل بر آن خالق ومالکی است که میآفریند آنچه‌را که میخواهد ، میبخشد هر که را که‌خواهد ازدختران ومیبخشد هر که را اراده فرماید ازپسران .

جائی بر وجه آگاهی و اظهار قدرت واحده میفرماید : س ۵ ی ۴۰ ، **اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَ الْاَرْضِ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَاللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ .**

اشاره توسل بر آن مالك ارض وسماء است كه‌توانا برشكنجه وتوانا برافاضه رحمت وآمرزش است وقادر است بر آنچه كه اراده فرماید .

جائی‌درمقام‌آگاهی ازبرای خوف ورجاء بندگان ، میفرماید : س ۴۸ ی ۱۴ **وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشٰاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشٰاءُ وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً**

اشاره توسل بر آن مالك آسمانها وزمین است كه همه امور ملك درقبضه اقتدار اوست ، میآمرزد هر كه را خواهد ، وشكنجه میكند هر كه را اراده فرماید واو آمرزنده ومهربان است .

جائی بروجه اظهار قدرت واحده در نصرت و یاری بندگان میفرماید : س ۲ ی۱۰۶ ، **اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلٰا نَصِيرٍ .**

اشاره توسل بر آن خالق ومالك‌آسمانها وزمین است كه هرچه خواهد تواند كرد وغیراز او كسی مالك امور بندگان نیست !!

جائی بروجه ظهور اولین تحوّلات در واقعه رستاخیز میفرماید : س ۶ ی ۷۳ **قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عٰالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهٰادَةِ ....**

اشاره توسل بر آن پادشاهیست كه سخن او نافذ است در كائنات و از برای اوست ملكداری وپادشاهی در روزیكه دمیده شود در صور (۱) یعنی منفرد باشد در ملكداری درآن واقعه بدون‌منازع‌ومخالفی‌واوست دانندهٔ غیب كه«عالم ملك» است .

و باز در حالات رستاخیز در این مورد بروجه دیگر تكرار میفرماید : س ۴۵ ی ۲۶ ، **وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ .**

اشاره توسل بر آن پادشاهی‌است كه مالك جمیع مكونات است وقادرخواهد

۱ـ نگارنده درباب «نفخه صور» مطالبی بتفصیل ازنظرقرآن مجید درکتاب «سرنوشت‌انسان» آورده ، طالبین برای اطلاع بیشتر بآن‌كتاب مراجعه نمایند .

بود براعاده اجسام در روز رستاخیز ، روزیکه قائم شود قیامت در آن روز و زیان کنند تباهکاران .

جائی برسبیل تقریر وحدانیّت و کمال سلطنت قاهره در دار آخرت ، میفرماید : س ۴۰ ی ۱۶ ، **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ** .

اشاره توسل برآن مالك وجهانداریست که شاید اولین خطاب او در واقعه رستاخیز براهل عالم چنین باشد (کیست مالك وفرمانروا امروز !!!) پس چون همه در آن روز بوحدانیّت اوسبحانه علم ضروری حاصل کرده باشند در جواب گویند : پادشاهی مرخدایراست که یکتا وبی‌همتاست درکار گذاری وفرماندهی .

(بعضی گویند چون ندای (**لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ**) برآید هیچکس از اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب ندا داده گوید : (**لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ**) .

و همچنین باز در جای دیگر در این مورد بروجه دیگری میفرماید : س ۲۵ ی ۲۸ ، **اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمٰنِ** پادشاهی وملکداری درآن روزثابت است مرخدایرا که بخشاینده است ، چه همه پادشاهی ملوك باطل شود ومدّعیان در آن‌روز دعوی از مالکیت بربندند .

پس اظهار قهّاریّت درآیه اول واقرار رحمانیّت‌درآیه دوم ، دلیل برحکومت عدل گستری درآنروز است .

همچنانکه درجای دیگرمیفرماید : س۲۲ ی ۵۵ ، **اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فِي جَنّٰاتِ النَّعِيمِ ، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَأُولٰئِكَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِينٌ** .

پادشاهی وفرمانروائی در آنروز خدایراست که حکم کند میان بندگان ، پس آنها که گرویدند وکار شایسته کردند دربهشتی پرنعمت خالد گرداند ، وآنها که‌نگرویدند وآیاتهای اورا تکذیب کردند درشکنجه ناگواری‌جایگزین نماید .

وخلاصه خدایتعالی درجائی برسبیل تقریرمالکیّت درامر شفاعت میفرماید :
س ۳۹ ی ۴۵ ، قُلْ لِلّٰهِ الشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ثُمَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .
اشاره توسل برآن خدائیست کـه مالك جمیع شفاعت است ، و بی اذن او هیچکس شفاعت نتواند کرد ازآنجهت که تنها از برای اوست ملکداری وپادشاهی مطلق در آسمانهـا و زمین در دنیـا و آخرت ، پس بسوی حکم او باز گـردانیده خواهید شد.

حاصل آنکه دراین آیات شریفه مراتب ملکداری خدایتعالی دردنیاوآخرت بروجوه گوناگون ذکـر گردیده ، واز اینجهت میتوان دریافت کـه حقاً این چه توسلی بسیار عظیم است که امام علیه السلام دربند مورد شرح عرض میکند :
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ مِنْ مُلْكِكَ بِاَفْخَرِهِ وَ كُلُّ مُلْكِكَ فاخِرٌ ، و سپس او را بتمـام ملك او سوگند داده وعرض میکند :
اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ بِمُلْكِكَ كُلِّهِ ، ودرتفسیر آیاتیکه گذشت معنای افخرملك او و کلّ ملك او کاملا روشن وآشکار گردید .

مراتب ملکداری خدایتعالی ازنظر اسماء صفات اوسبحانه !!

ازمطالبی که گذشت گمان نمیرود دیگرموضوعی در باب پادشاهی و ملکداری الهی باقی مانده باشد ، ولی چون معـانی اسمـاءِ صفـات او با تفاسیـر آیات مربوطه ارتباط کامل دارد بلکه میتوان گفت مطالب قبل خود شرحی از اسماء صفات اوست ، لـذا عین اسامی را باترجمه مختصر متذکّـر شده تا باز اهمیّت توسل امام در بند مورد شرح روشنتر گردد .

يٰا مٰالِكَ كُلِّ مَمْلُوكٍ — ای مالك هرملوك .

یٰامَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالْجَمالُ	ای آنکه ازبرای اوست ملك و والائی .
یٰا مٰالِكَ الْمُلْك	ای مالك ملك .
یٰا مٰالِكاً غَیْرَ مَمْلُوكٍ	ای مالك مملوك نشدنی .
یٰا مَنْ لاٰ مُلْكَ اِلّا مُلْكُهُ	ای صاحب ملکی که ملکی جزملك او نیست .
یٰا مَنْ لَیْسَ لَهُ شَرِیكٌ فِی الْمُلْكِ	ای آنکه نیست اورا انبازی درملکداری وپادشاهی
یٰا مَنْ لاٰیَزِیدُ فِی مُلْكِهِ شَیْءٌ	ای آنکه نیفزاید در ملك او چیزی .
یٰا اِلٰهَ كُلِّ شَیْءٍ وَ مَلِیكَهُ	ای خدای هرچیز ومالك وصاحب آن .
یٰا مَنْ لَهُ مُلْكٌ لاٰ یَزُولُ	ای آنکه ملك وپادشاهیش زوال ندارد .
یٰا مَنْ هُوَ مَلِكٌ بِلاٰ عَزْلٍ	ای فرمانروای عزل ناپذیر .
یٰا مَنْ لاٰ یَدُومُ اِلّاٰ مُلْكُهُ	ای آنکه دوام نمی‌آورد ملکی مگرملك او .
یٰا مَنْ هُوَ فِی مُلْكِهِ مُقِیمٌ	ای آنکه در ملك خود اقامت داری (ای آنکه درپادشاهی خود پایداری) .
یٰا مَلِكاً لاٰ یَزُولُ	ای پادشاه زوال ناپذیر .
یٰا مَنْ مُلْكُهُ قَدِیمٌ	ای آنکه ملك وپادشاهیش دیرینه است .
یٰا مَنْ مَلَكَ فَقَدَرَ	ای آنکه مالك و توانائی (ای آنکه مقدّرات اعطای ملك دراختیار تواست) .

این است مراتب ملك داری و پادشاهی خدایتعالی که همه افتخار آمیز وامام علیه السلام دربند مورد شرح بآنها توسل جسته است .

مُلك الهی

ای ملیك مقتدر حیّ ودود — ایکه هستی مالك مُلك وُجود
پادشاهانرا تو بخشی ملك و نام — هر بزرگی از تو شدصاحب‌مقام
عزّت و رفعت ز شاهان جهان — مر تورا باشد نه از نام آوران
غیر تو خالق نباشد هیچکس — چون توئی مالك‌بهرمملوك بس
صاحب ملکی وهم‌صاحب جلال — هر جمالی از تو آمد در کمال
نه‌تورا انبازی اندرمُلك خویش — نه‌منازع کس‌تورا باشد به پیش
ملك‌هستی از تو باشد در وجود — هر نبودی‌از وجودت گشته بود
هر که آمد در وجودی از عدم — میزند بر ملك هستی صد قدم
هر قدم گامی بسوی نیستی — چون نمی یابد مقـام ایستی
آنکه در بحر وجود آمد کنار — زد بهستی پشت پا بر اختـیار
اینکه من راه فنا بردم به پیش — از ازل دانستمی اسرار خویش
که نماند هیچ چیزی پایدار — چونکه هستی بر عدم داردقرار
آنکه بر دنیا و عقبی[۱] مالك‌است — اهل عالمرا تماماً هالك است
این ندا آید زمانی در حجاب — ملك‌ازآن کیست کو مالك رقاب
پاسخی درآن ندا آید بگوش — که بُوَد امروز هرمالك خموش
غیرازآن‌مالك که‌یکتاقاهراست — سلطنت اورا بعقبی[۱] ظاهر است
مالك روز جـزا در واپسین — مالك امـر شفـاعت بر یقین
هریك از املاك او در هردیار — باشد او را جلوه ای در افتخار
افخر املاك او باشد بهشت — مرحبا هرکس‌برآن‌شدسرنوشت
این امیدم باشد از او در نهان — که‌مرا ملکی ببخشد در جنان

هم اگر بخشد گلستانی بیار
بهتر از آنرا عطا سازد به«زار»

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن عُلُوِّکَ بِاَعلاهُ وَکُلُّ عُلُوِّکَ عالٍ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِعُلُوِّکَ کُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم از تو ، از مقام رفیع و والای تو ، و بحق بلندترین و والاترین مرتبه آن ، درحالیکه تمام مراتب مقامات تو بلند قدر وفرازمند است ، خدایا درخواست میکنم ازتو بحق تمام مراتب والایت .

معنی علوّ خدایتعالی چیست ؟!

همانطور که قبلا اشاره شد : بعضی از صفات خدایتعالی را بهیچوجه نمیتوان اسم ورسم و معنائی برآن قائل شد و فقط میتوان باتوجه بآیات قرآنی که مربوط بآن صفت است وبا توجه بسخنان ائمه هدی (ع) توضیحاتی دربارهٔ آنها داد و اشاره به نکاتی از معانی نمود که در حدود سطح افکار بشری دور میزند ، و الّا اصل معنا را خدایتعالی خود دانسته و کسانی که علم شناسائی ومعرفت خود را بآنها اختصاص داده است .

در اینجا صفت « علوّ » همین خصوصیّت را دارد که معنای آن بسیار دقیق و نمیتوان آنرا بقالب الفاظ در آورد ، با آنکه اهل لغت : برآنند که علو بمعنی بلندی و والائی است ، ولی مصداق بلندی و والائی را نمیتوان در شأن خدایتعالی معنا کرد ، مگر آنکه گفته شود : علوّ خدایتعالی بمعنی مقام ربوبیّت و احدیّت او ؛ مقام جباریّت و صمدیّت او ، مقام کبریائی و عظمت او ، مقام رفعت و شأن او ، مقام اقتدار وسلطنت او ، وخلاصه همان مقام غیب‌الغیوبی که اشاره بمرتبه (کنت کنزاً مخفیّا) شده است ، میباشد و آن مرتبه‌ایست که بسرادقات جمال و جلال او

مربوط است .

و اگـر با توجه بآیات قرآنی معنی این صفت را در مرتبه تفضیل بیاوریم ، همچنـان در ذکر آیـات شریفه : **سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی ،وَ لِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی ، وَهُوَالْعَلِیُّ الْعَظِیمُ** ، و آیات دیگر که بعداً تفسیر آنها بیاید ، اشاره معنا بر این است که : خدایتعالی ، بالاترورفیعتروبزرگتراست ازتوصیف وصف گویان وتعریف علما و دانشمندان ، هیـچ دانشی برذات والا و رفیـع او احـاطـه پیدا نخواهد کـرد وبحقیقت مقدّس او راه نخواهد یافت ، **سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ** ، منزّه است ، برتروبالاتر ازآنکه او را بهرنحو وبهر بزرگی توصیف نمایند .

علی علیه‌السلام دریکی ازخطب نهج‌البلاغه درمعنای علوّ خدایتعالی خوب آورده‌است . بعد از آنکه سپاس میکند خدائیرا که هیچ چیز درنزد او پوشیده و پنهان نیست ، عرض میکند : **سَبَقَ فِی الْعُلُوِّ فَلَاشَیْءٌ اَعْلٰی مِنْهُ ، وَ قَرُبَ فِی الدُّنُوِّ فَلَا شَیْءٌ اَقْرَبُ مِنْهُ ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعَدَهُ عَنْ شَیْءٍ مِنْ خَلْقِهِ .....**

یعنی در رفعت و بلندی برتری دارد کـه هیـچ چیـز از او بالاترنیست و در نزدیکی چنان نزدیك است که هیچ چیز از او نزدیکتر نیست (از همه چیز برتر وبالاتراست واز هرچیز نزدیکتر) رفعت وبلندی او او را از مخلوقاتش دور نکرده ونزدیکی او خلق را درمکانی با او مساوی وبرابرننموده است .

علوّ خدایتعالی ازنظرقرآن مجید !!!

آیاتی که در باره « علوّ » خدایتعالی آمده بسیار وبعضی آنهابااین‌جمله پایان‌مییابد : **(اِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ)** اشاره براینکه‌برترو والاتراست ازصفات مخلوقات ، آن خدائی که اداره امورجهان آفرینش براحسن‌وجهی وبمقتضای حکمت ومصلحت دراختیار قدرت واراده اوست .

بعضی دیگـر از آیات را بجمله : **(وَ هُوَالْعَلِیُّ الْعَظِیمُ)** تمام کرده است :

براین اشاره که‌اوست برتروبالاترازحدّ اوهام وبزرگتراز‌اندیشه‌ها وافهام ، ماسوای او نسبت باو درنهایت حقارت وعجزند وعظمت واقتداراو درمرتبه اعلی‌وارفع است ، رفعت ومقام او درمرتبه‌ای مافوق صفات است ، واوسبحانه وتعالی بزرگوار ومتعالی درمرتبه کبریائی وعظمت وجلال است .

و آیات دیگری را بجمله : (وَ هُوَالعَلِیُّ الْکَبِیرُ) پایان داده است : اشاره براینکه : اوست متعالی از همه اشباه و بلند مرتبه از همه اشیاء در ذات خود ، بزرگوار از آنکه از برای او انبازی باشد چه شأن او بزرگتر از ماسوی است وسلطانیّت او اکبر از ماعدا ، جمیع ممکنات در جنب عظمت وجلالت او در نهایت حقارت وصغارتند ودر غایت افتقار ومذلّت !!!

برتر و غالب است برهمه چیز ، بزرگ است که از او بزرگتری نیست ، و والا و رفیع القدر است که از او بالاتری نه !!! همچنانکه آنچه سوای اوست از آن اوست و تدبیر و حکم و داوری در جهان آفرینش در اختیار قدرت او : فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ .

خدایرا بنام اعلیٰ و والای او تسبیح گوئید !!

یکی‌ازاسراربزرگ در درك معنای عظمت وجلال الهی و مقام شامخ اعلی و کبریائی او در آن دستوری است که در ذکر رکوع و سجود در نمازهای یومیه وارد شده ، که در رکوع گفته شود : (سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیمِ وَبِحَمْدِهِ) واز آن بالاتر دربهترین مقام وبهترین جایگاه تقرّب بلکه حسّاسترین موقعیتی ازآن عبادت یعنی در سجود گفته شود : (سُبْحَانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی وَبِحَمْدِهِ) شاید این همان ذکری باشد که پیشوایان ما درطول شبها سر بسجده میگذاشتند وآنقدر این ذکر شریف را تکرار میکردند که از خود بیخود شده بیهوش بگوشه ای می افتادند : آری حالات علی علیه‌السلام براین منوال بوده واگرداستان حضرت‌سجّاد علیه‌السلام را شنیده

باشید ، ازهمین جهت اورا به « سجّاد » ملقّب کردند

گویا دیگرصفتی بالاتر از اعلی برای خدایتعالی نمیتوان ذکر کرد ، چون خود دستور صریح داده است که مرا باین نام تسبیح گوئید ، همچنانکه فرمود : س ۸۷ ی ۱ ، (سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی) یعنی تنزیه کن بنـام پروردگار خود کـه برتر و والاتراست ، دربعضی ازتفاسیر روایتی مذکور است کـه چون بنده گوید : (سُبْحٰانَ رَبِّیَ الْاَعْلٰی) خدایتعالی گوید : راست گفت « اَنَا الْاَعْلٰی فَوْقَ کُلِّ شَیْءٍ» منم بالاتر ازهرچیز .

ودر جای دیگر از قرآن مجید خدایتعالی‌این معنا را در رد گفتارمشرکین بروجه شایسته‌تری آورد وخود را ازتمام نقائصی که لایق ذات اقدس او نیست منزّه میدارد ، همچنانکه‌میفرماید : س۱۷ی۴۳ ، سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالٰی عَمّٰا یَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِیراً اشاره براینکه پاك و منزّه است از آنچه میگویند،برتروبالاتراست ، یعنی در اعلی مرتبه وجود و واجب‌الوجود بذات خود است ، مرتفع ازصفات مخلوقات هیچکس در ذات وصفات مشابه او نیست ، اعلم واقدر وارفع و اعلی از هرعالم و قادر و رفیع وعالی است : فَتَعالَی اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ ، حکم وفرمانروائی او برتر و والاتراست ، ثابت است در ذات وصفات خود وثابت است ازبرای او تمام ملکوت آسمانهاوزمین و اوست که آفریدگار عرش اعلی و عظیم است که وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ... از برای اوست وصفی برتر وبالاتر درآسمانها و زمین ، وصفی عجیب الشأن که مدار افکار بشری بآن احاطه ننماید و روزنه‌ای برای‌همانندی درآن راه نیابد که : لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ؛ اصلا چیزی در عالم نیست که بتوان باو مقایسه کرد یعنی همانطور که خود فرمود : ازهمه چیز بالاتر ووالا تر است حتّی از صفاتی که برای او قائل میشویم .

اکنون که معنی علوّ واعلا درصفات خدایتعالی ازنظر قرآن مجید تا حدی روشن گردید ، پس باتوجه به بیانات امام علیه‌السلام دربند موردشرح اهمیّت این‌توسل

بخوبی ظاهر وآشکارشد که عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ عُلُوِّكَ بِاَعْلاهُ وَ كُلُّ عُلِوِّكَ عالٍ .

سیر تکامل مردم جهانرا بسوی خدا شناسی آشنا تر میکند ؟!

درروایتی کهسندآن بسیار معتبراست ،مرویست که رسول اکرم هنگامیکه درمقام ابراهیم مشغول بنماز بود جبرئیل برای آنحضرت دعایرفیع الشأنی آورده ، که آن بهدعای « مجیر » معروف ودر مفاتیح و کتب دیگر مذکور است .

در آن دعای شریف مرتبه علوّ خدایتعالی را از نظر اسماء صفات او بیان داشته است .

بعضی از مردم بخصوص بعضی از کسانیکه خود را روشنفکر میدانند تصوّر میکنند ویا چنین عقیده دارند که این ادعیه وسخنانی که از طرف انبیاء و اولیاء رسیده صرفاً جنبه سئوال وتقاضا دارد ویا باید حتماً اهل فقر و نیاز بآنها متوسل شده وبا عجز وزاری آن کلمات را بخوانند ؛ درحالیکه اینطور نیست .

تمام مطالب و سخنانی که از طرف پیشوایان اسلام رسیده ، همه از نظرخدا شناسی وآشنائی خلق عالم بمعارف الهی ، بلکه همه از نظر تعالیم عالیه اخلاقی و اجتماعی وانضباطی بوده وبرهر فردی لازم است که بآن ادعیه وبیانات توجه نماید تا خود را برای طی مراحل صعود بآخرین مرحله کمال آماده نماید .

ببینید درآن دعای شریف(**دعای مجیر**) که متجاوز از دویست نام الهی درآن یادآورشده خدایتعالی خود اسماء صفات خود را چنین تفسیر کرده که وجه مشترك آن که بین صفات اوومخلوق است متمایز ودانستهشود کهاوراهمانندی نیست (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَئٌ).

یعنی ازآغاز تا پایان آن دعا تمام صفات خود را بر وجهی متذکر شده که پس از مرتبه تنزیه،آنها را در مرتبه عالیتر قرار داده است همچنانکه درمقام تعلیم

میفرماید ؛ **سُبْحانَكَ یا اللهُ تَعالَیْتَ یارحمنُ، سُبْحانَكَ یا رَحیمُ تَعالَیْتَ یا کَریمُ سُبْحانَكَ یا عَزیزُ تَعالَیْتَ یا جَبّارُ** : اشاره براینکه : منزّهی ای خدا برتری ای بخشنده ؛ منزّهی ای بخشنده، برتری ای کریم ، منزّهی ای عزیز ، برتری ای جبّار، وهمچنین منزّه وفرازمندی : ای قدّوس ، ای سلام، ای متکبّر، ای مجیر ، ای مصوّر، ای مقدّر ، ای فتّاح ، ای حمید ؛ ای مجید ـ تا الی آخر که چند صفحه ذکر اسامی صفات را دربرمیگیرد ، بلکه تا آنجا میرسد که خود صفات عالی را هم تنزیه کرده ومیفرماید : **سُبْحانَكَ یا والی : تَعالَیْتَ یا مُتَعالی (یا عالی) سُبْحانَكَ یا عَلِیُّ تَعالَیْتَ یا اَعْلی** ، البته معانی این کلمات بسیار دقیق ونیازبتأمل وتدبّرعمیقی دارد . همچنانکه نگارنده نمیداند چگونه ترجمه آنرا برشته تحریردرآورد . آخرخوب توجه کنید : معنی منزّه وپاکیزه ای ای عالی وبرتروبالاتری ای عالیتر یعنی چه !!! شاید اشاره براین باشد که معنائی براین صفات نمیتوان قائل شد ، چون هرمرتبه عالی و عالیتر کـه در ذهن خطور کند ، باز خدایتعالی آنرا تنزیه کرده ودر مرتبه عالیتری قرار داده است .

اینها مطالبی است که شاید تا کنون ازلابلای سخنان پیشوایان اسلام بیرون کشیده نشده و این امیدواری حاصل است کـه بعداً خدا شناسان این مطالب را در معارف الهی حلاّجی کرده ومردم جهانرا بخداشناسی واقعی آشنا سازند چون دیگر آنزمان سپری شده است ، که هر کس را میخواستند خداشناسی بیاموزند به دوبیت شعر اکتفا کرده و (نه مرکب بُوَد و جسم نه مرئی نه محل) برای او میخواندند . و بحث خود را تا حدّ صفات سلبیه وثبوتیه متوقف میکردند ، همانطور کـه امروز مردم جهان درامر اختراعات واکتشافات پیشرفت قابل توجهی کرده بلکه بپاره‌ای از اسرار در امور فضائی پی برده‌اند ، در امرخدا شناسی هم دانشمندان خدا شناس پیشرفتهای چشمگیری کرده کـه هم اکنون درجهان اسلام بخصوص دانشمندان معاصر در همین زمینه کتابهائی نوشته و حتّی از نظـر علمی هم بطور شایسته ای

براثبات وجود خدا سخن رانده‌اند که نگارنده درخلال این کتاب درموارد مربوطه بعضی ازمطالب آن کتب را اقتباس کرده وبنام آنها متذکّرشده است .

نتیجه آنکه چون امروز دانش بشری بمرحله‌ای رسیده که معارف الهی را بطور دقیق و موشکافی بررسی مینماید و در واقع سیر تکامل مردم جهانرا بسوی خدا شناسی واقعی راهنمائی میکند ، پس باید خدا شناسان باسماء صفات الهی توجه بیشتری داشته وبخصوص درهمین بند مورد شرح ازدعا این بحث را مورد دقت کامل قرار داده تا مفهوم واقعی ازمعانی : **عُلُوّ وَأَعْلَى وَعَلِيّ وَمُتَعَالِي** ، بدست آید .

اسماء صفاتیکه درمعانی علوّ خدایتعالی آمده است !!

همانطور که قبلا گفته‌شد : اسامی صفات خدایتعالی ما را بدرك حقایقی ازمعانی آشنا میسازد ، وباآنکه ذکر هرنامی مستلزم شرحی جداگانه است ، ولی چون بنای اختصار درکاراست فقط بذکرنام وترجمه اکتفا کرده و خواننده میتواند با عطف توجه بمطالب آیات قرآنی که مرتبط بوده وتفسیر آنها گذشت خود نتیجه را دریابد .

يَامَنْ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ : ای آنکه او بزرگ است و برتر

يَامَنْ هُوَ فِي قُوَّتِهِ عَلِيٌّ : ای آنکه او درتوانائی خود والا وبلند مرتبه است

يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ قَرِيبٌ : ای آنکه او در والائیش نزدیك است

يَا عَالِي - يَا عَلِيُّ : ای بلند - ای والا - ای برتر

يَا مَنْ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى : ای آنکه برای اوست مثل اعلی (ای آنکه برای او برتری وبلندی است)

يَا مَنْ لَهُ الصِّفَاتُ الْعُلْيَا : ای آنکه برای اوست صفات عالی‌ترو برتر

يَا مَنْ لَهُ السَّمَوَاتُ الْعُلَى : ای آنکه برای اوست آسمانهای فرازتروبالاتر

يَا مَنْ تَعَالَى جَدُّهُ : ای آنکه بزتراست بخت واقبالش (ای آنکه بلندتر است مقام جلال او)

یٰا مَنْ دَنیٰ فِی عُلُوِّه : ای آنکه نزدیك است در بلندی خود (نزدیك است درعین والائیش)

یٰا مَنْ عَلاٰ فِی دُنُوِّه : ای آنکه بلند است در نزدیکی خود (برتر و والا است درعین نزدیکیش)

این است مراتب علوّخدایتعالی که امام علیه السلام دراین بند ازدعا عرض‌میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِعُلُوِّكَ كُلِّه .

انبیاء عظام و ائمه هدی (ع) مظهر مراتب علوّ الهی هستند

ازمطالبی که دربارهٔ مراتب علوّ خدایتعالی‌ازنظرقرآن مجید وبیانات پیشوایان اسلام گذشت شاید معنا برای درك عموم کافی باشد ولی موضوع دیگری که بجای مانده و شاید یکی از اشارات توسل امام (ع) در بند مورد شرح برهمان‌باشد آنست که : دانسته شود : مظهرعلوّخدایتعالی درتمام اعلی‌مراتبی است که مقام روح تمام مقامات است !!!

همچنانکه اگردرخلقت جهان آفرینش تمام جهات خلقت را ازنظر مراتب درمقامات مختلفه زیرنظرقرار دهیم می بینیم که بعضی ازآنها درمرتبه «علوّواعلی» هستند ؛ مثلا ازنظر کلّی هر گاه درخلقت جهان وآسمانها وزمین و کهکشانها نظر افکنده شود ، بادقت و توجه در مدارك آیات مربوطه قرآنی خواهیم دریافت که «عرش الهی» درمرتبه «علوّ واعلی» است ، همچنانکه این معنا در تمام مراتب خلقت مصداق داشته و گذشته ازاین امام علیه السلام در بند مورد شرح تصریح فرموده است : (مِنْ عُلُوِّكَ بِاَعْلاٰهُ وَ كُلُّ عُلُوِّكَ عالٍ .)

واین معنا معلوم میدارد که بطور کلّی تمام جهات خلقت درمرتبه علوّ بلکه بعضی درمرتبه «اعلی» هستند ، واگربخواهیم مصداق این معنا را در مقام مخلوقات جستجو کنیم ، با توجه بشرح فقرات قبل خواهیم دریافت که وجود مقدّس انبیاء

عظام وائمه هدی (ع) علوّ مخلوقات بلکه در مرتبه اعلا هستند ، (و در اینجا باید دانست که بر گشت هرمقام علوّ واعلائی درمخلوقات متوجه مقام ربوبیّت است) واز بیاناتی که درشأن بعضی ازایشان آمده مصداق این معناکاملا ظاهراست ، همچنانکه در زیارات جامعه : سلام برائمه هدی عطف باین جملات آمده که گفته میشود : (وَوَرَثَةِ الْاَنْبِیاءِ وَ الْمَثَلِ الْاَعْلیٰ) اشاره براینکه ائمه هدی وارث انبیا و اعلا حجّة ودلیل بروجود حق وآیات اعلای خداوند ونیز اعلا مظاهرصفات او هستند ، ودراین عبارت که این دوجمله را مترادف آورده معلوم میدارد که‌ائمه هدی درمقام وراثت انبیاء هم درمرتبه اعلی‌وارفع هستند ، البته دراین معنا مطالب دیگریست که اکنون مجالی برای گسترش‌آن نیست و بهمین مختصر اکتفا گردید .

بنابراین باتوجه به بیان امام علیه‌السلام در بند مورد شرح باعتبار این بیانات از جهتی اشاره توسل براینست : خدایا تورا بحق مقام علوّ وبرتری تو و بحق مراتبی ازآن که وجود مقدّس انبیا و ائمه هدی (ع) هستند اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت داریم .

عُلوِّ الٰهی

بشنو این معنا در اوصاف اِلٰـه — تا نباشی بعد از این گم کرده راه
کس نمیداندکه اورا وصف ،چیست — آنچه دروصف‌آید،اوراوصف‌نیست
هر کسی دارد گمانی ، در نهان — که چسان او را بوصف آرد بیان
آن یکی گوید علیم و قادر است — وان دیگر گوید حکیم‌وجابراست
آن یکی گوید سمیع است وبصیر — هم علیم و هم حلیم و هم خبیر
هم جمال و هم جمیل وهم جلیل — هم مکین و هم وکیل و هم کفیل
آن‌یکی برزعم‌خود گفتاکه دوست — زنده و پاینده و قیّوم اوست

وان دیگر گوید منیع‌است و رفیع — هم قریب و هم بدیع و هم شفیع
حاصل او را در هزار و یك مقام — هر کسی خواند به اوصافی تمام
لیك او را درصفت تعریف نیست — چونکه ذاتش درخور توصیف نیست
هرچه دروصف‌آیدش بالاتر است — بلکه عالیتر ز هر والا تر است
اینکه گفتا هرعلوّش عالی است — معنیش از هر علوّی خالی است
اکبر و ارفع بمعنا باشد آن — که به اعلیٰ وصفش آید آنچنان
انبیا هر یك در اعلیٰ رتبه اند — چونکه براعلیٰ سخنها گفته اند
اولیا از آن مقام بس رفیع — جای خود بگزیده در صدرمنیع

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

نکته ای گویم که خارج ازبیان — باشد آن در نزد اهل دل نهان
در علوّ معنای عالیتر علیست — زین سبب آن نام نامی از ولیست
گفته در امّ‌الکتابش آن حکیم — نزد ما باشد علی را بس عظیم
من ازاین‌معنا گذشتم چونکه‌دوست — هرکه‌را خواند علی‌اوخودنکوست
هرچه را بینی بعالم در رکود — باشد آنرا بس مراتب در وجود
رتبه‌ای در سطح ادنیٰ و قریب — رتبه ای اعلا ز ارفع بر حسیب
رتبه‌ای چون قلّه ، بالا درجبال — رتبه ای بالا ز هر حدّ کمال
این سخن را بس تأمل لازم است — برکسی کوسوی وصلش عازم‌است
تا بداند آنچه باشد در جهان — باشد آنرا هر مقامی در مکان
در زمین اعلا مکان باشد حجاز — در سما از عرش بر شد پرده راز
در بهشتش همچنین چندین مقام — عدن وفردوس و نعیمش برده نام
مقعد صدقش بُوَد اعلا مکان — که من آن خواهم به بستان جنان

« زار » خواهد باشدش این سرنوشت
جای او اعلا مقامی در بهشت

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن مَنِّکَ بِاَقدَمِهِ وَکُلُّ مَنِّکَ قَدیمٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِمَنِّکَ کُلِّهِ

خدایا درخواست میکنم از تو ، ازعطـا و بخشش ورحمت ونعمت تو ، وبحق دیرینه‌ترین مراتب آنها ، درحالیکه تمام مراتب احسان و عطای تو دیرینه است ، خدایا درخواست میکنم ازتو بحق تمام مراتب منّتت .

«منّ» خدایتعالی چیست ؟؟!

قبلابایدگفت که «منّ» بمعنی بخششی است که بخشنده قصد جبران وعوضی از اعطای خود بر بخشیده شده نداشته باشد و کلمه «منّت» هم مشتق از «منّ» میباشد و مراد از معنای آنهم همین است کـه غرض معطی از اعطای هر نعمتی قطع حاجت معطی له باشد بدون درخواست جبرانی .

وامّا بطور کلّی معانی «منّ ومنّت» را میتوان ازنظرصفات خدایتعالی ، به‌بخشش ونیکوئی‌واحسان ونعمت ورحمت ؛ تعبیر کرد ودرقرآن مجید هم مصداق این‌معانی بخوبی روشن است که بعداً اشاره بتفاسیر آیات مربوطه خواهیم کرد .

ولی مواردیکـه این معنا درباره بندگان آمده است وانمود آن در همـان مرتبه‌ای است که معنای مصطلح آنرا میرساند ، یعنی اصطلاح معنی « منّ و منّت » درمیان مردم براینست که هر گاه کسی چیزی را بردیگری ببخشد در مقابل،چشم داشت جبران وتلافی کردن داشته باشد ، یاآنکه حالتی در بخشنده ایجاد شود کـه نفس او بتفاخر یا به ریا یا به برتری و یا خود پسندی گرایش پیدا کند ، و یا در مقابل بخشش خود اظهارات ناروائی کرده و یا قیافه خشنی بخود گرفته بطوریکه

طرف بخشش را تحقیر وناراحت نماید ، بلکـه گاهی این حالات بحدّی قوّت پیدا میکند که اهل منّت اجرخود را ضایع وعمل خود را باطل میگردانند ، همچنانکه خدایتعالی این معنا را درجائی ازقرآن مجید آورده و میفرماید : س ۲ ی ۲۶۴ ، **یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لٰا تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَالْاَذیٰ** .... اشاره براینکه ای اهل ایمان احسان وبخششهـائی کـه میکنید آنرا بمنّت وآزار وترش روئی باطل نسازید که آن منافی اخلاص است ....

وهمچنین خدایتعـالی در جای دیگـردرمورد منّت گزاری بندگان بروجه دیگری اشاره میفرماید : همچنانکه بعضی از اعراب در زمان رسول اکرم ازنظـر ایمانی کـه بآن بزرگوار آورده بودند منّت میگذاشتند و میگفتند ما بدون جنگ وجدال باتو ایمان آوردیم ، خدایتعالی در باره ایشان میفرماید : س ۴۹ ی ۱۷ ، **یَمُنُّونَ عَلَیْکَ اَنْ اَسْلَمُوا قُلْ لٰاتَمُنُّوا عَلَیَّ اِسْلٰامَکُمْ بَلِ اللّٰهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ اِنْ هَدٰیکُمْ لِلْاِیمٰانِ** .... اشاره براینکه : ای پیغمبرمنّت می‌نهند برتو بآنکه اسلام را قبول کرده‌اند ، بگو بایشان منّت منهید برمن باسلام آوردن بلکه خدایتعالی منّت می نهد برشما به آنکـه هدایت کرد شما را براه راست و بسوی ایمـان ، از این بیانات معلوم میشود که معنای صفت منّت درخدایتعالی غیر ازآن معنائی است کـه درصفت منّت بندگان مصطلح است و همانطور که گفته شد منّت او بخشش و اعطای بلاعوض است ونیز معانی عالیتری دارد که بعداً درتفاسیر آیات مربوطه بآنها اشاره خواهد شد ، چون درشأن مقام ربوبیّت نیست که دراعطای نعمتها بربندگان چنان منّتی گزارد که بندگان بآن موصوفند ، وهمانطور کـه درآیه سابق‌الذکر گذشت خدایتعالی خود،بندگانرا از منّت گزاری درصدقات و بخششها منع فرموده وآنچه را خود منع فرماید خود روا نمیدارد .

بنابراین منّتی که‌خدایتعالی بهمان معنای اول بربندگان روامیدارد ممدوح ومنّتی که بندگان بمعنای دوم بریکدیگرروا میدارند مذموم است .

« منّ » خدایتعالی افاضه‌رحمت و ایصال بنعمت است !!!

دوموضوع مهم درقرآن‌مجید است که‌خدایتعالی جنبه عمومی بآنها داده واشاراتی دارد که اساس این عالمرا برپایه این دو استوار کرده است ، یکی‌افاضه رحمت بتمام موجودات که اصلا جهان آفرینش را برآن منظور ایجاد فرموده و دیگری ایصال به نعمت که همه مخلوقات را شامل گردانیده .

درباب رحمت الهی در صفحه ۱۱۰ در فقره اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ رَحْمَتِكَ .... مطالبی گذشت ولی دراینجا فقط اشاره میشود که خدایتعالی ازبیان قول کرّوبیان و حَمَلهٔ عرش میفرماید : س ۴۰ ی ۷ ، **رَبَّنا وَسِعْتَ كُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَعِلْماً** ؛ پروردگارا ، فراگرفته است رحمت ودانش تو برهمه چیز .

پس رحمت واسعه او شامل تمام موجودات و منّتی برتمام اهل عالم است ، وشاید مصداق نام شریف او « **یا عَظیمَ‌الْمَنّ** » ازهمین جهت باشد که منّتی بزرگ برتمام موجودات درجهان‌آفرینش دارد ، واین معنا دریکی‌ازفقرات دعای «سمات» خوب آمده است که عرض میکند : **وَبِرَحْمَتِكَ الَّتی‌مَنَنْتَ بِها عَلٰی جَمیعِ خَلْقِكَ** یعنی‌وبرحمت توآنچنان رحمتی که‌منّت گذاشتی بآن رحمت برهمه‌آفریدگانت .

و امّا منّت بزرگ دیگر ایصال بنعمتهائیست که شرح آن خود ، کتاب جداگانه‌ای دربرمیگیرد وکافی است که در این مورد بیان قول حقتعالی را متذکّر شده ، که فرمود : س ۱۴ ی ۳۷ ، **وَاِنْ تَعُدّوا نِعْمَتَ‌اللهِ لاتُحْصُوها** (۱) که اگر بخواهند نعمتهای ظاهر و باطن او را بشمار درآورند امکان پذیر نیست و شاید این

---

(۱) نگارنده در باب نعم الهی درکتاب « بیان حقیقت » درشرح فقره : اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بِجَمیعِ مَحامِدِهِ كُلِّها عَلٰی جَمیعِ نِعَمِهِ كُلِّها،مطالبی جامع‌آورده ، برای اطلاع‌بیشتر،طالبین بصفحات ۱۳۸ تا ۱۵۱ (چاپ‌دوم) آنکتاب مراجعه نمایند .

اشاره بهمان نعمتهائی است کـه مصداق نامهـای شریف اورا میرساند : **یا ذَا الْمَنِّ وَالْعَطاء ، و یا ذَا الْمِنَّةِ السَّابِقَةِ** ، کـه دربند مورد شرح ارتباط جمله (وَ کُلُّ مَنِّکَ قَدیمٌ) برهمین است که اوسبحانه وتعالی‌صاحب منّ واحسان پیشینه ونعمت وعطای دیرینه است و همانطور کـه حضرت سجّاد علیه‌السلام در مناجات خود عرض کرد : **وَاَنْتَ الْمَنّانُ بِالْعَطِیّاتِ عَلی اَهْلِ مَمْلِکَتِکَ** اوسبحانه و تعالی منّت گـزار است برتمام آفریدگان خود ازعطا وبخشش بسیار تاهرزمان که جهان برقرار باشد .

پس با توجه باین بیانات در بند مورد شرح از این دعای شریف اشاره توسل براینست : خدایا تورا بحق رحمت واسعه تو که بخلق عالم منّت بخش است و بحق نعمتهای بیشمار تو کـه عطا و بخشش آن در جهان آفرینش دیرینه است ، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت داریم .

« منّ » خدایتعالی ازنظرقرآن مجید !!

بیشترازآیات شریفه قرآنی کـه خدایتعالی در مورد « منّ » خود بیـان فرموده : مربوط بایمـان و افاضه ایمان است کـه بطور کلّی بربندگان خود منّت نهاده وآنها را بمرتبه ایمان فائز گردانیده است ، همچنانکه جائی‌میفرماید : س ۴۹ ی ۱۷ ، **بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ اَنْ هَدیٰکُمْ لِلْاِیمٰانِ** ..... کـه شرح آن قبلا گذشت ، وهمچنین درجای دیگر میفرماید : س ۴ ی ۹۴ ، **کَذٰلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا** ؛ که این درشأن گروهی از اهل اسلام است کـه ازجهت حفظ خون ومال خود بزبان ایمان‌آورده ولی‌خدایتعالی برآنهامنّت گذاشته وایمان آنها را ثابت مینماید که هم بدل وهم به زبان ایمان بیاورند .

و نیز در جای دیگـر درسبقت ایمان ضعفا و فقیران از قول اغنیا و اشراف میفـرماید : س ۶ ی ۵۳ **اَهٰؤُلاءِ مَنَّ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنْ بَیْنِنٰا** ، آیا این گروهند کـه به نعمت ایمان و احسان و یا بتوفیق و هدایت منّت نهاد خدا برایشان از میان ما

(وحال آنکه ما اکابر و رؤسای ایشانیم) پس هر کس را که خدایتعالی منّت نهاد وبشرافت ایمان درآورد ، اولیٰ وارجح است ازآنکه مشرف بایمان نشده باشد ولو اینکه ازنظرجاه ومقام دنیائی برتری داشته باشد .

این نکته قابل توجه است که خدایتعالی منّت گزار است برهر کس که اورا توفیق دهد و ارائه طریق نماید براه ایمان همچنانکه خود اشاره میفرماید : س ۱۴ ی ۱۳ ، وَلٰكِنَّ اللهَ يَمُنُّ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ .

بنابراین با توجه به بیانات امام علیه السلام در بند مورد شرح دانسته شد که منّت خدایتعالی بربندگان در ارائه طریق در امر هدایت و در شناسائی خود او سبحانه وتعالی است .

« منّ » خدایتعالی در داستان رستاخیز هم مطرح است !!!

درسوره ؛ الطور : خدایتعالی بعد از آنکه مقام متقین را در جنات نعیم تثبیت میفرماید ، و آنها را به اعطای انواع نعم خود استحقاق میبخشد و مژده مسرّت بخشی از گوارائی خورا کها ومشروبات‌لذیذ بهشتی‌بایشان میدهد ونوید برمصاحبان نیکو وخادمان بهشتی را بروجهی‌دل‌انگیز گوشزد میفرماید : سپس صحنه جالبی از مناظر بهشتی را مجسم ساخته و در گفتگوهائیکه اهل ایمان با یکدیگر برسبیل (منّت) واعطای آنهمه نعمتها درآن مقام جاوید دارند ، بیان قول آنها را متذکّرشده ، که با یکدیگرچنین میگویند : این لطف خدایتعالی درباره ما ازآنجهت است که ما در دنیا خائف بودیم ازشکنجه و عذاب او ، و از عصیان دوری میگزیدیم ، وخود را موظّف بطاعت او میدانستیم پس : فَمَنَّ اللهُ عَلَيْنٰا وَوَقٰينٰا عَذٰابَ السَّمُومِ ، منّت نهاد خدا برما بلطف ورحمت وتوفیق درطاعت و اجتناب ازمعصیت ، ونگاهداشت ما را از عذاب آتشی که نفوذ کننده است .

بنابراین با عطف توجه به بند مورد شرح یکی ازمراتب منّتهای الهی در اعطای نعمتهای بیشمار در دار آخرت روشن گردید.

« مَنّ اقدم » اشاره بوجود مقدس خاتم‌النبیین است !!

مطالبی گذشت که «منّ» خدایتعالی افاضه ایمان بربندگان است و این معنا بخوبی روشن است که بزرگترین وسیله ارائه طریق ازطرف خدایتعالی وجود مقدّس انبیاء عظام و ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین هستند، ودر این مورد خدایتعالی خود بیانی دارد که صراحتاً این معنا را تأیید کرده وبهترین منّتی را که براهل ایمان روا داشته متذکّرمیشود، همچنانکه میفرماید : س ۳ ی ۱۶۰ **لَقَدْ مَنَّ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ اَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ اٰيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ ...**

اشاره این آیه شریفه درمقام منّت گزاری برمؤمنین است و علت این امتنان هم خصوصیت ایمان وارسال رسول برآنهاست که شاید این منّت گزاری نتیجه راز آفرینش و خلقت بندگانرا در برداشته باشد، چون حقاً منّتی از این بالاتر برای اهل ایمان نیست که خدایتعالی از میان خودشان رسولی را برانگیزاند تا بسهولت وآسانی بخواند برای آنها آیات خود را وآنها را بطریق ایمان راهنمائی نماید؛ وپاك وپاکیزه گرداند آنها را وبیاموزد بایشان قرآن واحکام الهی و معارف شرعیه وعقلیه را بعد از آنکه درگمراهی آشکاری بودند وهیچ نمیدانستند.

بنابراین وجود مقدّس انبیاءِ عظام همه در مراتب «منّ» قدیم خدایتعالی بوده و «اقدم منّ» او باتوجه به حدیث مشهور (لَوْلاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلاكَ) رسول اکرم است، که درعالم معنا سابقه مقام رسالت‌آن بزرگوار درمرتبه‌اول‌است، همچنانکه قبل از ایجاد عالم اساس ونقشه برقراری جهان آفرینش درطرحی ریخته شده که بستگی بوجود مقدّس آن بزرگوار داشته؛ و این معنا بسیار دقیق است که تنها

اهل معرفت توجه کامل بآن داشته و تفصیل آن از وظیفه این کتاب خارج است ، فقط باتوجه بکلام معصوم که معروف است نام شریف آن بزرگوار را قبل ازایجاد عالم برساق عرش نوشته‌اند اهمیت این موضوع بخوبی روشن میشود .

همچنانکه ، در دعای شب عرفه است : **وَبِحَقِّ الْاِسْمِ الَّذی کَتَبْتَهُ عَلیٰ سُرادِقِ الْعَرْشِ قَبْلَ خَلْقِكَ الْخَلْقَ وَالدُّنْیا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بِاَلْفَیْ عامٍ** ، یعنی وبحق آن اسمی که دوهزار سال پیش ازآفرینش خلق وعالم دنیا و خورشید وماه بر(حجاب نورانی) عرش نگاشته‌ای .

بنابراین با توجه به بند مورد شرح که امام علیه‌السلام عرض میکند : **اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ مَنِّكَ بِاَقْدَمِهِ وَ کُلُّ مَنِّكَ قَدیمٌ** ؛ وجود مقدّس انبیاء عظام همه «مَنِّ قَدیم» خدایتعالی و «مَنِّ اَقْدَم» اشاره بمقام رسول اکرم است .

«منّ» خدایتعالی واشاره‌ای ازقرآن بوجود مقدس حضرت ولی عصر(عج)

از مطالبی که درباب «منّ» خدایتعالی گذشت تا حدّی روشن گردید که معانی‌مراتب منّ‌اوچیست ، اکنون با توجه بیکی از آیات دیگر؛ راز اعجاز قرآنی‌آشکار شده ومعلوم میدارد منّتی که‌خدایتعالی براهل عالم دارد همانا برقراری وجود مقدّس امام زمان است که درانقلابی خونین جهانرا پرازعدل و داد مینماید .

در سوره ؛ القصص آیه ۴ خدایتعالی میفرماید : **وَنُریدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ اَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوارِثینَ** ، یعنی وخواهیم تا منّت نهیم برآنانکه ناتوان شمرده شدند در زمین و بگردانیم ایشان را پیشوایان و ارث برندگان .

با آنکه تفسیراین‌آیه شریفه درظاهر ، بیانی از داستان فرعون است واشاره به ضعف طایفه بنی‌اسرائیل و منّت خدایتعالی برزمامداری ایشان درعصرخود و نیز

رهائی آنها ازبلا و شدّت فرعون ، ولی بنابر تفاسیری کـه از ائمه هدی (ع) رسیده چنین است کـه این آیت درشأن مهدی امّت علیه السلام است و بیشتر از تفاسیرهم این موضوع را تأیید مینمایند :

در تفسیر «گازر» در ذیل آیه شریفه آورده : اصحاب ما روایت کرده‌اند که‌آیت درشأن مهدی علیه السلام است که‌خدایتعالی وی را واصحاب‌وی را ازپس‌آنکه ضعیف کرده باشند ایشانرا برایشان منّت نهد،ومراد بزمین جمله روی زمین است ، و ایشانرا امامان و وارثان گـرداند ، واین برتر است برای آنکه « ارض » معرّف بلام تعریف جنس است ، وبرعموم حمل کردن اولی است ، دیگرآنکه (امام) در حق او حقیقت است ودرحق بنی‌اسرائیل‌مجاز ودیگرآنکه (وارث) به‌او لایقتراست ازآنکه بازپسین ائمه معصومین است ،

و در تفسیر : منهج‌الصّادقین ، پس از شرحی بتفصیل چنین آورده : در بعضی از احادیث و اخبار منقوله از ائمـه معصومین (ع) آمده کـه مراد بکـریمه (وَنُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى‌الَّذِينَ ....) مهدی آل محمد است که حقتعالی جمع روی زمین را ازمشرق تا مغرب بتحت تصرف او درآورد وهمه کفره را مغلوب ومقهورگرداند تا آنکـه در دنیـا غیـراز مؤمن نباشد و این نهـایت منّت اوسبحانه و تعـالی است وغایت نعمت او .

ودرکتب بسیاری در مورد این آیـه شریفـه و استناد شأن آن بحضرت ولی عصر(عج) روایاتی آورده وشرح وبسطی زیاد داده‌اند ،

ازجمله : علّامه ؛ مـرحـوم آیت الله صدر در کتاب خود بنـام (المهدی امام دوازدهم) در فصل اول سرآغاز آن کتاب شریف را باین موضوع کشوده و چنین نگاشته است :

درنهج‌البلاغة ، امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام ، میفرماید : دنیا بعدازعناد ودشمنی خود بجانب ما برمیگردد آنطور که شتر بدخوی گزنده بسوی بچه خود بر گردد

پس آن بزرگوار این آیه شریفه را تلاوت کرد : وَ نُرِيدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْاَرْضِ ....

وسپس در آن کتاب اضافه میکند که ، ابن ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه در ذیل این آیه شریفه میگوید : علماء ما (اهل تسنن) میگویند این آیه اشاره‌ایست به‌آن امامی که مالك زمین و مسلّط برممالك خواهد شد .

اکنون حقاً باید دراین مورد گفت : که‌منّتی‌ازآن بالاتر نیست که‌خدایتعالی برخلق خود نهاده وآنزمان که ضعف دین داری وخداپرستی برعالم مستولی شده باشد و صلح و صفا و آرامش جای خود را به فساد و تباهی داده باشد و ظلم و جور و کفرهمه جا را فراگرفته باشد ؛ پیشوای موعود را ظاهرسازد بطوریکه تمام اهل عالم در زیرلوای کلمه توحید زندگی کنند ، ودیگر هیچ کجای ازدنیا نباشد مگر آنکه حکومت اسلام و قرآن برقرار باشد ، و هیچ مرزی درمیان ممالك جهان وجود نداشته باشد ، جز آنکه در تمام بلاد پرچم توحید افراشته و دنیا در تحت حکومت واحده‌ای قرار گیرد .

پس با توضیح این مطالب مراتب منّ خدایتعالی از هرجهت روشن و آشکار گردید و با توجه به بند مورد شرح ازدعا معنای : (اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِمَنِّكَ كُلِّهِ) در این بیانات‌کاملا ظاهرونمودار شده است .



منَ خدا یتعالیٰ

ای توئی در عالم هستی مدار — بی تو کی گیرد جهانی برقرار
رحمتت گسترده بر ملك جهان — نعمتت افزون بظاهر هم نهان
منّتت بر اهل عالم بس رواست — چون بهر منّت تورا بیحدثناست
آن یك از انعام تو دارد نشان — که بمنّت ذکرش آوردی بیان
اینکه شد منّت به نعمتها قرین — سرّ آن در رحمت آمد اینچنین
چون برحمت‌عالمی گستردفرش — منّتش بالا ز فرش آمد بعرش
یعنی اندر وسعت رحمت چنان — منّتش شد جاگزین در صدر آن
همچنین در یك ردیف بیشمار — نعمت و منّت بهم آمد کنار
آنکه باشد صاحب منّ عظیم — بخششی دیرینه دارد در نعیم
اولین اعطای او عقل درست — منّتش اقدم برآن شد از نخست
آنکه را کرد او عطا ایمان پاك — دیگر ازمنّت ندارد هیچ باك
هر که راتوفیق‌طاعت دادوست — هرچه را منّت براو گیردنکوست
آنچه بر ستر گنه گیردحجاب — منّتی باشد در اعطای ثواب
منّتی بالا تر از بعث رسول — نیست جز براهل ایمان در قبول
چونکه‌گرمنّت‌پذیرد کس چنان — بس نعم زین‌موهبت گیردازآن
منّت حق بعد از ارسال رسل — اولیا را رهنما شد در سبل
آنچنان تا هریك اندر امر دین — کار ایمانرا رساند بر یقین
تا رسد آنجا که سلطان جهان — یعنی آن والی امام انس و جان
دولت حق را چنان گیرد زمام — تاکند هم مزد وهم منّت تمام
یك ره دیگر ز منّت مانده باز — تا بگویم آنچه باشد در نیاز
منّتی بالاتر از این سر نوشت — نیست ما را جزسرائی در بهشت
من همین منّت پذیرم‌بعدازاین — تا نرسم بر نعمت خلد برین

پس بگویم ای خدا منّت گزار
هم بحال احمد و هم حال« زار »

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ مِنْ اٰیاتِکَ بِاَکْرَمِها وَکُلُّ اٰیاتِکَ کَریمَةٌ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِاٰیاتِکَ کُلِّها

خدایا درخواست میکنم از تو از آیات و نشانه های برجسته تو ، و بحق گرامیترین آنها (درحالیکه) همه آیات و نشانه های تو برجسته و گرامی است ، خدایا درخواست میکنم ازتو بحق تمام مراتب آیات ونشانه‌های تو .

آیات الٰهی چیست ؟!

قبلا باید دانست که (آیه) بمعنی : نشانه ، علامت حجّت ، دلیل ، برهان ، یادگار ، معجزه و هر چیزشگفت انگیز میباشد ، وآیات جمع آیه است .

امّا معانی «آیات» دراین بند ازدعا در مراتبی است که تمام این معانی را در بر گرفته ، بلکه‌جامع تمام‌آن معانی است که درفقرات قبل مورد توسل امام علیه‌السلام قرار گرفته است .

اکنون برای آنکه این معنا کاملا شکافته شود ، هیچ راهنمائی بهترازقرآن مجید نیست که اهمیّت این کلامرا دراین توسل بزرگ آشکار نماید .

شاید بعضی ازآنها هم که آشنائی بقرآن مجید داشته باشند تا کنون کاملا متوجه این معنا نشده باشند که خدایتعالی در این کتاب آسمانی در ۳۸۲ مورد در باب آیات خود بیاناتی گوناگون آورده که اگر حقاً بخواهیم تفسیر این آیات را متذکر شویم صفحات چندین کتابرا در بر میگیرد ، ولی چه باید کرد و چگونه میتوان حق مطلب را ادا کرد !!!

اکنون نگارنده بسیار سعی کرده است که در حد امکان مطالب را هر چه

فشرده و در چند مبحث کوتاه خلاصه گرداند تا حقیقت این معنا کاملا روشن و آشکار شود.

در اول بطور اجمال گفته میشود که معنی آیات ازنظر قرآن‌مجید درخود آیات قرآن بچند دسته تقسیم میشود؛ یکی آنکه بطور کلّی تمام کلمات قرآن که با نظم مخصوصی‌درآمده ودرجمله یا عبارتی بهم پیوسته است؛ قرآن‌آنراآیات خوانده است، دیگر آنکه معجزات انبیاء را آیات گفته است، گاهی تمام آثار قدرت وعظمت خدایتعالی را آیات خوانده است، گاهی آنچه ازعذاب‌وشکنجه که به‌اقوام وامم سالفه نازل شده آیات خوانده است، گاهی آنچه برای پند و عبرت مردمان است آیات خوانده، گاهی آنچه که درخلقت آسمانها وزمین و آنچه در مسیر هستی ونظام آفرینش قرار گرفته آیات خوانده است، و گاهی آنچه در باره احکام وفرمانها صادر شده آیات خوانده است، لذا خدایتعالی در اینکه آیات خود را بروجوه گوناگون متذکرشده برسبیل آگاهی میفرماید: س ۶ ی ۴۶ **انظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْاٰیاتِ** ... نگاه کن چگونه میگردانیم آیتها را، یا چگونه آنرا بافق افکار مردم نازل میکنیم.

بعضی ازصاحبان تفاسیر برآنند که آیه بودن «علامت بودن» بحسب‌موارد فرق میکند مثلا اجزاء قرآن آیه است‌چون علامتی بروجود خداوند متعال میباشد همچنین موجودات خارجیه آیات خدایند، زیرا وجود آنها دلیل بروجود سازنده آنهاست وخصوصیات وجودی آنها دلیل براسماء وصفات اوست، ونیز انبیا و اولیاء حق آیات خدا هستند ازنظراینکه مردم را با سخن و عمل بسوی او دعوت میکنند وامثال اینها بهمین دلیل است که‌آیه بودن اشیاء شدت و ضعف پیدا میکند،یك‌آیه قوی تر ازدیگری است ازنظر آنکه‌دلالت آن برذات خداوندصریحتروکاملتراست.

دراینجا باید گفت بیان امام علیه‌السلام هم در بند مورد شرح اشاره برهمین معنا است که توسل به‌اکرم آیات جسته در حالیکه اشاره میفرماید تمام آیات الهی

کریمه است .

در تفسیر «المیزان» آورده که «آیه» بمعنی علامت ومیتوان چیزهای دیگر را نیز از قبیل معانی یا اعیان خارجی نامید مثل آیه ۱۹۷ ، از سوره الشعراء که میفرماید : **اَوَلَمْ یَکُنْ لَهُمْ اٰیَةً اَنْ یَعْلَمَهُ عُلَمٰؤُا بَنِی اِسْرٰائِیلَ** : یعنی آیا همین که علمای بنی‌اسرائیل آنرا میدانند نشانه‌ای برای آنان نیست، ودر سوره انبیاء آیه ۹۱، میفرماید : **وَجَعَلْنٰاهٰا وَ ابْنَهٰا اٰیَةً لِلْعٰالَمِینَ** ، یعنی مریم و پسرش را برای جهانیان نشانه قرار دادیم، که دراول « آیه » اطلاق برعلم شده که ازمقوله معنی است ، ودر آیه دوم برمریم وعیسی اطلاق شده که اعیان خارجی هستند .

و اضافه میکند که همچنین میتوان چیزهائیکه از مقوله گفتار هستند آیه نامید مثل ظاهر آیه ۱۰۱ از سوره النّحل که میفرماید : **وَ اِذٰا بَدَّلْنٰا اٰیَةً مَکٰانَ اٰیَةٍ** وهر گاه تبدیل کنیم آیتی را بجای آیتی ....

بنابراین «آیات» معانی گوناگونی دارند که درصفحات بعد ازنظر قرآن مجید اشاره برآنها خواهد شد تا دانسته شود که دراین بند مورد شرح ؛ امام علیه‌السلام بچه مرتبه عالی متوسل شده است .

معانی آیات ازنظر قرآن مجید !!

دراین معنا که مراد از آیات اجزاء کلام الهی است !!

همانطور که قبلا گذشت خدایتعالی معانی آیات را بروجوه مختلف بیان داشته ، واین معنا در دسته بندی بعضی ازآیات قرآنی بخوبی روشن است ، باآنکه گفته شد این مورد را نمیتوان بطور کلّی تشریح و تفسیر نمود ولی ازنظراهمیّت بیان امام علیه‌السلام بطورفهرست ببعضی‌ازآیات مربوطه اشاره خواهیم کرد ، تاخواننده گذشته از اینکه به پاره‌ای از اسرار قرآنی آشنامیشودارتباط بیان‌امام علیه‌السلام را بآن آیات دریابد . س ۲ ی ۹۹ ، **وَلَقَدْ اَنْزَلْنٰا اِلَیْکَ اٰیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ** ؛ همانا فرستادیم

بسوی تو آیتهای روشن وهویدا را یعنی قرآن را .

س ۳ ی ۷ : **هُوَالَّذِي اَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ مِنْهُ اٰيٰاتٌ مُحْكَمٰاتٌ** ، . . . اوست آنکه فرستاد برتو قرآنرا که بعضی ازآن کتاب نشانهائیست استوار ومحکم ومتقن که آنها اصل و معظم قرآن است ، وآیتهای دیگر ازآن ، مانندند ومحتمل معانی متعدده یعنی متشابه اللفظ ومتشابه المعنی .

س ۱۰ ی ۱ ، **الٓرٰ ، تِلْكَ اٰيٰاتُ الْكِتٰابِ الْحَكِيمِ** ، این سوره یا تمام قرآن آیتهای قرآن است که مشتمل است برحکمت ، یا کلامی است نازل از نزد حکیم مطلق .

س ۱۲ ی ۱ ، **الٓرٰ ، تِلْكَ اٰيٰاتُ الْكِتٰابِ الْمُبِينِ** این است آیتهای کتابی آشکار وروشن .

س ۱۳ ی ۱ ، **الٓمٓرٰ ، تِلْكَ اٰيٰاتُ الْكِتٰابِ وَالَّذِي اُنْزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ** این آیات آیتهای قرآن است که ازجانب پروردگارتوبسوی توفرستاده شده‌است .

س ۱۵ ی ۱ ، **الٓرٰ تِلْكَ آيٰاتُ الْكِتٰابِ وَقُرْآنٍ مُبِينٍ** ، این است آیتهای کتاب وقرآنی آشکار .

ودرجای دیگر برهمین وجه قرآن را مقدّم داشته و کتاب را در پیرو آن آورده‌است ، همچنانکه‌میفرماید : س ۲۷ ی ۱ ، **طٰسٓ ، تِلْكَ اٰيٰاتُ الْقُرْاٰنِ وَكِتٰابٍ مُبِينٍ** ، این است آیتهای قرآن و کتابی آشکار ، باآنکه درظاهرامرمعانی‌این آیات درحکم واحد است ، ولی‌باتوجه به‌اسرار ورموزی که درتفاسیر آنها آمده است نکات دقیقی را آشکار میسازد .

س ۴۵ ی ۵ ، **تِلْكَ اٰيٰاتُ اللّٰهِ نَتْلُوهٰا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ** ، آیتهای مذکوره آیات قرآن است که میخوانیم آنها را برتو براستی ودرستی .

درتفسیر، المیزان آورده : مراد به آیاتیکه در کلمه «تلك» بدان اشاره شده همین موجودات عالم کون واشیاء خارجی است که در نظام عام الهی مسخر شده‌اند

ومرادبکتاب هم مجموع عالم کون است کهمیتوان گفت بوجهی همان لوح محفوظ است ، ویا بنوعی عنایت مجاز گفت مراد بهآن قرآن کـریم است ، بخاطر آنکـه مشتمل بر آیات کَوْنی است ، بنابراین دراین آیات اشاره به دو نوع از دلالت است یکی دلالت صنعی کـه آیات کونیه ازآسمان وزمین ومابین آندو برتوحید دارد ، ودیگـری هم دلالت لفظی است ، که آیات کریمه قرآن کـه از ناحیه خدایتعالی برپیغمبرش نازل شده دارند .

درپایان این بحث بچند آیه دیگـر دراین مورد اشاره میشود تاخصوصیات بیشتری ازمعنای اینکه اجزاء کلام قرآنی آیات الهی اند روشنتر گردد .

س۵۷ ی۹ : **هُوَالَّذِي يُنَزِّلُ عَلٰى عَبْدِهِ اٰيَاتٍ بَيِّنَاتٍ** ... اوست آن خداوندی که میفرستد بربنده خود که (محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است) آیتهای روشن یعنی قرآن را تا بیرون آورد شما را ازتاریکیهای کفروجهل بسوی روشنی ایمان ونور علم ....

س ۸ ی ۲ : **وَاِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ اٰيَاتُهُ زَادَتْهُمْ اِيمَانًا** ... اهل ایمـان کسانی هستند که چون ذکرخدا درنزد ایشان شود از هیبت جلال وتصوّر عظمت او دلهای ایشان بهراسد ، وچون خوانده شود برایشان آیات قرآن بیفزاید ایشانرا ایمان .

س ۱۱ ی ۱ : **كِتَابٌ اُحْكِمَتْ اٰيَاتُهُ** .... کتابی است که استوار و محکم شده آیات آن وهرگز بکتاب دیگرمنسوخ نگردد وتا انقراض عالم باقی وبرقرارباشد .

پس باتوجه باین بیانات، توسل امام علیه السلام دربند مورد شرح براین اشاره است : خدایا تورا بحق تمام آیات قرآنی که همه گرامی است وبحق گرامیترین آنها اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت داریم .

*

* * *

*

دراین معنا که مراد از « آیات » معجـزات است !!

یکی دیگر ازمعانی « آیات » امور خارق عادت وشگفت انگیـزاست ، و خدایتعالی از نظـر اینکه بندگان ایمان بغیب ویکتائی او آورند و آنهـا را درمسیرسعادت وخوشبختی درسرای باقی‌قرار دهد ؛ برای هریك از رسولان خود معجزاتی‌قرار داده تا حجّت را براهل عالم تمام نماید وآیاتی را درآیات خود متذکّرشده است .

اکنون بـه چند آیه دراین مورد توجه خواهیم کـرد تا اهمیّت معنا وتوسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح روشن گردد :

در داستان عیسی علیه‌السلام است که گفت : س ۳ ی ۴۹ : **اَنّی قَدْ جِئْتُکُم بِاٰیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ** ، آوردم شما را آیتی از پروردگار کـه آن معجزات ونشانه‌هائی است گواه برسالت من ، براین شرح ؛ **اَنّی اَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَاَنْفُخُ فیهِ فَیَکُونُ طَیْراً بِاِذْنِ اللهِ وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْیِ الْمَوْتیٰ بِاِذْنِ اللهِ وَاُنَبِّئُکُمْ بِمٰا تَأْکُلُونَ وَمٰا تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکُمْ اِنَّ فی ذٰلِکَ لَاٰیَةً لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ**

وآن معجزات را به پنج علامت بیان میکند : اول میسازم ازبرای‌شما از گل بشکـل مـرغی پس میدمم در آن پس میشود پرنده‌ای و باذن خـدا پـرواز میکند ؛ علامت دوم : شفا میدهم کور مادرزاد را ، علامت سوم : پاك میسازم شخص پیس را ، علامت چهارم : زنده میسازم مردگانرا باذن خدا ، علامت پنجم : خبرمیدهم شما را ازآنچه میخورید ، وآنچه درخانه‌های خود ذخیره میکنید .

و نیز در داستان موسی علیه‌السلام است که‌خدایتعالی میفرماید : س ۲۳ ی ۵۰ **ثُمَّ اَرْسَلْنٰا مُوسیٰ وَاَخٰاهُ هٰرُونَ بِاٰیٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبینٍ** ، پس فرستـادیم موسی و برادرش هارون را بنشانهـای قـدرت خود یعنی معجـزات نه گانه بحجّتی هویدا وبرهانی آشکار .

همچنانکه درجای دیگر فرمود : س ۱۷ ی ۱۰۱ **وَ لَقَدْ اٰتَیْنٰا مُوسٰی تِسْعَ اٰیٰاتٍ بَیِّنٰاتٍ** ودر جای دیگرمعجزه‌ای را بآیت بزرگ بیان فرمود : س ۷۹ ی ۲۰ **فَاَرٰیٰهُ الْاٰیَةَ الْکُبْرٰی** ، پس نمایاندش آیت بزرگ را .

اکنون بحث در باره معجزات رسولان مورد گفتگوی ما نیست ، چون اگر بخواهیم در این مورد وحتّی درمعجزات رسول اکرم وداستان معراج وشق‌القمر وغیره آیات قرآنی را تفسیر نمائیم از مقصد اصلی باز خواهیم ماند ، و در اینجا منظور این بود که اشاره بعضی از آیات قرآنی (به‌آیات) همان معجزات انبیاء علیهم السلام است ، همچنانکه دراین معنا خدایتعالی بیانی بروجه دیگر آورده ، و میفرماید . س ۱۳ ی ۳۸ ، **وَمٰا کٰانَ لِرَسُولٍ اَنْ یَأْتِیَ بِاٰیَةٍ اِلّٰا بِاِذْنِ اللّٰهِ** ، براین اشاره ، که هیچ پیغمبری نتواند ازخود معجزه‌ای آورد مگر باذن خدا .

بنابراین باتوجه به‌بیان امام علیه‌السلام باعتباراین بیانات دربند مورد شرح اشاره توسل براینست : خدایا تورا بحق تمام مراتب آیات تو از معجزات انبیاء و بحق مرتبه اکرم از آنها که معجزات رسول اکرم است ، اجابت فرمای آنچه را از تو مسئلت داریم .

دراین معنا که بعضی از آیات نشانه و علائمی برای تثبیت مقام نبوّت است !!

با آنکه آیاتی که درباره معجزات گذشت در تثبیت مقام نبوّت است ولی در قرآن آیات بسیار دیگری است که این معنا را بروجه دیگرمیرساند. ازجمله ، خدایتعالی در باره ردّ قول آنها که طلب آیت مینمودند در حالیکه انکار داشتند میفرماید : س ۶ ی ۱۰۹ **لَئِنْ جٰائَتْهُمْ اٰیَةٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهٰا ، قُلْ اِنَّمَا الْاٰیٰاتُ عِنْدَاللّٰهِ** .... اگر آید ایشانرا آیت ومعجزه‌ای ازآنچه طلب میکنند برای ایمان آوردن ایمان نیاورند ، بگو ای محمد بایشان که آیات ونشانهای نبوّت نزد خداوند است .

ودرتمام ادوار پیمبران،اقوام ایشان پافشاری برای صحت نبوّت آنها داشتند چه آنها که ایمان آورده بودند و چه آنها کـه راه عناد را پیمودند همچنانکه در داستان عیسی علیه السلام است که حواریان ازاو طلب کردند که ازپروردگارخودتقاضای مائده نماید و او ازخدایتعالی درخواست نمود و خدایتعـالی آنرا برای تثبیت مقام نبوّت‌اومعجزه قرارداد ، ونیزدرداستان‌ابراهیم(ع)بنابتقاضای‌خودش که معروف‌است زنده کردن‌چهار مرغ ، و بیشتراز داستانهای قرآنی کـه اثبات مقام نبوّت انبیاء را میرساند . وحتّی گاهی خود رسولان تقاضای نشانه و علامت درکار خود میکـردند همچنانکه : زکریا (ع) بعد از آنکه دعا کـرد برای فرزندی و خدایتعالی او را بشارت داد بفرزندی‌بنام یحیی ، سپس‌عرض کرد : خداوندا چگونه مرا فرزند عطا میفـرمائی و حال آنکه فرا رسیده مرا پیری و مرا همسری نازاینده است ، چنین براو اشاره شد که خدا میکند آنچه را که خواهد ، پس زکریا (ع) عرض کرد : س ۳ ی ۳۵ ، **قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی اٰیَةً** ، پروردگارا ظاهر گردان در این امر برمن نشانه وعلامتی که درآن نشانه اشاره شد که تا سه روز سخن نگوید (واین داستان مفصّل است) ....

بنابراین با توجه به بند مورد شرح‌ازبیانات‌امام علیه السلام میتوان بآیاتی توسل جست کـه انبیا هم برای تثبیت مقام نبوّت خود و هم برای مرتبه ایمان اقوام خود بکار برده‌اند .

دراین معنا که آنچه در جهان آفرینش قرار دارد « اٰیات » الهی است؟!

این‌بحث ازنظرقرآن مجید بسیار گسترش داشته و خدایتعالی آیات زیادی بآن اختصاص داده است وقبل‌ازآنکه بخواهیم ببعضی ازآیات مربوطه اشاره کنیم توجه خواننده را باین آیه شریفه جلب کرده کـه میفـرماید : س ۴۱ ی ۵۳ ، **سَنُرِیهِمْ اٰیَاتِنَا**

فِی الْآفَاقِ وَفِی اَنْفُسِهِمْ حَتّٰی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ ....

زود باشد بنمایانیم ایشانرا آیت‌ها ونشانهای قدرت خود را درسراسر گیتی ودرنفسهای خودشان تاروشن شود برای ایشان که او حق است .

اهل تفسیر را درمعانی آفاق وانفس مطالبی بسیار است کـه دراینجا ازبحث تفسیری آن خودداری میشود ولی همینقدر متذکّر میشویم که آیا برای شناسائی آیات الهی یك نظراجمالی براین نظم وترتیب جهان آفرینش‌کافی نیست ؟ ، آیا خدایتعالی بخصوص در این عصر تسخیرفضا آیات خود را در عالم و اقطار آسمانها وزمین روشن‌نکرده‌است ؟ **آیا دانش امروز وجود میلیارد ها خورشید را که در فواصل میلیونها سال نوری درکهکشانها تشکیل منظومه ها داده‌اندثابت نکرده است ؟** آیا آثار قدرت ونشانهای عظمت‌او درعالم آفاق پدیدار نشده است؟ آیا سیرتکامل خداشناسی و معـارف الهی مردم جهـانرا بآیات الهی آشنا نکـرده است ؟ (این سیر درآفاق)

وامّا « سیردرانفس » آیا دانش امروز بجائی نرسیده که ازنظرجسمانی تمام ریزه‌کاریهـای وجود انسانی را تشریح کـرده وپرده را ازیکایك آیات الهی دراین ساختمان شگفت‌انگیزبدن انسانی بردارد ؟ آیا این ازآیات الهی‌نیست ؟ که دانشی بدانشمندان جهانی افاضه کرده است که امروزه قلبها را بهم‌پیوند کرده و کلیه‌هارا عوض میکنند ، آیا این لطائف صنعت وبدایع حکمت وحسن صورت واحکام خلقت ازاعصاب و عروق وایجاد قوای ظاهره وباطنه وغیره که درآدمی ایجاد شده از آثار آیات الهی نیست؟

پس شاید یك نگاه کوتاه برعالم آفاق و انفس در معنای شناسائی آیات الهی کافی باشد !!!

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

معانی آیات الهی را در سازمان جهان هستی ونظام آفرینش میتوان جستجو کرد !!

در قرآن مجید یك سلسله از آیات است که خدایتعالی برای تفکّر و تدبّر بندگان درعظمت و قدرت اوسبحانه آنها را بنام (آیات)ذکر فرموده وگاهی هم ازنظراهمیّت کلام بعضی از آنها را در چند مورد با بیانات گوناگون تکرار کرده است .

درسوره البقره آیه ۱۶۴ میفرماید : هرآینه درآفرینش آسمانها و زمین وگردش شب و روز وسیر کشتیها در دریا که مردم ازآن سود میبرند ونزول باران از آسمان ، که زمین را بعد از پژمرده شدن زنده میسازد و هرجنبنده ای در آن پراکنده میشود وگردش بادها که ابررا میان زمین وآسمان مسخر میگرداند ، هرآینه آیتهائی است برای گروهی که به خرد درآیند : (لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ) یعنی این امورهفت گانه همانا علامات ونشانهائی است که ازصنایع وعجایب حکمت وبدایع فطرت بروجود حضرت عزّت و قدرت وعلم و وحدانیت او از برای گروهی که خرد دارند ونظر تفکّروتأمّل برآن میگمارند .

در سوره العنکبوت آیه ۴۴ میفرماید : آفرید خدا آسمان و زمین را بحق همانا که این آیتی برای اهل ایمان است (اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ) یعنی همانا که دراین آفرینش نشانه‌ایست برای گروندگان .

در سوره النّحل آیه ۱۱ میفرماید : میرویانیم برای شما بوسیله‌آب باران کشت زار وحبوبات وانواع درختان میوه ازنخل وزیتون وانگور وغیره را (همانا که این خود دلیل و نشانه‌ای برقدرت وحکمت او بوده از برای کسانیکه بفکر دریابند وتأمّل کنند) اِنَّ فی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ ، دراین آیتی است ازبرای گروهی که بیاندیشند .

وباز درپیرو آیه بالا میفرماید : ورام گردانید برای انتفاع شما شب و روز وآفتاب وماه وستارگانرا.همانا که‌دراینست آیتهائی‌برای گروهی که‌بخرددرآیند .

(اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ)

وباز درپیرو همین آیه میفرماید : وتمام آنچه را که آفریده است برای نفع شما در روی زمین بانواع واشکال مختلف ازهرچه که به‌آن نیازمندید (آنها همه دلالت و نشانه‌ایست برقدرت صانع آن از برای گروهی که یاد کنند اورا ودر آن تأمّل نمایند) اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیَةً لِقَوْمٍ یَذَّكَّرُونَ ؛ همانا دراین است آیتی برای گروهی که یاد آور شوند .

درسوره النّحل آیه ۶۹ : دراعجاب نحل عسل که آنرا شرابی شفا بخش قرار داده میفرماید : اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ ، همانا در این است آیتی برای گروهی که بیندیشند .

نکته جالبی که درتفسیراین آیات ودهها آیات دیگر بهمین مضامین جلب نظرمیکند آنست که خدایتعالی هرآیه را ازنظر (آیت) بودن بروجه مخصوصی پایان داده که‌هریك تفسیرجداگانه‌ای دارد ، همچنانکه‌درپایان هرآیه میفرماید : لَاٰیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ ، لِقَوْمٍ یَتَفَكَّرُونَ ، لِقَوْمٍ یَذَّكَّرُونَ ، لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ ، لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ ، لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ ، لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ ، لِقَوْمٍ یَشْكُرُونَ ، لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ ، لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ ، اٰیَةً لِكُلِّ صَبّارٍ شَكُورٍ ، اٰیَةً لِلْمُوقِنِینَ ، اٰیَةً لِلنّاسِ ، و خلاصه اٰیَةً لِلْعالَمِینَ که در تفاسیر هریك از آیات اسراری نهفته شده است که اهمیّت توسل امام علیه‌السلام را در بند مورد شرح بخوبی میرساند که عرض کرد (اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِآیاتِكَ كُلِّها) .

آیات آفاقی و آیات انفسی از نظر قرآن مجید !!

قبلا تفسیری کوتاه برآیه شریفه ، سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی‌الْآفاقِ . . . . گذشت و گفته شد که اگر بخواهیم تمام مطالب را در باره آیات الهی بررسی نمائیم از وظیفه این کتاب واز عهده ما خارج است .

ولی از آنچه که ارتباط مستقیم به بیان مورد شرح دارد نمیتوان صرفنظر نمود ،

اکنون توجه خواننده را بیك سلسله از آیات مربوطه کـه در سوره الرّوم مترادف آمده است جلب مینمائیم ؛ کـه دراین آیات خدایتعـالی راز آفرینش را از نظـر « آیات » درآیات خود آشکار ساخته است .

س۳۰ ی ۲۱ ، **وَمِنْ اٰیاٰتِهِ اَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ اِذٰا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ** واز آیتهای او آنستکه آفرید شما را از خاکی که آنگاه بشری شدید در زمین پراکنده وهرجا برای خود وطن گزیدید .

س۳۰ی۲۲ ، **وَمِنْ اٰیاٰتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْوٰاجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْهٰا وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیاٰتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ** ، و از آیتهای او آنست که آفرید برای شما ازجنس وشکل شما همسرهائی ، تا آرام گیرید و محبّت ورزیدبآنها (قرارداد میان‌شما دوستی ومحبت ومهربانی را) همانادراینست آیتهائی برای گروهی که اندیشه کنند .

س۳۰ی ۲۳ ، **وَمِنْ اٰیاٰتِهِ خَلْقُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَ اخْتِلاٰفُ اَلْسِنَتِکُمْ وَ اَلْوٰانِکُمْ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیاٰتٍ لِلْعٰالِمِینَ** واز آیتهایش‌آفرینش آسمانها و زمین است وگوناگون بودن زبانهای شما ورنگهای شما ؛ همـانا در اینست آیتهـائی برای دانایان (ازنشانهای قدرت اوست که میلیونها بشر درروی کره زمین دونفرازآنها هم شکل وهم حالت نیستند)

س۳۰ی ۲۴ ، **وَمِنْ اٰیاٰتِهِ مَنٰامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَابْتِغٰاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیاٰتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ** وازآیتهایش خواب رفتن شما در شب و روز است وکسب روزی ومعاش از فضلش ، همانا دراینست آیتهائی برای گروهی که میشنوند .

س۳۰ ی۲۵ ، **وَ مِنْ اٰیاٰتِهِ یُرِیکُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَطَمَعاً وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَیُحْیِی بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَاٰیاٰتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ** . وازنشانهای حکمت اوست که مینماید بشما جهش برق را درحالیکه هم موجب خوف است از

نظر ایجاد صاعقه وهم موجب امیدواری است از نظر ارسال باران رحمت ، وفرو میفرستد باران را ، پس زنده میگرداند زمین را بعد از پژمردگی ، همانا در اینست آیتهائی برای گروهی که به خرد درآیند .

س ۳۰ ی ۲۶ ، وَ مِنْ اٰیٰاتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّمٰاءُ وَالْاَرْضُ بِاَمْرِهِ ، واز نشانهای توانائی او بر تمام افعال ممکنه، آنست که بپا ایستاده است آسمانی بیستون وزمینی که(بهیچ کجا تکیه گاهی ندارد) .

(دانش امروز ، آثار قدرت وعظمت الهی را در نگهداری کرات در آسمان وقانون جاذبه روشن داشته است .)

س ۴۲ ی ۳۳ ، وَمِنْ اٰیٰاتِهِ الْجَوٰارِ فِی الْبَحْرِ کَالْاَعْلاٰمِ ، واز آیتهای اوست روندگان در دریا همانند کوهها ، اشاره براینکه از نشانهای قدرت اوست حرکت کشتیهای کوه پیکر واقیانوس پیما که اگر خدا خواهد هر کجا آنها را ازحرکت باز دارد ویا آنها را بهر کجا که خواهد سیردهد .

س ۵۱ ی ۲۰ ، وَفِی الْاَرْضِ اٰیٰاتٌ لِلْمُوقِنِینَ ، وَفِی اَنْفُسِکُمْ اَفَلاٰ تُبْصِرُونَ. ودر زمین نشانهائیست ازبرای استدلال بروجود صانع و وحدت وعلم وقدرت وفرط رحمت او وازبرای موّحدان واهل یقین وهمچنین درنفسهای شما نیز نشانهاست که دلالت بر کمال علم وقدرت آفریننده دارد ، همچنانکه هیچ آیتی نیست مگر آنکه درانسان نظیر آن هست ، آیا پس باین آیات نظر نمیکنید ؟ یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه درصنایع و بدایع آفاق وانفس تا بوسیله آن دانا شوید بوجود آفریدگار جهان .

بنابراین باتوجه باین بیانات وبیان امام علیه السلام دربند مورد شرح ، مقام توسل چنین است :

خدایا تورا بحق تمام مراتب آیات تو که درآفاق وانفس نمایان است اجابت فرمای آنچه را ازتومسئلت داریم .

آیاتیکه در آیات الهی بمعنی شکنجه و عذاب آمده است !!

در داستان لوط است بعد از آنکه خدایتعالی میفرماید : امر کردیم که شهرهای دیار تبه‌کاران زیر و زبرشود و بیاراندیم برآنها سنگی از گلهای محکم ، سپس میفرماید : س ۱۵ ی ۷۷ ، **اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ** ، همانا که این نشانه‌هائیست ازبرای صاحبان فراست که بفطانت درنگرند و به تفکّر درآن عبرت گیرند .

و نیز در داستان فرعون بعد از آنکه میفرماید : ما نجات دادیم موسی وآنهائیکه با او بودند از غرق شدن در آب ، سپس میفرماید : س ۲۶ ی ۶۶ ، **ثُمَّ اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِینَ اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیَةً وَ مٰاكٰانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ** ، پس بدریا فرو بردیم و هلاك گردانیدیم فرعون و قوم او را ، و این هرآینه علامتی است روشن برقدرت کامله الهی ، درحالیکه بیشتراین قوم ایمان نیاوردند .

وهمچنین در داستان نوح بعد از آنکه دراثرطوفان قوم او بهلاکت رسیدند میفرماید : س ۲۶ ی ۱۲۱ ، **فَاَنْجَیْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ، ثُمَّ اَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبٰاقِینَ ، اِنَّ فی ذٰلِكَ لَاٰیَةً وَمٰاكٰانَ اَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ .**

پس رهانیدیم و نجات دادیم او و همراهانش را در کشتی پرشده ، سپس غرق ساختیم بازماندگانرا که ایمان نیاورده بودند واین هرآینه علامت ونشانه‌ای است که مردمان عبرت گیرند ، درحالیکه بیشترقوم او بخدا ایمان نیاوردند .

و در جای دیگر از قرآن مجید خدایتعالی بعد از شرح این حادثه عبرت گرفتن آنرا عمومیّت داده و میفرماید : س ۲۹ ی ۱۵ **وَ جَعَلْنٰاهٰا اٰیَةً لِلْعٰالَمِینَ** و از برای اهل عالم این واقعه را عبرت قرار دادیم .

در قرآن مجید آیاتیکه در باره شکنجه و عذاب اقوام پیمبران آمده بسیار است همچنان در داستانهای قوم شعیب و صالح که همه انکار میورزیدند ، در اینجا ازنظراختصار اکتفا گردید .

ظهور آیات الهی در اولین حادثه رستاخیز

هیچ موضوعی جالبتر از تحوّلات پایان اینجهان و سرآغاز عالم رستاخیز نیست ، همچنانکه متجاوز از یك سوم آیات قرآنی باین امر اختصاص داده‌شده وخدایتعالی ازنظر اتمام حجّت این داستان را بطور کامل بیان داشته تا بندگان از هم‌اکنون تکلیف خود را دراین دار تکلیف بدانند.

بنا برآنچه قرآن مجید متـذکر شده است دراولین مرحله تحولات عظیـم رستاخیز آثار و علائمی بروز و ظهور میکنند که یکی پس از دیگری آیات الهی را نشان داده ومنظور ازخلقت را به‌ثمرمیرسانند .

اکنون شرح‌این داستان‌بسیار مفصل است که بهیچوجه دراینجا مجالی‌برای گسترش آن نیست(۱) ولی شاید این‌اشاره کوچك‌کافی باشد که گفته شود دراولین تحول رستاخیز این آیات ظهورمیکنند : **يَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَ الْجِبَالُ ، يَوْمَ نَطْوِى السَّمَاءَ ، يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ ، يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ ، يَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ ، يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ ، يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ ، اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ، اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ،** وصدها آیات دیگر که مجالی برای تفسیر آنها نیست همه حاکی از آنستکه در آن واقعه : آیاتی ظهور میکنند که این تحول عظیـم را بمرحله برنامه مخصوص الهی میرسانند ؛ آسمان همچنان‌درهم پیچیده وبرافروخته شود ، زمین همچنـان درحرکت و لرزشی سخت ، کوهها ازهم پاشیده و روان گردند ، درآسمان شکافهـا ایجاد شود ، نور خورشید و ماه از میان رفته و زمین بزمین دیگـری تبدیل شود ، وبسیاری ازعلائم ونشانه‌های دیگر ، همچنانکه مفسّرین در ذیل آیه شریفه : س ۶ ی ۱۵۹ ، **يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ اٰيٰاتِ رَبِّكَ** ، نشانهای بسیاری در وقوع رستاخیز ذکر کرده‌اند که بعضی ازآنها را هم دانش امروز پیش بینی کرده ، ازجمله آنکه گفته

(۱) نگارنده در کتابی بنام « سرنوشت انسان » بطور مختصر آیاتمربوطه رامتذکر شده ویك داستان حقیقی را از نظر قرآن مجید روشن داشته است .

شده : امکان آنکه زمانی در رسد که کرات آسمانی جاذبه خود را از دست داده ومصداق کریمه (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ) ظاهر گردد هیچ بعیدنیست ، امکان اینکه نور خورشید وماه در یك زمانی زایل شود بعید نیست ومطالب دیگری که تطبیق بظهور آیات درحادثه رستاخیز دارد .

نگارنده : درشرح این موضوع دراثر تراکم مطالب درنوشتن این سطور حالتی تحیّرآور برایش ایجاد شده که آیا چگونه میتوان تمام جهانیان را درمقام تذکّر، بآیات الهی آشنا ساخت ، پس از لحظه‌ای تأمّل یك مرتبه بخودآمده وباخود گفت ای داد و ای فریاد ، مگر نه خدایتعالی خود فرمود : س ۱۰ ی ۹۲ ، وَ اِنَّ کَثیراً مِنَ النّاسِ عَنْ اٰیاتِنا لَغافِلُونَ همانا بسیاری از مردم از آیات ما بیخبر وغافلند ، پس دیگرچه انتظاری میتوان داشت !!!

وشما ای خواننده عزیزخوب است تاهمین مختصر که بآیات الهی آشناشدید بی‌خبر نباشید وبا پیشوای خود امام پنجم علیه‌السلام همصدا شده درخواسته های خود چنین متوسل شوید : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِآیاتِكَ کُلِّها ، خدایا تورا بحق مراتب آیات تو که در رستاخیزظهور میکند وبحق اکرم آن مراتب که بازگشت خلایق بسوی تو است ، اجابت فرمای آنچه را ازتو مسئلت داریم .

پاداش کسانی که آیات الهی را تکذیب میکنند چیست ؟!

اگرخواننده صفحات قبل را مطالعه کرده باشد مراتب آیات الهی براو کاملا ظاهر وآشکارشده ومصداق اسماء صفات اورا دریافته است که : یٰامَنْ فِی الْاٰفاقِ اٰیاتُهُ ، یٰامَنْ فِی الْاٰیاتِ بُرْهانُهُ ، یٰامَنْ فِی الْاَرْضِ اٰیاتُهُ ، یٰامَنْ لَهُ الْاٰیاتُ الْکُبْریٰ ، یٰامَنْ اٰیاتُهُ بُرْهانٌ لِلنّاظِرینَ .

ای آنکه آیات ونشانه‌های او برهان ودلیلی ازبرای بینندگان است .

حال اگر کسی از روی عناد آیات اوراتکذیب کرد چه انتظاری باید داشته

باشد ؟ خدایتعالی خود این گروه را توبیخ وسرزنش کرده میفرماید : س ۴۰ ی ۸۱ **وَیُرِیکُمْ آیَاتِهِ فَأَیَّ آیَاتِ اللهِ تُنْکِرُونَ** ، مینماید خدا بشما آیات خود را که دلالت بر کمال قدرت وفرط رحمت او دارد ، پس چگونه و بکدام آیت از آیتهای او انکار دارید ، و چون این معنا بسیار قابل اهمیّت است خدایتعالی در چند مورد سزای منکرین این امررا گوشزد فرموده است .

جائی‌میفرماید : س ۱۶ی۱۰۴ ، **إِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِآیَاتِ اللهِ لَا یَهْدِیهِمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ** آنانکه نمیگروند بآیتهای خدا راه ننماید خدا ایشانرا (ازفیض هدایت محروم باشند) بجهت فرط عناد و انکاری که دارند و از برای ایشان است شکنجه‌ای دردناك ؛ (وبترجمه بعضی ازآیات دیگرتوجه کنید .)

درجای دیگرمیفرماید : س ۷ ی ۱۴۷ ؛ آنها که تکذیب کردند آیات قرآن را وبدروغ شمردند رسیدن بسزای آخرت را ، باطل وتباه است هرعملی که در دنیا انجام دادند ، یعنی درآخرت ازاعمال خود بهره نخواهند گرفت .

س ۷ ی ۱۸۲ ، آنانکه تکذیب کردند آیتهای ما را آنها را آهسته آهسته بهلاکت نزدیك گردانیم ازآنجا که ندانند .

س ۷ ی ۴۰ ، آنانکه تکذیب میکنند آیات ما را برسد بآنها عذاب بآنچه انکار میکنند .

ودرچند مورد دیگرمکرر فرموده است ، آنها که‌آیات ما را تکذیب‌میکنند اهل دوزخند،تاآنکه گفتار خدایتعالی دراین مورد بجائی میرسد که قلم تاب‌تحریر آنرا نداشته ، و نگارنده برای افشای آن بسیار تأمّل کرده است ، همچنانکه میفرماید : س ۴ ی ۵۶ ، **إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ نَارًا کُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَیْرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللهَ کَانَ عَزِیزًا حَکِیمًا .**

آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدندبه دلائل وحدت و بآیات قرآن و یا بمعجزات پیغمبر ، زود باشد درآوریم ایشانرا در آتشی که هرچه پوستهای ایشان

بسوزد باز بدل کنیم برای ایشان پوست دیگری تا بچشند کاملا عذاب را ، همانا که خدا غالب ودرست کردار است .

پس با توجه به بیان امام علیه السلام در بند مورد شرح باید چنین اقرار کرد : خدایا ما با دل وبا زبان بآیات تو ایمان آورده و گذشته ازاین بتمام مراتب آیات تو هم توسّل جسته که اجابت فرمائی آنچه را ازتو مسئلت داریم .

اکرم آیات الهی چیست ؟

باتوجه به بند مورد شرح که امام علیه السلام عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ مِنْ آیاتِكَ بِاَکْرَمِها ..... ازبیانات گذشته تاحدّی روشن گردید که مراتب آیات الهی چیست ودرخلال شرح هم اشاره بمرتبه اکرم آنها گردید ، ولی دراینجا موضوعی که قابل تذکّراست آن است که بدانیم اکرم آیات الهی ازنظرخود آیات چیست ؟

اکنون باتوجه بمطالبی که در اول این بحث گذشت اگر کتب آسمانی وآیات منزله را آیات الهی بگیریم بمصداق کریمه (اِنَّهُ لَقُرْاٰنٌ کَرِیمٌ) قرآن مجید اکرم ازآنهاست که آن حاوی تمام آیات و مصدّق ومبیّن تمام علائم و نشانه‌ها از مراتب قدرت وعظمت و وحدت پروردگاراست .

امّا درآنجا که آیات آفاقی را بررسی کردیم ، اگر باین معنی توجه کنیم که‌خدایتعالی‌میفرماید : س۲۳ی۱۱۶ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْکَرِیمِ ، خواهیم دریافت که عرش عظیم اکرم آیات درآیات آفاقی است .

درآنجا که آیات انفسی را بررسی کردیم باتوجه باین آیه شریفه : س ۱۷ ی ۷۰ ، وَ لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی اٰدَمَ .... خواهیم دریافت که انبیاء علیهم السّلام اکرم از تمام فرزندان آدم و گرامیترین ایشان رسول اکرم است ، همچنان بمصداق آنکه فرمود : س ۴۹ ی ۱۳ ، اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَاللهِ اَتْقیٰکُمْ ..... کیست در مرحله تقوی همانند انبیاء عظام و کیست درمرحله اتقی ، از رسول اکرم بالاتر!!!

درآنجا که معجزات را درآیات بررسی کردیم : معجزه‌ای ازاعجازشقّ‌القمر ومعراج بالاترو گرامی‌تر نیست ، همچنانکه در داستان معراج خدایتعالی درآن آیت آیات کبری را برسول اکرم ارائه فرمود که : س ۵۳ ی ۱۸ ، **لَقَدْ رَاٰی مِنْ اٰیٰاتِ رَبِّهِ الْکُبْرٰی** ، مشاهده فرمود آیتهای عظیم پروردگار را ، و این خود دلیل براکرم معجزات است که تفسیری بتفصیل دارد .

درپایان این بحث متذکّرمیشویم که تمام آنچه وسیله راهنمائی خلق بسوی خدا میباشد آیات الهی و بهترین این وسائل و اکرم آیات درجمیع عوالم حقیقت آیت محمدیه است که او خود نفس کل و اولاد او ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین همه‌آیات گرامیند ، همچنانکه درشأن ایشان در زیارت جامعه‌آمده‌است : **وَالْاٰیٰةُ الْمَخْزُونَةُ ، وَ عِبٰادِهِ الْمُکْرَمِینَ** که این بزرگواران آیات گرامی الهی هستند ودر زیارت علی علیه‌السلام آمده است : اَلسَّلٰامُ عَلَیْکَ یٰا آیَةَ‌اللهِ الْعُظْمیٰ .

امام زمان علیه‌السلام هم جد بزرگوارش را در دعای افتتاح به آیت بزرگ خدا معرفی کرده وضمن درود براو اشاره میکند : وَآیَتِکَ الْکُبْریٰ وَالنَّبَأِ الْعَظِیمِ .

این بود بحثی مختصراز مراتب آیات الهی که با توجه به بند مورد شرح اهمیّت این توسل عظیم بخوبی روشن و آشکار گردید که امام علیه‌السلام عرض میکند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ مِنْ آیٰاتِکَ بِاَکْرَمِهٰا وَ کُلُّ آیٰاتِکَ کَرِیمَةٌ .

آیات الهی

گر بدانی سِرِّ خلقت را که چیست — در جهان چیزی بجز آیات نیست
هرچه بینی آیتی از صنع اوست — صنع‌او هر یك نشانی بس نکوست
عالم آفاق و عمق کهکشان — صد هزاران آیت از او در نشان
نظم افلاك و کرات اندر سپهر — بس‌نشانها باشد از هم قهر ومهر
صحنه گیتی که غوغائی بپاست — هر طرف بینی نشانی از خداست
این عجب از گردش ماه و زمین — که بُوَد اندر مداری بس متین
نورخورشید و حرارت ازکجاست — بیگمان در آیتی از حق عطاست
هرکجا منظومه ای در یك مدار — گوشه‌ای از کهکشان دارد قرار
هرجهانی یك‌جهانش در پی است — کس‌نداند این جهانها از کِیْ است
نه بُوَد معلوم ، آغاز جهان — نه بپایان کس بُوَد واقف بر آن
نه بُوَد بر عالم گیتی حصار — نه‌که مرزی در جهان باشد کنار
اکرم آیات او عرش عظیم — چونکه آن در آفرینش شد کریم
بعداز آن در بینهایت گفتگوست — حلّ این مشکل به‌تنها دست اوست
خود همین آیات او باشد عیان — که بُوَد رمز نهایت در نهان

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

نکتهٔ دیگر بیاندیش از سخن — تا رود پس پرده از راز کهن
بس بُوَد آیات در خورشید وماه — که بُوَد هر یك نشانی از اِلٰه
آیتی روشنتر از تسخیر باد — در نزول رحمتش حق‌کرده یاد
آیتی از سیر کشتی در بحار — یك نشان از قدرت پروردگار
آیتی بهتر ندیدم من کنون — که زمین برپا ستاده بی ستون
آیتی بالاتر از جمع کلام — نیست جز در آن کتاب نیکنام
خوب گفتا خود که قرآن کریم — باشد آیاتی ز سبحان عظیم

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

پس بیا نزدیك و درخود کن نگاه تا بهر مو آیتی بینی گواه
آیتی درچشم تو روشن چو شمع آیت دیگر بُوَد ظاهر ز سمع
آیتی در قلب تو درجنب و جوش درفغان گاهی بُوَد ، گاهی خموش
هر سر انگشت تو در یك نشان هر نشان حاکی ز اسرار نهان
بس کنم مطلب که در آیات جان گر بخواهم دم زنم با این لسان
خود شود شه‌نامه‌ای در صد کتاب آخرش پایان نیابد در حساب

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

معجزات انبیا هر یك بنام آیتی باشد که شد حجّت تمام
اینکه عیسی مرده‌ای را زنده کرد خلق را در انقیادی بنده کرد
اینکه موسی زد بدریا روی نیل قوم خود را آیتی شد بر دلیل
اینکه احمد را بقربی شد مقام بس بیاوردی ز آیتها پیام
چونکه دید او آیت کبرای دوست که نشان از قدرت والای اوست
آیتی بالا که در معراج دید صحنه‌ای از عرش خلّاق مجید
پس در آیت اکرم از ختم رُسل من ندیدم رهنمائی در سُبل
هر ولی یك آیتی از سوی حق خاصه آنکس کو مقامش مستحق
هر کسی را آبروئی نزد اوست در ولایت شأن او در گفتگوست
آبرو اندر ولایت در مقام هر که را باشد بُوَد آیت تمام
آیتی بالا ز انفاس بشر جز نباشد شأن آن اثنیٰ عشر
گرچه هرنفسی نشانی از خداست لیك هر آیت ز آیتها جداست
زین سبب القاب آیات عظام بر درود هریك آمد در نظام

...✿.... ✿ .... ✿ ...

اینکه دیدی آیت حق را چنان همچنین بینی نشانها بعد از آن
چون رسد پایان جهانرا بعد ازاین آیتش گردد نمایان از قرین
چون شود اعلام روز رستخیز قهر آیاتش بر آید در ستیز
یکطرف زایل زخورشید است نور یکطرف نفخه برون آید ز صور

یکطرف لرزش بر اندام زمین یکطرف امری شود صادر متین
یکطرف در آسمان غوغا و شور یکطرف خلق جهان بیرون ز گور
بس عجب آیات نو از کردگار که بَرَد در روز وانفسا بکار
خوش برآنکس کو نماید اعتقاد بر تمام آیت حق از وداد
هرکه را برآیتش ایمان نبُرد آتش دوزخ بجان خود سپرد
من برآن گشتم که با روحی نشاط با توسل رو کنم بر این بساط
پس بآیاتش دهم سوگند چند تا رها سازد دعایم از کمند

همچنان خواهم نماید مستجاب
هر دعا از «زار» باشد درحجاب



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ بِمآ اَنتَ فیهِ مِنَ الشَّأنِ وَالجَبَروُتِ
وَاَسئَلُكَ بِكُلِّ شَأنٍ وَحَدُ وَجَبَروُتٍ وَحَدُهٰا

خدایا درخواست میکنم از تو بآنچه درآنی ازمراتب : شأن و مقام و قدر ومنزلت وامروفرمان ، وبزرگواری وقدرت وعظمت تو ، و درخواست میکنم از تو بحق هریك به تنهائی ازتمام مراتب شأن وبزرگواری .

معانی شأن وجبروت چیست ؟!

شأن : بمعنی ، مقام ، امروفرمان ، کاربا قدرومنزلت حالت ، وضع ، قصد وشغل آمده است .

وجبروت : ازجبراشتقاق یافته ، وبمعنی جبران کم بود ، وباصطلاح دیگرشکسته بندی است و اگر از نظر معنا درمورد شأن خدایتعالی بکار بریم ، بمعنی ، قدرت ، عظمت ، جلال وبزرگواری است ، و باعتبار دیگرجبروت دربارهٔ خدایتعالی : جبران نمودن نقایص همه ممکنات بافاضه نمودن نیکوئیها وهمه گونه خیرات است ، همچنانکه ازاسماء صفات او « جبّار » است که همهٔ کم بود ونیازمندیهای موجودات را مرتفع ونواقص ونارسیهای آنها را جبران مینماید واوسبحانه وتعالی کاملا مسلّط ونیزقاهرومتکبراست .

امّا دراین بند از دعا که امام علیه السلام تحوّلی در رویه مترادف سیاق کلام داده برای درك معنا دقت بسیارکاملی لازم است تا اهمیّت موضوع بخوبی روشن گردد ، همانطور که بنظرخواننده رسید در فقرات گذشته ، امام علیه السلام در اول بصفات حقتعالی متوسل شده و سپس بمراتب ارجح و تفضیلی آن صفات سوگند داده ، در حالیکه همه صفات اورا راجح وپسندیده آورده است ، ولی در این بند از دعا به دو

مورد مهم که شاید معانی تمام مراتب صفات خدایتعالی را دربر گرفته است متوسل شده که گویا آخرین شاهکار مقام توسل را بکار برده است .

دراینجا جالب آنست که آن بزرگوار دراول مراتب شأن وجبروت را عطف بهم داده و برگشت معانی هردو کلامرا درحکم واحد به جملهٔ (بِمٰا اَنْتَ فیهِ) داده است که معلوم میدارد در جمع این دو بلکه درترکیب آنهایك اثروخاصیّتی بزرگ است ، ودرثانی ، آنها را تفکیك کرده وبه یك یك از مراتب شأن وجبروت توسل جسته است که این موضوع بسیار قابل تأمّل و بایستی در تشریح آن دقت بیشتری بکار برده شود تا اسراری که درآن بکار رفته آشکار گردد .

امّا آنچه بنظر نگارنده رسیده آنست که باید اعتراف کرد که هیچکس غیراز خود امام واولیاء حق نمیتوانند این بیانات را تشریح ورموزی که درآنها بکار رفته آشکار سازند ؛ واینکه این ناچیز فقیرهم در این کتاب و کتب دیگر جرأتی بخود داده و با ارائه مدارکی اشاره به پاره‌ای از اسرار (کـه میان قرآن وعترت بوده) کرده است برحسب انجام وظیفه‌ای بوده کـه با کمال شرمندگی از ساحت مقدّس امام علیه‌السلام معذرت طلبیده وازخدای متعال درلغزشها طلب عفو کرده است .

اکنون باعنایت حق توجه خواننده را باین بند از دعا وارتباطهای مستقیمی کـه بآیات قرآنی دارد جلب نموده تا خواننده به پاره‌ای از اسرار آن آشنا شده وهر کس بقدر توانائی خود اهمیّت موضوع را درك نماید .

« شأن » خدایتعالی ازنظر قرآن مجید !!

درشرح این بند از دعا دراول باید موضوع شأن حقتعالی را ازنظر قرآن بررسی کرده و سپس بکلمه « جبروت » بپردازیم .

درسوره الرّحمن آیه ۲۹ ، میفرماید : **یَسْئَلُهُ مَنْ فِی السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فی شَأْنٍ .**

اشاره براینکه : سئوال میکنند از او وطلب مینمایند حاجات خود را تمام آنها که درآسمانها وزمین‌اند ، چون اهل آسمانها وزمین همه باو نیازمندند ، واو هرروز یعنی هرآن وزمانی دراحداث امری ودرساختن وپرداختن کاری است ،

از ارتباط مستقیمی که بیان امام علیه‌السلام باین آیه شریفه دارد چنین برمیآید که خدایتعالی در تمام لحظات توجه ولطف خود را از خواسته‌های بندگان باز نمیدارد ، چون در اول آیه میفرماید : يَسْئَلُهُ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ ، در اینجا بخواسته‌های بندگان بلکه تمام مخلوق آنچه در آسمان ودر زمین است اشاره فرموده وسپس بحلّ وفصل امور ایشان عطف داده ویا در واقع باجابت سئوال ایشان اشاره میفرماید ، همچنانکه ، آنچه لازمه خوب زیستن هرموجودی است آماده ومهیّا داشته حتّی‌خواسته‌هرموجودی را بدون سئوال فراهم کرده وهرآن وهرلحظه وهرروز درامری وشغلی‌است تاباحکمت‌ومصلحت‌تدبیرامورخلق کند،هیچ‌کاری اورا ازکار دیگرباز نمیدارد (لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ) خلق خود را درهر کجا که باشند (چه درقعرزمین ودریا وچه دراعماق کهکشانها) روزی دهد ، گرفتاریها را مرتفع سازد ، بیماران را شفا بخشد ، هرروز سپاهی از خلق عالم را بدنیا آورد وسپاه دیگری را رهسپاربجهان دیگرسازد ، جمعی را خوشحال وشادان وجمعی‌راغمگین وافسرده نماید ، گروهی را بلطف بردارد وگروهی را در مرتبه خذلان نظررحمت از آنها باز دارد ، بعضی را مقام وملك دهد ، وبرخی را سلب رتبه ومقام نماید ، وخلاصه ازشأن او آنست که هرروز اجابت خوانندگان کند و سائل را عطابخشد ،

یکی‌ازاسرار اینکه‌خدایتعالی هرروز درکاری است ، میتوان درمعنای کریمه س ۱۳ ی ۳۹ ، يَمْحُوا اللّٰهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ جستجو کرد ، که‌محومیکندخدا آنچه خواهدوثابت میداردآنچه اراده نماید ؛ که‌این خودتفسیری بتفصیل دارد ، وباعتبار دیگرمیتوان گفت : که‌شأن‌اوهرروزدراینست که : يَفْعَلُ مٰا يَشٰاءُ وَ يَحْكُمُ مٰا يُرِيدُ.

از صاحب «کشاف» نقل است که اول روز گار تاآخر آن نزد خدایتعالی

دو روز است ، یکـروز مدت دنیا است و شأن او در آنروز : امرونهی واعطا و منع وخلق و رزق واماته واحیا واعزاز «اذل» واذلال (اعزّ) است .

و روز دوم مدت آخـرت است و شأن او در آنروز حساب و سئوال و عقـاب وثواب است .

صاحب « **بحر الحقایق** » آورده : کهمراد به «شأن» تجلّی حق است درهر آنی بحسب متجلّی کهمناسب استعداد او باشد،وتجلّیات ربّانی راخود غایت ونهایت نیست.

در تفسیر « منهج الصادقین » در ذیل آیه شریفه داستانی آورده کـه نقل آن برای درك موضوع بسیار جالب است : یکی از ملوك معنی آیه شریفه را « **كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** » از وزیر خود پرسید ؛ وزیر گفت ، ای ملك یك روز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم ، ملك گفت : چنین باشد ؛ پس وزیرمتفکّـر و دلتنگ بخـانه آمد در میان غلامـان او غلامی سیاه بود ؛ کـه چون خواجـه را دلتنگ یافت ، گفت ای مولای من چه چیز تورا غمگین ومتفکّرساخته ، خواجه ازاو اعراض کرد و جواب نگفت ، غلام گفت ای آقا بگو شاید کـه باعث فرح تو من باشم و گره اندوه تورا من گشایم ، وزیرحال خود را بیان کـرد ، غلام گفت : ای وزیر : برو به نزد ملك و بگو مرا غلامی است کـه تفسیر این آیه را نیکو میداند ، وزیر نزد ملك آمد ؛ وچنین گفت ؛ ملك غلامرا احضار فرمود واز او پرسید که خدای هرروز در چه کار است ؛ گفت : ای‌ملك شأن خدا آنست که : « **يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيَشْفِي سَقِيماً وَيُسْقِمُ سَلِيماً وَيُفْقِرُ غَنِيّاً وَيُغْنِي فَقِيراً وَيُذِلُّ عَزِيزاً وَيُعِزُّ ذَلِيلاً** » ملك گفت چنین است : احسنت نیکو گفتی ، پس فرمود تـا رخت وزیررا از بدن او خلع کنند و در غـلام او پوشند و او را منصب وزارت دهند ، غلام گفت : «**اَيُّهَا الْمَلِكُ هٰذا مِنْ شَأْنِ رَبِّنا**» این هم ازکار پروردگار ماست .

بنابراین باتوجه بمراتب شأن خدایتعـالی در تفسیر« كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ »

اهمیّت توسل امام علیه السلام دربند مورد شرح تاحدّی روشن گردید .

شأن خدایتعالی ومراتب امر وفرمان او سبحانه !؟

ازمطالبی که گذشت معلوم گردید کـه یکی از معانی « شأن » امراست ، واکنون برای روشن شدن این موضوع وارتباط آن بفقره مورد شرح بیانی را که صاحب تفسیر « المیزان » در ذیل آیه شریفه : « اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالْاَمْرُ » آورده متذکّرمیشویم :

کلمه امر گاهی بمعنای شأن بوده وجمع آن امور است ، وگاهی هم بمعنی دستور دادن و وادار کردن مأمور بانجام کار مورد نظر بوده ومیباشد وبعید نیست که در اصل هم بهمین معنا باشد ، و سپس بصورت اسم مصدر استعمال میشود و بمعنی نتیجه امروآن نظمی است که درجمیع کارهای مأمور ومظاهرحیات اوست ، وچون این معنا منطبق با همه شئون حیاتی انسان است ، لذا لفظ امر ، بمعنای اسم مصدر استعمال شد درشأن انسان وآن چیزی که وجودش را اصلاح میکند : و نیز از این هم بیشتروسعت یافته ودرشأن هرچیزچه انسان وچه غیرانسان استعمال شد .

بنابراین امرهرچیزی همـان شأنی است کـه وجود آنرا اصلاح وحرکات وسکنات واعمال وارادات گوناگونش را تنظیم میکند .

البته با توجه به بند مورد شرح دراین دعای شریف باید گفت که بطور کلّی این جهان وتمام موجودات در آن به امروفرمان حقتعالی بوجود آمده ، و از اول خلقت تاکنون خدایتعـالی هرروز درشأن وکاری بوده وبرای سیرتکامل و انتظـام امور هرآن وهرلحظه اوامری صادر فرموده و تدبیرامور تنها به ید قدرت او بوده وشأن وامراو تا پایان این جهان ادامه دارد ، بلکه شأن و امراو بروجهی است که از اول بوده وتاآخرخواهد بود ، هرچه درعالم جهان ایجاد شود و هرچه جهانهـا پایان یابد،هرچه قیامتهـا بپا شود وهرچه دنیای نو بوجود آید همه و همه تا خدا

خدائی میکند،اوسبحانه وتعالی هرروز درشأن وکار وفرمانی است .

اگرمی بینید درهمین جهان هرروز به چیز تازه‌ای برخورد میکنید ، اگر دیدید دانش امروز قلبها را بهم پیوند میزند و کلیه‌ها را عوض میکند ، اگردیدید دانشمندان فضائی بکرات آسمانی‌راه یافتند ، حتّی‌اگرفردا دیدید که‌کارامروفرمان الهی بجائی رسید که بشر بتواند بایك کپسول کوچك اتمی بدون سفینه وبدون وسائل دیگر پرواز کرده بسوی کرات مریخ یا زهره راه یابد ، اینها همه از شأن خدایتعالی است ، کسی‌کاره‌ای نیست ، او تنها آمر : و دیگران همه مأمورند همچنانکه‌فرمود : س ۳ ی ۱۵۴ ، **اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهُ لِلّٰهِ** ، همه‌کارها وامرازبرای خداست بلکه قدرت او بهمه چیزرسیده وحکم وفرمان تمام ، دراقتدار مشیّت و اراده اوست **« بِلْ لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمیعاً »**

درباره امرخدایتعالی ازنظرقرآن مجید مطالب بسیار است همچنانکه گاهی اطلاق امر بکتب آسمانی شده و گاهی بوجود مقدّس انبیاء ، گاهی بفرمان و ایجاد هرموجود درجهان آفرینش ، گاهی اشاره به خود قرآن مجید شده ، و گاهی به برنامه وسیع رستاخیز، که دراین‌موارد اگرمعنای شأن وامررا دریك سطح قرار دهیم باتوجه به بند مورد شرح توسل امام علیه‌السلام بتمام‌آن مراتبی است که درمعنای امر گذشت . (۱)

… ✿ … ✿ … ✿ …

۱ــ نگارنده : در بارهٔ امرخدایتعالی درکتاب « بیان حقیقت » در شرح «اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْفَاشِی فِی‌الْخَلْقِ اَمْرُهُ » مطالبی جامع وبتفصیل ازنظرقرآن مجید آورده برای اطلاع بیشتر بآن کتاب مراجعه نمائید .

جبروت پروردگار بر تمام کائنات غلبه دارد !!

قسمت دوم ؛ درشرح موضوع این بند از دعا در معنای جبروت است کـه قبلا مطالبی از آن گذشت واکنون گفته میشود تنها خدایتعالی قدرت دارد که تمام نیازمندیهـای خلق و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم است فراهم سازد ، بلکه تمام نواقص ونارسائیهای آنها را جبران نماید ، وچنین گفته‌اند که مقام غلبه‌او ازحکمت‌اوست ، چون اگر غلبه‌نداشته باشد قدرت برجبران چیزی ندارد .

ازاینجهت است که علی علیه‌السلام در دعای کمیل عرض میکند : وَبِجَبَرُوتِكَ الَّتِي غَلَبْتَ بِهَا كُلَّ شَيْءٍ ، یعنی به بزرگواریت که غلبه کرده بآن بهمه چیز.

صاحب کتاب « نفحات اللّیل » در شرح این معنا آورده : مخصوص است لفظ جبروت بحسب‌استعمال درعالم عقول مجرده اعم از آنکه عقول طولیه باشد یا عقول عرضیه واعم از آنکه عقول صعودیه باشد یا نزولیه چنانچه تخصیص داده‌اند لاهوت را بحسب استعمال بعالم اسماء و صفات ، یعنی عالم واحدیّت ، و در لسان اهل شرع تفسیرمینمایند ازآن‌بافق اعلی و افق‌مبین وهمین‌است مراد « بِقَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنٰى » و همین مرتبه است نهایت سیر سالکین و عارفین و اضافه مینماید که عوالم عقول مقدّم وغالب وقاهراست برهرموجودی ازموجودات عوالم امکان ، همچنانکـه عرفا عقول را ارباب انواع مینامند (و باین اعتبار) پس جبروت اسم است از برای این عالم بتمامه .

بنابراین هرگاه حقتعالی بحسب عالمی از عوالم ، قاهروغالب باشد برجمیع عوالم پس مقهوریت عوالم امکانیه نسبت بذات مقدّس او اظهرمن‌الشمس است .

بعضی ازفلاسفه الهی هم این معنا را تأیید کـرده‌اند : همچنانکـه در کتاب « درمان روح وروان » آورده :

جبروت دراصطلاح فلاسفه اسلام ، : بریکی ازعوالم اطلاق میگردد و بتعبیر آنان اختصاص بعالم عقل دارد ، چنانکه ، عالم لاهوت به عالم واحدیت و بتعبیر قرآن « افق اعلی » و « افق مبین » نامیده شده است ؛ ودربرابرعالم جبروت ولاهوت عوالم دیگری درقاموس فلسفه موجود است :

ملکوت « عالم نفوس » ناسوت « عالم جسم و زمانها ودهر » وبطور کلّی عالم جبروت عالمیست که پروردگار بنقائص ممکنات رسیدگی نموده و بوسیله افاضه خیرات ، آنرا بعنوان اینکه غالب است جبران مینماید .

وبعضی ازحکما گفته‌اند : جبروت خاصه عالم عقل کلّی است ، وسایرجبروت عقول جزئیه .

اکنون باتوجه بمعانی جبروت هم ازنظرحکما وهم ازنظر اصل معنا که در شأن خدایتعالی بقدرت وعظمت وجلال وبزرگواری تعبیرشده است اهمیّت توسل امام علیه‌السلام دربند مورد شرح تا حدّی روشن وآشکار گردید .

چرا مراتب « شأن و جبروت » عطف بهم درمقام توسّل درآمده است ؟

بطوریکه قبلا گذشت تمام مراتب صفات خدایتعالی که در این کتاب اشاره بشرح آنها شد در ترکیب معنای : « شأن و جبروت » جمع است : همچنان ، صفات: بهاء، جمال، جلال ، کمال، عظمت، نور، رحمت ، عزّت ، مشیّت ، قدرت ، شرف ، علوّ ، منّ ، وغیره .

و امام علیه‌السلام دراین بند از دعا دریك جمله کوتاه بتمام این مراتب متوسل شده ودر واقع شاهکار خود را درپایان این دعا بکار برده است ، یعنی آنچه که در مرتبه توسل قبلا یکایك بکار برده دراینجا یکجا بمقام سوگند درآورده تا اثر کلّی را ازاین توسل بزرگ دریابد .

اکنون برای درك این معنا بیانی را یادآورمیشویم در حالیکه قابل مقایسه

باصل موضوع ودر خور مندرجات این کتاب نیست ولی از جهت آنکه مطالب در سطح پائینی قرار گیرد که فهم آن برعموم آسان باشد گفته میشود : که در علوم شیمیائی هر گاه دوجسم که هریك دارای خاصیّتی جداگانه باشند با هم ترکیب شوند خاصیّت واثردیگری پیدا کرده که بعضی ازآن ترکیبات گاهی‌دارای‌اهمیّت فوق‌العاده بوده که‌امکاناتی‌بوجود میآورد که‌اثروخاصیّتی بزرگ ازآن‌حاصل گردد.

دراینجا باتوجه به بیان امام علیه‌السلام که کلام « شأن وجبروت » را عطف بهم داده ویا در واقع معنا را ترکیب کرده است ؛ بیك مقام جامعی متوسل شده که اثر عظیمی را دربرداشته وچنان است که بتمام صفات خدایتعالی توسل جسته است ، درحالیکه هریك ازصفات هم خود مقام جداگانه‌ای دارند .

بنابراین اگر در سیاق کلام آن بزرگوار دقتی بعمل آید ، این معنا کاملا روشن خواهد شد : که در اول عرض میکند : اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ بِمٰا اَنْتَ فِیهِ مِنَ الشَّأنِ وَالْجَبَرُوتِ . همان جمله « بِمٰا اَنْتَ فِیهِ » معنا را تمام کرده ، یعنی‌باآنچه تو درآن هستی ،ازمراتب‌شأن وجبروت «مراتب تمام صفات» ودرثانی‌عرض میکند : «وَاَسْئَلُكَ بِكُلِّ شَأنٍ وَحْدَهُ وَجَبَرُوتٍ وَحْدَهٰا» ، که بخوبی معلوم است در تفکیك این دو کلام هم خاصیّت واثرجداگانه‌ای است ، یعنی مراتب شأن او را همچنانکه قبلا گفتیم اگر بررسی نمائیم خواهیم دریافت که (امر) او درمرتبه شأن اوست و اگر مرتبه امررا بررسی نمائیم خواهیم دریافت : که‌قرآن ، انبیاء ، وجود مقدّس رسول اکرم ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین همه در مراتب امراو هستند ، تا برسد بوجود مقدّس ولی عصر(عج) که اورا صاحب‌الامرمیخوانند .

ازاین جهت است که اگربخواهیم بمرتبه « شأن » او به تنها توسل جوئیم باین اعتبار بقرآن و وجود مقدّس انبیا و ائمه هدی توسل جسته‌ایم .

ودرتوسل به «جبروت» تنها : غیرازمطالبی که قبلا گذشت ، همچنان است که برتمام موجودات عالم توسل جسته‌ایم ، چون جبروت او بزرگی اورا درجمیع

اشیاء ودرجمیع عوالم‌صفات واسماء میرساند بلکه بالاتر است ازآنکه وصف کـرده شود . هرذرّه از ذرّات عالم دلالت برجبـروت وعظمت و جلال و کبـریائی او دارد و همـه بـه بزرگواری او گواهی میدهند ، بعضی از عرفا هم با شرح مبسوطی اشاره مرتبه « شأن » را بوجود مقدّس رسول اکرم کرده و « جبروت » را مقام علی علیه‌السلام دانسته‌اند ، کـه باین اعتبار توسل امـام علیه‌السلام دربند مورد شرح اول بمقـام نبوّت و ولایت توأماً بوده ودرثانی بهریك ازاین دومقام جداگانه سوگند داده است .

شأن و جبروت الهی

ای توئی در گردش این روزگار — هر زمان نقشی بری از خود بکار
در امور خلق خود هر روز وشام — امـر تو برنقشه هـا دارد دوام
روزی مخلوق را با جنب وجوش — از مَلَك تا انس وازطیر و وحوش
میرسانی هر کجا ساکن در آن — گر بقعـر بحـر ، یا در آسمان
نیستی یك لحظه غافل در امور — امر خلق از خود نداری هیچ دور
این بُوَد شأن تو در کار جهـان — که کنی هرآن طرحی را عیان
یکزمان آری گروهی در وجود — یکزمان جمعی کنی فانی ز بود
یکزمان جمعی کنی خوار و ذلیل — یکزمان عزّت دهی بعضی قلیل
یکزمان بیماری و ذلّت تمـام — یکزمان خوشحالی و شادی بکام
بس روا داری بخلق خود چنین — هر صباحی که برآید بعد از این
شأن تودر حلّ و فصل کار ماست — غیر تدبیر تو ، تدبیری خطاست
شأن تو هر روزه درکاری متین — هم در امر آسمان هم در زمین
شأن تو از قدرتت دارد نشان — قدرتت درامر و در شأنی نهـان
آنچه در شأنت بُوَد جبران پذیر — کس نداند جز توئی برآن خبیر
شأن تو در نا رسائیهـای کار — رافع نقصان بُوَد در روزگار

شـان تو در معنی جبـراست نیك چون نداری کس‌بکار خود شریك
همچنان در معنی جبّار و قهر خوش برون‌آری دماری را زدهر
حاصل آن باشد که شأن کردگار همچنان در نظم عـالم بر قرار

* * *

نکته‌ای گویم بسی نیـکو روند تا ندانی غیر او کس ارجمند
هرچه را دیدی نهانش در شئون سِرِّ لاهوتش بخوان در اندرون
یعنی اندر قدرت و عزّت چنان شان او بالا ز عـرش و آسمان
من از این معنا گذشتم این زمان چون توانائی ندارم به از آن
که بگویم قدرت والای دوست به ازآن باشد که میگوئی نکوست
شأن او اندر بزرگی زائد است چونکه او بر امر عالم قائد است
پس‌ازاینروکرده‌ام باخویش عهد که بگیـرم دامن قائد بجهـد
در توسّل بس کنم سوگنـد یاد تا رسد عشق نهـانم بر وداد
خوانم اورا در قسم بر ذوالجلال تا رها سازد مرا از هـر ملال

پس بخواهم از مقامش اینچنین
« زار » را بر گلرخان سازد قرین



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِما تُجیبُنی[1] حینَ اَسئَلُکَ فَاَجِبنی یا اَللّٰهُ

خدایا درخواست میکنم ازتو : بحق آن وسیله‌ای که اگر تورا بآن بخوانم اجابت میکنی ، پس اجابت فرمای مرا ای خدا !!

یا براین اشاره : خدایا همانا کـه میخوانم تورا بآنچه روا سازی حاجتم را هنگامیکه ازتوسئوال میکنم ، پس روا ساز حاجتم را ای خدا !!

تفسیری کوتاه در شرح موضوع !!

شاهکار دیگری که امام علیه‌السلام در پایان این دعا بکار برده بسیار قابل توجه است ، همچنانکه اگـر در سیاق کلام دقت شود از مفهوم آن چند معنا حاصل میشود که هریك اهمیّت موضوع را میرساند .

یکی آنکه : از فحوای کلام چنین برمیآید کـه میتوان درمقام توسل چنین اشاره کرد : خدایا سئوال میکنم ازتوباجابت آمادهٔ تو درهنگام سئوال ، همچنانکه برنمیگردانی دعوت داعی را زمانی که میخواند تورا بآن .

دیگر آنکه اشاره توسل براین معنا است : که‌خدایا ازتو مسئلت دارم بآنچه اجابت میفـرمائی از وسائل توسل از اسماء صفات تو « کـه شرح آنهـا گـذشت » همچنانکه با توسل بآنها داعی را درهنگام سئوال محروم نمیسازی .

دیگراینکه : چون اوصاف الهی در مرحله توسل زیاده ازآنست کـه کسی بتواند بیك یك ازآنها توسل جوید لذا ،اشاره این جمله درتوسل ، بمجموع آنها است ، همچنانکه ، عرض‌میکند (بِما تُجیبُنی) بتمام آنچه یا بتمام وسائلی که سبب اجابت میشود که غیراز اسماء صفات الهی بسیار چیزهای دیگر را شامل است ، از

۱ــ دربعضی ازنسخ « تجیبنی به » آورده.

جمله : توسل به کتب آسمانی ، توسل به خود قرآن کریم ونیزوجود مقدّس انبیا وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین کـه همه آنهـا مورد توسل دعای داعی ومورد اجابت حتمی است.

دیگر آنکـه : شاید اشاره توسل براین مرتبه باشد : کـه خدایا درخواست میکنم ازتو بآنچه ازخواسته‌هائیکه اجابت میفرمائی ازبندگان خود هر گاه که از توسئوال‌میکنند ؛ واین معنا بسیار دقیق و وسیع است کـه اگـر توجهی بآن شود و خواسته هـای اولیاء خدا کـه مورد اجابت قرار میگیرد باین معنا اضافه شود ، اهمیّت‌آن بخوبی روشن میگردد ، یعنی باعتباری‌خواسته‌های انبیاء و ائمه‌هدی(ع) آنهمـه ادعیه و آنهمه توسلاتی کـه خدایرا بانـواع گوناگون بمقدّسات سوگند داده‌اند ومورد اجابت قرار گرفته همه وهمه دراین معنا داخل است .

حاصل آنکه دراین جمله اخیر از دعـا اسرار بزرگی است کـه حاوی کل مطالبی میباشد که از اول این دعا تا پایان بمرحله سوگند و توسل درآمده است ، همچنانکـه بعضی از حکما برآنند کـه از برای هرسئوال یك وسیله اجابتی است وسئوال برای تمام اجابت شامل تمام اجابتها میشود ، پس در پیرو تمام خواسته ها اجابتهائیست که واقع میشود برآنها ، لذا دربند مورد شرح میتوان گفت کـه این جمله بمنزله سئوالی غیرمتناهی است که آن ازحسن بیان و کلام امام علیه السلام است .

وامّا اینکه در کلام آخرعرض میکند : فَاَجِبْنِی یا اَللّٰه ، این کلام نتیجه جمع فقرات‌سابق‌الذّکرونهایتی از برای‌مجموع‌ومفاد آنها درطلب اجابت ازمقام حضرت ربوبیّت است .

وتوسل بنام شریف « الله » توسل بهمه اسماءِ الهیه بوده که امام علیه السلام بعد از آنهمه توسلات،دعا را باین نام جلاله ختم کرده است وهمانطور کـه قبلا اشاره شد این نام مخصوص ذات واجب‌الوجود است که مستجمع تمام صفات کمالیه میباشد ، یعنی تمـام صفات حسنای او درضمن لفظ الله مندرج است ، بطوریکـه بعضی آن را

اسم اعظم واکبر شمرده‌اند .

درباره اهمیّت این نام شریف بس کـه خدایتعالی در سه هزار وبیست و هفت مورد درقرآن مجید بروجوه گوناگون بذکراین نام پرداخته است ودرصفحه ۱۹۰ همین کتاب در ذیل عنوان (تمام اسماء الهی درنام جلاله «الله» خلاصه شده) اهمیّت این موضوع روشن گردید ولزومی به تکرار ندارد .

در بند مورد شرح دوموضوع مهم قابل توجه است !!

یکی اصل دعا ودعا کـردن ازطـرف بندگان ، ودیگراجابت وروا ساختن ازطرف پروردگار .

دراین دومورد مطالب از نظرقرآن مجید بسیار است که‌علما وبزرگان اسلام حتی‌دانشمندان‌بزرگ خارجی هـم مقالات و کتب بسیـاری بر آن نگاشته‌اند که اکنون مجالی برای گسترش این موضوع دراین کتاب نیست ، ولی‌آنچه که قابل تذکّر است آنست که گفته شود : خدایتعـالی درچند مورد در قرآن مجید لُبّ مطلب را دراین باره برای اطلاع‌کامل بندگان درچند آیه متذکّرشده است .

جائی میفرماید : س ۴۰ ی ۶۰ ؛ **اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ** ..... بخوانید مرا تا شما را اجابت کنم .

ودرجای دیگـر میفرماید : س ۲ ی ۱۸۶ ، **وَ اِذا سَئَلَكَ عِبادِي عَنّي فَاِنّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ الدّاعِ اِذا دَعانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ** اشاره براینکـه : چون پرسند تورا بندگـانم ازمن ، من نزدیکم ، اجابت میکنم خواندن خواننده را چون بخوانند مرا ، پس باید استجابت کنند مرا وایمان‌آورند برمن تاشاید بصلاح درآیند .

ونیزدرجای دیگر بابیان دیگرمیفرماید : س ۲۵ ی ۷۷ ، **قُلْ ما يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبّي لَوْلا دُعاؤُكُمْ** ... یعنی‌اگردعای شما نبود پروردگار بشما هیچ توجهی نداشت

ویا بعبارت دیگر : آنچه شما را نزد پروردگار جاه ومرتبه‌ای داده دعاء وعبادت شما است .

ولی این نکته قابل توجه است که دعا کردن شرایطی دارد تابرای اجابت آمادگی حاصل شود (۱) همچنانکه گفته‌اند داعی باید توجه‌کامل بطریق دعا داشته باشد وبخواند پروردگار خود را به‌آدابی که ائمه دین تعلیم نموده‌اند ، همچنانکه اهمّ آن دراِول توسل جستن ، و هم آهنگی دل با زبان است ، و نیز توجه داشتن بخواسته‌های خود وتعمیم دادن دعا وخلاصه حسن ظنّ بخدا برای اجابت‌آن .

ولی آنچه که مورد اهمیّت کامل است ، همانست که خدایتعالی خود فرموده ودر جائی شرط استجابت دعا را تنها دعا کردن قرار داده است . نظیر آیه ، « **اُدْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ** » یعنی بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را ؛ ولی در بعضی آیات دیگر که در واقع مکمّل این‌آیه شریفه هستند ، اجابت را مقیّد بشرط کرده همچنانکه میفرماید : (**اُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي.**) که ازمعنای آن چنین برمیآید ؛ شرط اجابت اینست که دعا کننده خدا را بخواند ولی اشاره جمله‌آخر براینست : همچنانکه من اجابت دعای بندگان میکنم ایشان هم باید طلب اجابت کنند مرا ، یعنی چون بندگانرا به ایمان واطاعت دعوت کنند اجابت نمایند و برایمان خود چنان ثابت وراسخ باشند که وثوق ایشان باجابت من متحقق شود .

وهمچنین‌است آیه‌شریفه : س۴۲ ی ۲۵ ، **وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ** اشاره براینست که ، اجابت کند دعای بندگان ومؤمنان که عمل صالح کنند و کردار نیکو وپسندیده داشته باشند .

وازاینها گذشته خدایتعالی بیان دقیقی دارد که شرط استجابت دعا را بخوبی

۱ــ نگارنده درکتاب « عشق و رستگاری » در صفحه ۱۳۳ چاپ سوم آن کتاب مطالبی در مورد (شرایط دعا) بتفصیل آورده برای اطلاع بیشترطالبین بآن‌کتاب مراجعه نمایند .

میرساند ، همچنانکه میفرماید : س ۲ ی ۴۰ ، وَاَوْفُوا بِعَهْدِی اُوفِ بِعَهْدِکُمْ ..... وفا کنید برپیمان من تاوفا کنم بعهد شما .

پس باتوجه به‌پایان این دعا وجمله « فَاَجِبْنِی یَا اَللّٰهُ » این معنا حاصل شد که خدایتعالی‌اجابت میکند بندگانرا آنهائیکه متوجه‌شرایط استجابت دعاهستند (۱)

پایان کلام و کشف یك معما !!!

اکنون با توجه به یك یك ازمقامات توسل درفقرات این دعا که امام علیه‌السلام بآنها متوسل شده یعنی تمام مراتب‌صفات خدایتعالی ؛ ازمرتبه : بهاء ، جمال،جلال، عظمت ، نور ، قدرت ، رحمت ، کمال ، عزّت ، مشیّت ، علم ، شرف ، علوّ ، و خلاصه تمام اسماء صفات او که درمقام توسل وسوگند درآمده است ، آن بزرگوار نتیجه خواسته‌های خود را صریحاً اعلام نفرموده ولی در پایان اشاره‌ای فرموده و با ذکر این جمله : اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ بِمٰا تُجِیبُنِی حِینَ اَسْئَلُكَ .... معمای بزرگی را حل کرده است که گویا تمام خواسته‌های آن بزرگوار دراین‌معنافشرده شده‌است (همچنانکه قبلا دراین باره مطالبی گذشت).

این نکته قابل توجه است که‌ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین اطمینان‌کامل باجابت خواسته‌های خود دارند ، ازهمان‌جهت که شرایط استجابت؛درخواسته‌های

۱ــ بعضی ازحکما درمورد اجابت دعا گفته‌اند : اجابت نور صادره‌ای ازمشیت است که منعکس میشود در آئینه سئوال و این نور قائم بمشیت است ، قیامی‌که احتیاج به صدور بسوی چیزی ندارد ، وهمچنین این نوربمنزله بحروسئوال بمنزله معرفت‌است وهرکس باندازه معرفت خود ازآن بهره برداری میکند ، پس اجابت میکند خدا دائماً بدوام مشیت خود که باز داشته نشده است ابداً .
بنابراین دراینجاکه امام علیه‌السلام عرض میکند « فَاَجِبْنِی یَا اَللّٰه » باقی نمیماند هیچ حایل وعایقی از برای دعای او بخصوص آنکه تقاضا را بنام جلاله الهی ختم کرده ، همچنانکه آنرا اسم اعظم یادکرده اند و این نام جاذبه ومدد بزرگی از برای مرتبه اجابت است .

آنها جمع است وازنظراین اطمینان اغلب خدای را دراین مورد سپاس کرده و از اجابت خواسته‌های خود تشکرمیکنند ، همچنانکه ، امام ولی عصر(عج) درسخنان خود در دعای افتتاح عرض میکند :

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي يُجيبُني حينَ اُنادیهِ ....

و از این جهت امام باقر علیه السلام هم دراین دعای شریف طلب اجابت کرده وخواسته‌های خود را دریك جمله کوتاه درمرحله سئوال درآورده است .

ولی آنچه ازفحوای این معمّا استنباط میشود آنست که خواسته‌های ائمه هدی سلام‌الله علیهم اجمعین مشابه باهم بوده بلکه همه ازتعلیمات قرآنی سرچشمه گرفته است ؛ وبنابراین وظیفه ما در پایان این توسلات آنست که خواسته‌های خود را چنین عرضه بداریم .

خدایا تورا بحق تمام مراتب این توسلات دراین دعای شریف ، آنچه را که امام باقر علیه السلام (صاحب این دعا)ازتوخواسته است برما هم عنایت فرما .

خدایا آنچه که‌بندگان صالح تو ازتوخواسته‌اند درحق ما هم مستجاب‌فرما.

خدایا دانشی بما عطا فرما تا تورا بشناسیم ، وبینشی برما ارزانی دار تا کلام آسمانی تو قرآن را درك کرده سرمشق زندگانی خود قرار دهیم .

خدایا مارا درایمانی پایدارقرار ده تاموجبات‌رستگاری‌خود را فراهم‌سازیم .

خدایا ما را مشمول تمام خوبیهای دنیا وآخرت کن وازشرّتمام بدیها حفظ فرما؛وامرما را کفایت نما، وپایان‌کار ما رابخیر گردان .

خدایا صلح وصفا را درمیان مسلمین جهان برقرار فرما ، ونظرتوجه امام ولی عصر(عج) را ازاهل ایمان ودوستدارانش باز مدار .

سلام برآنها که در معارف‌الهی کوشا هستند

نتیجه توسّلات و اجابت دعاء

اولین تیر توسّل در دعاء — شد رها از مخزن نور و بهاء
بعدازآن هریك زاوصاف کمال — در توسّل آمد آن‌بر ذوالجلال
بلکه هر نامی ز اوصاف الٰه — شد نمایان در توسّل بر پناه
همچنان برنام اعظم شد نشان — تا هدف گیرد اجابت در میان
شك نباشد اینکه گوید درجواب — حاجت داعی بدینسان مستجاب
پس مرا آمد نشانی در طریق — تا بگیرم دامن یاری شفیق
خواهم ازاو آنچه میخواهم ز دوست — هرچه‌اوخواهدبرای‌من‌نکوست
خواهم ازاو آنچه رامردان حق — بر اجابت بوده حاجت مستحق
خواهم ازاودانشی ازحد فزون — تا ز جهلم معرفت آید برون
خواهم‌ازاو بینشی درحدخویش — تابقرآن ره برم دردین وکیش
خواهم ازاو رهنما باشد بنور — تا رسد کارم گشایش بر امور
خواهم‌ازاوآنچه‌رابرمن رواست — پا بجا دارد مرا برقول راست
خواهم ازاو پرکند قلبم زمهر — تا رسد عشق نهانم بر سپهر
خواهم‌ازاو خیرونیکوئی‌چنان — آنچه دانم آنچه نادانم از آن
خواهم ازاو تا مرا آرد بیاد — ذکرخوددرهرزمان اندر وداد
خواهم از او تا مراباشد پناه — هم‌کند پاکم ز دل لوث گناه
خواهم ازاو اینجهان‌وآنجهان — در کفایت گیردم امر نهان
خواهم‌ازاوآنچه میبخشدکریم — به ازآن باشد مرا اجری عظیم
خواهم ازاو صحت جسم وروان — هم ز خوف شرّ و ناامنی ، امان
خواهم ازاو تاکند نعمت تمام — هم بدنیا هم بعقبیٰ بر دوام
خواهم ازاوزندگانی‌خوش‌نکو — تاکنم در رحمتش بس گفتگو
خواهم از او از ریا باشم بدور — درعبادت خالص‌و دل پر زشور

خواهم ازاو تا مرا سازدقرین نزد خوبان دربَرِ خلد برین
خواهم ازاو تا که در پایان کار باشدم ایمان ثابت پایدار
خواهم ازاو بس‌رضای اوسوا چه‌کند حاجت روا ، چه ناروا
خواهم ازاو تا که درلطف‌وعطا اهل ایمان را همی بخشد خطا
خواهم از او تا رساند برمراد بندگان صالح و نیکو عباد
خواهم‌ازاو آنچه‌میخواهد امام تا رسد یکسر همه چیزم بکام

خواهم ازاوهمچنان خواهدکه « زار »
در دو عالم بوده باشد رستگار



مطالبی «منظوم» به پیوست
در پایان کتاب

شکر خدا را که این موفقیت حاصل گردید و آنچه را نگارنده درعهده وظیفه خود گرفته بود پایان پذیرفت.

اکنون درخاتمه لازم گردید مطالبی را که در پیش گفتار این کتاب درمورد سبب تألیف آن متذکّر شده دراینجا مشروحاً بطور منظوم یادآوری شود، واین از آنجهت است که گروهی سفیه وبیگانه اصل موضوع این کتاب را که «دعای سحر» واز امام پنجم علیه‌السلام رسیده است، پایه و اساس دین ساختگی نوینی قرار داده و با فریب ونیرنگ جمع قلیلی را گمراه کرده‌اند که تاکنون ازنظر بی‌اعتنائی کسی باین اقدام ناروا پاسخی نداده است.

وچون این موضوع بستگی بمطالب مورد شرح دراین کتاب داشته و از آن طرف مضامین عالیه و کلماتی که درباره اصول عقاید و معارف الهی درمتن آن بکار رفته، بهیچوجه شایسته نبود که درخلال، اشاره به آن امر باطل شود، یعنی شأن این کتاب شریف درخورآن نیست که مطالب آن به موضوعی پوچ وخالی‌ازحقیقت توأم ومخلوط گردد، حتّی دراین حد هم، نه در مقدمه ونه در پایان شایسته تذکّر نبوده واظهار آن بی‌ارزش است.

ولی نگارنده دراینجا ازجهتی این ماجرا را به ایماء واشاره برسبیل داستان

بنظم درآورده ، تا خوانندگان پس از فراغت ازمطالعه این کتاب و درك حقایق ، ازماجرائی که درقرن پیش اتفاق افتاده مطلع شوند و ضمناً بدانند که بیگانگان ودین سازان درهردوران هرآن مترصدند که اختلافی در دین بوجودآورده مردمرا بسوی بیدینی وبی بند وباری گرایش دهند .

وازطرف دیگرشاید مطالعهٔ این اشعار بادرك مطالبی که درمقدمه این کتاب گذشت ، خواننده را به اسراری مطلع نماید که بتواند با افراد آن فرقه گمراه « پیروان مهدی دروغی » مناظره کرده وآنها رااز عقاید ناپسندشان باز دارد و به ایشان بفهماند که کیش آنها برچیزی استوار نیست!!!

نکته ای گویم بپایان کتاب — تا برون افتد رموزی از حجاب
سالها بیگانگان در امر دین — بس بدیها کرده‌اند از راه کین
گاه بین مسلمین دادی شکاف — گاه بردی برعقاید اختلاف
گاه برشیعه زدندی طعن چند — گاه برسنّی نمودی نیشخند
گاه کردی اختلافی در نژاد — گاه دادی سنّت دینی بباد
گاه دلها را فکندی در شقاق — گاه افشاندی میان ، تخم نفاق
گاه چندین فرقه آوردی پدید — گاه افکندی بهم هریك شدید
گاه گفتندی که عارف برخطاست — گاه گفتی او یگانه رهنماست
گاه گفتی هرفساد از عالِم است — گاه گفتی دین از عالِم سالم است
یکزمان گفتی خرافات است دین — یکزمان خودرا به دین کردی قرین
الغرض بس شمه‌ها بردی بکار — تا شود باطل بظاهر استوار

* * *

نقشه دیگر که بردی در تلاش — همچنان رسوائیش گردید فاش

بردروغی مهدی آوردی ظهور — بس خطا این نسبت ظلمت بنور
صحنه‌ها کـردی در این غوغا پدید — همچنـان دیدی کـه هر بیننده دید
بود از اول دعوی آنهـا تمام — کـه زغیبت ظـاهر آمد آن امام
بعد از آن گفتند او پیغمبـر است — خلق عالمرا تمامی رهبـر است
او همـان باشد که صلح پایدار — در جهـان سازد همیشه برقرار
او همان باشد کـه اندر عدل و داد — قلب عـالمـرا کند یکباره شاد
او همان باشد چنین و آنچنان — کـه کند دنیـا گلستان بعد از آن
پس یکی زین ادّعاهـا کس ندید — خوب این دعوی برسوائی کشید

* * *

کی شد این عالم پر از عدل و صفـا — کو جهانی خالی از جور و جفا !
پس کجا شد دین حق ظاهر تمـام — تـا بود یکسر در عالم یك امـام
کو امـام منتَظَر خاتم امـام — کـه رسولان را بود قائم مقام
کو امام غائب از آل رسول — که جهـانی طاعتش گیرد قبول
این چه رسوائی که بَستندی بخویش — نامه حزبی بَدَل کـردی بـه کیش
نه بیامد انقلابی در میان — نه که جنبید آب از آبی چنان
آنچه را بیگانه طرحش ریختی — همچنان غربال آبش بیختی
ماجرا جوئی کـه آمد با شتاب — بهر دین سازی بچهـره زد نقاب
دور خود آورد جمعی نابکار — تـا کـه سازد کیش باطل برقرار
پس نشد دیری کـه شد افشای راز — حیله گـر برحیله‌اش شد مشت باز

* * *

من برآن گشتم کـه سازم آشکار — راز دیگـر از تبه کاران خوار
این عجب بر کیش‌خود بردی نشان — یك حقیقت را بـه باطـل برعیان
سرقتی کـردی زعالیتر کـلا م — از کلام حق زگفتار امام

نسبتی دادی بخود اوصاف نیك — برخطا آورده بریزدان شریك
همچنان گفتی که آمد در دعاء — وصف ما اندر سرآغازش بهاء
زین سبب در شأن ما آمد یقین — چون بود ما را لقب نامی چنین
شرم باد از این دلیل بی دلیل — که نمود این فرقه را خوار وذلیل

* * *

آن دعائیکه بیامد بررسول — بردروغی بسته برخود از اصول
این دعا آورده جبریل امین — از برحق سوی ختم المرسلین
که بخواند خالق خود را چنین — پس کند نفرین نصارا را براین
این بیان اندر کتابی روشن است — شأن آن در روز لعن دشمن است
حاصل ، آن نابخردان بیمناك — در ره باطل نمودی سینه چاك
زین دعا آئین و کیشی ساختی — هربیانش بربیانی بافتی
نام هریك را از اسماء اله — در جسارت برده برهر روز و ماه
من نگویم بیش ازاین برقول راست — که در این فتنه خطاها از کجاست
خود بُوَد معلوم امری راستین — تا بدانی مدرکی را به از این
اینکه آن نابخردان بسته بخویش — این زما باشد نه زان آئین و کیش
از امام پنجم آمد این بیان — که بُوَد در این دعا گوهر نهان
حاوی نام عظیم و اعظم است — هر کلام از هر کلامش اکرم است
زین جهت فرمود داریدش نهان — این دعا از ناکسان و جاهلان
چون کنند آنرا بناحق آشکار — همچنان برکیش باطل استوار
این بُوَد معنی از اعجاز کلام — که نمود افشا رموزی آن امام
آنچه بعد از سالها آمد وقوع — در زمان خود همی دادش شیوع
تا چنین روزی نگوید کس چنین — که بود ما را برآن امری معین
جای بس شرم و خجالت باری است — این هیاهو از حقیقت عاری است

* * *

گرچه باطل را نباید کرد یاد — تا شود فانی چنان چون قوم عاد
لیك باید پرده را زد پس زراز — تا نسازندی بدین سان نغمه ساز
خوب گفتا عارفی باروح پاك — که تو را برامر معروف از چه باك
گر ببینی کور نابینا به چاه — گر نگیری دست او باشد گناه
جمله از افراد این حزبند کور — چون نبردندی از ایمان بهره نور
من از اینرو در ره خیر و صواب — ره نشان دادم برایشان از کتاب
تا شود حجّت بگمراهان تمام — از مطاع و تابع و از خاص و عام

* * *

مسئلت دارم خدا را زین مقام — که بیاید صاحب الامر آن امام
همچنین خواهم که سالار جهان — در ظهور خود شتابد برامان
دولتی سازد که پر از عدل و داد — خلق عالمرا در آرد در وداد
بلکه غالب سازد این دین مبین — برهمه ادیان بقولی بس متین
یك جهانی تازه سازد برقرار — که ستم در آن نباشد پایدار
این همان باشد که ملیونها هزار — مردم گیتی برآن در انتظار

* * *

پس بُوَد ما را امیدی بعد از این — که بیاید آن هما فرّ مکین
کاش بودی همزمان این انقلاب — که برون آید مه ما از حجاب
دشمنان خود نماید تار و مار — تا خنك گردد دل غمگین «زار»

شهریور ۱۳۵۳

احمد زمردیان
شیراز

فهرست پیش گفتار

عنوان	صفحه
آیا جهان آفریننده‌ای دارد ؟!!	۱
راه خدا شناسی بسیار است !	۳
خدا شناسی از ندای فطرت !!	۴
خدا شناسی از راه (برهان نظم)	۵
خدا شناسی ازطریق صفات	۷
شناسائی صفات خدایتعالی ازنظر علی علیه‌السلام !!	۸
خدا شناسی ازنظر پیشوایان دیگراسلام !	۱۳
شناسائی خدا ازنظرحکماء اسلامی وعرفا	۱۷
شناسائی امام پنجم : که‌اصل‌موضوع این کتاب‌مربوط بآن بزرگواراست	۱۹
سوء استفاده ازنام شریف دعاء بهاء (دعای سحر)	۲۲
سند دعای شریف که اصل موضوع این کتاب است	۲۶
مأخذ بعضی ازمطالب این کتاب	۲۷
این چه طرز تبلیغ و ترویج است ؟!!	۲۹
چرا این کتاب را نوشتم؟	۳۰

... ✿ ... ✿ ... ✿ ...

فهرست مطالب کتاب

بهاء خداوند !

عنوان	صفحه
بهاء خداوند چیست ؟!	۳۶
معنی بهاء خداوند درمرتبه دوم !!	۳۸
بهاء خداوند درمرتبه‌سوم(تمام‌زیبائیهای‌طبیعت‌از بهاءخداوند است)	۴۰
تعبیر وتوجیهی درمعنای (بهاء وابها)	۴۳
تمام مراتب بهاء خداوند روشن ومنوّراست!	۴۴
سوگند به تمام مراتب بهاء !!	۴۵
بیان نظمی نگارنده در «بهاءخداوند»	۴۶

جمال خداوند!

معنای مطلق جمال چیست ؟!	۴۸
جمال خداوند چیست ؟	۴۹
جمال خداوند درمرحله ظهور وتجلّی !	۵۰
حقیقت معنی جمال چیست ؟!	۵۰
یك بحث فلسفی !!	۵۳
معنی اجمل چیست ؟!	۵۵
بیان نظمی نگارنده در «جمال‌الهی»	۵۹

جلال خداوند !

جلال خداوند چیست ؟!	۶۰
حقیقت معنای جلال الهی چیست ؟!	۶۱

عنوان	صفحه
مرتبه خوف ورجاء درجلال وجمال الهی !!	۶۲
جلال الهی اشاره به اسم اعظم اوست !!	۶۳
اختلاف میان صفات جمال وجلال چیست ؟	۶۵
ائمه هدی علیهم‌السلام هم آئینه‌ای ازمقام جلال الهی هستند	۶۷
بیان نظمی نگارنده در «جلال‌الهی»	**۶۸**

عظمت الهی

عظمت خدایتعالی چیست ؟	۷۰
علی علیه‌السلام دربارهٔ عظمت خدا چه گفته است	۷۱
چگونه عظمت الهی همه چیزرا درعالم فرا گرفته است ؟!	۷۳
عظمت خدایتعالی درآسمانها و کهکشانها !	۷۵
مراتب عظمت خداوند نزد علی علیه‌السلام چه بوده است	۷۹
عظمت خدایتعالی درمخلوقات آسمانی ازنظر ما مکتوم است	۸۰
ظهور عظمت خدایتعالی دررستاخیز !	۸۳
اسم اعظم الهی « یا عظیم » است !	۸۶
اسماءِ صفات الهی درمراتب عظمت او سبحانه وتعالی	۸۶
عظمت خدایتعالی ازنظر قرآن مجید !	۸۸
رسول اکرم (پیغمبر خاتم«ص») اعظم خلائق است	۹۰
بیان نظمی نگارنده در « عظمت الهی »	**۹۱**

عنوان صفحه

نور الهی

معانی ظاهر وباطن نور چیست ؟! ۹۳
معانی نور باطن ونور الهی چیست ؟! ۹۴
دانش امروز درباره نور چه گفته است ! ۹۶
خدایتعالی در بارهٔ نورخود چه گفته است ؟! ۹۷
خدایتعالی برای نورخود مثلی آورده است ! ۹۸
تأویل دیگری دربارهٔ مثل نور در«آیه‌نور» ۱۰۰
یك بیان عرفانی ازتفسیر خواجه عبدالله انصاری ۱۰۰
نورالهی وسیله هدایت برای تمام افراد واشیاء درعالم است ۱۰۱
کتابهای آسمانی نورخدا ووسائل هدایتند ! ۱۰۳
احتمال « اسم اعظم » دراسماء صفات نوری خدایتعالی قویتراست ۱۰۴
رسولا کرم وائمه هدی علیهم‌السلام درمراتب نور الهی هستند ! ۱۰۶
بیان نظمی نگارنده در « نورالهی » **۱۰۸**

رحمت الهی

معانی مطلق رحمت ، ورحمت الهی چیست ؟ ۱۱۰
وسعت رحمت خدایتعالی ، ازنظر قرآن مجید ! ۱۱۲
خدایتعالی افاضه رحمت را برخود واجب دانسته است ! ۱۱۵
درباب رحمت الهی درصفات « الرّحمن والرّحیم » چه میدانید ؟ ۱۱۶

عنوان	صفحه
بیانی از تفسیر مجمع‌البیان در باب صفات « الرّحمن والرّحیم »	۱۱۷
بیانی از تفسیر کشف‌الاسرار « در بارهٔ رحمت الهی »	۱۱۸
ذکر « الرّحمن والرّحیم » سبب انقطاع خوف است !	۱۲۰
خدایتعالی هر کس را اراده فرماید مشمول رحمت میسازد !	۱۲۲
خدایتعالی چه چیزهائی را صراحتاً رحمت خوانده است ؟	۱۲۴
دیگر ازانواع رحمت الهی « بهشت عدن » است	۱۲۶
خزائن رحمت الهی هیچگاه نقصان نپذیرد !	۱۲۶
آیا اینها حقاً وسائل تفریح‌اند ؟ خدا میداند ـ نه !!	۱۲۸
هیچکس نباید از رحمت خدا ناامید شود !	۱۳۰
بیان رحمت خدایتعالی دراسماء صفات او جلّ شأنه	۱۳۰
اسماء صفات الهی دربارهٔ رحمت !	۱۳۱
توسل امام(ع) بمراتب رحمت، اشاره بمقام خاتمیّت و ائمه هدی بوده است	۱۳۲
بیان نظمی نگارنده در « رحمت الهی »	**۱۳۴**

کلمات الهی

معنی کلمات چیست ؟	۱۳۶
کلمه و کلمات و کلامی که منسوب بخدایتعالی است چیست ؟	۱۳۷
کلام خدایتعالی ازنظر قرآن مجید !	۱۳۹
اولین کلمه‌ای که خدایتعالی ایجاد فرمود !	۱۴۳

عنوان	صفحه
چه تفاوت میان کلام الهی و کلام بندگان‌است ؟	۱۴۵
خدایتعالی بابعضی ازبندگان خود سخن گفته‌است !	۱۴۶
کلمه پاکیزه چیست ؟	۱۴۷
کلماتیکه خدایتعالی به آدم ابوالبشر القا فرمود !	۱۴۹
خدایتعالی حضرت ابراهیم را بکلمات خود آزمایش کرد !	۱۵۱
بحثی‌جالب:چگونه‌میتوانیدباورنکنیدوچگونه‌میتوانیداعتقاد بیاورید	۱۵۳
کلمات تامّه واتمّ کلمات چیست ؟	۱۵۵
کلمات تامّات ازنظرقرآن مجید	۱۵۸
یك بحث فلسفی !!	۱۵۹
اسم اعظم الهی اتمّ کلمات است	۱۶۰
بیان نظمی نگارنده در «کلمات الهی »	**۱۶۱**

کمال الهی

معنی کمال وکامل چیست	۱۶۳
کمال خدایتعالی چیست ؟	۱۶۳
خدای هستی همه کمالات هستی را دارد !	۱۶۴
چگونه میتوان صفات کمال خدایتعالی را تشخیص داد ؟	۱۶۶
کمال انسانی چیست وچه ارتباط به کمال الهی دارد !	۱۶۸
تمام کمالات به خدا منتهی میشود !	۱۷۰
ذات خدایتعالی ازهرجهت دارای کمالات وازهیچ نظرنقصان ندارد	۱۷۲

عنوان صفحه

مرتبهٔ تکامل هر کمال ازخدایتعالی است ۱۷۳
بیان نظمی نگارنده در «کمال الهی» **۱۷۶**

اسماء الهی

شرحی کوتاه دربارهٔ اسم ومسمی ! ۱۷۸
اسماء وصفات چه نسبتی با هم دارند ؟ ۱۷۹
هرنامی ازنامهای خدایتعالی جلوهٔ ظهور او درعالم موجودات است ! ۱۸۰
خدایتعالی خود توصیه فرموده که اورا بنامهای نیکو بخوانند ! ۱۸۲
مردم دربارهٔ اسماء خدا چه فکرمیکنند ! ۱۸۳
اسماء حسنای الهی کدامند ۱۸۵
بعضی ازتفاسیراسماء حسنای الهی را نودونه نام ذکر کرده‌اند ۱۸۷
ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین درمراتب اسماء حسنای الهی هستند ۱۸۸
یکی ازنامهای مقدّس الهی نام «ربّ» است ۱۸۹
تمام اسماء الهی درنام جلاله «الله» خلاصه شده است ۱۹۰
اسم اعظم الهی چیست ؟ ۱۹۲
وجه تسمیه اسم اعظم چیست ؟ ۱۹۴
اسم اعظم نزد هریك ازانبیاء کلید رمزمخصوصی داشته است ! ۱۹۶
خدایتعالی اسماء وصفات خود را وسیله میان خود وخلق قرارداده است ۱۹۸
خدایتعالی ازنام خود تجلیل کرده است ۱۹۹
بیان نظمی نگارنده در «اسماء الهی» **۲۰۰**

عنوان صفحه

عزّت خدایتعالی

عزّت خدایتعالی چیست ؟ ۲۰۲
علی علیه‌السلام دربارهٔ عزّت خدایتعالی چه گفته است ؟ ۲۰۴
عزّت خدایتعالی را باید درمعانی اسماء صفات او جستجو کنیم ! ۲۰۵
عزّت وارجمندی ازبرای خداست ۲۰۷
عزّت خدایتعالی ازنظر بعضی ازمفسّرین ! ۲۰۸
اولیاء خدا بعزّت خدا سوگند یاد کرده‌اند !! ۲۰۹
این موضوع تاچه حد قابل اهمیّت است ! ۲۱۰
بیان نظمی نگارنده در « عزّت خدایتعالی » **۲۱۱**

مشیّت الهی

مشیّت ماضیه یعنی چه ؟ ۲۱۳
مشیّت خدایتعالی چه معنی دارد ؟ ۲۱۴
(اراده) یکی ازصفات فعلیه است ۲۱۶
مشیّت الهی ازنظراخبار وروایات ۲۱۷
حقیقت اراده ومشیّت یکی است ۲۱۸
تمام موجودات عالم مطیع ومنقاد مشیّت الهی هستند ۲۱۹
مشیّت خدایتعالی ازنظرقرآن مجید ! ۲۲۰

عنوان	صفحه
یك سلسله ازحقایق قرآن مجید درمشیّت الهی !	۲۲۲
مشیّت خدایتعالی دربارهٔ هدایت دسته جمعی افراد عالم	۲۲۴
خدایتعالی هر کسی را که خواهد درمعرض شکنجه قرار میدهد	۲۲۷
تا خدا نخواهد کسی بردانشی راه نیابد	۲۲۷
در مقابل اراده ومشیّت الهی پیغمبرهم کاره‌ای نیست !	۲۲۸
ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین درمراتب مشیّت الهی هستند	۲۳۰
بیان نظمی نگارنده در « مشیّت الهی »	**۲۳۲**

قدرت الهی

قدرت خدایتعالی چیست و « استطاله » چه معنی دارد ؟	۲۳۴
قدرت خدایتعالی درهرچیزی بحدّ مقدور است	۲۳۵
خدایتعالی برهمه چیز وبرهمه‌کار توانا است	۲۳۷
قدرت خدایتعالی همیشه به امور ممکنه تعلق میگیرد !	۲۳۸
وجه تسمیه اسماء صفات خدا ازنظرقدرت	۲۴۲
قدرت خدایتعالی ازنظرقرآن مجید	۲۴۵
علم وقدرت ازماهیّت ذات باریتعالی است !	۲۴۶
قدرت وتوانائی دلیل برمالکیّت وحاکمیّت مطلق اوست	۲۴۷
روایتی از امام ششم علیه‌السلام	۲۴۸
خدایتعالی قدرت خود را درهردوران بنحوی آشکار کرده است	۲۴۹

عنوان صفحه

ظهور قدرت خدایتعالی دراولین حادثه رستاخیز !! ۲۵۰
خدایتعالی قدرت خود را درامرمعاد بسیار تأیید کرده است ۲۵۳
بیان نظمی نگارنده در « قدرت الهی » **۲۵۶**

علم خدایتعالی

نفوذ علم الهی چیست ؟ ۲۵۸
اثبات علم خدا !! ۲۵۹
علم خدا چگونه است و « علم حصولی وحضوری چیست ؟ » ۲۶۲
علم خدایتعالی ازنظرقرآن مجید ! ۲۶۵
هیچ چیز درجهان آفرینش برخدا پوشیده نیست ! ۲۶۶
علم خدایتعالی برهمه چیزاحاطه دارد ! ۲۶۷
خدایتعالی برتمام تحوّلات که درآسمان وزمین ایجاد میشود آگاه است ۲۶۸
ای مردم بدانید آنچه درنهاد شماست خدا میداند ۲۶۹
خدایتعالی چه بسیار از دانش خود ونادانی ما سخن رانده است ۲۷۲
خدایتعالی دانای بسیار دقیق است ۲۷۲
دانائی خدایتعالی بسیار لطیف است ! ۲۷۴
همین یك آیه برای حصول معرفت بعلم خدایتعالی کافی است ! ۲۷۵
علومیکه تاکنون اجازه افشای آنها صادر نشده است ۲۷۶
دانش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تاچه حد بوده است ۲۷۷

عنوان صفحه

هیچ علمی نزد هیچ عالمی یافت نمیشود جز آنکه عیناً آن علم ازعلم خداست ۲۸۰
تاخدا نخواهد کسی هیچگونه علم واطلاعی حاصل نخواهد کرد ! ۲۸۲
تمام دانشهائیکه خدایتعالی به آدمی آموخته تنها برای شناسائی خوداوسبحانه وتعالی بوده است ۲۸۴
دانشمندان بزرگ معاصرازطریق علمی وجود خدا را ثابت کرده‌اند ! ۲۸۵
انبیاء عظام وائمه هدی (ع) مخازن علم الهی هستند ۲۸۹
بیان نظمی نگارنده در « علم الهی » ۲۹۱

قول خدایتعالی

قول خدایتعالی چیست ؟ ۲۹۴
قول خدایتعالی ازنظرقرآن مجید ! ۲۹۵
خدای بحق غیرازحق چیزی نمیگوید ۲۹۶
قول خدایتعالی و کلمهٔ « کن » ۲۹۶
صحت قول حقتعالی در رستاخیز! ۲۹۷
پسندیده‌ترین اقوال خدایتعالی ! ۲۹۸
بهترین قولی که خدایتعالی به بندگان داده است ! ۲۹۹
تمام گفتار خدایتعالی درست و وعده او راست است ۳۰۰
قول رضایتبخش خدایتعالی همان قولی است که برسول اکرم داده است ۳۰۱
قول دیگری ازخدایتعالی که رضایت خود را درآن اعلام داشته است ! ۳۰۲

عنوان صفحه

رسول اکرم وائمه هدی (ع) قول پسندیده خدا هستند !! ۳۰۳
بیان نظمی نگارنده در «قول حقتعالی » **۳۰۴**

مسائل الهی

مسئلت چه معنی دارد ومسائل خدایتعالی چیست ؟ ۳۰۶
مسائل خدایتعالی اوامر ونواهی اوسبحانه است ۳۰۷
سئوال وتقاضای بندگان ازمسائل حقتعالی است ۳۰۸
چه تفاوتی میان کلمه دعا ومعنای مسئلت است ؟ ۳۰۹
مسائل خدایتعالی ورستاخیز ! ۳۱۰
احب مسائل خدایتعالی چیست ؟ ۳۱۱
بیان نظمی نگارنده در «مسائل الهی » **۳۱۵**

شرف خدایتعالی

معنی شرف درمورد بندگان ودربارهٔ خدایتعالی چیست ؟ ۳۱۷
معانی شرف الهی را میتوان دراسماء صفات او جستجو کرد ! ۳۱۸
ارتباط شرف خدایتعالی بمقام عطا وبخشش او چیست ؟ ۳۲۰
آبرو وشرف ازآن کسانیست که بیاد خدا هستند ! ۳۲۲
تجلّی شرف الهی درمقام پاداش بندگان ۳۲۳
بیان نظمی نگارنده در « شرف الهی » **۳۲۴**

عنوان صفحه

سلطنت الهی

معنی سلطنت الهی چیست ؟ ۳۲۶
معنای دیگر سلطان از نظر قرآن مجید ! ۳۲۸
سلطنت خدایتعالی دائمی است ۳۲۹
علی علیه السلام دربارهٔ سلطنت الهی چه گفته است ؟ ۳۳۰
حضرت سجّاد علیه السلام دربارهٔ سلطنت الهی چه گفته است ۳۳۲
انبیاء عظام وائمه هدی (ع) سلطان وحجّت دائمی الهی هستند ۳۳۳
بیان نظمی نگارنده در « سلطنت الهی » ۳۳۶

مُلك خدایتعالی

ملك خدایتعالی وافخرملك او چیست ؟ ۳۳۷
تنها خدایتعالی مالك ملك وصاحب تمام موجودات درعالم است ۳۳۸
مراتب ملکداری خدایتعالی ازنظرقرآن مجید ۳۴۱
مراتب ملکداری خدایتعالی ازنظراسماء و صفات اوسبحانه ۳۴۶
بیان نظمی نگارنده در « ملك الهی » ۳۴۸

علوّ خدایتعالی

معنی علوّ خدایتعالی چیست ؟ ۳۴۹
علوّ خدایتعالی ازنظر قرآن مجید ! ۳۵۰

عنوان صفحه

خدایرا بنام اعلا و والای او تسبیح گوئید !! ۳۵۱
سیر تکامل مردم جهانرا بسوی خداشناسی آشناتر میکند ۳۵۳
اسماء صفاتیکه درمعانی علوّ خدایتعالی آمده است ۳۵۵
انبیاء عظام وائمه هدی (ع) مظهرمراتب علوّ الهی هستند ۳۵۶
بیان نظمی نگارنده در « علو الهی » **۳۵۷**

منّ خدایتعالی

« منّ » خدایتعالی چیست ؟ ۳۵۹
« منّ » خدایتعالی افاضه رحمت وایصال بنعمت است ۳۶۱
« منّ » خدایتعالی ازنظرقرآن مجید ! ۳۶۲
« منّ » خدایتعالی در داستان رستاخیزهم مطرح است ۳۶۳
« منّ اقدم » اشاره بوجود مقدّس خاتم النّبیّن است ۳۶۴
« منّ » خدایتعالی‌واشاره‌ای ازقرآن بوجود مقدّس ولی عصر«عج» ۳۶۵
بیان نظمی نگارنده در « منّ خدایتعالی» **۳۶۸**

آیات الهی

آیات الهی چیست ؟ ۳۶۹
معانی آیات الهی ازنظرقرآن مجید ۳۷۱
دراین معنا که مراد ازآیات اجزاء کلام الهی است !! ۳۷۱
دراین معنا که مراد ازآیات معجزات است ۳۷۴
دراین معنا که بعضی ازآیات نشانه وعلائمی برای تثبیت مقام نبوّت است ۳۷۵

عنوان	صفحه
دراین معنا که آنچه درجهان آفرینش قرار دارد آیات الهی است	۳۷۶
معانی آیات الهی را درسازمان جهان هستی و نظام آفرینش میتوان جستجو کرد	۳۷۸
آیات آفاقی و آیات انفسی از نظر قرآن مجید !	۳۷۹
آیاتیکه درآیات الهی بمعنی شکنجه وعذاب آمده است !!	۳۸۲
ظهور آیات الهی دراولین حادثه رستاخیز !	۳۸۳
پاداش کسانیکه آیات الهی را تکذیب میکنند چیست ؟	۳۸۴
اکرم آیات الهی چیست ؟	۳۸۶
بیان نظمی نگارنده در « آیات الهی »	**۳۸۸**
شأن خدایتعالی	
معانی شأن وجبروت چیست ؟	۳۹۱
شأن خدایتعالی ازنظرقرآن مجید !	۳۹۲
شأن خدایتعالی ومراتب امروفرمان او سبحانه !	۳۹۵
جبروت پروردگار برتمام کائنات غلبه دارد !	۳۹۷
چرا مراتب « شأن وجبروت » عطف باهم درمقام توسل درآمده است ؟	۳۹۸
بیان نظمی نگارنده در « شأن وجبروت الهی »	**۴۰۰**
نتیجه توسّلات و اجابت دعاء	
تفسیری کوتاه درشرح موضوع !	۴۰۲
دربند مورد شرح دوموضوع مهم قابل توجه است !	۴۰۴
پایان کلام و کشف یك معما !!	۴۰۶
بیان نظمی نگارنده در « نتیجه توسّلات واجابت دعا »	**۴۰۸**
مطالبی « منظوم » به پیوست در پایان کتاب	**۴۱۰**

از آثار مؤلف که هر کدام تاکنون چند مرتبه تجدید چاپ شده است

سرنوشت انسان — در امر معاد

عشق و رستگاری — شرح دعای ابوحمزه ثمالی

بیان حقیقت — شرح دعای افتتاح

معارف الهی — شرح دعای سحر

پیام حق — دانستنیهائی از قرآن

علی علیه السلام و کمیل — شرحی بر دعای کمیل

مقام ولایت — در شرح زیارت جامعه کبیره

حقیقت روح — در علم الارواح

ندبه و نشاط — شرحی بر دعای ندبه

شیطان کیست؟ — و آیات شیطانی چیست؟

آنچه در دست تحریر و تألیف است

«وصال العارفین»

شرحی بر دعای روز عرفه امام حسین علیه السلام

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.